

گوشه‌های کلمه‌ساز

(یک گوشه‌ساز ایرانی)

تألیف

همادخت همایون



پژوهشگاه ملی اسناد و کتابخانه ملی



The Jewish Dialect of Yazd

(An Iranian Dialect)

by

Homadokht Homayoun



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān, 2004

۲۱۰۰ تومان

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۲۱۱-۵
ISBN 964. 426. 211 . 5

— ٤٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گوش کلیمیان یزد

(یک گوش ایرانی)



تحقیق

همادخت همایون



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۸۳

همایون، همدخت، ۱۳۲۹ -

گویش کلیمیان یزد (یک گویش ایرانی) / تحقیق همدخت همایون. - تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
ص. ۳۲۰

ISBN 964-426-211-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Homadokht Homayoun. The Jewish Dialect of Yazd
عنوان به انگلیسی:
(An Iranian Dialect).

کتابنامه: [۴۱۹] - ۴۲۰.

۱. فارسی یهودی - ایران - یزد. الف. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ب.
عنوان.

مر ۹ فا ۴

PIR۳۲۷۶ / ی ۸۱ ه ۸

۱۳۸۳

م ۵۰۰۶ - ۸۳

کتابخانه ملی ایران



گویش کلیمیان یزد (یک گویش ایرانی)

تحقیق همدخت همایون

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: رحمت الله رحمت پور

چاپ اول: ۱۳۸۳

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

ناظر چاپ: سید ابراهیم سیدعلی

چاپ و صحافی: چاپ فرشویه

ردیف انتشار: ۸۳-۹

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 964-426-211-5

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۲۱۱-۵

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

پیشگفتار

نشانه‌های آوانویسی ص ۶

فصل اول: نظام آوایی

۱- واج‌ها و واجگونه‌های مهم

۱-۱- همخوان‌ها: ص ۸، واجگونه‌های مهم همخوان‌ها ص ۹، ۱-۲- واکه‌ها: ص ۱۰،
واجگونه‌های مهم واکه‌ها ص ۱۰، ۱-۳- واکه‌های مرکب: ص ۱۱، ۱-۴- ساختمان هجا:
ص ۱۲، ۱-۵- خروشه‌های همخوانی: ص ۱۲، ۱-۶- حذف همخوان در محل اتصال
هجا: ص ۱۵، ۱-۷- واج‌آرایی: ص ۱۶، توزیع واکه‌ها: ص ۱۶، توزیع همخوان‌ها ...
ص ۱۷، ۱-۸- واحدهای زیررنجیری (تکیه، درنگ) ص ۱۹، ۱-۹- فرآیندهای آوایی
(حذف، قلب، ابدال، اضافه، آواهای میانجی) ص ۲۰

فصل دوم: صرف (ساخت واژه)

۱- ساختمان فعل

۱-۱- پیشوندهای فعلی (تصریفی، اشتقاقی) ص ۳۲، ۱-۲- ستاک (حال، گذشته) ص
۳۷، ۱-۳- شناسه‌های فعلی: ص ۳۹، ۱-۴- پسوندهای فعلی: ص ۴۷، ۱-۵- افعال
کمکی (بودن، داشتن، شدن، بایستن، شایستن، خواستن) ص ۴۷، ۱-۶- صفت مفعولی
ص ۵۴، ۱-۷- ساختمان گروه‌های فعلی: ص ۵۵، ساختمان زمان‌های حال افعال لازم و
متعدی ص ۵۵، ساختمان زمانهای گذشته افعال لازم و متعدی ص ۵۷، ساختمان فعل
امر ص ۶۳، تصریف فعل بافتن و رفتن ص ۶۵، فهرست مصدرها و ستاک‌های حال و
گذشته ص ۶۹

۲- ساختمان اسم

- ۱-۲- نشانه جمع ص ۷۲، ۲-۲- نشانه اضافه ص ۷۳، ۳-۲- معرفه نکره ص ۷۳، ۴-۲- انواع صفت ص ۷۵، ۵-۲- انواع ضمیر ص ۷۷، ۶-۲- قید و انواع آن ص ۸۰، ۷-۲- نشانه مفعول بیواسطه ص ۸۲، ۸-۲- عدد و انواع آن ص ۸۳، ۹-۲- مصدر ص ۸۵، ۱۰-۲- حروف ص ۸۶، ۱۱-۲- ترکیب‌های مکرر ص ۸۸، ۱۲-۲- اصوات ص ۸۹

فصل سوم: نحو (ساخت جمله)

- ۱- جمله و اجزای آن ص ۹۰
- ۱-۱- انواع جمله از نظر نوع فعل ص ۹۳
- ۱-۲-۱- انواع جمله از نظر تعداد فعل ص ۹۴

۲- گروه و انواع آن ص ۹۶

گفتگو ص ۹۹، ضرب‌المثل ص ۱۰۸، تعدادی جمله ص ۱۱۱

فصل چهارم: واژه‌نامه: گویش - فارسی ص ۱۱۷

فصل پنجم: واژه‌نامه: فارسی ص ۲۶۹

کتابنامه ص ۴۱۹

پیشگفتار

استان یزد با مساحتی بیش از ۷۰۰۱ کیلومتر مربع در حاشیه کویر نمک در مرکز ایران قرار گرفته است. از شمال و مغرب به استان اصفهان، از شمال شرقی به استان خراسان، از جنوب غربی به استان فارس و از جنوب شرقی به استان کرمان محدود می شود (افشار ۱۳۷۱: ص ۴۰۹). «این استان دارای رشته کوه ها، دشت ها، جلگه ها، تپه های شنی، کویرها و کفه های نمک است. به علت قرار گرفتن در مرکز ایران و دوری از دریا دارای شرایط اقلیمی ویژه ای است. بارش اندک همراه با تبخیر بسیار شدید و رطوبت نسبی کم، توأم با گرمای فراوان و نوسانات شدید درجه حرارت از مهم ترین عواملی هستند که استان یزد را به صورت خشک ترین استان ایران درآورده است» (همان: ص ۴۱۱ - ۴۱۲). جمعیت این استان طبق آمار سرشماری در سال ۱۳۷۵ مرکز آمار ایران بالغ بر ۷۵۰۷۶۹ نفر است (سرشماری عمومی نفوس ... ۱۳۷۶: ص ۳۱). بیشترین جمعیت شهری متعلق به شهرستان یزد و کمترین آن به شهرستان بافق است.

شهرستان یزد در دره ای وسیع و خشک بین شیرکوه و خرائق واقع شده است. از شمال به شهرستان اردکان، از مشرق به بافق، از جنوب و جنوب غربی به تفت و استان فارس (شهرآباد) و از مغرب به استان اصفهان محدود است. مساحت آن حدود ۶۳۰۵ کیلومتر مربع و ارتفاع متوسط آن از سطح دریا بیش از ۱۲۰۰ متر است (افشار ۱۳۷۱: ص ۴۱۸). آب و هوای این شهرستان صحرایی و نیمه صحرایی با تابستان های گرم و خشک و زمستان های سرد و خشک است، ولی هرچه از مناطق دشتی به کوهستان های اطراف آن نزدیک شویم، زمستان ها سردتر و بارندگی بیشتر و تابستان ها معتدل تر می شود. جمعیت این شهرستان طبق برآورد سال ۱۳۷۵ بالغ بر ۴۱۶۵۶۹ نفر بود (سرشماری عمومی نفوس ۱۳۷۶: ص ۳۳).

گویش‌های کلیمی در شهرهای مختلف ایران از جمله: اصفهان، بروجرد، شیراز، کاشان، کرمان، همدان، یزد و چند شهر دیگر پراکنده است. در استان یزد مانند سایر استان‌های ایران علاوه بر مسلمانان که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، اقلیت‌های مذهبی نیز زندگی می‌کنند. یکی از این اقلیت‌ها کلیمیان‌اند. جمعیت کلیمیان در یزد طبق آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن (مرکز آمار ایران) در سال ۱۳۷۵ تعداد ۱۰۰ نفر است. این عده در نقاط شهری یزد زندگی می‌کنند و در مناطق روستایی نیستند. تعدادی از کلیمیان یزد مانند سایر کلیمیان به تهران آمده و در این شهر ساکن شده‌اند. در این استان ۱۲ کنیسه وجود دارد (گزارش فرهنگی کشور ۱۳۶۵: ص ۲۳۶) که همگی در شهرستان یزد قرار دارند. کلیمیان یزد، مانند سایر کلیمیان ایران، علاوه بر زبان رسمی کشور به گویش محلی خود صحبت می‌کنند. این گویش‌ها در مناطق مختلف با گویش‌های محلی مسلمانان متفاوت است. به قول خودشان از این تفاوت برای حفظ استقلالشان استفاده می‌کنند. در واقع کلیمیان تاحدودی صورت قدیمی گویش منطقه خود را حفظ کرده‌اند. «در طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی کنونی به لحاظ تاریخی و لهجه‌شناسی گویش یزدی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است» (ارانسکی ۱۳۵۸: ص ۳۳۱). گویش کلیمی یزد، مانند سایر گویش‌های کلیمی، گویشی ایرانی است. چراکه «زبان فارسی از عهد باستان زبان اصلی یهودیان مقیم ایران شده که به هر تقدیر از زمان ساسانیان به پارسی سخن گفته‌اند» (ارانسکی ۱۳۵۸: ص ۲۸۷). اختصاص این گویش به این گروه دینی دلیل تاریخی و جغرافیایی دارد و رابطه‌ای با زبان عبری ندارد، اما مانند هر زبان دیگر تأثیرپذیر است؛ از جمله فارسی معیار که بیشترین تأثیر را بر واژگان این گویش داشته است. از آنجا که وجود واژه‌های دخیل، اعم از فارسی یا گویش‌ها و زبان‌های دیگر، می‌تواند در چگونگی نفوذ آنها بر گویش برای مطالعات تطبیقی آینده مفید باشد، لذا از آنها نیز چشم‌پوشی نکردم.

«برخی گمان می‌کنند که تنها باید واژه‌هایی را که اصلی یا ویژه گویش گمان می‌شوند، یا به صورت کهنه‌ای بازمانده و با صورت فارسی خود فرق دارند، یادداشت کرد. پیداست که این‌گونه واژه‌ها ارزش دیگری دارد و در میان واژه‌هایی که برخی گمان می‌کنند که اصلی یا ویژه گویش هستند گاهی می‌توان واژه‌هایی

پیشگفتار ۳

یافت که از فارسی کهن یا گویش‌ها و زبان‌های دیگر عاریه شده‌اند. بازشناختن این‌گونه واژه‌ها از واژه‌های اصلی برای همه کس آسان نیست و از این گذشته شماره واژه‌های اصلی و ویژه گویش در برخی جای‌ها بسیار نیست و نمی‌توانند که گویش را چنان که باید به ما بشناسانند. همچنین چنان که پیش از این یاد شد، برخی از گویش‌ها روبه فراموشی گذاشته‌اند یا رفته‌رفته واژه‌های فارسی را جانشین واژه‌های خود می‌کنند، به این سبب‌ها نویسنده بر آن است که در گردآوری هرگویشی باید همه واژه‌هایی را که سخنگویان آن می‌شناسند یادداشت کرد. خواه اصلی یا ویژه گمان شوند، خواه صورت کهنه‌ای داشته باشند و خواه فارسی باشند. چنین گردآوری برآمدهای ارزنده زیر را در برخواهد داشت:

۱- همه چیزها و مفهومی‌هایی که گویشوران در زمان گردآوری می‌شناسند دانسته و یادداشت خواهد شد.

۲- می‌توان چگونگی نفوذ فارسی و زبان‌ها و گویش‌های دیگر را بهتر و با استواری بیشتر بررسی کرد.

۳- می‌توان گردمان‌های معنوی واژه‌های فارسی و زبان‌های دیگر را در گویش‌ها بررسی کرد.

۴- می‌توان واج‌شناسی، دستور و فرگشت گویش را بهتر و با استواری بیشتر بررسی کرد.

۵- سنجش و دسته‌بندی گویش‌ها بهتر و روشن‌تر انجام خواهد گرفت.

۶- از دیده مردم‌شناسی، زندگی گویشوران و بستگی‌های گوناگون با دیگران نمایان‌تر خواهد شد.

باید یادآور شد که بسیاری از نوشته‌هایی که تاکنون درباره گویش‌ها نشر شده چنین نبوده و همه واژه‌های آنها را دربر نداشته است و از این رو باید بار دیگر به گردآوری آنها پرداخت» (صادق‌کیا ۱۳۴۸: ص شانزده).

«در حال حاضر پژوهش در زمینه گویش‌ها سه نوع عمده دارد که قدیم‌ترین آنها واژگانی است. در آغاز، واژه‌نامه‌های گویشی فقط حاوی صورت‌ها و معنایی بودند که با استعمالِ استاندارد فرق داشتند. البته، این ضابطه نادرست است.»

(بلومفیلد ۱۳۷۹: ص ۳۷۸)

در این گویش واژه‌های غیرایرانی نیز به کار رفته است، مانند "šalom" به معنی "سلام"، simantov برای "مبارک" و "masâ" برای "فطیر" و "moed" برای "عید" که عبری‌اند و واژه‌های انگلیسی "tamâto" برای "گوجه‌فرنگی" و "doktor" برای "پزشک" و "fâmil" برای "خانواده" و غیره.

مواد کتاب حاضر اولین بار در سال ۱۳۵۶ توسط نگارنده بر پایه کتاب راهنمای گردآوری گویش‌ها گردآوری شد. این پیکره زبانی به منظور تهیه واژه‌نامه گردآوری شده بود و از آنجا که پرسشها برای بررسی آواشناختی و دستوری کافی نبود، بنابراین در سال ۱۳۷۲ مواد بیشتری از این گویش ضبط شد.

این بررسی علاوه بر پیشگفتار دارای چهار فصل است. فصل اول به بررسی نظام آوایی، فصل دوم صرف و فصل سوم به نحو می‌پردازد. در پایان فصل سوم گفتگویی دو نفره، تعدادی ضرب‌المثل و جمله آورده شده است. فصل چهارم اختصاص به واژه‌نامه دارد.

واژه‌نامه به دو صورت گویش-فارسی و فارسی-گویش با آوانویسی لاتین تنظیم شده است. واژه‌ها تا آنجا که ممکن بود تقطیع ساختوازی شده‌اند. آن دسته از واژه‌هایی که هنوز بر حسب صورتشان می‌توان حدس زد که در اصل مشتق یا مرکب‌اند، ولی به مرور زمان اجزای سازنده آنها در هم ادغام شده‌اند و لذا برای سخنگویان زبان به صورت واژه‌های بسیط درآمده‌اند، همگی به عنوان واژه بسیط قلمداد شده‌اند و بنابراین، تقطیع ساختوازی نشده‌اند، مانند: کشاورز kešvarz و نیز تقطیع ساختوازی آن دسته از افعالی که ستاک حال و گذشته‌شان به نحوی ادغام شده‌اند که نمی‌توان آنها را بر حسب صورتشان از یکدیگر تفکیک کرد با آوردن این توضیح یعنی ریشه (= ر) به اضافه پسوند گذشته ساز (= پگ) ذیل آن فعل در واژه‌نامه مشخص شده است. این توضیح برای پیشگیری از تکرار، در مورد هر فعل، فقط یک بار در واژه‌نامه آمده است. مثال: kard-an

پگ + ر → kard

واژه‌ها همگی با فارسی معیار مقایسه و تغییرات آوایی آنها در بخش تحلیل آوایی آمده است. در این گویش واژه‌هایی که در فارسی معیار به /e/ ختم می‌شوند غالباً به /o/ تبدیل می‌شود که در بخش تحلیل آوایی به آن اشاره شده است.

پیشگفتار ۵

واج‌هایی که بالای نشانه (-) قرار دارند، تکواژ نیستند، بلکه عناصر میانجی‌اند، مثل: "ba'evân" باغبان". گونواج‌ها نیز به دلیل اهمیت تلفظ‌شان در این گویش در واژه‌نامه ضبط شده‌اند، مانند: [q, G و ʔ] که سه واجگونه یک واج هستند. در بخش فارسی-گویش به منظور دسترسی آسان و سریع به واژه‌های گویشی به جای ارجاع به شماره صفحه، برابری گویشی در مقابل واژه‌های فارسی آورده شده است. از آنجا که توضیحات لازم در مورد برخی از واژه‌ها در پانویس بخش گویش به فارسی آورده شده است، از تکرار آنها در این بخش صرف نظر می‌شود. نیز در مورد تقطیع ساختوازی افعال به همین گونه عمل شده است. بنابراین کاربران را برای این گونه آگاهی‌ها به بخش گویش به فارسی ارجاع داده‌ایم.

در تهیه و ضبط اولیه پیکره این گویش در سال ۱۳۵۶ از خانم عزت مهربان ۵۳ ساله کمک گرفته شد. ایشان متولد یزد هستند و نزدیک به سی سال در یزد زندگی کرده‌اند و بقیه عمر را در تهران ساکن شده‌اند. برای تهیه بقیه مواد گویشی در سال ۱۳۷۲ از گویشور یزدی دیگری که ساکن تهران هستند کمک گرفته شد که بنا به خواست خودشان از ذکر نام ایشان در اینجا خودداری می‌کنیم. ایشان خانمی ۳۸ ساله متولد یزد و دیپلمه هستند. در هر حال زحمات همه این عزیزان مورد سپاس و قدردانی است. بدون همراهی این سخنگویان محترم این بررسی امکان‌پذیر نبود. در طول انجام این تحقیق از نظرات سازنده و ارزشمند استاد علی محمد حق‌شناس بهره فراوان بردم. زحمات ایشان را ارج می‌نهم. از جناب آقای دکتر یحیی مدرسی که پیش‌نویس این کتاب را خواندند و نظرات و پیشنهادهای سودمندی ارائه دادند و نیز همکار ارجمند سرکار خانم مهران کندی که ویرایش زبانی کتاب را به عهده داشته‌اند بسیار سپاسگزارم.

زحمات همکاران محترم انتشارات بویژه جناب آقای رحمت‌پور، مدیر محترم انتشارات پژوهشگاه و نیز سرکار خانم آیتا کمالی‌ها که حروف‌نگاری دشوار کتاب را با صبر و حوصله انجام داده‌اند موجب سپاس و قدردانی است.

همادخت همایون

نشانه‌های آوانویسی

		الف: همخوان‌ها	
ل	l	پ	p
ر	r	ب	b
ی	y	ت	t
	ب: واکه‌ها	د	d
ای	i	ک	k
َ	e	گ	g
اَ	a	ع، ء	ʔ
آ	â، ɔ	م	m
اُ	ö، o	ن	n
او	u	چ	č
اُو	ou	ج	ǰ
آی	ay	ف	f
ای	ey	و	w و v
آی	ây	س و ص، ث	s
آو	âu	ز، ض، ظ، ذ	z
اوی	uy	ذ (کلیمی)	ð
	سایر نشانه‌ها	ش	š
پسوند گذشته‌ساز	پ گ	ژ	ž
ریشه	ر	خ	x
کشش	، ، ، ، :	ق، غ	G، γ، q
صفر	∅	ح، هـ	h

پیشگفتار ۷

غنگی	یا	/
→ تبدیل چیزی به چیز دیگر	نشانه واج	/ /
← نگاه کنید به	نشانه آوانویسی و گونه	[]
	تکیه	,

واژه‌نامه گویش - فارسی بر اساس حروف لاتین و به ترتیب زیر تدوین شده است.

a	n
â	o
b	p
č	q
d	γ
e	r
f	s
g	š
G	t
h	u
i	v
ĵ	x
k	y
l	z
m	ž

فصل اول نظام آوایی

واج ها و واجگونه های مهم

این گویش دارای ۲۳ همخوان و ۶ واکه است که در زیر به شرح آنها می پردازیم.

۱-۱- همخوان ها:

واج	جایگاه و شیوه تولید	مثال
/p/	دولبی، انفجاری، بیواک، دمیده	pik وشکون
/b/	دولبی، انفجاری، واکدار	bale بالا
/t/	دولبی، انفجاری، بیواک، دمیده	tuno تخمه
/d/	دندانی، انفجاری، واکدار	dil دلو
/k/	نرمکامی، انفجاری، بیواک، دمیده	kok کرچ
/g/	نرمکامی، انفجاری، واکدار	gaf حرف
/ʔ/	چاکنایی، انفجاری، بیواک	?angir انگور
/m/	دولبی، غنه، واکدار	mim موم
/n/	دندانی - لثوی، غنه، واکدار	nang نفرین
/č/	کامی - لثوی، انسدادی - سایشی، بیواک	čuqur گنجشگ
/ǰ/	کامی - لثوی، انسدادی - سایشی، واکدار	ǰoqz جغد
/f/	لب و دندانی، سایشی، بیواک	fânis فانوس
/v/	لب و دندانی، سایشی، واکدار	vasmo وسمه
/s/	لثوی، سایشی، بیواک	sakki سکو

نظام آوایی ۹

مثال	جایگاه و شیوه تولید	واج
زبان zâun	لثوی، سایشی، واکدار	/z/
شلیته šalito	لثوی - کامی، سایشی، بیواک	/š/
مژده moždo	لثوی - کامی، سایشی، واکدار	/ž/
خدا xorâ	ملازی، سایشی، بیواک	/x/
قیمه qaymo	ملازی، انسدادی، واکدار	/q/
ایشان hono	چاکنایی، سایشی، بیواک	/h/
لب lou	دندانی - لثوی، کناری ناسوده، واکدار	/l/
حیاط rikere	دندانی - لثوی، غلتان، واکدار	/r/
شراب yâ'in	کامی، سایشی، واکدار	/y/

۱-۱-۱- واجگونه‌های مهم همخوان‌ها:

[g و k]

این دو همخوان در فارسی معیار دارای دو واجگاه پیشکامی و پسکامی اند. گونه پیشکامی قبل از واکه‌های /a, e, i/ به کار می‌رود. گونه پسکامی قبل از /â, o, u/ به کار می‌رود.

دو همخوان فوق در این گویش قبل از واکه‌های /a, e/، سایر همخوان‌ها و نیز در پایان هجا با گونه پسکامی تلفظ می‌شود، مثال:

kasok	کوچک	kesâfat kerî kerdan	کثافت کاری کردن
kičogar	کوچه گرد	ker	کار
lâk	لاک	gari	کچلی
zardak	هویج، زردک	gereftan	گرفتن
gorg	گرگ	kašk	کشک

[ɣ] سایشی، ملازی، واکدار است و گونه‌ای از /q/ است و جایگاه آن بین دو واکه و نیز در آغاز برخی کلمات است، مثال:

Ĵayar	جگر سیاه	ɣâli	فرش
zoyâl	زغال	ɣâyem	پنهان

[G] ملازی، انسدادی، بیواک. گونه‌ای از /q/ است. مثال:

dandun - aGl دندان عقل

[ð] همخوان دندانی لثوی واکدار است. گونه‌ای از /z/ است و در این گویش فقط در فعل "دانستن" آمده است: مثال:

neðunin نمی دانم

?aðunin/?azunin می دانم

[w] نیم واکه دولبی و گونه‌ای از [v] است. مثال:

?owonker گناهکار

qowâr غبار

šowuno شبانه

۱-۲-۱. واکه‌ها

واکه‌های این گویش به‌قرار زیر است:

مثال	جایگاه و شیوه تولید	واج
آب ?iv	پیشین، گسترده، بسته	/i/
امروز ?emreĴ	پیشین، گسترده، نیم‌باز	/e/
ابرو ?abri	پیشین، گسترده، باز	/a/
اطراف ?unĴonâ	پسین، گرد، بسته	/u/
عناب ?onnâb	پسین، گرد، نیم‌باز	/o/
آهو ?âhi	پسین، گرد، باز	/â/

۱-۲-۱. واج‌گونه‌های مهم واکه‌ها:

[ɔ] نیم‌باز، پسین، گرد. گونه‌ای از â است، مثال:

kešɔvarz کشاورز

bešɔvarzi کشاورزی

نظام آوایی ۱۱

[ō] پسین، گرد، نیم بسته، غنه. گونه‌ای از /o/ که قبل از همخوان /m/ می‌آید و همخوان غنه حذف می‌شود. مثال:

siyō سی‌ام

dahō دهم

[ö] نیم بسته، پیشین، گرد. گونه‌ای از /e/ است، مانند:

köta کوتاه

köta dašt کوتاه دست

körak کودک

[ū] بسته، پسین، گرد، غنه. گونه‌ای است از /u/ که قبل از /n/ می‌آید و همخوان /n/ حذف شود، مثال:

sar - o - sāmū

[ā] پیشین، باز، گسترده، غنه. گونه‌ای از /a/ است و قبل از همخوان غنه /n/ می‌آید که در این صورت همخوان /n/ حذف می‌شود، مثال:

nimmā نیم من

۳-۱- واکه‌های مرکب:

واکه‌های مرکب در این گویش مانند فارسی معیار در سطح آوایی وجود دارند و عبارتند از:

[ây]:

pâydar پایدار

[ay]:

nay نی

kay کی

[ou]:

bouno بیعانه

[ey]:

pey پی

čedou چطور

deymzâr دیم‌زار

[âu]:

bâuno بهانه

[uy]:

hay-â-huy هیاهو

تبصره: حذف واکه دوم از واکه‌های مرکب [ay، ey، ou] در واژگان زیر باعث تمایز معنا می‌شود. مثال:

bouz	زنبور	seyl	سیل
boz	بز	sel	سِل، سنگ
kouk	کبک	xayr	خیر
kok	کرچ	xar	خر

۱-۴- ساختمان هجا:

کوچک‌ترین ساخت آوایی را که از یک واکه و چند همخوان شکل گرفته باشد، هجا گویند. هجا در این گویش دارای انواع زیر است:

معادل فارسی	مثال گویشی	
گاو	gâ	cv
بوق	biq	cvc
ببر	babr	cvcc

۱-۵- خوشه‌های همخوانی:

توالی همخوان‌ها را در یک هجا خوشه نامند. در این گویش خوشه همخوانی در آغاز وجود ندارد. خوشه‌های دو همخوانی در پایان هجا و محل اتصال دو هجا می‌آید. خوشه‌های دو همخوانی شامل انواع زیر است:

معادل فارسی	مثال گویشی	خوشه همخوانی
ربط	rabt	[bt]
ابر	?abr	[br]
حبس	habs	[bs]
هفت	haft	[ft]
بنفش	benafš	[fš]
عطر	?atr	[tr]

خوشه همخوانی	مثال گویشی	معادل فارسی
[sb]	?asb	اسب
[sl]	vasl	وصل
[ss]	hess	حس
[st]	mast	مست
[zm]	hazm	هظم
[zn]	vazn	وزن
[zv]	Ĵozv	جزو
[št]	gešt	گوشت
[šm]	čašm	چشم
[mr]	?amr	عمر، امن
[mb]	bâmb	بامب
[nĴ]	ârenĴ	آرنج
[nd]	tond	تند
[ng]	bâlang	بادرنگ
[kr]	fekr	فکر
[kl]	hamšekl	همشکل
[ks]	bar?aks	برعکس
[xl]	daxl	دخل
[xr]	?essaxr	استخر
[xt]	baxt	بخت
[qd]	?aqd	عقد
[qz]	maqz	مغز
[Gl]	?aGl	عقل
[rd]	dard	درد
[rb]	čarb	چرب

خوشه همخوانی	مثال گویشی	معادل فارسی
[rf]	harf	حرف
[rĴ]	borĴ	برج
[rq]	barq	برق
[rv]	morv	مرغ
[rz]	farz	فرض
[rg]	gorg	گرگ
[rč]	qârč	قارچ
[rs]	dars	درس
[rt]	čart	چرت
[lf]	zolf	زلف
[lm]	?elm	علم
[hr]	qahr	قهر

خوشه همخوانی /rš/ با قرار گرفتن واکه /o/ در میان آن از بین می‌رود. مثال:

torš → toroš ترش

خوشه‌های سه همخوانی فقط در محل اتصال دو هجا می‌آید، مثال:

tebâft bu بافته بودی

šebâft be بافته باشد

خوشه‌های همخوانی زیر در جایگاه پایانی در پیکره گویشی موجود مشاهده نشده است.

الف - خوشه /dr/. بین دو همخوان این خوشه معمولاً واکه /a/ اضافه می‌شود و در مواردی همخوان /r/ پایانی حذف می‌شود و در این صورت /a/ به /e/ تبدیل می‌شود، مثال:

inqadr → inqadar → inqade اینقدر

ب - خوشه /qt/. همخوان /q/ قبل از /t/ به /x/ تبدیل می‌شود و t پایانی حذف می‌شود، مثال:

vaqt → vaxt, → vax وقت

نظام آوایی ۱۵

خوشه‌های همخوانی یکسان در مرز دو هجا قرار می‌گیرند و شامل انواع زیراند:

معادل فارسی	مثال گویشی	خوشه همخوانی
عکاس	akkâs	[kk]
مستراح	hellâ	[ll]
عمه	ammo	[mm]
اره	arro	[rr]
استخوان	asso	[ss]
عطّار	attâr	[tt]
مژه	mazzo	[zz]
بنا	bannâ	[nn]
حبه	happo	[pp]
بقال	baqqâl	[qq]
اول	avval	[vv]
بچه	boččo	[čč]
شنبه	šabbât	[bb]
دفعه	daffo	[ff]

۱-۶- حذف همخوان در محل اتصال هجا:

هنگامی که دو هجا با یکدیگر ترکیب می‌شوند، اگر هجای نخست به خوشه ختم شود، گاهی در محل اتصال، آخرین همخوان هجای اول حذف می‌شود. این حذف در خوشه‌های زیر صورت می‌گیرد.

الف - حذف /m/ در خوشه /šm/

čašm + bandi	→	čašbandi	چشم‌بندی
čašm + esbed	→	čašesbed	چشم سفید
čašm + lok kerdan	→	caš lok kerdan	بربر نگاه کردن
čašm + pelaš	→	čašpelaš	هیز

ب - حذف /t/ در خوشه‌های /xt/ و /ft/ و /št/ ، مثال:

dašt + tang	→	daštang	دست تنگ
dašt + pâco	→	dašpâčo	دستپاچه
dašt + poxt	→	dašpox	دست پخت
meškašt + bu	→	meškaš bu	شکسته بودم
ekaft + bin	→	ekaf bin	افتاده باشم

حذف /d/ در خوشه /nd/ ، مثال:

tond + tar	→	tontar	تندتر
čand + vaxt	→	čanvax	چند وقت
čand + tâ	→	čantâ	چند تا
band + keš	→	bankeš	بند کش

حذف /k/ در خوشه /šk/ ، مثال:

xošk + kerdan	→	xoš kerdan	خشک کردن
---------------	---	------------	----------

۷-۱- واج آرایی:

۱-۷-۱- توزیع واکه‌ها:

توزیع واکه‌ها در هجاهای cv ، cvc و cvcc به قرار زیر است.

cv		cvc		cvcc		
si	سو	bir	یاد	?ist	ایست	/i/
ve	بی	sez	سوز	xeng	خنگ	/e/
ta	بیخ	gaf	حرف	kašk	کشک	/a/
(?â)mu	عمو	(?ar)zun	ارزان	susk	سرگین‌گردان	/u/
(te)Ĵo	تازه	hoĴ(ro)	حجره	Ĵoqz	جغد	/o/
gâ	گاو	fâl	فال	bâmb	بامب	/â/
šou	شب	souz	سبز	—		/ou/
?ay(nak)	عینک	γayz	غیظ	—		/ay/
leley	لی‌لی	—		—		/ey/
âyno	آینه	—		—		/ây/

نظام آوایی ۱۷

bâuno	بهانه	—	—	:/âu/
(hay-â)huy	هیا هو	—	—	:/uy/

۱-۷-۲- توزیع همخوان‌ها در جایگاه‌های مختلف همجا:

-v		-vc		-vcc	
bâ(hiš)	باهوش	bar	برف	bâmb	بامب
pâ	پا	pak	پتاله	pelk	پلک
ta	بیخ	tal	تلخ	talq	تلق
da(hano)	دهنه	deq	دوغ	daxl	دخل
ka(sok)	کوچک	kah	کاه	kašk	کشک
gâ	گاو	gaf	حرف	gešt	گوشت
qa(mo)	قمه	qez	قوز	qârč	قارچ
?â(li)	آلو	?âl	آل	?asl	اصل
mâ	ما	mak	گم	maqz	مغز
nâ	نه	nar	نر	nabš	نبش
ča(qev)	چاقو	čan	چند	čarb	چرب
Ĵâ	جا	Ĵof(tak)	جفتک	Ĵezv	جزو
fâ(nis)	فانوس	fâl	فال	farz	فرض
ve	بی	vas(me)	وسمه	vazn	وزن
si	سو	sez	سوز	sang	سنگ
zâ(ni)	زانو	zâq	زاغ	zolf	زلف
šâ(xo)	شاخه	šab(bi)	شب‌بو	šahr	شهر
—		—		—	:/ž/
xi(ni)	خونی	xaš	خوش	xeng	خنگ
ha(ni)	هنوز	ham(širo)	همشیره	habs	حبس
la	لای	laĴ	لج	lams	لمس
ra	راه	rax(no)	رخنه	ramz	رمز
ya(tâ)	یک	yeq	یوغ	yobs	پیوست

cv-		cv-c		cvc-	
šab(bi)	شب بو	habs	حبس	čarb	چرب :/b/
čap	چپ	—	—	—	:/p/
sut	سوت	?atr	عطر	gešt	گوشت :/t/
bâd	باد	—	—	?aqd	:/d/
hek	تخم مرغ	ham(šekl)	همشکل	kašk	کشک :/k/
dig(če)	دیگچه	—	—	sang	سنگ :/g/
biq	بوق	maqz	مغز	talq	تلق :/q/
ba?	بع	ba?d	بعد	man?	:/?/
mim	موم	bâmb	بامب	?elm	علم :/m/
mun(Ĵeq)	منجوق	sang	سنگ	vazn	وزن :/n/
gač	گج	—	—	qârč	قارچ :/č/
(?âš)peĴ	آشپز	?aĴr	اجر	(?â)renĴ	آرنج :/Ĵ/
maf(raq)	مفرغ	(be)nafš	بنفش	zolf	زلف :/f/
šev	زیر	—	—	morv	مرغ :/v/
(fâ)nis	فانوس	?asl	اصل	lams	لمس :/s/
(del)sez	دلسوز	Ĵozv	جزو	maqz	مغز :/z/
Ĵeš	جوش	kašk	کشک	nabš	نبش :/š/
mož-(do)	مژده	—	—	—	:/ž/
yax	بخ	daxl	دخل	talx	تلخ :/x/
mah	برج	šahr	شهر	šarh	شرح :/h/
(?â)Ĵel	آجیل	pelk	پلک	daxl	دخل :/l/
bir	بور	qârč	قارچ	šahr	شهر :/r/
nay	نی	yayz	غیظ	—	:/y/

۸-۱ واحدهای زبرزنجیری:

۸-۱-۱ تکیه:

تکیه از نظر تولید از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف در درجه زیر و بمی و تفاوت در کشش واکه‌ای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تعبیر می‌شود (حق شناس ۱۳۵۶: ص ۱۲۲). منظور از تکیه در این بحث تکیه نخستین است. جای تکیه در این گویش به صورت‌های زیر است.

۱- تکیه در اسم، صفت، قید، ضمیر، حروف اضافه و عدد روی هجای آغازی است، مثال:

'vâše	از، به	'čonar	چغندر
'berâye	برای	'čomxor	پرخور
'čârsad	چهارصد	'harreĴ	هر روز
'sandali	صندلی	'?eno	این

هنگامی که اسم در حالت ندا واقع شود، تکیه روی هجای پایانی قرار می‌گیرد، مثال:

ne'dâ	ندا		
در حالت جمع، صفت تفضیلی و مبهمات روی هجای اول می‌آید، مثال:			
'porokâ	پسران	'harči	هرچه
'doxtokâ	دختران	'harĴâ	هرجا
'mastar	بزرگ‌تر	'hiški	هیچ‌کس
'kastar	کوچک‌تر		

در صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه روی هجای آغازی موصوف و مضاف‌الیه می‌آید، مثال:

po:r-e 'mas	پسر بزرگ
doxt-e 'xâb	دختر خوب
me:ro-ye 'Jô?un	شوهر جوان

تکیه مصدر روی هجای اول ستاک است مثال:

'boraxsidan	فرار کردن
'fa.midan	شنیدن

جای تکیه در افعال به صورت های زیر است.

الف - تکیه افعالی که با پیشوندهای تصریفی و اشتقاقی و وندهای نفی ساخته می شوند، روی همین پیشوندها قرار می گیرد. مثال:

'bar âr	درآور	'voxorin	بخورم
'vagart	برگرد	'vagirin	بردارم
'vebet	بگو	'manin	منشین
'axorin	می خورم	'negirin	نمی گیرم

ب - در افعالی که بدون پیشوند صرف می شوند، تکیه روی هجای اول ستاک قرار می گیرد، مثال:

'xosbârin	خوابیدم
'kaftin	افتادم
'matin	مُردم

ج - در زمان های گذشته افعال متعدی چون شناسه ها قبل از ستاک قرار می گیرند، پس تکیه بر روی همین شناسه ها می آید، مثال:

'šexâ bu	خورده بود	'mexâ	خوردم
'teškašten	شکسته ای	'tunxâ be	خورده باشید

۱-۸-۲ درنگ:

درنگ از مختصه های آوایی مشخصی ساخته نمی شود؛ بلکه از تغییر در مختصه های آوایی متفاوت، از قبیل کشش، نادمیدگی، دمیدگی، واکرفتگی، واکداری و غیره، در مرز دو واحد آوایی بزرگ تر از همخوان و واکه به دست می آید (همان: ص ۱۲۷). درنگ با نشانه + آوانویسی می شود.

mo + ro	من را
mo.'ro	مهره

۱-۹- فرایندهای آوایی:

تغییراتی را که در اثر همنشینی واحدهای آوایی به وجود می آیند، فرایند آوایی گویند. گویش کلیمیان یزد در مقایسه با فارسی معیار تفاوت هایی دارد. در زیر به ذکر

نظام آوایی ۲۱

پاره‌ای از این فرایندها می‌پردازیم. مهم‌ترین فرایندهای آوایی این گویش عبارتند از حذف، قلب، ابدال و اضافه.

۱-۹-۱- حذف

هرگاه در ترکیب آواها با هم نوعی هم‌نشینی بین واحدهای زنجیری به وجود آید که یا خلاف نظام صوتی زبان باشد و یا بر اساس طبیعت آوایی زبان، ثقیل به نظر برسد، برای رفع این اشکال یک واحد آوایی از زنجیره گفتار حذف می‌شود. (علی محمد حق‌شناس ۱۳۵۶: ص ۱۵۷)

حذف در این گویش شامل انواع زیر است:

حذف /?/: معمولاً در میان، پایان و مرز هجا صورت می‌گیرد و غالباً با کشش واکه قبل همراه است.

کشش در هجای cv با نشانه . و در cvc با . و در cvcc با : آمده است. مثال: در میان هجا:

فارسی معیار	کلمی	
la?l	la:l	لعل
ba?d	ba:d	بعد

مثال: در مرز دو هجا:

da?vâ	da.vâ	دعوا
na?nâ	na.nâ	نعناع
ba?ba?	ba.ba.	بع‌بع

مثال: در پایان هجا:

šam?	ša:m	شمع
bemoqe?	bamoqe	به موقع

حذف /h/: حذف این واج در پایان، میان و مرز هجا صورت می‌گیرد. معمولاً با کشش واکه قبل همراه است، مثال: در مرز دو هجا.

?ahli	?a.li	اهلی
behdâne	be.duno	به‌دانه
lahJo	la.Jo	لهجه

مثال: در پایان هجا.

فارسی معیار	کلیمی	
dargâh	bargâ	درگاه
panâh	panâ	پناه
râh	ra.	راه
deh	de.	ده

مثال: در میان هجا.

zohm	zo:m	زهم
šahr	ša:r	شهر

در این مورد /h/ از آغاز هجا حذف شده است:

hizom	ezmo	هیزم
-------	------	------

حذف /r/ در موارد زیر:

četour	čedou	چطور
inqadr	inqada	اینقدر

حذف /t/ : حذف //t در مجاورت همخوان‌های /f, s, š, x/ در پایان هجا، مثال:

deraxt	derax	درخت
šab-e-haft	šou-e-haf	شب هفت
gušt	geš	گوشت
dast	das	دست

حذف /t/ در مجاورت /s/ در مرز دو هجا، مثال:

xâstegâr	xâsegâr	خواستگار
xâkestar	xâkesar	خاکستر

حذف /m/ در مجاورت همخوان‌های /x/ و /š/ مثال:

axm	ax	اخم
axm - o - taxm	ax - o - tax	اخم و تخم
čašm	čaš	چشم

حذف /ĵ/ از خوشه پایانی /nĵ/ در واژه‌های زیر:

نظام آوایی ۲۳

فارسی معیار

panĴ

nârenĴ

کلیمی

payn

nâreyn

پنج

نارنج

حذف /g/ از خوشه پایانی /ng/ در موارد زیر:

kemrang

tofang

kemrayn

tofayn

کمرنگ

تفنگ

حذف /e/ از هجای پایانی در مورد زیر:

ârezu

ârzi

آرزو

حذف /â/ و /a/ از آغاز هجا در دو مورد زیر:

âtaš

anâr

taš

nâr

آتش

انار

در این گویش گرایش به سوی ساده‌تر کردن گروه‌ها و خوشه‌های همخوانی است. گاهی یک همخوان حذف و به جای آن به هجاها کشش اضافه می‌شود تا تمایز بین ساخت‌های هجایی رعایت شود. موارد زیر از این گونه‌اند:

?atrpâš

čarx

sorx

šarh

talxi

mozhek

mašhur

man?

?af?i

tanhâyi

?a:tpâš

ča:r

so:r

ša:r

ta.li

mo.zek

ma.šur

ma:n

?a.fi

ta.nâyi

عطر پاش

چرخ

سرخ

شرح

تلخی

مضحک

مشهور

منع

افعی

تنهایی

۱-۹-۲-قلب:

هنگامی که دو همخوان یا واکه جای خود را با یکدیگر عوض کنند، قلب گویند. قلب در موارد زیر در این گویش دیده شده است:

کلیمی فارسی معیار

?abrišam	?arbišam	ابریشم	kebrit	kerbit	کبریت
?aĵr	?arĴ	اجر	hizom	?ezmo	هیزم
?ozr	?orz	عذر	nerx	nexr	نرخ
nabz	nazb	نبض	qelyun	qeylun	قلیان
notq	noqt	نطق	mašq	maqš	مشق
naqš	naxš	نقش			
?ešq	?exš	عشق			

۱-۹-۳-ابدال:

تبدیل همخوان یا واکه‌ای به همخوان یا واکه دیگر را ابدال گویند. در زیر به پاره‌ای از این ابدال‌ها اشاره می‌شود.

الف - ابدال واکه: ابدال واکه را در مجاورت واکه دیگر هماهنگی واکه‌ای گویند.

مثال:

šahâdat	šâhâdat	شهادت
---------	---------	-------

در هجای باز پایانی گرایش تبدیل واکه /e/ به /o/ وجود دارد. مثال:

?afsorde	?afsordo	افسرده
?amale	?amalo	عمله
?aĴale	?aĴalo	عجله

اما این گرایش مطلق نیست، یعنی در تمام موارد پایانی /e/ به /o/ تبدیل نمی‌شود

و استثناء هم دارد. مثال:

?angoštune	انگشتانه
?anqoze	انغوزه
?aškene	اشکنه
?atte-vo-aše	آمد و رفت
bâziče	بازیچه
xepele	خیله

گاهی در مرز هجا /e/ به /a/ تبدیل می‌شود. مثل:

نظام آوایی ۲۵

فارسی معیار	کلیمی	
pâšnekeš	pâšnakaš	پاشنه کش
?amalegi	?amalagi	عملگی
xafegi	xafagi	خفگی

تبدیل /â/ به /u/ پیش از همخوان های m/ و n/ مثال:

?angoštâne	?angoštune	انگشتانه
?âqelâne	?âqelune	عاقلانه
balâgardân	balâgardun	بلاگردان
darâmad	barumad	درآمد

تبدیل /u/ به /i/ در میان و پایان هجا در اغلب موارد، مثال:

bur	bir	بور
bimum	bimim	بی موم
bâhuš	bâhiš	باهوش
?âhu	?âhi	آهو
?âlu	?âli	آلو
?âlude	?âlido	آلوده
?ârezu	?ârzi	آرزو
badgu	badgi	بدگو
bâzu	bâzi	بازو

تبدیل /u/ به /e/ در پایان و میان هجا در اغلب موارد، مثال:

bahâneJu	bâuneJe	بهانه جو
tu	te	در
čubak	čebak	چوبک
bâziguš	bâzigeš	بازیگوش
šur	šer	شور

گاهی این تبدیل با کشش همراه است، مثال:

ku	ke	کو، کجا	kuze	kezo	کوزه
----	----	---------	------	------	------

کلیمی فارسی معیار

dur	de.r	دور
durbin	de.rbin	دوربین
dudi	dədi	دودی

تبدیل /i/ به /e/ که در موارد زیر با کشش واکه‌ای همراه است، مثال:

bive	bəvo	بیوه
mive	məvo	میوه
dir	de.r	دیر

تبدیل /u/ به /i/ و /e/ فقط گرایش است و در تمام موارد صورت نمی‌گیرد، مثال:

?alangu	النگو	?axmu	اخمو
buxur	بخور	?amu	عمو
balqur	بلغور	alučo	آلوچه

در این گویش توالی دو واکه در سطح واجی دیده نشده است و هر جاکه دو واکه کنار هم قرار گیرند، یا بین آنها همخوان‌های میانجی /y, h, / قرار می‌گیرد و یا یک واکه حذف و واکه بعدی کشیده می‌شود، مثال:

ne + atin	→	neṭin	نمی‌آیم
râzi + un	→	râzihun	راضی هستند
na + in	→	nayin	نیستم
na + eš	→	na?eš	نیستی

یکی از ویژگی‌های آوایی این گویش نقش تمایزدهندگی کشش واکه‌ای است، یعنی در یک بافت یکسان کشش واکه عامل تمایز یک واژه از دیگری است، مثال:

por	پُر	bed	بو	karo	کره	xam	خَم
po.r	پسر	be.d	بید	ka.ro	بزغاله ماده	xa.m	خواب

نقش تمایزدهندگی کشش در موارد زیر از بین رفته است، یعنی صورت‌های یکسان گویشی با معانی مختلف آمده است، مثال:

kuri	→	ke.ri	کوری
kâri	→	ke.ri	کاری

نظام آوایی ۲۷

فارسی معیار	کلمی	
šeʔr	→	še:r شعر
šur	→	še:r شور
šahr	→	ša:r شهر
šarh	→	ša:r شرح

ب - ابدال همخوان: برخی ابدال‌های همخوانی در این گویش به صورت زیر است:

همخوان /s/ قبل از /t/ یعنی خوشه /st/ معمولاً به /št/ تبدیل می شود.

baste	bašdo	بسته	dast	dašt	دست
bastegi	baštegi	بستگی	bast	bašt	بست
šoste	šošto	شسته	dastyâr	bašyâr	دستیار

/t/ به d در مجاورت [s, f, ʔ, x] مثال:

andâxtan	endâxdan	انداختن	dastur	dasdir	دستور
baste	bašdo	بسته	taxt	taxd	تخت
čašte	češdou	چشته	berešte	berešdo	برشته
daftar	dafdar	دفتر	četour	čedou	چطور
raftan	rafdan	رفتن			

[t] به [d] در پایان هجا مثل:

?ankabut	?ankabud	عنکبوت
faqat	faqad	فقط

/d/ به /b/ در آغاز هجا در واژه های زیر:

dargâh	bargâh	درگاه	dar-e dizi	bar-e d:zo	دردیزی
darâmad	barumad	درآمد	darham	barham	درهم
dardâr	bardâr	دردار	dastyâr	bašyâr	دستیار
darro	barro	(کوچه بن بست) دررو	dar-e tanur	bar-e tonir	درتنور

/f/ به /b/ در مجاورت /š/ در موارد زیر:

banafše	benabšo	بنفشه
---------	---------	-------

کلیمی	فارسی معیار
benabš	banafš
بنفش	

/b/ به /v/ در دو مورد زیر:

aĴnabi	aĴnavi	اجنبی
âberu	âvori	آبرو

/n/ به /m/ در مجاورت /b/، مثال:

tanbal	tambal	تنبل
anbâr	ambâr	انبار
anbor	ambor	انبر

/k/ به /q/ به تبعیت از /q/ فقط در مورد زیر:

kalâq	qelâq	کلاغ
-------	-------	------

/x/ به /h/ در کلمات زیر:

xorus	heres	خروس	xurd	hird	خرد
xandaq	handaq	خندق	xuše	he:šo	خوشه
xalâ	hellâ	مستراح			

/b/ به /f/ فقط در مورد زیر:

Ĵib	Ĵif	جیب
-----	-----	-----

/z/ به /Ĵ/ در موارد زیر، مثال:

ruz	reĴ	روز	tâze	teĴo	تازه
dastâmuz	daštâmeĴ	دست‌آموز	bâzâr	boĴâr	بازار
zan	Ĵen	زن	qoflsâz	qorfeĴ	قفل‌ساز
kâšisâz	kâšiseĴ	کاشی‌ساز			

/ž/ به /Ĵ/ همخوان /ž/ در موارد زیر در آغاز و پایان هجا به /Ĵ/ و در یک مورد به /y/

تبدیل شده است. مثال:

pažmorde	paĴmordo	پژمرده	golmože	golmoĴo	گل‌مژه
?eždehâ	?eydehâ	اژدها	nežâd	neĴâd	نژاد

این همخوان در پایان هجا در واژه‌های زیر بدون تغییر آمده است، مثال:

نظام آوایی ۲۹

moždo	مژده	moždo dâdan	مژده دادن
moždaguni	مژگانی	každom	کژدم

/t/ بعد از /s/ به /s/ تبدیل می شود، مثال:

فارسی معیار	کلیمی	
dastedâr	bassedâr	دسته دار
xâkestar	xâkessar	خاکستر
dusti	dessi	دوستی

/d/ بعد از /z/ در موارد زیر به /z/ تبدیل می شود:

nazdik bin	nazzik bin	نزدیک بین
nazdik	nazzik	نزدیک

/d/ در موارد زیر به /z/ تبدیل می شود:

tord	torz	ترد
Ĵoqd	Ĵoqz	جغد

/v/ به /f/ و /b/ در موارد زیر:

?ayâlvâr	?ayârbâr	عیال وار
adâ-atvâr	ada-atfâl	ادا اطوار

/r/ در پایان هجا در موارد زیر به /l/ تبدیل می شود:

?afzâr	afsâl	افزار
adâ atvâr	adâ atfâl	ادا اطوار
?âčâr	âčâl	آچار

/z/ تحت تأثیر /f/ واک خود را از دست داده و به /s/ تبدیل می شود:

afzâr	afsâl	افزار
-------	-------	-------

۱-۹-۴- اضافه: یکی دیگر از فرایندهای آوایی افزایش واج است، مثال:

čezzândan	→	čerzundan	چزّاندن
zâymân	→	zâydomun	زایمان
bu bordan	→	bed bordan	بو بردن
masâne	→	masdâno	مسانه

۱-۹-۵- آواهای میانجی:

هرگاه دو واکه یا همخوان در مرز دو هجا کنار هم قرار گیرند، آوای میانجی بین آنها می‌آید. این آواها به قرار زیراند:

[y]:

râzi <u>y</u> in	راضی هستم	oftoue <u>y</u> e geli	لوله‌نگ
te <u>y</u> a → tiya	آوردی	duno <u>y</u> e nâr	دانه انار
me <u>y</u> a → miya	آوردم	kepa <u>y</u> e gesben	شکنبه گوسفند
veko <u>y</u> in	بیافتم	va <u>y</u> in	هستم
badgu <u>y</u> i	بدگویی		

[?]: بین واکه‌ها بجز /i/ قرار می‌گیرد، مثال:

va <u>?</u> âm	هستیم	voko <u>?</u> eš	بیافتد
va <u>?</u> un	هستند	va <u>?</u> et	هستید

[h]: در مورد صیغه‌های فعل «بودن» در زمان حال ساده بجز دوم شخص مفرد

می‌آید، به شرطی که کلمه قبل از آن به واکه ختم شود، مثال:

râzi <u>h</u> in	راضی هستم	râzi <u>h</u> et	راضی هستید
râzi <u>h</u> en	راضی هست	râzi <u>h</u> un	راضی هستند
		râzi <u>h</u> âm	راضی هستیم

[t]: در صیغه‌های افعال زیر که ستاک حال آنها با واکه آغاز می‌شود، همخوان

میانجی [t] بین پیشوند /a-/ و ستاک قرار می‌گیرد، مثال:

a <u>t</u> eš	می‌آیی	a <u>t</u> in	می‌آیم
ne+a <u>t</u> in → netin	نمی‌آیم	a <u>t</u> ârin	می‌آوردم

[r]: این همخوان غالباً در تمام صیغه‌های گذشته افعال لازم (بجز سوم شخص

مفرد) می‌آید که ستاک گذشته آنها به واکه‌های /â, e, o/ ختم می‌شوند، مثال:

parâ <u>r</u> in	پریدم	še <u>r</u> un	رفتند
dovâ <u>r</u> in	دویدم	umo <u>r</u> in	آمدم
rasâ <u>r</u> âm	رسیدیم	atumo <u>r</u> et	می‌آمدید
be <u>r</u> et	بودید	be <u>r</u> in	بودم

نظام آوایی ۳۱

این همخوان در صیغه التزامی و زمان حال ساده فعل «شستن» بین ستاک حال و شناسه قرار می‌گیرد.

aše ɪ eš می شوید

veše ɪ reš بشوید

یا در پایان اسم raxšur (رختشوی) و صیغه امر «شستن» می‌آید.

vešer بشوی

[g]: در موارد زیر می‌آید.

bašte g i بستگی gunziyo g e aninâ اتاق نشیمن

kefte g i کوفتگی bočča g i بچگی

bašte g ân بستگان

[i, o, e, a]: در موارد زیر می‌آید.

zid a ranĵ زود رنج bir e gereftan یاد گرفتن

zel i biyâ زولیا Ĵun o var جانور

sâz e gâr سازگار bâG e lavâ باقلوا

fâl e geš فالگوش čâr e čâr چارچار

فصل دوم

صرف (ساخت واژه)

۱- ساختمان فعل

افعال در این گویش به دو دسته لازم و متعدی تقسیم می‌شوند. ساختمان فعل بر اساس دو ستاک حال و گذشته، دو شمار و سه شخص قرار دارد. زمان‌های مختلف با پیشوندها، ستاک‌ها و شناسه‌های فعلی ساخته می‌شوند. زمان‌های افعال در این گویش شامل حال (التزامی، ساده، جریانی) و گذشته (التزامی، ساده، استمراری، جریانی، نقلی، بعید) است. لازم به یادآوری است که در این گویش زمان آینده و حال ساده یکسان است. بنابراین از شرح ساخت زمان آینده خودداری شده است. زمان‌های مذکور دارای ساخت‌های متفاوت‌اند که شرح هر یک جداگانه مطرح و در پایان، تصریف یک فعل لازم و یک فعل متعدی داده شده است. نخست اجزای سازنده گروه‌های فعلی، یعنی پیشوندها، ستاک‌ها، شناسه‌ها، پسوندهای فعلی، افعال کمکی و صفت مفعولی مورد بررسی قرار می‌گیرند و سپس ساخت گروه‌های فعلی ارائه می‌گردد.

۱-۱- پیشوندهای فعلی:

پیشوندهای فعلی در این گویش شامل دو دسته تصریفی و اشتقاقی‌اند.

الف - تصریفی: این پیشوندها عبارتند از: na, ma, a, e, o, ve

کاربرد این پیشوندها به قرار زیر است:

ve- و o- و e- پیشوندهای التزامی و امری هستند. پیشوند ve- دارای گونه‌های

[bi, bo, be, va, vo, vi, ve] است. کاربرد گونه‌ها به صورت زیر است:

گونه‌های [va, ve, be] در مواردی به کار می‌رود که ستاک فعل با همخوان

شروع می شود، مثال:

التزامی	امر
be-šin	be-kev/ ve-kev
ve-rasin	ve-ras
va-minin	va-nves

در مورد فعل امر «بزن» be و ve دو گونه آزاد یکدیگراند.

گونه های [vi, bi] هنگامی به کار می روند که ستاک حال فعل با واکه آغاز می شود و همخوان میانجی [y] بین دو واکه قرار می گیرد. بنابراین واکه /e/ تحت تاثیر /y/ به /i/ تبدیل می شود، مثال:

be + iy → biyun	بیایند	be + iye → biye	بیا
ve + iyin → viyin	بیایم	ve + âr → viyâr	بیاور

گونه های [vo و bo] هنگامی به کار می رود که ستاک حال دارای واکه /o/ باشد،

مثال:

bo-xoreš	بخوری	bo-ko	بکن
vo-xoreš	بخوری	vo-xor	بخور

در مورد فعل «بخوری» bo و vo دو گونه آزاد یکدیگراند.

پیشوند o- فقط دارای یک گونه است و در التزامی و امر به کار می رود، مثال:

?o-girin	بگیرم	?o-gi	بگیر
?o-banâ	بیندیم	?o-ban	بیند

تبصره: پیشوند e- فقط در یک مورد در وجه التزامی به کار رفته است، مثال:

?e-bi	بشوم
-------	------

a- پیشوند حال ساده، جریانی و گذشته استمراری و جریانی است، مثال:

?a-šin	می روم
dirin a-xosbin	دارم می خوابم
a-šerin	می رفتم
mata a-xosbârin	داشتم می خوابیدم

تبصره: پیشوند a- در دو مورد امر دوم شخص مفرد افعال زیر به کار رفته است، مثال:

?a-do / ?a-de بده

?a-xosb بخواب

na- و ma- پیشوندهای نفی اند و کاربرد آنها به صورت زیر است:

ma- وند نهی است که فقط به فعل امر می چسبد، مانند:

ma-beš مشو

ma-nin منشین

در دو مورد زیر پیشوند na- برای امر نفی به کار رفته است، مثال:

na-kered نکنید

na-beš نشو

na- وند نفی است و برای منفی کردن فعل از آن استفاده می شود. این پیشوند دارای گونه های [ni ، ne ، na] است و با پیشوندهای تصریفی ترکیب نمی شود، یعنی برای منفی کردن فعل اول باید پیشوندهای فعلی را حذف کرد و سپس پیشوند نفی را اضافه کرد، مثال

be-bâri بیارد na-bâri نبارد

ve-šes بروی na-šes نروی

گونه های این پیشوند در زمان های مختلف ظاهر می شود. کاربرد آنها به قرار زیر است:

گونه [na-] در زمان حال التزامی و گذشته (ساده، التزامی، بعید) افعال لازم و متعدی و گذشته نقلی افعال لازم بجز سوم شخص مفرد، به کار می رود. وقوع آن در گذشته التزامی و بعید افعال لازم و متعدی یکسان است، یعنی قبل از فعل کمکی قرار می گیرد، مثال:

متعدی	لازم
mexâ na-be نخورده باشد	?exosbâ na-be نخواستیده باشد
mexâ na-bu نخورده بود	?exosbâ na-berin نخواستیده بود
?ešerin na-?un نرفته اند	?exos bârin na-yin نخواستیده ام

صرف (ساخت واژه) ۳۵

پیشوند na- در زمان حال التزامی و گذشته ساده افعال لازم قبل از ستاک قرار می‌گیرد، مثال:

na-xorin	نخورم	na - xosbâ ĩ in	نخواهیدم
na-šin	نروم	na - kaft - eš	نیافتادی

ولی در گذشته ساده افعال متعدی پس از ضمایر فاعلی می‌آید، مثال:

eš-na-xâ	نخورد
----------	-------

گونه [ne-] در زمان حال ساده و گذشته استمراری افعال لازم و متعدی و گذشته نقلی افعال متعدی و سوم شخص نقلی افعال لازم به کار می‌رود. وقوع این پیشوند در زمان حال ساده افعال لازم و متعدی یکسان است، یعنی به صورت پیشوند قبل از ستاک حال قرار می‌گیرد، مثل:

متعدی

لازم

ne-xorin	نمی‌خورم	ne-šin	نمی‌روم
----------	----------	--------	---------

جای این پیشوند در زمان گذشته استمراری افعال لازم و متعدی متفاوت است. به این معنی که در گذشته استمراری افعال لازم به صورت پیشوند قبل از ستاک گذشته قرار می‌گیرد، مثل:

ne-kaftin	نمی‌افتادم
-----------	------------

ولی در گذشته استمراری افعال متعدی پس از ضمایر فاعلی می‌آید، مثل:

?em-ne-škašt	نمی‌شکستم
--------------	-----------

?em-ne-bâft	نمی‌بافتم
-------------	-----------

گونه [ne-] نیز در گذشته نقلی افعال متعدی و سوم شخص نقلی افعال لازم قبل از فعل کمکی قرار می‌گیرد، مثل:

متعدی

لازم

meškaš ne:n	نشکسته‌ام	?ešu ne:n	نرفته‌است
-------------	-----------	-----------	-----------

šeškaš ne:n	نشکسته‌است	?imo ne:n	نیامده‌است
-------------	------------	-----------	------------

tuma ne:n	نیاورده‌اند	?erasâ ne:n	نرسیده‌است
-----------	-------------	-------------	------------

گونه [ni-] در دو فعل دیده شده است. به دلیل قرار گرفتن همخوان میانجی [y] قبل از واکه ستاک، واکه پیشوند نفی به /i/ تبدیل می‌شود، مثال:

?ayarzi می‌ارزد ni-yarzi نمی‌ارزد

?atâron می‌آورند ni-yâron نمی‌آورند

پیشوند نفی با پیشوندهای اشتقاقی ترکیب می‌شود. برای منفی کردن افعالی که دارای پیشوند اشتقاقی هستند پیشوند نفی پس از پیشوند اشتقاقی قرار می‌گیرد، مثال:

var-ne-girun بر نمی‌دارند

پیشوند نفی در زمان‌هایی که با فعل کمکی «بودن» می‌آیند، مانند گذشته نقلی، به فعل کمکی اضافه می‌شود، مثل:

vagartâ na-?un برنگشته‌اند

vagartâ na-yin برنگشته‌ام

ب - پیشوندهای اشتقاقی:

پیشوندهایی هستند که دارای نقش واژگانی اند. این پیشوندها عبارتند از:

ب - ۱. پیشوندهای فعلی شامل:

(۱) var با گونه‌های [ve و va]، مثال:

va-girin بر می‌دارم var-negirun بر نمی‌دارند

va-gart بر گرد ?eš-ve-gereft برداشت

va-šu وارفت

[ve و va] گونه‌های آزادند.

(۲) dar با گونه [dar]، مثال:

dar-âr درآور

šebar-iyâ درآورده

bar-še دررو

(۳) foru، مثال:

foru-kon فروکن

(۴) vâ، مثال:

vâ-gir-eš-kâ واگرفت

vâ-gozâr واگذار

(۵) bâz، مثل:

bâz-dâšt بازداشت

ب - ۲. پیشوندهای غیرفعلی. مهم ترین پیشوندهای غیرفعلی عبارتند از:
(۱) ve با گونه [vi] به اسم می چسبد و صفت می سازد و به معنی «بی» است،

مثال:

ve-gonâh	بی گناه	ve-dom	بی دم
vi-ri	بی روح	vi-hess	بی حس
vi-me:r	بی مهر		

(۲) nâ با گونه [ne] به معنی «نا»، مثل:

nâ-homvâr	ناهموار	ne-morattab	نامرتب
nâ-pori	ناپسری	ne-mardi	نامردی

۱-۲- ستاک:

افعال در این گویش دارای دو ستاک حال و گذشته اند.
الف - ستاک حال: این ستاک با حذف پسوند گذشته ساز و تغییر آوایی یا بدون آن ساخته می شود و معمولاً یک هجایی است.
ریشه فعل با تغییر آوایی، مثل:

مصدر	ستاک حال	
dexdan	diĴ	دوختن
poxtan	peš	پختن
?ovordan	?âr	آوردن
		ریشه فعل بدون تغییر آوایی، مثل:
xosbidan	xosb	خوابیدن
pâšidan	pâš	پاشیدن

ستاک حال افعال سببی معمولاً دو هجایی اند، مثل:

مصدر	ستاک حال	
pičundan	pičan	پیچاندن
časbundan	časban	چسباندن

در مواردی با حذف واکه هجای دوم ستاک حال به یک هجایی تبدیل می شود،
مثال:

resundan	rasan → rasn	رساندن
Ĵusindan	Ĵušin → Ĵešn	جوشاندن
nešundan	nešun → nšan	نشاندن

ب - ستاک گذشته

با افزودن تکواژ گذشته ساز /-t/ و /-â/ به ستاک حال و یا تغییر آوایی ستاک حال،
ستاک گذشته ساخته می شود، مثال:

xosb + â →	xosbâ	خواهیدن
ras + â →	rasâ	رسیدن
bâf + t →	bâft	بافتن

ستاک گذشته با تغییر آوایی ستاک حال، مثل:

peš → pa	پختن	ber → bâ	بردن
âr → a	آوردن	ker → kê	کردن
diĴ → de	دوختن	xor → xâ	خوردن

هنگام ترکیب ستاک حال با پسوند گذشته ساز /-t/ در ساخت آوایی ستاک حال
تغییراتی به وجود می آید. این تغییرات واج - واژی در ستاک های حال ذیل آمده
است، مثال:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
gir →	gereft	vagereftan	برداشتن
ban →	bašt	baštan	بستن
riĴ →	raxt	rixtan	ریختن
si →	soft	softan	سوختن
reš →	reft	ferextan	فروختن
šnâs →	šnâxt	šenâxtan	شناختن
kâr →	kâšt	kâštan	کاشتن
nin →	nešašt	nešaštan	نشستن
ko →	kaf/t	kaftan	افتادن

۳۹ صرف (ساخت واژه)

ستاک حال و گذشته افعال «دیدن و آمدن» از دو ریشه متفاوت است. مثال:

گذشته	حال	
-di-	-bin-	دیدن
-umo	-i-	آمدن

۱-۳- شناسه‌های فعلی:

شناسه‌های فعلی تعیین کننده شخص و شمار فعل اند و دارای نقش فاعلی اند. در این گویش شناسه‌ها در ارتباط با ستاک به دو صورت ظاهر می شوند.

الف - شناسه‌هایی که بعد از ستاک قرار می گیرند، یعنی به صورت پسوند می آیند. این شناسه‌ها در زمان‌های حال افعال لازم و متعدی و گذشته افعال لازم به کار می روند و به قرار زیراند:

شخص	مفرد	جمع
اول	-in	-âm
دوم	-eš	-et , -ed
سوم	-o , -e , -i , Ø	-un , -on

کاربرد این شناسه‌ها به قرار زیر است:

(۱) -in و -eš - شناسه‌های اول و دوم شخص مفرد اند و فقط یک گونه دارند و در زمان‌های حال (التزامی، ساده، جریانی) افعال لازم و متعدی و گذشته (ساده، استمراری، جریانی، نقلی، بعید) افعال لازم به کار می روند، مثال برای زمان‌های حال لازم:

جریانی	ساده	التزامی
دارم می خوابم dir-in ?axosb-in	می آیم ?at-in	بروم veš-in
داری می خوابی dir-eš ?axosb-eš	می آیی ?at-eš	بروی veš-eš
مثال: برای زمان‌های حال متعدی:		
دارم می گویم dir-in ?ab-in	می خورم ?axor-in	بپرسم vepars-in
داری می گویی dir-eš ?ab-eš	می خوری axor-eš	بپرسی vepars-eš

مثال: برای زمان‌های گذشته لازم:

جریانی	استمراری	ساده
داشتم می‌رفتم	mata ašer-in می‌آمدم ?atumor-in	افتادم kaft-in
داشتی می‌رفتی	tata ašer-eš می‌آمدی ?atumor-eš	رسیدی resâr-eš
گذشته بعید	گذشته نقلی	
نشسته بودم	?enšaš ber-in	آمده‌ام ?imor-in
نشسته بودی	?enšaš ber-eš	نشسته‌ای ?enšašt-eš

(۲) - شناسه سوم شخص مفرد دارای چهارگونه [-Ø، -i، -e، -o] است. این شناسه‌ها در زمان‌های حال (التزامی، ساده، جریانی) به کار می‌رود، مثال:

جریانی	استمراری	التزامی
دارد می‌رود	dirî aš-e می‌بَرَد ?aber-o	بَرَد veber-o
دارد می‌پزد	dirî apeš-o می‌آید ?att-e	بیاید viy-e
دارد می‌افتد	dirî ako-Ø می‌ماند ?amin-i	بماند vamin-i
	می‌افتد ?ako-Ø	بیافتد voko-Ø

گونه [-Ø] در سوم شخص مفرد زمان‌های گذشته (ساده، استمراری، جریانی، نقلی، بعید) افعال لازم به کار می‌رود، مثال:

پَرَد	parâ
می‌رَفَت	?ašu
خوابیده است	?exosbâ
خوابیده بود	?exosbâ bu
داشت می‌خوابید	šata ?axosbâ

(۳) - شناسه اول شخص جمع -âm است. این شناسه در زمان‌های حال افعال لازم و متعدی و گذشته افعال لازم به کار می‌رود، مثال:

می‌افتادیم	?akaft-âm
خوابیدیم	xosbâr-âm
خوابیده‌ایم	?exosbâr-âm

صرف (ساخت واژه) ۴۱

?exosbâ ber-âm	خواهییده بودیم
?exosbâ b-âm	خواهییده باشیم
dirâm ?axosb-âm	داریم می خواهییم
?aber-âm	می بریم
voko-âm	بیافتیم
?axor-âm	می خوریم
viyâr-âm	بیاوریم

(۴) - شناسهٔ دوم شخص جمع دارای دوگونه [ed- و et-] است. این شناسه‌ها در زمان‌های حال (التزامی، ساده، جریانی) افعال لازم و متعدی و گذشته (التزامی، استمراری، جریانی) افعال لازم و دوم شخص جمع وجه امری به کار رفته است. مثال برای زمان‌های حال:

verasn-et	برسانید	?et-et	می آید
viy-et	بیایید	?ant-ed	می گذارید
viyâr-ed	بیاورید	?axosb-ed	می خواهیید
veker-ed	بکنید	?axor-et	می خورید
dir-et ?axosb-ed	دارید می خواهیید		
dir-et ?ako-et	دارید می افتید		
?axoret-dir-et	دارید می خورید		
diret ?abâf-ed	دارید می بافید		

مثال برای زمان‌های گذشته:

?axosbâr-ed	می خواهیید	tumata akaft-ed	داشتید می افتادید
?ašer-et	می رفتید	tumata atumor-et	داشتید می آمدید
?imo b-ed	آمده باشید		
?ekaf b-et	افتاده باشید		

زمان‌های گذشته (ساده، نقلی، بعید) از گونه [et-] استفاده می‌کنند، مثال:

vagartâr-et	برگشتید
?ekaft-et	افتاده‌اید
?enšâš ber-et	نشسته بودید

(۵) - شناسه سوم شخص جمع دارای دو گونه [-on ، -un] است. این گونه‌ها آزادند و در زمان‌های حال (التزامی، ساده، جریانی) افعال لازم و متعدی و گذشته (ساده، جریانی، نقلی) افعال لازم به کار می‌روند. مثال برای زمان‌های حال:

biy-un	می‌آورند	?atâr-on	بیایند
voxor-un	می‌خورند	?axor-un	بخورند
dir-un ?axosb-un	می‌آیند	?at-un	دارند می‌خواهند
dir-un ?axor-un	بروند	veš-on	دارند می‌خورند
	بیافند	vebâf-on	

مثال برای زمان‌های گذشته:

?exos bâr-un	داشتند می‌خواستند	šumata ?axosbâr-un	خواستیده‌اند
?enšašt-on	داشتند می‌افتادند	šumata ?akaft-on	نشسته‌اند
	افتادند	kaft-on	
	خواستیدند	xosbâr-un	

زمان‌های گذشته (التزامی، بعید) از گونه [-un] استفاده می‌کنند، مثال:

?ešu ber-un	آمده بودند	?imo ver-un	رفته بودند
?ešu b-un	خواستیده باشند	?exosbâ b-un	رفته باشند

ب - شناسه‌هایی که قبل از ستاک قرار می‌گیرند. این شناسه‌ها در زمان‌های گذشته (ساده، استمراری، جریانی، التزامی، نقلی، بعید) افعال متعدی به کار می‌روند و دارای نقش فاعلی‌اند و شامل انواع زیراند:

مفرد	جمع
em- ,me-, m(a)	un- ,um(a)
ed- ,te-, t(a)	tun- , tum(a)
eš- ,še-, š(a)	šun- ,šum(a)

یادآور می‌شود a در شناسه‌های فوق نشانه استمرار است. لذا این گونه‌ها با زمانهای گذشته استمراری می‌آیند، مثال:

m-axâ	می‌خوردم
mata m-axâ	داشتم می‌خوردم

صرف (ساخت واژه) ۴۳

t-akâ	می کردی
tata t-abâ	داشتی می گفتی
š-ayvâ	می خواست
šata š-abâ	داشت می گفت
um-axâ	می خوردیم
tum-akoš	می زدید
šum-axân	می خواندند

اما فعل دوست داشتن از این قاعده مستثنی است و در زمان گذشته ساده با این شناسه ها می آید، مثال:

ma-disâ	دوست داشتم	uma-disâ	دوست داشتیم
ta-disâ	دوست داشتی	uma-disâ	دوست داشتید
ša-disâ	دوست داشت	šuma-disâ	دوست داشتند

کاربرد این شناسه ها به قرار زیر است:

(۱) شناسه های اشخاص مفرد: [me-، em-] دو گونه شناسه های اول شخص مفرداند و کاربرد آنها به صورت زیر است:
[em-] در زمان گذشته ساده، مثل:

?em-bâft بافتم

?em-parsâ پرسیدم

[me-] در زمان های گذشته (ساده، نقلی، بعید، التزامی) به کار می رود، مثال:

me-vegereft برداشتم

me-bâften بافته ام

me-xâ bu خورده باشم

me-xâ be خورده بودم

me-kâ کردم

[te-، ed-] دو گونه شناسه های دوم شخص مفرداند و کاربرد آنها به صورت زیر

است:

[ed-] در زمان گذشته ساده، مثل:

?ed-bâft بافتی

?ed-vagereft برداشتی

[te-] در زمان گذشته (ساده، نقلی، بعید، التزامی) به کار می‌رود، مثال:

te-dâ دادی

te-vegereften برداشته‌ای

te-bâ bu گفته بودی

te-xâ be خورده باشی

[še-، eš-]، دو گونه شناسه‌های سوم شخص مفرد اند و کاربرد آنها به صورت زیر

است:

[eš-] در زمان گذشته ساده، مثل:

?eš-raxt ریخت

?eš-bâft بافت

[še-] در زمان‌های گذشته (ساده، نقلی، بعید، التزامی) به کار می‌رود، مثال:

še-koš زد

še-bâften بافته است

še-vegeref bu برداشته بود

še-škaš be شکسته باشم

تبصره: از آنجا که ستاک گذشته فعل «آوردن» با واکه شروع می‌شود و با قرار گرفتن همخوان میانجی /y/ قبل از ستاک، واکه شناسه به /i/ تبدیل می‌شود، بنابراین می‌توان گفت [ši-، ti-، mi-] گونه‌های دیگر این شناسه‌ها هستند، مثال:

mi ŷ a آوردم

ti ŷ a آوردی

ši ŷ a آورد

(۲) شناسه‌های اشخاص جمع: [un-، um-] دو گونه شناسه‌های اول شخص جمع‌اند و در زمان‌های گذشته افعال متعدی به کار می‌روند. کاربرد آنها به قرار زیر است:

گونه [um-] قبل از واکه‌ها و همخوان‌ها به کار می‌رود. مثال:

۴۵ صرف (ساخت واژه)

?um-ata um-axâ	داشتیم می خوردیم	?um-bâ be	گفته باشیم
?um-eškašt	می شکستیم	?umm-a be	آورده باشیم
?um-bâ	گفتیم		
?um-bâften	بافته ایم		

گونه [un-] قبل از همخوان ها به جز /m, b, v/ به کار می رود، مثال:

?un-kâš	کاشته ایم	?un-kâ be	کرده باشیم
?un-di	دیدیم	?un-koš be	زده باشیم
?un-rešta bu	رشته بودیم	?un-xâ be	خورده باشیم

[tum-, tun-] دو گونه شناسه های دوم شخص جمع اند و در زمان های گذشته قبل از همخوان و واکه به کار می روند، مثال:

tun-xâ be	خورده باشید	tun-vagereft	برداشتید
tun-bâ bu	گفته بودید	tun-bâften	بافته اید
tun-gereft	گرفتید	tun-ekâ	کردید
gaf tum-akoš	حرف می زدید	tum-eškašt	شکستید
tum-a	آوردید	tum-eyvâ be	خواسته باشید
tum-ayvâ	خواستید		

[šum-, šun-] دو گونه شناسه های سوم شخص جمع اند و در زمان های گذشته قبل از همخوان و واکه به کار می روند، مثال:

šun-dâ	دادند	šun-košt	زدند
šun-xâ be	خورده باشند	šun-vagereft	برداشتند
šun-pa:nâ bu	انداخته بودند	šun-bâften	بافته اند
šum-vagereft	برمی داشتند	šun-entâ	گذاشتند
šum-ata šum-ašoš	داشتند می شستند	šum-eyvâ be	خواسته باشند
šum-axâm	می خواندند	šum-akâ	میکردند
šum-a	آوردند	šum-eškašt	شکستند

لازم به یادآوری است که جای این شناسه‌ها در افعالی که با پیشوندهای اشتقاقی صرف می‌شوند قبل از آن پیشوندهاست، مثال:

eš-va-ganâ برگرداند

um-bar-bâ دربردیم

شناسه‌های گذشته افعال متعدی دارای نقش فاعلی اند، اما هرگاه این شناسه‌ها قبل از ستاک حال افعال متعدی قرار گیرند، جانشین مفعول می‌شوند، مثال:

š-ašnâsed می‌شناسیدش eš-vebin-in بینمش

tum-aberin می‌برمتان šun-ont-in بگذارمشان

فعل دوست داشتن از این قاعده مستثنی است (نک. ص: ۵۷)، مثال:

m-adisi-š دوستش دارم tum-adisi-š دوستش دارید

m-adisi-t دوستت دارم šum-adisi-š دوستشان دارید

شناسه‌های گذشته افعال متعدی چنانچه به صورت پسوند در زمان‌های گذشته این افعال به کار روند، دارای نقش مفعولی می‌شوند، مانند:

m-axât-eš می‌خوردمش

?em-di-šun دیدمشان

?em-šcênâxt-etun شناختمتان

شناسه‌های زیر هنگامی که به اسم بچسبند، معنی تعلق اسم به شخص یا چیزی را می‌رسانند.

-m -mun

-t -tun

-š -šun

مثال:

bâbâ-m پدرم

kâkât برادرت

pâ-š پایش

kero-mun خانه‌مان

kero-tun خانه‌تان

kero-šun خانه‌شان

۴۷ صرف (ساخت واژه)

چنانچه این شناسه‌ها به اسامی که به همخوان ختم می‌شوند، پیوندند، با واکه میانجی می‌آیند، مثل:

xahar ^a m	خواهرم
xahar ^e t	خواهرت
Ĵif ^e š	کیفش
gaf ^e mun	حرفمان
gaf ^e tun	حرفتان
gaf ^e šun	حرفشان

۱-۴- پسوندهای فعلی:

این پسوندها عبارتند از:

الف - پسوند مصدری /-an/ است که با اضافه شدن به ستاک حال یا گذشته مصدر می‌سازد، مثال:

bašt-an	بستن	bašt	ستاک گذشته
čak-id-an	چکیدن	čak	ستاک حال

ب - پسوند سببی /-un/ است. با اضافه کردن این پسوند به ستاک حال، افعال سببی به دست می‌آیند، مثال:

xosb-un-dan	خواباندن
neš-un-dan	نشاندن

۱-۵- افعال کمکی:

آن دسته افعالی هستند که در صرف افعال دیگر به کار می‌روند. این افعال عبارتند از:

۱-۵-۱- بودن:

این فعل به دو صورت به کار می‌رود. یکی به صورت فعل مستقل به معنی «وجود داشتن» و دیگری حالت را می‌رساند و به صورت فعل کمکی به کار می‌رود. نخست تصریف این فعل به معنی «وجود داشتن» در زمان‌های حال (ساده، التزامی) و گذشته (ساده، نقلی) با صورتهای منفی اش خواهد آمد.

الف - تصریف فعل «بودن» در زمان‌های حال و گذشته:

این فعل در زمان‌های حال ساده و التزامی با پیشوند فعلی، ستاک حال فعل بودن و شناسه‌های فعلی صرف می‌شود. مثال:

حال ساده		حال التزامی	
vayin	هستم	vabin	باشم
va?eš	هستی	vabeš	باشی
va?e	هست	vabe	باشد
va?âm	هستیم	vabâm	باشیم
va?et	هستید	vabet	باشید
va?un	هستند	vabun	باشند

برای منفی کردن پیشوند نفی بعد از پیشوند /va-/ و قبل از ستاک قرار می‌گیرد، مثال:

va-na-yin	نیستم	va-na-bin	نباشم
va-na-?eš	نیستی	va-na-beš	نباشی
va-n-e:n	نیست	va-na-bè	نباشد
va-na-?âm	نیستیم	va-na-bâm	نباشیم
va-na-?ed	نیستید	va-na-bed	نباشید
va-na-?un	نیستند	va-na-bun	نباشند

تعریف فعل «بودن» در زمان‌های گذشته:

این فعل در زمان گذشته ساده با پیشوند فعلی، ستاک گذشته و شناسه‌های فعلی صرف می‌شود. ساخت گذشته نقلی با گذشته ساده این فعل یکسان است، مثال:

va-berin	بوده‌ام / بودم
va-bereš	بودی
va-bu	بود
va-berâm	بودیم
va-beret	بودید
va-berun / ve-run	بودند

۴۹ صرف (ساخت واژه)

برای منفی کردن پیشوند نفی بعد از پیشوند /va-/ و قبل از ستاک گذشته قرار می‌گیرد، مثال:

va-na-berin	نبوده‌ام / نبودم
va-na-bereš	نبودی
va-na-bu	نبود
va-na-berâm	نبودیم
va-na-beret	نبودید
va-na-beron	نبودند

ب - فعل «بودن» به عنوان کمکی:

این فعل به صورت ربطی (اسناد) و نیز به صورت کمکی به کار می‌رود. تصریف آن با حذف اصل رابط «است»، بجز سوم شخص مفرد صورت می‌گیرد و فقط شناسه‌ها برجای می‌ماند، مثال:

in	هستم	âm	هستیم
eš	هستی	et	هستید
en	هست	un, on	هستند

این صورت‌ها چنانچه بعد از کلمه‌ای قرار گیرند که با واکه آغاز شود با همخوان‌های میانجی /y/، /h/، /?/ می‌آیند، مثال:

râzi-y-in ، /~hin/ ، /~?in/	راضی هستم
râzi-y-eš ، /~?eš/	راضی هستی
râzi-y-en ، /~hen/ ، /~?en/	راضی هست
râzi-h-âm	راضی هستیم
râzi-h-et	راضی هستید
râzi-h-un ، /~yun/	راضی هستند

اما اگر بعد از کلمه‌ای قرار گیرند که به همخوان ختم شود بدون همخوان میانجی می‌آید، مثال:

xâb-in	خوب هستم
xâbeš	خوب هستی

xâben	خوب هست
xâbâm	خوب هستیم
xâbet	خوب هستید
xâbun, xâbon	خوب هستند

صورت منفی این فعل در زمان حال ساده به صورت زیر است، مثال:

nayin	نیستم
na?eš	نیستی
ne:n	نیست
nahâm	نیستیم
na?et	نیستید
na?un	نیستند

فعل بودن به صورت کمکی در ساختمان زمان‌های گذشته نقلی، بعید و التزامی افعال لازم و متعدی به کار می‌رود. تصریف این فعل با افعال لازم و متعدی متفاوت است. در زمان گذشته نقلی افعال لازم که از ستاک گذشته ساز /t/ استفاده می‌کند، به صورت زیر به کار می‌روند، مثال:

?ekaft-in	افتاده‌ام	?ekaft-âm	افتاده‌ایم
?ekat-eš	افتاده‌ای	?ekaft-et	افتاده‌اید
?ekaft-en	افتاده	?ekaft-on	افتاده‌اند

اگر از ستاک گذشته ساز /â/ و یا ستاک‌هایی که به واکه ختم می‌شوند، استفاده کنند در صیغه سوم شخص مفرد /en/ حذف شود، مثال:

exosbâø	خوابیده است
ešu	رفته است

ولی در افعال متعدی که از ستاک گذشته ساز /t/ استفاده می‌کنند، صورت سوم شخص مفرد، یعنی /-en/ در تمام صیغه‌ها به کار می‌رود، مثال:

mebâft-en	بافته‌ام	?umbâft-en	بافته‌ایم
tebâft-en	بافته‌ای	tunbâft-en	بافته‌اید
šebâft-en	بافته	šunbâft-en	بافته‌اند

صرف (ساخت واژه) ۵۱

در افعال متعددی که از ستاک گذشته ساز /â/ و یا ستاک‌هایی که به واکه ختم می‌شوند، استفاده می‌کنند /-en/ حذف می‌شود و صورت گذشته نقلی و ساده یکسان است، مثال:

miya	آورده‌ام
šexâ	خورده است

فعل کمکی «بودن» در زمان گذشته بعید افعال لازم با گذشته ساده «بودن» تصریف می‌شود. تصریف این فعل در زمان گذشته ساده به صورت زیر است.

berin	بودم	berâm	بودیم
beresš	بودی	beret	بودید
bu	بود	berun	بودند

مثال برای زمان گذشته بعید افعال لازم:

?exosbâ berin	خواهییده بودم	?exosbâ berâm	خواهییده بودیم
?exosbâ beresš	خواهییده بودی	?exosbâ beret	خواهییده بودید
?exosbâ bu	خواهییده بود	?exosbâ berun	خواهییده بودند

فعل بودن در زمان گذشته بعید افعال متعدی از سوم شخص مفرد گذشته ساده «بودن» یعنی «bu» استفاده می‌کند، مثال:

mexâ bu	خورده بودم	?unxâ bu	خورده بودیم
texâ bu	خورده بودی	tunxâ bu	خورده بودید
šexâ bu	خورده بود	šunxâ bu	خورده بودند

در تصریف زمان گذشته التزامی افعال لازم از حال التزامی این فعل استفاده می‌شود. حال التزامی «بودن» بدون پیشوند صرف می‌شود. تصریف این فعل در زمان حال التزامی به صورت زیر است.

bin	باشم	bâm	باشیم
beš	باشی	bet	باشید
be	باشد	bun	باشند

مثال برای گذشته التزامی افعال لازم:

?exosbâ bin	خواهییده باشم	?exosbâ bâm	خواهییده باشیم
?exosbâ beš	خواهییده باشی	?exosbâ bed	خواهییده باشید
?exosbâ be	خواهییده باشد	?exosbâ bun	خواهییده باشند

ولی در تصریف گذشته التزامی افعال متعدی از سوم شخص مفرد حال التزامی، یعنی «be» استفاده می شود.

مثال برای گذشته التزامی افعال متعدی:

mexâ be	خورده باشم	?unxâ be	خورده باشیم
texâ be	خورده باشی	tunxâ be	خورده باشید
šexâ be	خورده باشد	šunxâ be	خورده باشند

۱-۵-۲- داشتن:

این فعل در ساختمان زمان حال و گذشته جریانی به کار می رود. تصریف این فعل در زمان حال و گذشته به صورت زیر است.

dirin	دارم	mata	داشتم
direš	داری	tata	داشتی
diri	دارد	šata	داشت
dirâm	داریم	umata	داشتیم
diret	دارید	tumata	داشتید
diron	دارند	šumata	داشتند

مثال:

dirin axorin	دارم می خورم	mata maxâ	داشتم می خوردم
direš axoreš	داری می خوری	tata taxâ	داشتی می خوردی
diri axoro	دارد می خورد	šata šaxâ	داشت می خورت
dirâm axorâm	داریم می خوریم	umata umaxâ	داشتیم می خوردید
diret axoret	دارید می خوردی	tumata tumaxâ	داشتید می خوردید
diron axorun	دارند می خورند	šumata šumaxâ	داشتند می خوردند

۱-۵-۳- شدن: فعل کمکی «شدن» به دو صورت به کار می رود.

الف - به عنوان فعل مستقل، مثال:

ta:l vebe. تلخ بشود.

čerâ rišan bu. چراغ روشن شد.

gereftâr berâm. گرفتار شدیم.

صرف (ساخت واژه) ۵۳

nârâhat abereš. ناراحت می شوید.

tambal ?ebu تنبل شده

ب - برای صرف مجهول فعل های متعدی، یعنی پس از صفت مفعولی فعل متعدی صورت های صرفی فعل «شدن» در زمان های مختلف می آید، مثال:

šenide ?abe. شنیده می شود.

šenâxte ?abu. شناخته می شد.

furuxto ?ebu. فروخته شده.

košte ?ebu bu. کشته شده بود.

در ادبیات فارسی قدیم فعل مجهول را به کمک فعل «آمدن» صرف کرده اند. در این گویش نیز از فعل «آمدن» برای صرف مجهول استفاده شده است، مثال:

kam di atumo. کم پیدا می شد (می آمد).

۱-۵-۴- بایستن، شایستن:

این افعال کمکی در زمان های حال التزامی، گذشته التزامی و ماضی استمراری به کار می رود، مثال:

bâssi čevonâ ro veseynin. باید چوب ها را بسوزانیم.

bâasi me.vo šunxâ be. باید میوه خورد باشند.

?em šâyad čom voxoro. او شاید غذا بخورد.

šâyad lebâsâ râ megereft be. شاید لباس ها را برداشته باشم.

šâyad ?enâ ?aşerun. شاید آنها می رفتند.

«بایستن» و «شدن» در مواردی که وقوع عملی لازم بوده، ولی انجام نگرفته است در جملات بی شخص نیز به کار می رود، کاربرد آنها در این گویش به این صورت است که فعل تابع آن صیغه سوم شخص جمع حال التزامی باشد، مثال:

mebâ šox vekevun. باید شخم زد.

bâasi voxorun. باید خورد.

?abe vebinun. می شود دید.

?abe vešun. می شود رفت.

۱-۵-۵- خواستن:

این فعل برای بصریف زمان آینده در این گویش کاربرد ندارد، زیرا این گویش برای زمان آینده از زمان حال استفاده می‌کند، اما این فعل به معنی «مایل بودن» با افعال دیگر می‌آید و در این گونه موارد زمان فعل بعد از آن، حال التزامی خواهد بود، مثال:

te vexoreš می‌خواهی بخوری

čijī te deres kereš چی چی می‌خواهی درست کنی

še veše می‌خواه برود

صورت گذشته فعل «خواستن» نیز به صورت کمکی به کار می‌رود و در این مورد نیز فعل بعد از آن حال التزامی است، مثال:

mayvâ vešin می‌خواستم بروم

تعریف فعل «خواستن» به عنوان کمکی در زمان حال و گذشته با فعل «رفتن» به صورت زیر است.

mem bešin	می‌خواهم بروم	mayvâ vešin	می‌خواستم بروم
-----------	---------------	-------------	----------------

te vešin	می‌خواهی بروی	tayvâ vešeš	می‌خواستی بروی
----------	---------------	-------------	----------------

še veše	می‌خواهد برود	šayvâ veše	می‌خواست برود
---------	---------------	------------	---------------

?ume vešâm	می‌خواهیم برویم	?umayvâ vešâm	می‌خواستیم برویم
------------	-----------------	---------------	------------------

tume vešet	می‌خواهید بروید	tumayvâ vešet	می‌خواستید بروید
------------	-----------------	---------------	------------------

šume vešun	می‌خواهند بروند	šumayvâ vešon	می‌خواستند بروند
------------	-----------------	---------------	------------------

۱-۶- صفت مفعولی:

از آنجا که صفت مفعولی در ساختمان زمان‌های گذشته التزامی، نقلی و بعید به کار می‌رود، بنابراین قبل از توصیف ساخت این زمان‌ها به ارائه ساخت صفت مفعولی می‌پردازیم. ساخت صفت مفعولی در افعال لازم و متعدی متفاوت است. در افعال لازم با اضافه شدن جزء آوایی /e/ به صورت پیشوند به ستاک گذشته ساخته می‌شود. مثال:

?ekaft افتاده

?exosbâ خوابیده

?eranĴâ رنجیده

?eranĴâ رسیده

در افعال متعدی صفت مفعولی از ستاک گذشته و فرایند $\emptyset$ ساخته می‌شود.

مثال:

xâ + $\emptyset$ → xâ خورده

škaš/t + $\emptyset$ → škaš/t شکسته

bâft + $\emptyset$ → bâft بافته

در افعال لازم و متعدی چنانچه ستاک گذشته با پیشوند همراه باشد، همان

صورت پیشوند‌دارش به عنوان صفت مفعولی به کار می‌رود، مثال:

vegereft برداشته

vagartâ برگشته

درخور توجه است که صفت مفعولی هنگامی که برای توصیف اسم به کار

می‌رود، به گونه دیگری ساخته می‌شود. بدین معنی که در گونه توصیفی با حذف

علامت مصدری و اضافه کردن جزء آوایی /e/ یا /o/ در پایان کلمه ساخته می‌شود،

مثال:

lebâs-e dexde لباس دوخته

me.vo-ye rasido میوه رسیده

qazâ-ye mundo غذای مانده

čev-e pisido چوب پوسیده

۱-۷- ساختمان گروههای فعلی:

۱-۷-۱- ساختمان زمان‌های حال افعال لازم و متعدی:

ساختمان زمان‌های حال این دو دسته فعل یکسان‌اند. این زمان‌ها با پیشوند

فعلی، ستاک و شناسه‌های شخصی ساخته می‌شوند.

الف - زمان حال التزامی: ساختمان این زمان به صورت زیر است.

پیشوند التزامی + ستاک حال + شناسه‌های شخصی فاعلی، مثال:

متعدی	لازم
vo-xor-in	بروم
vo-xor-eš	بروی
vo-xor-o	برود
vo-xor-om	برویم
vo-xor-ed	بروید
vo-xor-un	بروند

صورت‌های منفی با پیشوند نفی ساخته می‌شوند. بدین صورت که پیشوند التزامی حذف و پیشوند نفی جایگزین آن می‌شود، مثال:

na-šin	نروم
na-xor-in	نخورم

تبصره: زمان حال التزامی و ساده فعل «خوابیدن» یکسان است، بدین معنی که حال التزامی این فعل از پیشوند التزامی استفاده نمی‌کند، مثال:

?a-xosb-in	می خوابم / بخوابم	?a-xosb-âm	می خوابیم / بخوابیم
?a-xodb-eš	می خوابی / بخوابی	?a-xosb-ed	می خوابید / بخوابید
?a-xosb-o	می خوابد / بخوابد	?a-xosb-un	می خوابند / بخوابند

ب - زمان حال ساده: ساختمان این زمان به صورت زیر است:

پیشوند حال + ستاک حال + شناسه‌های شخصی فاعلی، مثال:

متعدی	لازم
?a-xor-in	می افتم
?a-xor-eš	می افتی
?a-xor-o	می افتد
?a-xor-âm	می افتم
?a-xor-et	می افتید
?a-xor-un	می افتند

تبصره: در دوم شخص مفرد فعل «افتادن» شناسه eš- تحت تأثیر واکه ستاک به oš- تبدیل می‌شود.

صورت‌های منفی با پیشوند نفی ساخته می‌شوند، مثال:

ne-ko y-in نمی‌افتم

ne-xor-in نمی‌خورم

فعل «دوست داشتن» در این گویش از قاعده فوق مستثنا است، بدین معنی که در زمان حال ساده از شناسه‌های گذشته افعال متعدی استفاده می‌کند. تصریف این فعل در زمان حال ساده به صورت زیر است:

m-adisi دوست دارم

t-adisi دوست داری

š-adisi دوست دارد

?um-adisi دوست داریم

tum-adisi دوست دارید

šum-adisi دوست دارند

صورت منفی با اضافه کردن پیشوند نفی پس از شناسه‌ها ساخته می‌شود، مثال:

em-n-adisi دوست ندارم

ج - زمان حال جریانی (ناقص): این زمان عملی را شرح می‌دهد که در حال انجام یافتن است. برای ساخت این زمان از زمان حال فعل کمکی «داشتن» و حال ساده فعل مورد نظر استفاده می‌شود، مثال:

لازم

متعدی

dirin ?ako y-in دارم می‌افتم

dirin ?axorin دارم می‌خورم

direš ?akoeš داری می‌افتی

direš ?axoreš داری می‌خوری

diri ?ako دارد می‌افتد

diri ?axoro دارد می‌خورد

dirim ?akoâm داریم می‌افتم

dirâm ?axorâm داریم می‌خوریم

dired ?akoet دارید می‌افتید

diret ?axoret دارید می‌خورید

dirun ?akoon دارند می‌افتند

diron ?axorun دارند می‌خورند

این نوع زمان حال پیشوند نفی نمی‌گیرد، زیرا نمی‌توان گفت «دارم نمی‌افتم».

۱-۷-۲- ساختمان زمان‌های گذشته افعال لازم و متعدی:

ساختمان زمان‌های گذشته این دو دسته فعل با یکدیگر متفاوت‌اند. در اینجا به توصیف جداگانه ساختمان آنها می‌پردازیم.

الف - ساختمان زمان‌های گذشته افعال لازم: شناسه‌های شخصی فاعلی در انواع گذشته این دسته افعال پس از ستاک می‌آید و آنهایی هستند که در زمان‌های حال افعال لازم و متعدی به کار می‌روند. زمان‌های گذشته شامل گذشته (ساده، استمراری، جریانی، التزامی، نقلی، بعید) است که ساختمان هر یک جداگانه در زیر بررسی می‌شود.

الف - ۱. گذشته ساده: ساخت این زمان به صورت زیر است:

ستاک گذشته + شناسه‌های شخصی فاعلی. مثال:

kaft-in	افتادم
kaft-eš	افتادی
kaft-ø	افتاد
kaft-om	افتادیم
kaft-et	افتادید
kaft-on	افتادند

صورت منفی با اضافه کردن پیشوند نفی قبل از ستاک گذشته ساخته می‌شود، مثال:

na-kaft-in	نیفتادم
------------	---------

الف - ۲. گذشته استمراری: این زمان با اضافه شدن پیشوند استمرار به گذشته ساده فعل ساخته می‌شود، مثال،

?a-kaftin	می‌افتادم
?a-kafteš	می‌افتادی
?a-kaf	می‌افتاد
?a-kaftâm	می‌افتادیم
?a-kafted	می‌افتادید
?a-kafton	می‌افتادند

برای منفی کردن پیشوند نفی به فعل اضافه می‌شود. مثال:

ne-kaftin	نمی‌افتادم
-----------	------------

الف - ۳. گذشته جریانی (ناقص): برای ساخت این زمان از گذشته ساده فعل

«داشتن» و گذشته استمراری فعل مورد نظر استفاده می شود. مثال:

mata ?akaftin	داشتم می افتادم
tata ?akaftes	داشتی می افتادی
šata ?akaft	داشت می افتاد
?umata ?akaftâm	داشتیم می افتادیم
tumata ?akaftet	داشتید می افتادید
šumata ?akafton	داشتند می افتادند

این نوع گذشته پیشوند نفی نمی پذیرد، یعنی نمی توان گفت «داشتم نمی افتادم».

الف - ۴. گذشته التزامی: این زمان با صفت مفعولی و زمان حال التزامی فعل

«بودن» ساخته می شود، مثال:

?ekaf bin	افتاده باشم
?ekaf beš	افتاده باشی
?ekaf be	افتاده باشد
?ekaf bâm	افتاده باشیم
?ekaf bet	افتاده باشید
?ekaf bun	افتاده باشند

صورت منفی در این زمان با اضافه کردن پیشوند نفی به جزء دوم فعل، یعنی

حال التزامی «بودن» ساخته می شود، مثال:

?ekaf na-be	نیافتاده باشد
?ešu na-bin	نرفته باشم

الف - ۵. گذشته نقلی: این زمان در افعالی که با ستاک گذشته ساز /t/ می آیند از

ترکیب صفت مفعولی و صورتهای صرفی فعل بودن (← بودن) ساخته می شود و

در افعالی که با ستاک گذشته ساز /â/ می آیند و یا ستاک گذشته آنها به واکه ختم

می شوند در صیغه سوم شخص /-en/ حذف می شود. مثال:

?ešerin	رفته ام	?ekaftin	افتاده ام
?ašeres	رفته ای	?ekaftes	افتاده ای
?ešu	رفته است	?ekaften	افتاده است
?ešerâm	رفته ایم	?ekaftâm	افتاده ایم

?ešeret	رفته‌اید	?ekaftet	افتاده‌اید
?ešerun	رفته‌اند	?ekafton	افتاده‌اند

صورت منفی فعل با اضافه شدن پیشوند نفی به جزء دوم فعل، یعنی زمان حال فعل «بودن» ساخته می‌شود، مثال:

?ešerin nayin	نرفته‌ام
?exosbârin nayin	نخواهیده‌ام

الف - ۶. گذشته بعید: ساخت این زمان به صورت زیر است.

اسم مفعول + گذشته ساده فعل «بودن»، مثال:

?ešu berin	رفته بودم
?ešu bereš	رفته بودی
?ešu bu	رفته بود
?ešu berâm	رفته بودیم
?ešu beret	رفته بودید
?ešu berun	رفته بودند

برای منفی کردن این زمان پیشوند نفی قبل از جزء دوم فعل، یعنی گذشته فعل «بودن» قرار می‌گیرد، مثال:

?ešu naberin	نرفته بودم
?exosbâ naberin	نخواهیده بودم

ب - ساختمان زمان‌های گذشته افعال متعدی:

شناسه‌های شخصی فاعلی در انواع گذشته متعدی پیش از ستاک می‌آیند (نک). شناسه‌های فعلی (ب). این زمان‌ها شامل گذشته ساده، التزامی، استمراری، جریانی، نقلی، بعید است. در اینجا به طور جداگانه به توصیف ساخت هر یک از آنها می‌پردازیم.

ب - ۱. زمان گذشته ساده: این زمان با ستاک گذشته و شناسه‌های شخصی فاعلی که به صورت پیشوند می‌آیند ساخته می‌شود، مثال:

?em-xâ	خوردم
te-xâ	خوردی

صرف (ساخت واژه) ۶۱

še-xâ	خورد
?um-xâ	خوردیم
tun-xâ	خوردید
šun-xâ	خوردند

صورت منفی با اضافه کردن پیشوند نفی قبل از ستاک گذشته ساخته می شود،

مثال:

?em-na-xâ	نخوردم
?eš-na-xâ	نخورد

ب - ۲. گذشته استمراری: این زمان با شناسه های شخصی، پیشوند استمرار و ستاک گذشته فعل ساخته می شود، مثال:

m-a-xâ	می خوردم
t-a-xâ	می خوردی
š-a-xâ	می خورد
?um-a-xâ	می خوردیم
tum-a-xâ	می خوردید
šum-a-xâ	می خوردند

صورت منفی با اضافه کردن پیشوند نفی پس از شناسه فعل ساخته می شود، مثال:

?um-ne-xâ	نمی خوردیم
-----------	------------

ب - ۳. گذشته جریانی: این زمان با اضافه کردن گذشته فعل «داشتن» به گذشته استمراری فعل مورد نظر ساخته می شود، مثال:

mata mabâft	داشتم می بافتم
tata tabâft	داشتی می بافتی
šata šabâft	داشت می بافت
?umata umabâft	داشتیم می بافتیم
tumata tumabâft	داشتید می بافتید
šumata šumabâft	داشتند می بافتند

این نوع گذشته پیشوند نفی نمی پذیرد.

ب - ۴. گذشته التزامی: این زمان با شناسه‌های فعلی، ستاک گذشته و سوم شخص حال التزامی «بودن» یعنی «be» ساخته می‌شود، مثال:

me-xâ be	خورده باشم
te-xâ be	خورده باشی
še-xâ be	خورده باشد
?un-xâ be	خورده باشیم
tun-xâ be	خورده باشید
šun-xâ be	خورده باشند

برای منفی کردن این زمان پیشوند نفی قبل از جزء دوم فعل یعنی حال التزامی «بودن» «be» قرار می‌گیرد، مثال:

mexâ na-be	نخورده باشم
me bâf/t na-be	نیافته باشم

ب - ۵. گذشته نقلی: این زمان با شناسه‌های فعلی، صفت مفعولی و سوم شخص زمان حال فعل «بودن» یعنی «en» ساخته می‌شود، مثال:

me-bâft-en	بافته‌ام
te-bâft-en	بافته‌ای
še-bâft-en	بافته
?um-bâft-en	بافته‌ایم
tun-bâft-en	بافته‌اید
šun-bâft-en	بافته‌اند

برای منفی کردن این زمان پیشوند نفی قبل از زمان حال فعل «بودن» قرار می‌گیرد، مثال:

mebâft ne.n	نیافته‌ام
šunbâft ne.n	نیافته‌اند

ب - ۶. گذشته بعید: این زمان با شناسه‌های شخصی و صفت مفعولی به اضافه سوم شخص گذشته فعل «بودن» یعنی «bu» ساخته می‌شود. مثال:

mebâf bu	بافته بودم
----------	------------

صرف (ساخت واژه) ۶۳

tebâf bu	بافته بودی
šebâf bu	بافته بود
?umbâf bu	بافته بودیم
tunbâf bu	بافته بودید
šunbâf bu	بافته بودند

برای منفی کردن این زمان پیشوند نفی قبل از فعل کمکی قرار می‌گیرد، مثال:

mebâf na-bu	نبافته بودم
mexâ na-bu	نخورده بودم

۱-۷-۳- ساختمان فعل امر:

تصریف فعل امر در صورت‌های دوم شخص مفرد و جمع به صورت زیر است.

الف - امر دوم شخص مفرد با پیشوند امر (نک: پیشوندهای فعلی) و ستاک حال

ساخته می‌شود، مثال:

ve + bin	→	vebin	ببین
va + nves	→	vanves	بنویس
o + gi	→	?ogi	بگیر
a + d	→	ado	بده

ب - امر دوم شخص جمع با پیشوند امر و ستاک حال و شناسه دوم شخص

جمع ساخته می‌شود، مثال:

ve + kev + et	→	vekevet	بزنید
ve + b + et	→	vebet	بگویید

امرافعال سببی نیز به همین صورت ساخته می‌شود، مثال:

ve + rasn + et	→	verasnet	برسانید
ve + rasnen	→	verasnen	برسان

موارد زیر استثنایی است:

در افعال زیر که ستاک حال آنها به /ɾ/ ختم می‌شوند در صیغه دوم شخص /ɾ/

پایانی حذف می‌شود: مثال:

مصدر	فعل امر	ستاک
------	---------	------

-ker	boko	بکن	کردن
-gir	ogi	بگیر	گرفتن
-ber	vebo	ببر	بردن
-xor	voxo	بخور	خوردن

ج - افعالی که دارای پیشوند اشتقاقی هستند از همان پیشوند اشتقاقی استفاده می‌کنند، مثال:

bar + âr	→	barâr	درآور
va + gart	→	vagart	برگرد

د - امر افعال مرکب به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:

(۱) جزء اول و ستاک حال فعل، مانند:

tâ + ko	→	tâ ko	بازکن
---------	---	-------	-------

(۲) جزء اول به اضافه پیشوند امر و ستاک حال فعل، مانند:

geš + a + do	→	geš ado	گوش بده
--------------	---	---------	---------

ه - امر منفی به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:

(۱) امر منفی دوم شخص مفرد با پیشوند نهی /ma-/ و ستاک حال، مانند:

ma + nin	→	manin	منشین
----------	---	-------	-------

ma + pers	→	mapers	مپرس
-----------	---	--------	------

(۲) امر منفی دوم شخص جمع با پیشوند نهی /ma-/، ستاک حال و شناسه دوم

شخص جمع به دست می‌آید، مثال:

ma-?areš-ed	مفروشید
-------------	---------

تبصره: پیشوند نفی /na-/ در دو مورد زیر در امر مفرد و جمع دیده شده است،

مثال:

na-beš	نشو
na-kered	نکنید

تصرف فعل بافتن bāftan

حال ساده	حال التزامی
می بافم ?abâfin	بافم vebâfin
می بافی ?abâfeš	بافی vebâfeš
می بافد ?abâfo	بافد vebâfo
می بافیم ?abâfâm	بافیم vebâfâm
می بافید ?abâfed	بافید vebâfed
می بافند ?abâfun	بافند vebâfon

گذشته ساده	حال جریانی
بافتم ?embâft	دارم می بافم dirin ?abâfin
بافتی ?edbâft	داری می بافی direš ?abâfeš
بافت ?ešbâft	دارد می بافد diri ?abâfo
بافتیم ?umbâft	داریم می بافیم dirâm ?abâfâm
بافتید tunbâft	دارید می بافید dired ?abâfed
بافتند šunbâft	دارند می بافند dirun ?abâfun

گذشته بعید	گذشته نقلی
بافته بودم mebâf bu	بافته ام mebâften
بافته بودی tebâf bu	بافته ای tebâften
بافته بود šebâf bu	بافته šebâften
بافته بودیم ?umbâf bu	بافته ایم ?umbâften
بافته بودید tunbâf bu	بافته اید tunbâften
بافته بودند šunbâf bu	بافته اند šunbâften

گذشته استمراری

mebâf be	بافته باشم	mebâft	می بافتم
tebâf/t be	بافته باشی	tabâft	می بافتی
šebâf/t be	بافته باشد	šabâft	می بافت
?umbâf/t be	بافته باشیم	?umabâft	می بافتیم
tunbâf/t be	بافته باشید	tumabâft	می بافتید
šunbâf/t be	بافته باشند	šumabâft	می بافتند

گذشته جریانی

mata mabâft	داشتم می بافتم
tata tabâft	داشتی می بافتی
šata šabâft	داشت می بافت
?umata umabâft	داشتیم می بافتیم
tumata tumabâft	داشتید می بافتید
šumata šumabâft	داشتند می بافتند

تصريف فعل رفتن raftan

حال التزامی	حال ساده
vešin بروم	?ašin می روم
vešeš بروی	?ašeš می زوی
veše برود	?aše می رود
vešâm برویم	?ašâm می رویم
vešet بروید	?ašet می روید
vešon بروند	?ašon می روند

حال جریانی	گذشته ساده
dirin ašin دارم می روم	šerin رفتم
direš ašeš داری می روی	šereš رفتی
diri aše دارد می رود	šu رفت
dirâm ašâm داریم می رویم	šerâm رفتیم
diret ašet دارید می روید	šeret رفتید
dirun ašun دارند می روند	šeron رفتند

گذشته نقلی	گذشته بعید
?ešerin رفته ام	?ešu berin رفته بودم
?ešerēš رفته ای	?ešu bereš رفته بودی
?ešu رفته	?ešu bu رفته بود
?ešerâm رفته ایم	?ešu berâm رفته بودیم
?ešeret رفته اید	?ešu beret رفته بودید
?ešerun رفته اند	?ešu berun رفته بودند

گذشته التزامی

?ešu bin	رفته باشم
?ešu beš	رفته باشی
?ešu be	رفته باشد
?ešu bâm	رفته باشیم
?ešu bet	رفته باشید
?ešu bun	رفته باشند

گذشته استمراری

?ašerin	می رفتم
?ašereš	می رفتی
?ašu	می رفت
?ašerâm	می رفتیم
?ašeret	می رفتید
?ašerun	می رفتند

گذشته جریانی

mata ašerin	داشتم می رفتم
tata ešereš	داشتی می رفتی
šata ašu	داشت می رفت
?umata ešerâm	داشتیم می رفتیم
tumata ešeret	داشتید می رفتید
šumata ašerun	داشتند می رفتند

فهرست مصدرها و ستاک‌های حال و گذشته

مصدر فارسی	مصدر گویش	ستاک حال	ستاک گذشته
آمدن	omadān	-i-	-umo-
آوردن	ovordan	-âr-	-a-
افتان	kaftan	-ko-	-kaft-
انداختن (پهن کردن)	_____	-pan-	-panâ-
ایستادن	vâsidan	-vašt-	-veštâ-
باریدن	bâridan	-bâr-	-bârâ-
بافتن	bâftan	-bâf-	-bâft-
برداشتن	vegereften	-gir-	-gereft-
بردن	bordan	-ber-	bâ
برگرداندن	bargardundan	-gan-	-ganâ
برگشتن	bargaštan	-gart-	-gartâ-
بودن	budan	-b-	be
بستن	baštan	-ban-	bašt-
پاشیدن (تخم)	_____	-pâš-	-pâšâ-
پختن	poxtan	-peš-	-pa-
پرسیدن	porsidan	-pars-	-parsâ-
پریدن	paridan	-par-	-parâ-
پسندیدن	pasandidan	-pasand-	-pasandâ-
پوشیدن (تن کردن)	bar kerdan	-peš-	-pešâ-
پیچاندن	pičundan	-pičan-	-pičanâ-
جوشاندن	Ĵušindan	-Ĵešn-	-Ĵešnâ-
جوشیدن	Ĵušidan	-Ĵeš-	-Ĵešâ-
چرخاندن	čarxundan	-gan-	-ganâ-

مصدر فارسی	مصدر گویش	ستاک حال	ستاک گذشته
چرخیدن	čarxidan	-gat-	-gattâ-
چریدن	čaridan	-čar-	-čarâ-
چسباندن	časbundan	-časban-	-časbanâ-
چکاندن	čakundan	-čakan-	-čakanâ-
چکیدن	čakidan	-čak-	-čakâ-
چیدن	čindan	-čan-	-čant-
خواندن	xundan	-xin-	-xân-
خواباندن	xosbundan	-xosban-	-xosbanâ-
خوابیدن	xosbidan	-xosb-	-xosbâ-
خوردن	xordan	-xor-	-xâ-
دادن	dâdan	-t-/d-	-dâ-
دانستن	_____	-ðun-	-ðunâ-
درآوردن	bar-ovordan	-âr-	-a-
دوختن	dexdan	-diĴ-	-de-
دوست داشتن	_____	-disi-	-disâ-
دوشیدن	dešidan	-diš-	-dešâ-
دویدن	dovidan	-dov-	-dovâ-
دیدن	didan	-bin-	-di-
رساندن	resundan	-rasn-	-rasnâ-
رسیدن	residan	-ras-	-rasâ-
رفتن	_____	-š-	-še-
رقصیدن	raxsidan	-raxs-	-raxsâ-
ریختن	rextan	-riĴ-	-raxt-
زاییدن	zâyidan	-z-	-zâ-
زدن	koštan	-kev-	-košt-

صرف (ساخت واژه) ۷۱

مصدر فارسی	مصدر گویش	ستاک حال	ستاک گذشته
ساختن	sâxtan	-seĭ-	-sâx-
سوختن	softan	-si-	-soft-
سوزاندن	_____	-seyn-	-seynâ-
شستن	_____	-še-	-šošt-
شکستن	eškaştan	-škan-	-škašt-
شناختن	šenâxtan	-šnâs-	-šnâxt-
شنیدن / فهمیدن	fa.midan	-fa.m-	fa.mâ
فرار کردن	boraxsidan	-boraxs-	-boraxsâ-
فروختن	fereştan/ferextan	-reš-	-reft-
کاشتن	kâştan	-kâr-	-kâšt-
کردن	kerdan	-ker-	-kâ-
کشتن	koştan	koš	-košt-
گذاشتن	gozâştan	-nt-	-ntâ-
گرداندن	gardundan	-gan-	-ganâ-
گرفتن	gereftan	-gir-	-gereft-
گشتن	gaştan	-gart-	-gartâ-
گفتن	_____	-b-	-bâ-
لرزیدن	larzidan	-larz-	-larzâ-
نشان دادن	nešundan	-nšan-	-nešânâ-
نشستن	nešaştan	-nin-	-nešašt-
نوشتن	neveştan	-nvis-	-nvešt-
ماندن	mondan	-min-	-mand-
مردن	mordan	-mer-	ma

۲- ساختمان اسم

اسم به لحاظ مقولات زیر تصریف می شود.

۲-۱- نشانه جمع:

پسوند جمع در این گویش /-â/ است. این پسوند در محیط های مختلف آوایی به گونه های متفاوت ظاهر می شود. گونه های عمده آن عبارتند از [vâ ، -hâ ، -yâ ، -â]. این گونه ها همگی مشروط به شرایط آوایی اند و کاربرد آنها به قرار زیر است:

الف - با اسم هایی که به همخوان و واکه های /-u ، -o/ ختم می شوند با گونه [-â] می آید، مثال:

mardok-â	مردان	mevo-â	میوه ها
ganam-â	گندم ها	boččo-â	بچه ها
gerdu-â	گروه ها		

فقط در یک مورد که اسم به همخوان /s/ ختم می شود، قبل از /â/ همخوان /d/ قرار می گیرد، مثال:

dâs-dâ	داس ها
--------	--------

ب - با اسم هایی که به واکه /-i/ ختم می شوند با گونه [-yâ] جمع بسته می شوند. این اسم ها دو گونه دارند. اول اسامی که به /o/ ختم می شوند یک گونه مختوم به /i/ دارند که فقط در جمع به کار می رود، مثال:

mero	مرد	meri-yâ	مرد ها
zino	زن	zeni-yâ	زن ها

دوم اسامی که به /i/ ختم می شوند، مثل:

bori-yâ	عروس ها
mi-yâ	موها

فقط یک مورد استثنایی دیده شده است که با [hâ] جمع بسته می شود. مثال:

Ĵi-hâ	جوی ها
-------	--------

ج - با اسم هایی که به واکه /a ، â ، e/ ختم می شوند با گونه [-hâ] می آید، مثال:

galla-hâ	گله ها
----------	--------

صرف (ساخت واژه) ۷۳

kâkâ-hâ برادرها

amme-hâ عمه‌ها

د - با اسم‌هایی که به واکه /ou/ ختم می‌شوند با گونه [-vâ] جمع بسته می‌شود،
مثال:

Jou-vâ جوها

šou-vâ شب‌ها

۲-۲- نشانه اضافه:

نشانه اضافه در این گویش /-e/ ، /ø/ است. /-e/ دارای دو گونه [-e] ، [-ye] است.
گونه [-e] پس از اسامی که به همخوان ختم می‌شوند، می‌آید، مثال:

de:-e šomâ ده شما

xahar-e farhâd خواهر فرهاد

?iv-e češmo آب چشمه

گونه [-ye] پس از اسامی که به واکه ختم می‌شوند می‌آید، مثال:

kero-ye farhâd خانه فرهاد

kâkâ-ye šomâ برادر شما

kero-ye xodeš خانه خودش

علامت اضافه به مضاف افزوده می‌شود و ترکیب اضافی مانند فارسی است،
یعنی مضاف قبل از مضاف‌الیه قرار می‌گیرد.

/ø/ . در مواردی مضاف و مضاف‌الیه بدون کسره اضافه می‌آید، مثال:

keroø šomâ خانه شما

nâmoø bi نامه دیگر

riø miz روی میز

teø de توی ده

۲-۳- معرفه و نکره:

الف - معرفه: اسمی را گویند که نزد شنونده معلوم باشد.

نشانه معرفه /-o/ است که پس از اسم می آید و دارای سه گونه [-on ، -yo ، -o] است. کاربرد گونه ها به صورت زیر است.

گونه [-o] با اسامی که به همخوان و واکه /â/ ختم می شود، به کار می رود، مانند:

dâs-o	آن داس
morv-o	آن مرغ
kâkâ-o	این برادر
?âqâ-o	آن آقا

گونه [-yo] با اسامی که به واکه /i/ ختم می شوند، به کار می رود، مثال:

bâzi-yo	این بازی
meri-yo	آن شوهر

در خور توجه است که اسمی که به لحاظ معرفه تصریف شده باشد، چنانچه با پسوند جمع همراه باشد از گونه [-on] استفاده می کند، یعنی از همخوان /n/ به عنوان میانجی استفاده می کند، مثال:

fessok-on-â	این پسته ها
keh-on-â	این کوه ها
mardek-on-â	این مردها

با این حساب این نتیجه را هم می توان گرفت که استعمال همخوان میانجی /n/ مشروط به شرایط دستوری است.

در دو مورد زیر نشانه معرفه حذف شده که استثنا است.

bašdi-nâ	آن بسته ها
mevi-nâ	آن میوه ها

اسم معرفه گاهی با صفت اشاره همراه است، مانند:

on doxtoko	آن دختر
?in Ĵeneko	این زن

گاهی نیز بدون نشانه معرفه و با استفاده از صفت اشاره به کار می رود. به نظر می رسد این گونه تحت تأثیر فارسی معیار ساخته شده باشد، مثال:

?in maččed	این مسجد
?o keh	آن کوه

ب - نکره: اسمی را گویند که نزد شنونده معلوم نیست. علامت نکره در این گویش یا پسوند /-i/ است و یا کلمه «یک» که پیش از اسم می آید. گاهی نیز از هر دو آن علامت با هم استفاده می شود. پسوند /-i/ یک گونه و کلمه «یک» سه گونه [yak ، yatâ ، ya] دارد. کاربرد آن به صورت زیر است:

اسم در حالت نکره یا پسوند نکره ساز [-i] می گیرد، مثل:

čom-i

چیزی

و یا پس از «یک» می آید، مثل:

yak parando

یک پرنده

yatâ qanât

یک قنات

و یا هم پسوند /-i/ می گیرد و هم پس از «یک» می آید، مثل:

ya gorg-i

یک گرگی

yatâ Ĵenok-i

یک زنی

لازم به یادآوری است که اگر عدد یک پیش از اسم بیاید، امکان آوردن tâ هم پس از آن هست، مثل:

ya-tâ gorgi

صفت. کلمه ای است که حالت یا چگونگی اسم را بیان می کند و توضیحی به معنی اسم اضافه می کند.

۲-۴- انواع صفت:

الف - صفت توصیفی: صفتی است که حالت یا چگونگی اسم را بیان می کند. این گونه صفت معمولاً پس از موصوف می آید. بین صفت و موصوف یکی از دو گونه [-e ، -ye] می آید.

گونه [-e] هنگامی به کار می رود که موصوف به همخوان ختم می شود، مثال:

doxt-e mas

دختر بزرگ

heres-e esbed

خروس سفید

gesben-e siyâ

گوسفند سیاه

گونه [-ye] هنگامی به کار می‌رود که موصوف به واکه ختم شود، مثال:

ammo-ye kasok عمّه کوچک

zino-ye Jo?un زن جوان

xâla-ye mehrabun خالهٔ مهربان

ب - صفت عددی: این گونه صفت مقدار و یا ترتیب اسم را بیان می‌کند. صفت عددی چنانچه مقدار اسم را بیان کند پیش از اسم می‌آید. در این گویش معمولاً بعد از صفت کلمهٔ «tâ» می‌آورند، مثال:

do-tâ Ĵen دوزن

ya-tâ morv یک مرغ

čâr-tâ mardok چهار مرد

اما چنانچه ترتیب اسم را بیان کند پس از آن می‌آید، مثال:

xahar-e dovomi خواهر دومی

por-e sevvomi پسر سوم

صفت عددی که با پسوند /-in/ به کار رود معمولاً قبل از اسم می‌آید، مثال:

dovvomin dafo دومین دفعه

?avvalin komi اولین کس

ج - صفت پرسشی: این گونه صفات همراه اسم می‌آیند و به قرار زیراند:

či-ger چه کار

čiger kerin? چه کار کنم؟

če-qadar چقدر

čeqadar ardi direš? چقدر پول داری؟

kodâm کدام

kodâm xorâk tadisi? کدام غذا را دوست داری؟

čantâ چند

čantâ zimin diret? چقدر تا زمین دارید؟

د - صفت مبهم: صفتی است که با اسم می‌آید و مفهوم آن را به طور مبهم بیان می‌کند. این صفات به قرار زیراند.

hič , hiš

هیچ

hičči tunnebâ.

هیچ چیز نمی گفتید.

hiški ro ?emnadi.

هیچ کس را ندیدم.

čan

چند

čan ruĴ e ke em az piš-e mâ ešu. چند روز است که از پیش ما رفته.

ba.zi

بعضی

ba.zinâ âdamâ-ye xâbi berun. بعضی از آنها آدم‌های خوبی بودند.

ه - صفت سنجشی: این صفت شامل تفضیلی (برتر) و عالی (برترین) است.

نشانه صفت تفضیلی tar - و عالی tarin - است، مثال:

kasok

کوچک

kasok-tar

کوچکتر

kasok-tarin

کوچکترین

و - صفت اشاره: صفتی است که با اسم به کار می رود و آن را به اشاره نشان

می دهد و صفت وار وصف می کند. دارای دو نوع است «این» برای نزدیک و «آن» برای دور.

الف - «این» دارای گونه های [?em , ?in] است، مثال:

?em pišumo

این پیشامد

?in ker

این کار

?in širiniyâ

این شیرینی ها

ب - «آن» دارای گونه های [?o , ?on , ho , hun] است، مثال:

?o keh

آن کوه

?on doxtoko

آن دختر

ho šou

آن شب

hun de.

آن ده

۲- ۵- انواع ضمیر:

ضمیر کلمه ایست که به جای اسم می نشیند. انواع ضمیر در این گویش به قرار زیر است.

الف - ضمیر مشترک: xod است که با ضمائر شخصی ترکیب می شود. این ضمائر عبارتند از:

xodem	خودم	xodemun	خودمان
xodet	خودت	xodetun	خودتان
xodeš	خودش	xodešun	خودشان

ب - ضمیر شخصی.

این ضمائر به جای اسم می نشینند و از تکرار آن در جمله جلوگیری می کند و به قرار زیر است:

mo	من	mâ	ما
to	تو	šomâ	شما
?em , ?eno	او	?enâ	ایشان

مثال:

mo har reĴ ker ?akerin.	من هر روز کار می کنم.
to čiĴi tepa?	تو چه پختی؟
?eno mo râ ?eškošt.	او من را زد.
?em bâyessi ker vekero.	او باید کار کند.
mâ inĴâ vaberâm ke to ?umoreš.	ما اینجا بودیم که تو آمدی.
šomâ čiĴi tunbâft?	شما چی بافتید؟
?enâ farš šuma.	آنها فرش آوردند.

ج - ضمیر اشاره: کلمه ای است که به جای اسم می نشینند و آن را به طور اشاره نشان می دهد. ضمیر اشاره در این گویش به قرار زیر است:

ج - ۱: «?eno» برای اشاره به دور و نزدیک به کار می رود، مثال:

?ali ketâb râ ?ešdâ be ?eno.	علی کتاب را به این داد.
?eno râ vagir.	آن را بردار.
Ĵabiyo-ye ?eno ma.sen.	جعبه آن بزرگ است.

ج - ۲: «hono» برای اشاره به دور به کار می رود، مثال:

من می گویم این به از آن است. ?en. hono ?az ?abın ?eno bettar

ج - ۳: «?enâ» برای صورت جمع ضمیر اشاره به نزدیک و دور به کار می‌رود، مثال:

?enâ kiyon. اینها کیستند.

mofti ne.be ?enâ ro ogirun. مفتی نمی‌شود اینها را گرفت.

?enâ di berun. آنها پیداشان شد.

ج - ۴: صورت جمع ضمیر اشاره به دور دارای سه گونه [unâ , hunâ , honâ] است، مثال:

?ađunet ke honâ xâb šomâ râ ašnâsun. می‌دانی که آنها خوب می‌شناسند.

?em nâ ?az ?enâ ?etarso nâ az hunâ. این نه از اینها می‌ترسد نه آنها.

?unâ čantân آنها چند نفراند

د - ضمیر مبهم: این ضمایر عبارتند از:

harči	هر چیز	hamo	همه
harĴâ	هر جا	hičči	هیچ
harkomi	هر کس	bi	دیگری
hičĴâ	هیچ جا	hiškomi	هیچ کس
hišvax	هیچ وقت		

مثال:

harči vebeš kâkât vâše mâ ?abi.

هرچه بگویی برادرت به من می‌گوید.

harĴâ mardoko ro ?abineš perehaniyo šade.

هرجا که آن مرد را ببینی این پیراهن را بهش بده.

harkomi māmâ bâbâšo šadisi.

هرکسی پدر و مادرش را دوست دارد.

hiškomi ro ra. netun.

هیچ کس راه نمی‌دهند.

ve kâkâm hičĴâ barâ-ye mâ xoš naborzi.

بی برادرم هیچ جابه من خوش نمی‌گذرد.

to ke **hišvax** šev-e qoulet ?ednekoš.

تو که هیچ وقت زیر قولت نمی زدی.

mo **hammo**-ye ?enhâ dar piš maðunâ.

من همه این چیزها را از پیش می دانستم.

nâhid ve kerâ-ye to **hičči** alâyo nadiri.

ناهید به کارهای تو هیچ علاقه ندارد.

biyam šun fa:mâ yâ to tefa:mâ?

دیگری هم شنیده یا فقط تو شنیده ای؟

ه - ضمیر پرسشی: کلمه ای است که برای پرسش جای اسم را می گیرد و عبارتند از:

čiči / či چه

koĴâ کجا

kay / key کی

ke / ki که

مثال:

piše mo **čiči** te? از من چه می خواهی؟

vebinin ba:dâ **či** ?abe? ببینیم بعدها چه می شود؟

to **koĴâ** ?ašeš? تو کجا می روی؟

šomâ **kay** kâzaz be ?em ?atet? شما کی این نامه را به او می رسانید؟

key ?ateš کی می آید؟

ke ?eso xabari be šomâ šedâ که این خبر را به شما داده است؟

ki to râ ?eškošt? کی ترا زد؟

۲-۶- قید و انواع آن:

الف - قید پرسش: کلمه ای است که برای سؤال کردن به کار می رود و عبارتند از:

čedour چطور

čerâ چرا

čeqadar چقدر

مثال:

hâledun čedour en? حالتان چطور است؟

čerâ ?az mâ vapseš? چرا از ما می‌پرسی؟

vebin čeqadr e? ببین چقدر است؟

ب - قید ایجاب: این قید برای پاسخ دادن به پرسش کسی هنگامی که پاسخ مثبت باشد، به کار می‌رود.

hin آری - بله

ج - قید نفی: برای پاسخ منفی به پرسش کسی به کار می‌رود، مثال:

nâ خیر - نه

د - سایر قیود: این قیود با فارسی معیار تفاوت آوایی دارند، مثال:

hani	هنوز	harreĴ	هر روز
hunĴo	آنجا	mebâ , bâ?asi , vâsi	باید
inĴo	اینجا	mebâsi , mebâsti	بایستی
mege	مگر	yanqâ	یک خرده
hezere	دیروز	hišvaq	هیچوقت
sabâ	فردا	bale	بالا
?emru , ?emreĴ	امروز	xayli	زیاد
fardâ šou	فرداشب	pas sabâ	پس فردا
perešou	پیشب	biyi	دیگر
hedešou	دیشب	kono	حالا
pe:re	پریروز	zid	زود
ho šou	آنشب	de:r	دیر
?emšou	امشب	sabâzid	صبح
šou	شب	harvax	هر وقت
reĴ	روز		

۲-۷- نشانه مفعول بیواسطه:

نشانه مفعول بیواسطه در این گویش به دو صورت ظاهر می‌شود. یا با یکی از گونه‌های [o, â, ro, râ] می‌آید و یا بدون نشانه یعنی ∅ است.

کابرد این گونه‌ها به صورت زیر است:

[râ و ro] در مواردی به کار می‌رود که اسم پیش از آن به واکه ختم شده باشد،

مثال:

šomâ ro	شما را	čomi râ	چیزی را
mevinâ ro	میوه‌ها را	boččo râ	بچه را

در موارد زیر اسم قبل از نشانه مفعول بیواسطه به همخوان ختم شده است و

استثنایی است، مثال:

dâs râ	داس را	poret ro	پسرت را
boččehâm râ	بچه‌هایم را	xodem râ	خودم را
bâbât râ	پدرت را	dasseš râ	دستش را
keh râ	کوه را	?a:t râ	آرد را

[o و â] در مواردی به کار می‌رود که اسم پیش از آن به همخوان ختم شده باشد،

مثال:

dozz-o	دزد را	jelowet-â	جلویت را
tenâf-o	طناب را	xodeš-â	خودش را
?asbeš-o	اسبش را	nâhâretun-â	ناهارتان را

در مورد زیر که اسم قبل از نشانه مفعول بیواسطه به واکه ختم شده، گونه [â]

به کار رفته است. در این صورت همخوان میانجی /y/ بین دو واکه قرار می‌گیرد، مثال:

gereftâri-yâ گرفتاری را

∅ غالباً در مواردی به کار می‌رود که مفعول اسم معرفه است.

pâ-ye asbet ∅ be čijî?abaneš? پای اسبت را به چه می‌بندی؟

?ardiyâ-ye te-ye Ĵifet ∅ vešmâr. پول‌های توی جیبت را بشمر.

?agar mâ keronâ ∅ ?umakâ vâše šomâ gafemun ?ebu.

اگر ما این کارها را می‌کردیم با شما حرف‌مان می‌شد.

کتاب‌های توی کیفش را در بیاور. ketebâ-ye te-ye Ĵifeš ø bar ?âr.
ولی در مواردی هم که مفعول اسم معرفه است با نشانه‌های مفعول بیواسطه آمده است، مثال:

هر جا که آن مرد را به‌بینی این پیراهن را بهش بده.

harĴâ mardoko ro ?abineš peraniyo šade.

آن میوه‌ها را به این مرد مده. mevinâ ro be mardoko made.

آن بسته‌ها را هرچه زودتر به ما برسان.

bašdinâ râ zidtar be mâ verasnen.

۲-۸- عدد و انواع آن:

کلماتی که شماره را بیان می‌کنند عدد نامیده می‌شوند و آنچه به‌وسیلهٔ این کلمات شمرده می‌شوند معدود نام دارد. عدد در این گویش شامل انواع زیر است. الف - اعداد اصلی اعدادی هستند که از ترکیب عددهای دیگر درست نشده باشند و عبارتند از:

haštâ / haš	هشت	yatâ	یک
no.tâ	نه	dotâ / do	دو
da.tâ	ده	setâ / se	سه
bistâ	بیست	čartâ / čâhâr tâ / čâr	چهار
sittâ	سی	panštâ	پنج
čltâ	چهل	šišťâ	شش
sad	صد	haftâ / haf	هفت

دستهٔ دیگر از ترکیب اعداد اصلی به‌وجود می‌آیند و عبارتند از:

yâzzatâ	یازده	šunzatâ	شانزده
davâzzatâ	دوازده	hevdatâ	هفده
sinzatâ	سیزده	hiždatâ	هجده
čârda.tâ	چهارده	nuzatâ	نوزده
punzatâ	پانزده	bis-o-yetâ	بیست و یک

bis-o-dottâ	بیست و دو	sisâttâ	سیصد
sad-o-yetâ	صد و یک	čârsad	چهارصد
sad-o-bistâ	صد و بیست	hezâr-o-dibis	هزار و دویست
sad-o-bis-o-yatâ	صد و بیست و یک	do-ezâr	دو هزار
divistâ	دویست	da-hezâr	ده هزار
		dsad-hezâr	صد هزار

در این گویش غالباً بعد از عدد و قبل از معدود اصلی کلمه «تا» را می آورند که بر مقدار آن چیز دلالت می کند، مثل:

ya-tâ zino	یک زن
do-tâ doxtoko	آن دو دختر
se-tâ mard	سه مرد
čâr-tâ Ĵênok	چهار زن

«yatâ» که برای عدد «یک» به کار می رود، دارای گونه های [ye , yay , yak , yetâ , yatâ]

است، مثال:

yatâ xuk	یک خوک	yay morv	یک مرغ
yetâ siĴen	یک سوزن	ye xarman	یک خرمن
yak dašdo alaf	یک دسته علف		

ب - عدد ترتیبی یا وصفی: عددی است که ترتیب معدود را بیان می کند، مثال:

?avval	اول	?avvalin	اولین
dovvom	دوم	dovvomi	دومی
sevvom	سوم	sevvomi	سومی
bistom	بیستم	bistomin	بیستمین
bist-o-yakom	بیست و یکم	bist-oyekomin	بیست و یکمین

در مورد «اول» صورت واژگانی دارد و در مورد «دوم، سوم و ...» با omi ، om یا omin ساخته می شود.

ج - عدد کسری: در این گویش عدد کسری به دو صورت زیر به کار می رود.

ج - ۱ - قسمتی از عدد صحیح را بیان می کند، مثال:

yak panĴom یک پنجم

do sevvom دو سوم

ج - ۲ - دو عدد اصلی که عدد دوم «یک» است، مثال:

se yek سه یک

čâr yek چهار یک

payn yek پنج یک

۲-۹- مصدر:

مصدر در این گویش با افزودن تکواژ /-an/ به ستاک گذشته و حال ساخته می‌شود، مثال:

الف - با ستاک گذشته، مثل:

bašt + an → baštan بستن

čant + an → čindan چیدن

ب - با ستاک حال، مثل:

xosb-id-an- → xosbidan خوابیدن

ker-d-an → kerdan کردن

Ĵuš-id-an → Ĵušidan جوشیدن

freš-t-an → freštan فروختن

در این مصدرها /d/ واج متصل کننده است و علامت ستاک گذشته نیست، زیرا ستاک گذشته این افعال xosbâ ، kâ و Ĵešâ است.

مصدرهای افعال سببی با اضافه کردن عامل سببی /-un/ بعد از ستاک حال به دست می‌آید، مثال:

xosb-un-dan خواباندن

čarx-un-dan چرخاندن

neš-un-dan نشاندن

گونه دیگر این پسوند، یعنی /-in/ است که فقط در مورد زیر می‌آید، مثال:

Ĵuš-in-dan

جوشاندن

۲- ۱۰- حروف:

الف - حروف اضافه:

کلماتی هستند که معنی جداگانه ندارند و برای پیوند دادن کلمه یا عبارت به اجزای جمله به کار می‌روند. حروف اضافه در این گویش به قرار زیر است:
الف - ۱: [veše, vâše, piš, az, a] برای «از»، مثال:

از تو نمی‌ترسم. **?a to netarsin.**

از آنجا یک نامه به من بنویس. **az hunĴo yatâ kâĴaz bare mâ vanves.**

از من چه می‌خواهی. **piš-e mo ċiĴ te.**

پدرم همیشه از من راضی است. **bâbâm hamišo vâše mo râziyen.**

هرچه نمی‌دانی از آن مرد بپرس. **harċi neĉuneš veše mardoko vapars.**

الف - ۲: [piš, veše, vâše, va, ve, ba, be] برای «به»، مثال:

شما کی این نامه را به او می‌رسانید. **šomâ kay kâĴaz be ?em atet.**

او این خانه را به تو خواهد بخشید. **?em keroye ro abaxšo ba to.**

با این زن برو به شهرت. **bâ Ĵeneko veše ve ša.ret.**

این را به تو می‌دهم. **?eno ro va to atin.**

هرچه بگویی برادرت به من می‌گوید. **harċi vebesh kâkât vâše mo abi.**

به تو می‌گویم. **veše to abin.**

اسبت را به که فروخته‌ای؟ **asbet piš-e ke te:ref?**

الف - ۳: [piš, vâše, bâ] برای «با»، مثال:

kot-o-šalvâlâ-ye mâ bâ šomâ farq dirun.

کت و شلوارهای ما با مال شما فرق دارند.

šomâ am tume ke vâše mâ viyet?

شما هم می‌خواهید که با ما بیایید؟

bâbâ-ye mâ ham haminĴâ ziniyo piš-e mâ ?akero.

پدرم هم با ما همین جا زندگی می‌کند.

الف - ۴: [te] برای «در»، مثال:

te kehonâ yay morvâyi he ge Ĵâ-ye bi ne.n.

تو (در) این کوه یک جور مرغ‌هایی هست که در جاهای دیگر نیست.

الف - ۵: [barâ] به معنی «برای»، مثال:

neðuneš boččo če geyâyi **barâ** to šekâ.

نمی‌دانی این بچه برای تو چه گریه‌هایی کرده.

barâ mas kardan-e bočo xayli sâlen ke mo za.mat mekešâ.

برای بزرگ کردن این بچه من سال‌ها زحمت کشیده‌ام.

الف - ۶: برای حرف اضافه «را» ← نشانهٔ مفعول بی‌واسطه.

ب - حرف ربط: کلمه‌ای است که دو کلمه یا دو قسمت جمله را به هم ربط

می‌دهد. حروف ربط در این گویش عبارتند از:

[tâ] برای «تا»، مثال:

tontar veše **tâ** ba xosro veraseš

تندتر برو تا به خسرو برسی

[ke] برای «که»، مثال:

?inʔadar ?az mo ta.rif eškâ **ke** mo xeĴâlat ?emkešâ.

اینقدر ازم تعریف کرد که من خجالت کشیدم.

گونه‌های [ø, yo, vo, e, o] برای «و». [o] در مواردی به کار می‌رود که اسم قبل

از آن به همخوان و واکه‌های /e, u, o/ ختم شود، مثال:

čemčem-o-čangâl

قاشق و چنگال

kâso-o-bošqâb

کاسه و بشقاب

?abu-o-nebu

می‌شد و نمی‌شد

?ešgere-o-šu

گرفت و رفت

[e] پس از همخوان به کار می‌رود، مثال:

deress-e-xâben.

درست و خوب است.

dast-e-ritâ vâše ?iv-e sard vešer.. دست و رویت را با آب سرد بشوی.

[vo] پس از اسامی که به واکه‌های /ou, e, â, o/ ختم می‌شوند، می‌آید، مثال:

liz xo-vo-kaf

لیز خورد و افتاد

zino-vo-boččo

زن و بچه

dovâ-vo-šu	دوید و رفت
šebâ-vo-šexâ	بُرد و خورد
?amale-vo-bannâ	عمله و بنا
Ĵou-vo-adas	جو و عدس

[vo و o] پس از اسامی که به واکه‌های /e و o/ ختم می‌شوند، گونه‌های آزاد یکدیگرند.

ša.ri-yo-de.âti	شهری و دهاتی
?ogi-yo-viye	بگیر و بیار

[ø] در موارد زیر به کار رفته است. به نظر می‌رسد این گونه غالباً در ترکیبات خویشاوندی کاربرد دارد، مثال:

zino mero	زن و شوهر
mâmâ bâbâ	پدر و مادر
navo natiĴehâš	نوه نتیجه‌هایش

čun برای «چون، زیرا»، مثال:

mo bi vanamandin, šerin, čun namâz šete qazâ ?abu.

من دیگر نماندم، رفتم، چون که نماز داشت قضا می‌شد.

۲-۱۱- ترکیب‌های مکرر:

ترکیبات نحوی هستند که در آنها کلمه تکرار شود، مانند:

âso-âso	یواش یواش	ček-ček	چک چک
paro-paro	پاره پاره	mir-mir	مور مور
par-par	صدای پر پرنده هنگام پریدن	qar-qar	غار غار
pen-pen	صدای کمان حلاج		

اتباع. ترکیب نحوی است که یک جزء آن بی معنی باشد و از نظر آوایی به تبعیت جزء دیگر بیاید، مانند:

?ax-o-tax

آخم و تخم

صرف (ساخت واژه) ۸۹

paxt-o-palâ	پرت و پلا
šuluq-puluq	جنگال
pak-o-pali	پک و پهلو
čâq-o-čello	چاق و چله
čaran-paran	چرند و پرند

۲-۱۲- اصوات

اصوات کلماتی است که بیانگر حالات روحی و عاطفی انسانند، مانند:

hân/hin	هان	vây	وای
bah bah	به به	uf	اوف
ah	آه	hey	هی
âhây	آهای	eh	اِه
âh	آه	âx	اُخ، ای وای، آی، واخ

فصل سوم

نحو (ساخت جمله)

۱- جمله و اجزای آن

جمله از مجموع نهاد و گزاره تشکیل می شود، مثال:

?enâ ?umorun. آنها آمدند.

الف - نهاد: قسمتی است از جمله که درباره آن خبر می دهیم و از اسم یا گروه اسمی تشکیل شده است.

mo ?atin. من می آیم.

xa:ar-o-kâkâ-ye mo ?ešerun ša:r.

برادر خواهرهای من رفته اند شهر.

hamsâyo-ye xahar-e farhâd koJâ ?ešo bu.

همسایه خواهر فرهاد کجا رفته بود.

نهاد در این گویش مانند فارسی به قرینه شناسه فعلی حذف می شود، مثال:

?axorin می خورم

ب - گزاره: خبری است که درباره نهاد گفته می شود و از فعل یا گروه فعلی تشکیل شده است،

فعل، مثال:

vebin ببین

?aberâm می بریم

?ešpešâ پوشید

گروه فعلی، مثال:

mo hargez čomi ?azašun qarz negirin.

من هرگز از شما قرض نمی کنم.

از اسم یا صفت با اضافه فعل ربط، مثال:

?eno mâl-e xode mo?en.

این مال خود من است.

نحو (ساخت جمله) ۹۱

des-e mo xayli **me:rabune**. دوست من بسیار مهربان است.
 نهاد از نظر شخص و شمار با فعل در گزاره مطابقت دارد.
 mardoko esso abi. آن مرد این طور می گوید.
 parviz viye mo bâ to az inJâ vešâm.

پرویز تو بیا با هم از اینجا برویم.

?ilât-e ?inJâ bi kuč nekerun.

ایلات اینجا دیگر کوچ نمی کنند.

mâmâ bâbâye nâhid ešerun safar.

پدر و مادر ناهید رفته اند به سفر.

نهاد معمولاً در اول جمله می آید:

?eno ?ate. او می آید.

علاوه بر نهاد و گزاره جمله دارای اجزای دیگری، از جمله مفعول نیز هست که در زیر به انواع آن می پردازیم.

ج - مفعول: دارای انواع زیر است:

ج - ۱ - مفعول بی واسطه: با افعال متعدی می آید و نشانه آن ro (را) است و گونه های آن عبارتند از [ø, o, e, â, râ].

مثال: برای نشانه ro:

?eno **ro** az mo mapers. این را از من مپرس.

dâso **ro** ade mo. آن داس را بده به من.

mo **ro** hamrâ xoded vebo. مرا با خودت ببر.

برای نشانه râ:

kâkât mo **râ** ?ešdi. برادرت مرا دید.

xa.ram mo **râ** šadisi. خواهرم مرا دوست دارد.

harvax to **râ** bebinin veše to ?abin.

هر وقت تو را ببینم به تو می گویم.

برای نشانه â:

xodeš **â** ?eškoš. خودش را کشت.

dour-o-var-e xodet â vegard دورو برخودت را بگرد
payqomet â vâšešun ?erasnin.

پیغامتان را بهشان (به ایشان) می‌رسانم.
برای نشانه e: این نشانه فقط در این جمله آمده است.
?em ke xabar e šedâ ke? آن که این خبر را داده کو؟
برای نشانه o:

?albate harkomi māmâ bâbâš o šadisi.

البته هرکسی پدر و مادرش را دوست دارد.
?asbeš o azaš ?ogi yo viye.

اسبش را ازش بگیر و بیار.
vaxti kemi mastar bu qadre māmâš o boštar ?afa:mâ.

وقتی یک کمی بزرگ‌تر شد قدر مادرش را بیشتر می‌فهمد.
برای نشانه Ø یا بدون نشانه:

?asbet piše ke teiref? اسبت را به که فروخته‌ای؟
pâ-ye ?asbet be čiĴ ?abaneš? پای اسبت را به چه می‌بندی؟
mo hamo-ye ?enhâ dar piš maðunâ.

من همه این چیزها را از پیش می‌دانستم.
ج - ۲ - مفعول با واسطه: این نوع مفعول با حرف اضافه همراه است، شامل: a و az
برای «از»، مثال:

?a to netarsin. از تو نمی‌ترسم.
?az ke ?aparseš? از که می‌پرسی؟
?azeš ?iv men. ازش آب خواستم.
piš , be برای «به».

mo be em čom ?atin. من به او غذا دادم.
be ?eno ?ado. به او بده.
?asbet piš-e ke te.ref. اسبت را به که فروختی.

váš , bâ برای «با»

vâše ke bâzi ?akereš?

با کیه بازی می کردی؟

bâ Ĵenoko veše.

با این زن برو.

vâše ke te šarik vebeš?

با که می خواهی شریک بشوی؟

د: جای ضمائر شخصی پیوسته به عنوان فاعل و مفعول در جمله:

د - ۱- به عنوان فاعل. جای این ضمائر در زمان حال افعال لازم و متعدی و گذشته افعال لازم پس از ستاک است، مثال:

?axor-in

می خورم

?aš-in

می روم

to umor-eš

تو آمدی

جای این ضمائر در گذشته افعال متعدی قبل از ستاک است، مثال:

mo em-pa

من پختم

bočo ro em-koš

بچه را زدم

د - ۲- به عنوان مفعول: این ضمائر در گذشته افعال ساده پس از ستاک می آیند.

?emdi-š

دیدمش

mentat-eš

گذاشتمش

در زمان حال افعال ساده قبل از ستاک فعل می آید.

ša-binin

می بینمش

tum-abin

می برمتان

ša-šnâsed

می شناسیدش

در افعال مرکب قبل از جزء اسمی قرار می گیرد، مثال:

ša-part eškâ

پرتش کرد

šun-vel ko

ولشان کن

te-xaš ate

خوشت آمد

۱- ۱- انواع جمله از نظر نوع فعل:

الف - جمله با فعل اسنادی: این نوع جمله با فعل «هستن» و «بودن» می آیند.

درباره این دو فعل در بخش افعال کمکی بحث شد و در زیر فقط به ذکر چند مثال می پردازیم.

?eno mehrabunen. او مهربان است.

doxtoko Ŷoune. این دختر زیبا است.

?eno ?az mo râzi hen/râziyen. او از من راضی است.

?inĴâ hami yetâ derax bu o bas. این همین یک درخت بود و بس.

ب - جمله با فعل غیر اسنادی: این نوع جملات با افعالی غیر از فعل اسنادی ساخته می شوند:

?enâ hargez vâše mâ de.ru nebu. ایشان هرگز به ما دروغ نمی گویند.

bašdinâ râ zidtar be mâ verasnen. آن بسته ها را هرچه زودتر به ما برسان.

mo ro hamrâ xoded vebo. مرا همراه خودت ببر.

to koĴâ ?ašeš? تو کجا می روی؟

do se reĴen ke vâše ham âšti šunkâ. دوسه روز است که باهم آشتی کرده اند.

۱-۲- انواع جمله از نظر تعداد فعل:

الف - جمله ساده: این نوع جملات فقط دارای یک فعل است:

kâkât mâ râ ?ešdi. برادرت مرا دید.

جمله ساده دارای چهار نوع است. خبری، عاطفی، امری و پرسشی.

الف - ۱: جمله خبری: جمله ایست که خبری را بیان می کند:

xa.ar-o-kâkâ-ye mâ ?ešerun ša:r خواهر برادر من رفته اند شهر.

?alân mâ atin kero šomâ. الان می آیم خانه شما.

الف - ۲: جمله عاطفی: جمله ای که حالت عاطفی را بیان می کند:

ah, ĉe dess-e vebafâyi آه، چه دوست بی وفایی.

bah-bah! ĉe kâkâ-ye fatâkâri. به به! چه برادر فداکاری.

الف - ۳: جمله امری: جمله ای که در آن فرمانی داده شده باشد، مثال:

?inqada bâhâš herro mako! اینقدر بهش (با او) نخند!

veše mardoko vapars! از آن مرد پپرس!

الف - ۴: جمله پرسشی: جمله‌ای است که پرسشی را مطرح می‌کند. جملات پرسشی یا با تغییر آهنگ جمله همراه است یا با کلمات پرسشی می‌آید:

to tayvâ vešeš? تو هم می‌خواستی بروی؟

šomâ čiġi ?axoret? شما چی می‌خورید؟

to koġâ ?ašeš? تو کجا می‌روی؟

ke ?eso xabari be šomâ šedâ? که این خبر را به شما داده است؟

ب - جمله مرکب: جمله‌ای است که دو فعل یا بیشتر داشته باشد. آن قسمت از جمله که منظور اصلی را بیان می‌کند هسته و بخش‌های دیگر را وابسته گویند.

mo mayvo vâšeš gaf vekevin ke to ?umoreš.

من تازه می‌خواستم باهاش حرف بزنم که تو رسیدی.

?alangu ke to di?ekâ mâl-e ?eme.

النگویی که پیدا کرده‌ای مال این است.

جمله مرکب دو نوع است: همپایه و ناهمپایه.

ب - ۱: جمله مرکب همپایه جملاتی هستند که همه عناصر آن از نظر ساختمانی دارای ارزش مساوی هستند (باطنی ۱۳۴۸: ص ۶۴). هر بند می‌تواند به تنهایی هسته یک جمله باشد. این جملات گاهی بی‌واسطه حرفی یا کلمه‌ای به هم می‌پیوندند، مثال:

mo hami ?emru šabinin, payqometâ vâšešun ?erasnin.

من همین امروز می‌بینمشان پیغامتان را بهشان می‌رسانم.

گاهی با واسطه حرف یا کلمه‌ای به هم می‌پیوندند، مثال:

?asbeš o ?azaš ?ogi-yo-viye. اسبش را ازش بگیر و بیار.

?eno ro va to ?atin ?ammâ ?azet paš negirin.

این را بهت می‌دهم و ازت پس نمی‌گیرم.

če tou bawâ če ?abr, mebâ raxtâ râ vešerun.

چه آفتاب باشد چه ابر، این رخت‌ها را باید شست.

še firuz viye še naye, šomâ xarman ro bâd atet.

خواه فیروز بیاید خواه نیاید، شما خرمن را باد بدهید.

šerin, čun namâz šeta qazâ abu.

رفتم چون که نماز داشت قضا می شد.

mo xayli nasiyateš mekâ vali geš ešnadâ.

من خیلی نصیحتش کردم ولی گوش نداد.

ب - جمله مرکب ناهمپایه: جملاتی هستند که از نظر ساختمانی دارای ارزش مساوی نیستند و بعضی عناصر تابع عناصر دیگر هستند. هر جمله دارای یک هسته و یک یا چند وابسته است.

harvax to râ bebinin, veše to ?abin.

هر وقت که تو را ببینم به تو می گویم.

deraxdi ke ?em abi xayli vaxten xošk ?ebu.

درختی که این می گوید خیلی وقت است خشک شده.

ج - جمله شرطی: جمله شرطی یکی از انواع جمله مرکب ناهمپایه است و با حرف ربط ?age، ?ager و ?agar می آید.

?age šenâxte ne:bu če ger tumakâ.

اگر شناخته نمی شد، چه کار می کردید.

?ager dotâ vâše ham Ĵayn vekeron, dar nazar-e mâ yatâo košte ?abe.

اگر آن دو تا با هم جنگ کنند، به نظر من این یکی کشته می شود.

?agar po ?ebo bu, mata ?ateš.

اگر پخته شده بود، می آوردمش.

۲- گروه و انواع آن

گروه به آن واحد زیان گفته می شود که از یک کلمه یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی بند به کار می رود (باطنی ۱۳۴۸: ص ۱۱۰). گروه در این گویش، مانند فارسی به سه دسته تقسیم می شود: گروه اسمی، گروه فعلی، گروه قیدی.

الف - گروه اسمی: گروه اسمی از یک کلمه یا بیشتر ساخته شده است.

dess-e mo

دوست من

dâso ro آن داس را

kâkât mâ râ ?ešdi. برادرت مرا دید.

kere-ye fa.hâd koĴâ?en. خانہ فرہاد کجاست.

ب - گروه فعلی: گروه فعلی از یک کلمه یا بیشتر ساخته شده است و در جمله جایگاه فعل را اشغال می‌کند.

viye hamrâ mo vešâm. بيا با من برويم.

mo mata ?axosbârin. من داشتم می خوابیدم.

?em čiĴi šexâ bu? او چی خوردہ بود؟

šâyad mešnâxteš be. شاید او را شناخته باشم.

ج- گروه قیدی: گروه قیدی از یک کلمه یا بیشتر ساخته شده است و در جمله نقش قید را دارد.

ایندرد از من تعریف نکن. **?in/adar ?az mo ta:rif mako.**

viye **hamrâ** mo vešâm. بيا با هم برويم.

از این راه می شود رفت، آری. **az in rââ** abe vešun, **hin.**

الان می روم، زودتر برو. ?alân ?aşin, zittar beše.

hamo xâbon. همه خوبند.

mebâ pasfardâ hamrâ-ye ?em ?az inĴo vešom.

باید پس فردا با او از اینجا برویم.

bâ Ĵenoko veše vè ša.ret. ببا این زن بروم شهرتان.

mo **bi** kero-ye to ne.tin. من دیگر خانه تان نخواهم آمد.

نکاتی چند دربارهٔ کاربرد «دیگر» به عنوان قید.

«دیگر» به صورت قید در معنی «بیش از این» و «از این پس» با فعلی که با آن به کار می‌رود، به صورت زیر است:

الف - با فعل، امر، مثال:

xâb, **bi** vebet. خوب، دیگر بگوئید

ب۔ با فعل پرسشی منفی، مثال:

این بچه را مگر دیگر شیر نمی دهی؟ *mage boččo râ bi šireš ne.teš?*
ج - در جمله خبری منفی، مثال:

من دیگر خانه تان نخواهم آمد. *mo bi kero-ye to ne.tin.*

biyi hiški nabu kerâ-ye keroš râ bekero.

دیگر کسی نبود که کارهای خانه اش را بکند.

گفتگو

bar ekevun, veše vebin kiyen, de zidi beš.

در می‌زنند، برو ببین کیست، دِ زود باش.

?alân ?ašin.

الان می‌روم.

zittar, ?âxe nâmeden ge ?enqadar ?âdam â pešt-e bar geš direš.

زودتر، آخه (آخر) بد است مردم را پشت در اینقدر نگه‌داری.

kiyen?

کیست؟

moyin.

مَـم.

eh šomâ?eš?

اِه شما یید؟

hin.

آری.

vebaxšid, daštem ban bu, mata kisso-ye ganam e Jâ-e-Jâ ?ekâ.

بیخشید، دستم بند بود، داشتم کیسه‌های گندم را جابه‌جا می‌کردم.

?aybi nadiri.

عیبی ندارد.

vefarmât, vefarmâet te gunzo-ye me.munxuno, ?inJâ xayli

pâyiniye, xâeš akerin baletar vefarmâyn.

بفرمایید، بفرمایید تو (در) اتاق مهمانخانه، اینجا که خیلی پایین است،

خواهش می‌کنم بالاتر بفرمایید.

nâ. haminJâ xâben, mo ge qaribo nayin, bâ šomâ târofi nadiri.

نه، همین جا خوب است، من که غریبه نیستم، با شما تعارف ندارم.

xou hâledun čedouren? xânumetun, boččiyâtun, hamo xaš-o-xâbon, sâlemon?

خب (خوب)، حالتان چطور است؟ خانم، بچه‌ها، قوم و خویش‌ها (اقوام) همه خوبند، سالمند؟

motšakkerin, hamo xâbon, faqad čan reĴiyen ke parvin-o-parviz tou kerun, neđunin ?a čiye?

متشکرم، همه خوب‌اند، فقط چند روزی است که پروین و پرویز تب می‌کنند، نمی‌دانم از چیست؟

šâyad sarmâ šunxâ be? شاید سرما خورده باشند؟
šâyad, havâ xayli nâmed ?ebu, moteqayyeren, gâhi sard ?ebe gâhi garm.

شاید، هوا خیلی بد شده، متغیر است. گاهی سرد می‌کند گاهی گرم.
yatâ dotâ bočiyâ-ye mâ am sarmâ šunxâ vo ?exosbârun.

یکی دوتا از بچه‌های من هم سرما خورده‌اند و خوابیده‌اند.
xâb, bi vebet, čedou bu ke ?inĴonâ gozaretun kaf ? yâdi tunmâ ?ekâ?
خوب، دیگر بگوئید، چطور شد که اینجا گذارتان افتاد؟ یادی از ما کردید؟
?extiyâr dirid, mâ hamišo bir-e šomâ hâm.

اختیار دارید، ما همیشه یاد شما هستیم.
?âxe xayli vax bu ke šomâ sar ve mâ tunne.koš.

آخر خیلی وقت بود که به ما سر نمی‌زدید.
ve xorâ gereftârin, ker ?inqadar ziyâde ke vaxti barâye ?âdam vanemini, tâ čaš ham ?akereš šou ?ebu, bâvar kered do hafto boštar?en ke kâkâm o medi ne.n, neđunin čedouren, xayli vax bu ke delem barâye šomâ tang ?ebu bu, har reĴ ma.vâ viyen tunvebinin, tâ ?emrez ke vax mekâ ?imorin, ?âxe mo?ke mo?abbate šomâ râ ferâmuš

nekerin.

بخدا گرفتارم، کار اینقدر زیاد شده که وقتی برای آدم باقی نمی ماند، تا چشم بهم می زنی شب شده، باور کنید که الان دو هفته بیشتر است که برادرم را ندیده ام، نمی دانم چطور است، خیلی وقت بود که دلم برای شما تنگ شده بود، هر روز می خواستم بیایم به بینمتان، تا امروز وقت کردم آمدم. آخه (آخر) من که محبت های شما را فراموش نمی کنم.

چایی میل دارید؟ čayi meyl direš?

نه، الان خانه خودمان خورده ام. nâ. alân kero xodemun mexâ.

pas az in širiniyâ yâ me.vonâ meyl vefarmâyt.

پس از این شیرینی یا از این میوه ها میل بفرمایید.

čaš, ?inam barâye xâter-e šomâ, barâye ke mo tâ sar-e šâm âdad nadirin čomi boxorin.

چشم، این هم برای خاطر شما، برای اینکه من تا سرشام عادت ندارم چیزی بخورم.

?eno ke âdat-e xâbi nen. این که عادت خوبی نیست.

či ger kerin, ?esotouri âdatam ?ebu, ?az bočegiyam ?âdam-e porxori naberin, me.dom ya inqa tambal ?ebu, xâb ker nekero, nešou ke har daqiqo ya čomi boxorin, râssi šomâ ke ?inqada târof-o-esrâr ?akereš čerâ xodetun čom nexored.

چه کار کنم، این طوری عادت شده، از بچگی هم آدم پرخوری نبودم، معده ام یک قدری تنبل شده، خوب کار نمی کند، نمی توانم هر دقیقه یک چیزی بخورم، راستی شما که این همه تعارف و اصرار می فرمایید چرا خودتان چیزی نمی خورید؟

čaš. ?axorin, de.r ?ebu ne.n, kâški bočiyâ râ hamrâ xod tumata.

چشم، می خورم، دیر نشده، کاشکی بچه ها را همراهتان می آوردید.

nâ, xâb nabu, atumorun šeytuni šumakâ, nârâhat ?abereš

نه، خوب نبود، می آمدند شیطانی می کردند، ناراحت می شدید.

hičči maxaš numo, tumatatešun vâše bočči-yâ-ye mâ bâ ham

bâzi šumakâ, boččo-ye sâlem mebâ bâzi kero, šeytuni kero, mo az

bâzi-yo šeytuni kardan-e bočo ke nârâhat nabin hičči, bar ?akseš ma

xaš ?ate?

هیچ خوشم نیامد، می آوردیدشان با بچه های ما با هم بازی می کردند، بچه

سالم باید بازی کند، شیطانی کند، من از بازی و شیطانی بچه ناراحت که

نمی شوم هیچی (هیچ چیز)، برعکس خیلی هم خوشم می آید.

xâb, ?az harfonâ vebozarâm, vebed vebinin kono če ger ?akered?

خب (خوب)، از این حرف ها بگذریم، بگویید به بینم حالا چه کار می کنید؟

mo hičči, hami keronâ-ye piš, šomâ čedou?

من، هیچی (هیچ چیز)، همان کارهای پیش، شما چگونه؟

mo am hame ?essayi, zerâ?at ?emsâl čedouren?

من هم همینطور، زراعت امسال چگونه است؟

?ey bad ne.n. xâben, bârun ziyâd ?imo. zemessun am ke ba:r xâb bârâ,

keh mâyo diri, ?iv-e qanâtâ-o-čašmiyâ am xâben, yani be andâzo?en.

agar âfat nakevo gamun kerin ke hâsel-e xâbi ?ešbe.

ای، بدک نیست. خوب است. باران زیاد آمده. زمستان هم که برف خوب

باریده، کوه مایه دارد. آب قنات ها و چشمه ها هم خوب است، یعنی به

اندازه است. اگر آفت نزنند فکر می کنم که حاصل خوبی داشته باشیم.

hičč ?adunet ke emreJâ ganam xarvâri čan ?en?

هیچ می دانید این روزها گندم خرواری چند است؟

nâ, az qeymat-e ganam xabari nadiri, hezere yetâ az dustân šabâ :

xarvâri sad toman ?ebu.

نه، از قیمت گندم درست خبر ندارم، دیروز یکی از دوستان می گفت:
خرواری صد تومان شده است.

qeyr az ganam biyam čomi tunkâš? غیر از گندم هم چیزی کاشته اید؟

hin, kami Ĵou-vo-adas-o-noxod-o-bâqeli.

آری، کمی جو و عدس و نخود و باقلا.

seyfikâri čedou?

صیفی کاری چطور؟

hin, xiyâr, henduno, yâbolan mekâš, pârsâl barumadem badaki nabu,

har Ĵuri bu borzâ, daxl-o-xarĴem Ĵur bu, ?age ?emsâl hamin Ĵuriyo piš

veše fekr ?akerin va:zem xayli pištar veše.

آری، خربزه، هندوانه، خیار کاشتم، پارسال درآمدم بدک نبود، هرطوری
بود گذشت، دخل و خرجم جور بود. اگر امسال همین طور پیش برود، فکر
می کنم وضعمان خیلی بهتر می شود.

?emsâl mâ dotâ Ĵadis yâbolan ?um kâš, vali ?az bad biyâri-ye mâ šete
šekoš

امسال ما هم دو تا جالیز خیار کاشته ایم ولی از بدبجاری ما شته زده است
xâb, mebâsti fekreš tumakâ, mage tunsampâši ?ekâ ne.n?

خوب، بایستی که فکرش را می کردید، مگر سم پاشی نکردید؟

nâ, râsseš ?ine ke vax mekâ ne.n, yani dašte te.nâ berin, ?em nešou

ko yani xodem dašt-e te.nâ be hamo ke.râm verasin.

نه، راستش این است که وقت نکرده ام، یعنی دست تنها بودم نمی توانستم
خودم به همه کارهایم برسم.

xâb, mebâsi do setâ kâregar ?ogireš.

خوب، می خواستید (می بایست) دو سه تا کارگر بگیرید.

?âxe, harsâl ?az kouliyâ mozdur ?umagere, ?ammâ ?emsâl terafonâ di

šunnabu

آخه (آخر) هر سال از کولی‌ها مزدور می‌گرفتیم، ولی امسال این طرفها پیداشان نشد.

ganam-o-benšan ke gamun nakerin tâ kono ?eyb ekâ be.

گندم و بنشن (حبوبات) که فکر نمی‌کنم تا حالا عیب کرده باشد.

nâ, tâ kono hunâ ke âfat šekoš ne.n, tâ vebinin ba:dhâ či? abe

نه، آنها را که تا حالا آفت زده است، تا به بینیم بعدها چه می‌شود.

râssi, bočciyâ čantâšun madrese ?aşun?

راستی بچه‌ها چند تاشون دبستان می‌روند؟

faqad dotâšun, parvin-o-parviz, hunâ-ye bi hani kasokon, sendešun

neraso ke madrese šunontin.

فقط دوتا شون، پروین و پرویز، آنهای دیگر هنوز کوچک‌اند، سنشان

نمی‌رسد که به دبستان بگذارمشان

hešešun čedouren? xâbe?

هوششان چطور است؟ خوب است؟

xâbe, maxsusan parvin xayli bâhešen. yak dafo ke darsešo ?axino yâ az

?âmuzegâr ?aşnavo ?az ba:r ?abe, šouvâ ?am dar kero maqš nenveso,

bočo?âye šomâ čedour?

خوب است، مخصوصاً پروین خیلی باهوش است، یک مرتبه که درسش را

می‌خواند یا از آموزگار می‌شنود از بر می‌شود، شب‌ها هم در خانه مشق

نمی‌نویسد، بچه‌های شما چطور؟

?az bočciyâ-ye mo faqad xosrou madrese ?aše. ?em am teĴo haf sâleš

?ebu, hami ?emsâl mentateš madrese.

از بچه‌های من فقط خسرو به دبستان می‌رود. او هم تازه هفت سالش شده،

همین امسال گذاشته‌امش دبستان

râssi, mešnovâ ke teĴegiyâ xorâ yak bočçoyi šešomâ ?edâ, râssen?

راستی، شنیده‌ام که تازگی خدا باز یک بچه بهتان داده است، راست است؟
 آری.
 hin.

چند وقتش است؟
 سه ماهش است.
 čan vaxtešen?
 se mâšen.

چی چی است؟ دختر یا پسر؟
 پسر است.
 čiġiyen? doxten yâ por?
 poren.

به به. انشاءالله قدمش مبارک است..
 bah bah, ?inšâllâ qadameš xâb be.
 šomâ ke settâ hamu bočġiyâ ro direš

شما که همان سه تا بچه را دارید؟

نه، مال من هم چهارتا شده‌اند.
 nâ. mâl-e mâ?am čârtâ ?eberun.
 key? hičġ ?emneġunom, mâ bakolli ?az hamdigo ve.xabarâm, ġe
 nâmed bu, mo mebâsi didan-e šomâ ?atomorin.

کی؟ هیچ نمی‌دانستم، ما بکلی از همدیگر بی‌خبریم، چه بد شد، من باید دیدن شما می‌آمدم.

mo?am didan-e šomâ ?imorin nayin, ?aybi nadiri, ?eno be honio bar.

من هم دیدن شما نیامدم، عیبی ندارد، این به آن دَر.

kâkâ-ye kasoked ve ?in hamo ?irâd-o-vasvâs zino ?ešġere yâ nâ?

برادر کوچکتان بالاخره با آن همه ایراد و وسواس زن گرفت یا نه؟

hin, pas ?az ?eno ke xaharam râ me me.ro dâ biyi hiški nabu kerâ-ye
 keroš râ bekero, xodeš ?am ke ?aġuneš bi ke.reš beš nešou kâ ke.r
 kero veraso, nâġâr bu zino ?ešġere.

آری، پس از اینکه خواهرم را شوهر دادیم دیگر کسی نبود که کارهای

خانه‌اش را بکند، خودش هم که می‌دانی خیلی کار داشت و نمی‌توانست به کار خانه برسد، ناچار شد زن گرفت.

zinoš doxt-e kiyen? ?az če kerovâdo?iyen?

زنش دختر کیست؟ از چه خانواده‌ای است؟

doxt-e manučer xâne, az xiš-o-qoume xodemune.

دختر منوچهرخان است، از قوم و خویش‌های خودمان است.

?az ?axlâqeš râziyen? از اخلاقش راضی است؟

fe.lan ke râziyen, xayli hamdiga râ šumadisi

فعلاً که راضی است، خیلی همدیگر را دوست دارند.

xob, mes ike xayli nešaštin o porčunagi ?emkâ, saretun madard a, ?age

?eJâzo vefarmâyid moraxas ?ebi.

خوب، مثل این که خیلی نشستیم و پرچانگی کردم، سرتان را درد آوردم، اگر اجازه بفرمایید مرخص بشوم.

?extiyâr dired, ?in harfonâ čiJiyen, mo az didan-e šomâ va so.bat-e

šomâ se.r ne.bin. xâ?eš akerin šâm ta.šif ebe, kero kero-ye xodetune

اختیار دارید، این حرف‌ها چیست، من از دیدن و صحبت شما سیر

نمی‌شوم، خواهش می‌کنم شام تشریف داشته باشید، خانه خانه

خودتان است.

na, xayli motčakerin, bočiyâ montazer-e mo?un, tâ mo našin qazâ

naxorun

نه، خیلی مشکرم، بچه‌ها منتظر من‌اند، تا من نروم غذا نمی‌خورند.

bâzam gâgâyi sar ve mâ vekevet, mo am hamin reJâ xedmad arasin.

باز هم گاه‌گاهی به ما سری بزنید، من هم همین روزها خدمت می‌رسم.

čaš bâzam xedmatetun ?arasin. xâ?eš ?akarin be qoul-e mo salâm ve

xânum verasnet, omidvârin ke hâl-e parvin xânum va parviz xân am

zittar xâb vebe va xiyâl-e šomâ râhat vebe.

چشم، باز هم خدمتتان خواهم رسید، خواهش می‌کنم از قول من به خانم

سلام برسانید، امیدوارم که حال پروین خانم و پرویز خان هم زودتر خوب
بشود و خیال شما راحت بشود.

انشاءالله، متشکرم. ?inšâllâ, motčakerin.

xodâfes-e šomâ, xâ?eš ?akarin za.mat nakašid, mo xodem ra. ro
baladin.

خدا حافظ شما، خواهش می‌کنم زحمت نکشید، من خودم راه را بلدم.
na ?âγâ ?eno če farmâyešiyen! mege tâ dar-e dar umadan za.maden?

نه آقا، این چه فرمایشی است! مگر تا دم در آمدن زحمت است؟
xodâfese šomâ. خدا حافظ شما.

ضرب المثل

de.zo be de.zo ?abe rit siyâ. دیگ به دیگ می‌گه روت سیاس.

yatâ râ be de. ra. šunnedâ sorâq-e kero katxodâ šegereft.

یکی را به ده راه نمی‌دادن، سراغ خونه کدخدا رو می‌گرفت.

muš be silâ nešu Ĵâru šebaš be dombeš.

موش به سوراخ نمی‌رفت جارو به دمش می‌بست.

sir râ be piyâz vebin ke ?abe čeqad to bad bedeš.

سیر را ببین که به پیاز می‌گه تو چه بدبویی.

?az houle bikasi bâ gorbe goftan to kesi.

لنگه کفش کهنه تو (در) بیابون غنیمته (از هول بی‌کسی به گریه گفتند

تو کسی).

gadâ be gadâ rahmet be xorâ.

گدا به گدا رحمت به خدا.

karbâs migiri negâ be pa.nâš bokon doxtar negâ be mâdareš boko.

مادرو ببین و دختر و بگیر.

katxodâ râ vebin de. râ večâp

کدخدا رو ببین دهو (را) بچاپ.

ker ?az xorâ čiĴi še do tâ češ-e vâz.

کور از خدا چی می‌خواه دو چشم بینا.

salâmeš bitama nis.

سلام (روباه) بی‌طمع نیست.

?agar ke.r boĴâr naše boĴâr ġenen ?abe.

لُر به بازار نره بازار می‌گنده.

be daryâ ke rasârun xoşk bu.

به ما که رسید آسمان طپید. (به دریا که رسید خشک شد)

?eftouo lagan haf das nâhâr-o-šâm hiĉĉi.

آفتابه لگن هفت دست شام و نهار هیچی.

hani sâz ?unkoş ?em diri araqso berâm. نزده می‌رقصه.

telâyi ke pâken ĉe mennateş be xâke.

طلا که پاکه چه منتش به خاکه.

be rubâ šunbâ šâhedet ĉiĴiye ?eşbâ dombem.

به روباه گفتند شاهدت کیه (چیست) گفت دم.

?az ta. -o- boneş xarâben. آب از سرچشمه گل آلوده.

did ?az kondo boland ?abe. دود از کنده بلند می‌شه.

piri yo ma?rekegiri. سر پیری و معرکه گیری.

?agar ?ali sârebune ?aĉune ?oştora koĴâ ?axosbane.

اگه علی ساربونه می‌دونه شترو کجا بخوابونه.

hesâb hesâben kâkâ berâdar. حساب حساب به کا کا برادر.

hasani be mollâ nemiraft be zur bordaneş.

حسنی به مکتب نمی‌رفت وقتی می‌رفت جمعه بود.

mâl-e bad bix-e riş-e sâbeş be. مال بد بیخ ریش صاحبش.

gaf ri gaf boland ?abe. حرف، حرف می‌آره.

ker kerdan-e xar o xordan-e yâbu. کار کردن خر و خوردن یابو.

harĉe tekâş aderou veş. هرچه کاشتی درو می‌کنی.

?oştora o šunbâ ĉerâ šâset pase! ?eşbâ: ĉiĴim mesle hamo kasen?

به شترو گفته‌ن شاشت پسه! گفت: چی چی ام مٹ همه کسه؟

halvâ halvâ goftan tenet širin nebe.

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود

masi ra har vax ?az iv ?ogireš teJa.

ماهی رو هر وقت از آب بگیری تازه س.

?az saye xodeš am ?atarso. از سایه خودش رم می کنه.

ke. be ke. naraso ?âdam be ?âdam varaso.

کوه به کوه نمی رسه آدم به آدم می رسه.

de.r imo zidam še veše.

غوره نشده مویز شده (دیر آمده زود میره)

nuneš te rouune.

نوشش تو روغن افتاده.

yatâ sizen be xodet vekev JovâldiJ be komi bi.

یه سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به دیگری.

hič keti dašt-e xodešo nebaro. چاقو دسته خودشو نمی بُره.

bočo halâlzâdo be dâyi ?eše. بچه حلال زاده به داییش می ره.

čerâyi ke be kero ravâ?en be masčed harume.

چراغی که به خونه رواست به مسجد حرومه.

geštâ šundâ dašte gorbo. گوشتو دست گربه سپردن.

?age dašte čarb ve sar-e xedet vemâl

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی.

?az harči mexalat ?atumo masar ?umo.

از هر چی بدم می آمد سَرَم آمد.

?asb-e bedou ka:wo Jôu-e xodešâ ziyâd ?akero.

اسب بدو (دونده) کاه و جو خودشو زیاد می کنه

harči ?unešta bu pambo bu. هر چه رشته بودیم پنبه شد.

تعدادی جمله

hezere mata tond adovârin, yay martebo pâm pič xâ kaftin zimin.

دیروز داشتم تند می‌دویدم، یک مرتبه پایم پیچ خورد، افتادم زمین.

inĴâ tiʔessânen, pâ bera.no râ mašo, pâti tiʔ eše.

اینجا تیغستان است، پابرهنه راه مرو، پایت تیغ می‌رود.

sâl-e âyando am piš-e farhâd ker akereš yâ ašes Ĵâ-ye bi?

سال آینده هم پیش فرهاد کار می‌کنی یا می‌روی یک جای دیگر؟

miyono-ey zino-ye avval-e xosrou bâ zino-ye dovcomeš xâben yâ nâmeden?

میانه زن اول خسرو با زن دومش خوب است یا بد؟

zino-ye mo fâmil-e moe.

زن من خویشاوند من است.

čerâ bâ zino-vo-bočot xoš raftâri nekereš? fâydo-ye bad raftâri čiĴi yen?

چرا با زن و بچه‌ات خوش رفتاری نمی‌کنی؟ فایده این بدرفتاری چیست؟

mâmâ yay čomoš-e xâbi souqât barâm az ša:r šiya.

مادرم یک جفت کفش خیلی قشنگ برایم از شهر سوغات آورده است.

kono ke gâ râ tekoš, čerâ mo?ataleš, pešteš râ nakaneš?

حالا که گاو را کشته‌ای، چرا معطلی، پوستش را نمی‌کنی؟

neðunin esbiyo dišou čiĴi šedi bu, češ ebu bu ke tâ sabâ-ye zid pârs
šekâ ešveniyaš mâ râhat axosbâm.

نمی‌دانم این سگ دیشب چه دیده بود، چش شده بود که تا صبح پارس
می‌کرد، نمی‌گذاشت ما راحت بخوابیم.

vaxt-e hek rizi-ye masiyâ eborzâ, abe masi šekâr vekerun.

وقت تخم‌ریزی ماهی‌ها گذشته، می‌شود ماهی شکار کرد.

hezere ye dašdo-ye da.tâyi qâz-e va.ši a bale-ye sar-e mâ rad berun,

heyfe ke tofangem hamrâm nabu, aga na čantâš ma šekâr ekâ bu.

دیروز یک دسته ده تایی غاز وحشی از بالای سر ما رد شدند، حیف که تفنگ
همراهم نبود، وگرنه چندتاشان را شکار کرده بودم.

šomâ kola-ye namadi sar anted yâ kola-ye pešdi?

شما کلاه نمدی سرتان می‌گذارید یا کلاه پوستی؟

bočiyâ gošnešun bu na tešnošun bu.

بچه‌ها گشنه‌شان بود، نه تشنه‌شان.

mo ke aslan sardem nen, to čedou?

من که اصلاً سردم نیست، تو چطور؟

touessun har vax ziyâd garmem vabe, ašin te-ye houz o ivtani akerin

تابستان، هر وقت که زیاد گرم بشود، می‌روم تو (در) حوض آب تنی می‌کنم.

parviz pera.noš râ ešpešâ šalvâreš am šapâ va hamrâ-ye mâ ra. ekaf.

پرویز پیراهنش را پوشیده و شلوارش را پایش کرد و با ما راه افتاد.

poroko inqadar vi?orzoen ke nešou ko čomošešo xodeš pâ kero.

این پسره اینقدر بی‌عرضه است که نمی‌تواند کفشش را خودش پایش کند.

čaqev dašt-e farhâd râ beri, yay âlami dar dašteš xin atomo.

چاقو دست فرهاد را برید، یک عالمه وقت ازش خون می‌آمد.

نحو (ساخت جمله) ۱۱۳

numzad-e parvin Ĵo?untaren tâ numzad-e pari.

نامزد پروین جوان تر است تا نامزد پری.

mage boččo râ bi šireš ne.teš? kay tâ kono šir tegerefteš?

این بچه را مگر دیگه شیر نمی دهی؟ کی تا حالا از شیر گرفته ایش؟

čerâ xosrou hamišo te.nâ ker akero.

چرا خسرو همیشه تنها کار می کند؟

فصل چهارم

۱- واژه‌نامه گویش - فارسی

۲- واژه‌نامه فارسی - گویش

واژه‌نامه گویش - فارسی

a			
		?agar	اگر
		?agar - ke	اگر که
?abâ	عبا	?ah	آه
?ablaq	ابلق	?aht-o-ayâl	زه‌وزاد
?abr	ابر	?aĴab	عجب
?abri	ابرو	?aĴal	اجل
?abr-i	ابری	?aĴalo	عجله
?abzâr	ابزار	?aĴib	عجیب
?abzâr-e-dašt	دست‌افزار	?aĴib-o-qarib	عجیب و غریب
?aĉehe	آنچه	?aĴir	اجیر
?a:d	۱- عهد، پیمان ۲- زمان	?aĴnavi	اجنبی
?adab	ادب	?akkâs	عکاس
?adab-kard-an	ادب کردن	?akkâs-i	عکاسی
	پ گ + ر → kard	?aks	عکس ^۱ ، تصویر
?adas	عدس	?a:l	اهل ^۲
?adas-zâr	عدس زار	?alaf	۱- علف ۲- آلف
?adâ	ادا	?alaf-e-harz-o	علف هرز
?adâ - atfâl	ادا اطوار	?alaf-xor	علف خور
?a:d-o-zamân	عهد و زمان	?alaf-zâr	علف زار، ینبه زار
?a.fi	افعی	?alak	الک ^۳
?afsâl	افزار	?alak-dolak	الک دولک
?afsord-o	افسرده		
?afsus	افسوس		
?afsus - xord-an	افسوس خوردن		
	پ گ + ر → xord		
?aga-na	اگر نه		

۱. معکوس، وارونه. و تصویری که با دوربین عکاسی برداشته شده باشد.

۲. در «اهل یک ده یا شهر». و در «فرزند اهل» و «داماد اهل».

۳. افزاری که با آن آرد و مانند آن را می‌بیزند و نیز در بازی الک دولک نام چوب کوچک است.

?alam	عَلَم	?amala-gi	عملگی
?alam-dâr	عَلَم‌دار	?a.maʔ	احمق
?alangu	النگو	?amalo	عمله
?alani	علنی	?amân	امان
?alaxun-valaxun	آلاخون و لاخون	?amânat-i	امانتی
?alâĴ	علاج	?amânet	امانت
?alân	آنّا	?ambâr	انبار
?alâqe-mand	علاقمند	?ambâr-e-kah	انبارگاه، کاه انبار
?alâqo	علاقه	?ambâr-kard-an	انبار کردن
?albatte	البته	?ambor	انبر
?a.l-e-de	اهل ده	?ambor-dašt	انبردست
?a.l-e-ker	اهل کار	?amd-an	عمداً
?a.l-e-kero	اهل خانه	?amd-i	عمدی
?a.l-e-ša:r	اهل شهر	?amiq	عمیق
?a.l-i	اهلی	?amiyad	اهمیت
?a.l-i-kard-an	اهلی کردن	?amiyad-dâd-an	اهمیت دادن
?alil	علیل	dâd → پ گ + ر	
?allâf	عَلَّاف	?amiyad-dâšd-an	اهمیت داشتن
?allâf-i	عَلَّافی	dâšd → پ گ + ر	
?allâ-kolang	الّا کلنگ	?ammâ	ولی (امّا)
?almâs	الماس	?ammâmo	عمّامه
?almâs-neš-un	الماس نشان	?ammo	عمّه
?alumat	علامت	?amr	۱ - عمر ۲ - امن
?alvât-i	الواطی	?andâze-gir	پیمانه شیر

?andâzo	اندازه، حدّ
?andâzo-gerefd-en	اندازه گرفتن
gerefd →	پ گ + ر
?andarun-i	اندرونی
?angir	انگور
?angir-e-xalili	انگورسبزد رشت
?angolak	انگولک
?angolak-kard-an	انگولک کردن
?angošt	انگشت
?angošt-ar	انگشتر
?angošt-une	انگشته
?ankabud	عنکبوت
?anqoze	انغوزه
?antar	عنتر
?aqab-endâxd-an	عقب انداختن
endâxd →	پ گ + ر
?aqab-raft-an	عقب رفتن
raft →	پ گ + ر
?aqd	عقد
?aqd-kun-un	عقدکنان
?aqido	عقیده
?aqiq	عقیق
?aql	عقل
?aqrab	عقرب
?aqrabe y e-sa?at	عقربه ساعت

?aqrabo	عقربه
?arab	عرب
?arab-i	عربی
?araq	عرق ^۱
?araq-čin	عرق چین
?araq-dâr	عرق دار
?araq-e-bed	عرق بید
?araq-e-kâsni	عرق کاسنی
?araq-gir	عرق گیر
?araq-sez	عرق سوز
?ar-?ar	عرعر ^۲
?arbâb	ارباب
?arbišam	ابریشم
?arbišam-i	ابریشمی
?ardi	پول
?ardi y e-fellez-i	جیرینگی
?arĵ	اجر
?arman-i	ارمنی
?arre-kaš	اره کش

۱ خوی، آبی که از گرما و تب از تن بیرون می‌تراود و آب‌گونی که پس از جوشانیدن چیزی در آب از سرد کردن و آبگون کردن بخار آن به دست می‌آید مانند عرق بید و کاسنی.

۲. درختی است و نیز آوازخر.

?arro	اره	?aslan	اصلاً
?arro-kard-an	اره کردن	?as-sar	ازسر
?arus-ak	عروسک	?assâr-i	عَصَّاری
?arus-ak-bâz-i	عروسک بازی	?asso	استخوان
?arzen	ارزن	?asso-dard	استخوان درد
?arzun	ارزان	?asso _ y i	استخوانی
?arzun-i	ارزانی	?ašk	اشک
?asab	عصب	?aškene	اشکنه
?asab-uni	عصبانی	?a:t	آرد
?asal	عسل	?atlas-i	اطلسی
?asar	اثر	?a:t-peš	عطرپاش
?asâ	عصا	?atr	عطر
?asbâb	اسباب	?atso	عطسه
?asbâb-e-kâr	افزارکار	?attâr	عطار
?asb	اسب	?attâr-i	عطاری
?asbâb-bâzi	اسباب بازی	?atte-vo-aše	آمدورفت، آمدو شد
?asb-e-mâdo	اسب ماده	?avaz	عوض
?asb-e-nar	اسب نر	?avaz-i	عوضی
?asbâb-keši	اسباب کشی	?ax	اخم
?asb-dav-ân-i	اسب دوانی	?ax-kard-an	بغ کردن ^۱ ، اخم کردن
?asb-savâr-i	اسب سواری کردن	?axlâq	خوی
?asir	اسیر	?axm-u	اخمو
?asl	اصل	?ax-o-tax	اخم و تخم
?aslahe	اسلحه		

۱. درهم کشیدن و عبوس کردن چهره.

?axovo	دهن دره	â	
?axte	اخته		
?ayâr-bâr	عیالوار	?âbâd	آباد
?ayb	عیب	?âb-i	آبی ^۱
?ayb-nâk	عیبناک	?âburi-dâr	آبرودار
?aynak	عینک	?âčâl	آچار
?aynak-i	عینکی	?âdam	آدم ^۲ ، آدمیزاد
?azab	عذب	?âdam-ak	مترس سرخرمن
?azâ	عزا	?âdam-xor	آدم خور
?azâb	عذاب	?âdat	عادت
?azâ-dâr	عزادار	?âdad-dâd-an	عادت دادن
?azâ-dâr-i	عزاداری	?âfarid-an	آفریدن
		âfarid → پ گ + ر	
?azân	اذان	?âfat	آفت
?az-bas	از بس	?âferin	آفرین
?azgil	ازگیل	?âftâb-ma.tâb	۱- آفتاب گردان ^۳
?aziyat	اذیت، آزار		۲- آفتاب مهتاب ^۴
?aziz	عزیز	?âftâb-ri	آفتاب رو
?az-nou	ازنو	?âh	آه
?azolâ	عضله	?âhak	آهک
?az-piš-tar	از پیش	?âhan	آهن
?azun-gu	مؤذن	?âhan-gar-i	آهنگری
?azuni	یقین	?âhan-ger	آهنگر
?az-xod-dar-ovord-an	از خود در آوردن	?âhan-i	آهنی
ovord → پ گ + ر			

۲. انسان

۱. رنگی است.

۴. بازی است.

۳. گلی است.

?âhan-robâ	آهن ریا	?âlid-o-šod-an	آلوده شدن
?âhâr	آهار	پ گ + ر → šod	
?âhâr-dâr	آهاردار	?âli-zard	آلوزرد
?âhi	آهو	?âlučo-souz	گوجه سبز
?âhido	عائله	?âlu-siyâ	آلوسیاه
?âĴ	آج	?âm	عام
?âĴel	آجیل	?âmâde	آماده
?âĴel-xor-i	آجیل خوری ^۱	?âm-i-yâno	عامیانه
?âĴez	عاجز	?âmorzid-e	آمرزیده
?âĴil-fereš	آجیل فروش	?âmu	عمو
?âĴor	آجر	?âni	آسمان جل، تهی دست،
?âĴor-čin	آجرچین		فقیر، ندار
?âĴor-čind-an	آجرچیدن	?âq	عاق
čind → پ گ + ر		?âqâ	آقا
?âĴor-farš	آجر فرش	?âqebat	عاقبت
?âĴor-peš	آجرپز	?âqebad-be-xeyr	عاقبت بخیر
?âĴor-peš-i	آجرپزی	?âqel	عافل
?âl	آل	?âqel-uno	عاقلا نه
?âlam	عالم	?âqol	زاغه، خباک، خوابگاه تابستانی
?âlat	آلت		وزمستانی گوسفند
?âlbâli	آلبالو	?âya y i	آقایی
?âli	آلو	?âyol	آغل
?âli-čo	آلوچه	?âyoz	آغوز
?âlid-o	آلوده		

۱. ظرفی که در آن آجیل ریزند.

?âr	عار	?âss-agi	یواشکی
?ârây-eš	بزرک، آرایش	?âssar	آستر
?ârây-eš-gâ	آرایشگاه	?âssin	آستین، آستینک
?ârây-eš-gar	آرایشگر	?âsso	آهسته، یواش؛ پیچ
?ârây-eš-kerd-an	بزرک کردن	?âsso-âsso	یواش یواش
?ârenĴ	آرنج	?âsun	آسان
?âreyn	کونه آرنج	?âsun-i	آسانی
?âriyo	عاریه	?âsur-i	آسوری
?âriyo-gereft-an	عاریه گرفتن	?âš-e-đuq	آش دوغ
?ârum	آرام	?âš-e-ganam	حلیم
?ârum-kerd-an	آرام کردن	?âš-e-kašk	آش کشک
?ârum-šod-an	آرام شدن	?âš-e-mâst	آش ماست
?ârus-ak	آدمک	?âš-e-qareqorut	آش قره قروت
?ârvâro	آرواره	?âš-e-rešte	آش رشته
?ârvâro-bale	آرواره بالا	?âš-e-somâq	آش سماق
?ârvâro-pâyin	آرواره پایین	?âšeq	عاشق
?ârzi	آرزو	?âšnâ	آشنا
?âsây-eš	آسایش	?âšoft-e	آشفته
?âsemun	آسمان	?âš-pas-xuno	آشپزخانه
?âsemun-larz-o	آسمان غربیه	?âš-peĴ	آشپز
?âsid-o	آسوده	?âšqâl	آشغال، آت آشغال
?âsiyou	آسیاب	?âšqâl-dun	آشغال دان
?âsiyou-bun	آسیابان	?âšti	آشتی
?âsiyou-e-dašt-i	آسیای دستی	?âšti-dâd-an	آشتی دادن

?âšti-kon-un	آشتی‌کنان	?âyne-sâz-i	آینه‌سازی
?âšub	آشوب	?âyno	۱- جمعه ۲- آینه، آینه‌بخت
?âšurâ	عاشورا	?âzâd	آزاد
?âš-xori	آش‌خوری	?âzâd-âno	آزادانه
?âvâre <u>g</u> i	آوارگی	?âzâd-kerd-an	آزادکردن
?âvâro	آواره	?âzegâr	آزگار
?âvâz	آواز	?âzoqo	آذوقه
?âvâz-e-xun	خواننده، آوازخوان	?âzord-e	آزرده
?âvâz-xând-an	آوازخواندن		
?âvâz-xân-i	آوازخوانی	b	
?âviz-ân	آویزان		
?âvori	آبرو	ba.-ba.	صدای بره وگوسفند
?âvori-raft-an	آبروبردن	babr	ببر
?âx	آخ، ای‌وای، آی، وای، واخ، آخ	bačče-palang	بچه‌پلنگ
?âxer	آخر	bače <u>y</u> e-angur	تلسک ^۱
?âxerat	آخرت	ba:d	بعد
?âxer-e-sar	آخرسر	badal	بدل، بدلی
?âxond-ak	آخوندک	badan	بدن
?âxor	آخور	bad-axlâq	بداخلاق
?âyâ	آیا	ba-dâd-resid-an	به‌فریاد رسیدن
?âyando	آینده	rasid → پگ + ر	
?âyino-dâr	عائله‌دار	bad-bado	بدبده، گزک
?âyne-kâr-i	آینه‌کاری	bad-baxt	بدبخت
?âyne-sâz	آینه‌ساز		

۱. خوشه کوچکی از یک خوشه بزرگ انگور.

bad-baxt-i	بدبختی	badraço-kard-an	بدرقه کردن
bad-bi	بدبو	bad-tarkib	بدترکیب
bad-bin	بدبین	ba.d-ten	بدهان
bad-bin-i	بدبینی	bad-viyâr-i	بدبیاری
bad-česš	بدچشم	bad-xa.m	بدخواب
bad-del	بددل	bad-xolq	کج خلق
bad-gi	بدگو	bad-xou-šod-an	بدخواب شدن
bad-gowân	بدگمان	bad-zâun	بدزبان
bad-gozar-un	بدگذران	bah	به
bad-gozar-un-i	بدگذرانی	bah-bah	به به
bad-gu _ y i	بدگویی	ba-Ĵoz	بجز
bad-hâl	بدحال	ba-ker-košt-an	به کارزدن
bad-iv-o-havâ	بد آب و هوا	košt → پ گ + ر	
bad-Ĵens	ناجنس	ba-ker-omad-an	به کار آمدن
bad-ker	بدکار	ba-ker-xord-an	به کار خوردن
bad-mazzo	بدمزه	balad	بلد (راهنما)
bad-omad-an	بدآمدن	balad-bid-an	بلد بودن
omad → پ گ + ر		bid → پ گ + ر	
bad-ovord-an	بدآوردن	balâ-bid	بالا بود ^۱
bad-qadam	بدقدم	balâ-gard-un	بالاگردان
bad-qad-o-bâlâ	بدترکیب	bale	بالا ^۲
bad-qoul	بدقول	bale-bord-an	بالا بردن
bad-raftâr-i	بدرفتاری	bord → پ گ + ر	
badraço	بدرقه		

۱. اضافه بها، سرانه، تفاوت.

۲. بخشی از بازیگاه که کسانی که می‌برند آنجا می‌ایستند، بلند.

bale-bur-un	بله برای	band-o-bašt-kerd-an	بندوبست کردن
bale-kašid-an	بالا کشیدن ^۱	ban-kerd-an	بند کردن
kašid → پ گ + ر		ban-keš	بندکش
bale-ovord-an	۱- شکوفه کردن ^۲	ban-keš-i	بندکشی
	۲- بالا آوردن ^۳	ban-keš-i-kerd-an	بندکشی کردن
bale-peš	بالا پوش	bannâ	معمار؛ بنا
bale-raft-an	بالا رفتن	bannâ y i	بنایی
balexare	بالا خره	ban-šod-an	بندشدن
bale-xuno	بالا خانه، بالکان	ban-zad-an	بندزدن
bale-zad-an	بالا زدن	ban-zan	بندزن
balg	برگ	baqal	آغوش
balge	برگه ^۴	baqal-i	بغلی ^۶
balke	بلکه	baqal-kard-an	بغل کردن
balqur	بلغور	baq-ba'u	صدای کبوتر
ba.men	بهمن	baqqâl	بقال، بنکدار
ba-moqe	به موقع	baqqâl-i	بقالی
ban	بندشلوار	bar	بر ^۷
bandar	بندر	ba:r	برف
band-bâz	بندباز	barando	برنده
band-bâz-i	بندبازی		
band-e-čomoš	بندکفش		
band-endâz	بندانداز		
bando	بنده ^۵		
band-o-bašt	بندوبست		

۱. مال و طلب و حق کسی را ندادن و از پایین به بالا بردن، بالا بردن.

۲. قی کردن همان.

۳. هلو و زردآلویی که آن را دو نیم و از هسته جدا و خشک کرده باشند.

۴. در «بندۀ خدا».

۵. در «بچه بغلی».

۶. در «بچه بغلی».

۷. کنار.

bar-?aks	معکوس، برعکس	bas-ke	بس که
bar-â-bar	برابر	bas-nešašt-an	بست نشستن
bar-dâr	دردار	nešašt → پ گ + ر	
barâdar-zan	برادرزن	bassani	بستنی
bar-e-dezi	در دیزی	basse-dâr	دسته دار
bar-e-dezo	در دیگ	bastu	کوزه، مرباوترشی
bar-e-luno	در لانه	bašd-o	بسته ^۳
bar-e-tonir	در تنور	bašd → پ گ + ر	
barf-ak	برفک	baš-kard-an	بس کردن
bar-gâ	درگاه، درگاهی	bašt	بست ^۴
bar-ham	درهم	bašt-an	بستن
barĴ	برج	bašt → پ گ + ر	
bar-Ĵesso	برجسته	bašt-e ĝ ân	بستگان ^۱
ba-rox-kešid-an	به رخ کشیدن	bašt-e ĝ i	۱- بستگی ۲- بسته ^۵
barq	برق	baš-yâr	دستیار
barq-zad-an	برق زدن	bat-tar	۱- بدتر ۲- بهتر
bar-ovord-an	در آوردن	bat-tar-in	۱- بدترین ۲- بهترین
barro	۱- کفگیر ۲- دررو ^۱ ۳- برّه	baxčand-o	بخشنده
bar-umad	عایدی، درآمد	baxčand → پ گ + ر	
bar-xord-an	برخورد کردن، برخوردن		
barzak	برزک		
barzax	برزخ		
barzegar	برزگر		
bas	بست ^۲		

۱. در برابر «بن بست: کوچه‌ای که ته آن باز است و به کوچه دیگری راه دارد»؛ و اثر، تأثیر، نفوذ، در «حرف این شخص دررو دارد».
۲. پناهگاهی که در آن از پیگیری و گرفتار شدن ایمن باشند؛ و نیز در «یک بس (بست) تریاک».
۳. در برابر «گشوده».
۴. آنچه دو چیز به هم می‌بندد.
۵. خوشاوندان.

baxiye	بخیه ^۱	bud- → پ گ + ر	
baxiye-košt-an	بخیه زدن ^۲	bâbino	بابونه
baxt	بخت	bâb-kerd-an	باب کردن
baxt-bar-gašt-o	بخت برگشته	bâbok	خرچسونه
gašt- → پ گ + ر		bâb-šod-an	باب شدن
bazak	بَزَک	bâd	باد؛ پيله ^۶
ba.zi	بعضی	bâ-davâm	بادوام
bazrak-feruš	بزرک فروش	bâd-bâd-ak	بادبادک
bazzâz	بَزَّاز	bâd-be-zan	بادبزن
bazzâz-i	بزازي	bâd-dâd-an	باددادن
bâ-?adab	بادب	bâd-e-mafâsel	بادمفاصل
bâ-âberi	باآبرو	bâdem Ĵun	بادنجان
bâb	باب ^۳	bâd-e-sorx	باد سرخ
bâ-bafâ	باوفا	bâd-e-xonak	ایاز
bâbâ	بابا، پدر	bâd-gereft-an	بادگرفتن
bâbâ-bozorg	پدر بزرگ، پدر پدر، پدر مادر ^۴	bâd-gir	بادگیر ^۷
bâbâ-dâr	پدردار	۱. کوکی که روی پارچه با دست یا چرخ خیاطی بزند؛ کوکهای که با نخ معمولی یا نخهای متداول در پزشکی در محل شکافتگی انسان پس از عمل جراحی می زنند.	
bâbâ-kard-an-i	پدری کردن		
kard → پ گ + ر		۲. نک. پانویس "بخیه".	
bâbâ-quli	باباقوری	۳. مناسب، مطابق، درخور، در «باب میل من نیست».	
bâbâ-vo-boččo	پدر فرزندی	۴. در خطاب.	
bâbâ y e-biyi	ناپدری	۵. ورم، وزش باد.	
bâbâ y e-zino	پدرزن	۶. در «پيله کردن دندان: آماس و چرک کردن لثه دندان».	
bâb-bud-an	باب بودن	۷. جایی که در برابر وزش باد است، بادگیر سِماور و بادگیر سرفلیان.	

bâdiyun	بادیان	bâlang	بادرنگ
bâd-kaš	بادکش	bâlâ-tano	بالاتنه
bâd-kerd-an	بادکردن ^۱	bâl-bâl	پرپر
bâd-keš-kerd-an	بادکش کردن	bâleš	بالش
bâd-kon-ak	بادکنک ^۲	bâlit	بلوط
bâd-o-efâdo	اهن و تَلپ	bâl-zad-an	بال زدن
bâd-o-gavâ	اهن و تَلپ، قمیز ^۳ ، فیس ^۴ ، طمطراق	bâm	صدای گوساله؛ صدای گاو
bâd-o-gavâ-u	فیسو، متکبر	bâmb	بامب ^۷
bâd-omad-an	باد آمدن	bâ-nemak	بانمک
bâd-ovord-an	باد آوردن ^۵	bâq	باغ
bâf	بافت	bâq-čo	باغچه
bâfir	بافور، وافور	bâq-čo-ban-i	باغچه بندی
bâfir-i	بافوری، وافوری	bâqelâ	باقلا
bâfir-kašid-an	وافور کشیدن	bâqi	توفیر
bâG ^e lavâ	باقلوا	bâ ^e vân	باغبان
bâ-hayâ	باحیا	bâ/i	بقیه
bâhâr	بهار		
bâhâr-o	بهاره		
bâheš	باهوش		
bâ-hiš	باهوش		
bâĵ	باج		
bâk	باک ^۶		
bâl	بال		

۱. ماندن و به فروش نرفتن کالا، دمیدن در زیر پوست گوسفند و بز کشته برای کندن پوست آن.
۲. بازیچه‌ای است که با دمیدن نفس آنرا باد می‌کنند، مثانه گوسفند و گاو.
۳. خودستایی، از خود و دارایی و کردار خود لاف زدن.
۴. تکبر.
۵. ورم کردن تن.
۶. ترس و بیم.
۷. آوازی که از خوردن توپ و مانند آن بر زمین، یا ترکیدن چیزی برمی‌آید.

bâr	بار	bâz-ando	بازنده
bârhan	بارهنک ^۱	bâzi-ban	بازوبند
bârik	باریک	bâzi-če	بازیچه
bârim	بادام	bâzi-dâd-an	بازی دادن
bâr-kard-an	بارکردن ^۲	bâzi-gar	بازیگر
bâr-keš-i	بارکشی	bâzi-geš	بازیگوش
bâr-umad-an	بارآمدن	bâzi-geš-i	بازیگوشی
bârun	باران	bâzi-kard-an	بازی کردن
bârun-i	بارانی ^۳	be	بو
bârun-umad-an	باران آمدن	be.bud-yâft-an	بهبود یافتن
bâ-savâd	باسواد	yâft → پ گ + ر	
bâtel	باطل	becě-dun	زه دان
bâtel-kard-an	باطل کردن	be.d	بید ^۵
bâtel-šod-an	باطل شدن	be-dard-xord-an	بدرد خوردن
bâtine-kard-an	بتونه کردن	bedâr	بیدار
bâtlâq	باتلاق	bedâr-i	بیداری
bâune-Ĵe	بهانه جو	bedâr-mund-an	بیدار ماندن
bâuno	بهانه	mund → پ گ + ر	
bâuno-bar-ovord-an	بهانه در آوردن		
bâuno-gereft-an	بهانه گرفتن		
bâuno-gir	بهانه گیر		
bâxt	باخت		
bâz	باز ^۴		
bâzi	۱- بازو ۲- بازی؛ بامبول		

۱. گیاهی است.

۲. بار را روی برنده آن گذاشتن، دیگ و چیزی که در آن غذا پخته می شود بر اجاق و سه پایه گذاشتن.

۳. صفت روز و شبی که در آن باران می بارد، جامه ای که نم پس نمی دهد و در بازاران روی همه جامه ها می پوشند.

۴. پرنده ای است شکاری.

۵. حشره ای است که پارچه های پشمی را می خورد؛ درختی است.

bed-bord-an	بوبردن
bed-dād-an	بودادن
bed-dâr	بودار
bed-dâšt-an	بوداشتن
dâšt → پ گ + ر	
bedeh-i	بدهی
bede-kâr	بدمکار
bede-kâr-i	بدهکاری
be-del-gereft-an	به دل گرفتن
be.d-e-maĵnin	بیدمجنون
bed-enĵir	بیدانجیر
bed-e-pašm	بوی کز
bed-e-pi	مغزپوسیده درخت بید
bedepu	پوده ^۱
bed-e-zo:m	بوی زهم
bed-gereft-an	بوگرفتن
bed-kard-an	بوکردن
bed-kešid-an	بوکشیدن
be-drang	بی درنگ
be.-duno	به دانه
bed-xord-an	بیدخوردن
beešt	بهشت
beh	به
be-ham-rasid-an	به هم رسیدن

be-ham-xord-an	به هم خوردن ^۲
be-ham-zad-an	به هم زدن ^۳
behešdi	بهشتی
be-heš-ovord-an	به هوش آوردن
be-Ĵun-omad-an	به جان آمدن
be-Ĵur-i	به طوری
bel	بیل
bel-zad-an	بیل زدن
benabš	بنفش
benabšo	بنفشه
be-qad-i	به قدری
beq-zad-an	بوق زدن
berahna ĝ i	برهنگی
berahno	برهنه
berahno-šod-an	برهنه شدن
be-râ-ovord-an	به راه آوردن
berenĴ	برنج ^۴
berenĴ-fereš	رزار
berenĴ-fereš-i	رزازی

۱. پنبه چرب یا چوب پوسیده‌ای که با سنگ و چخماق در آن آتش می‌زنند.

۲. برخورد دو چیز به هم، منقلب شدن؛ در «دلم به هم می‌خورد»، منحل شدن، برچیده شدن، از میان رفتن، تیره شدن.

۳. بریدن دوستی و آشنایی.

۴. دانه‌ای است؛ آلبازی است.

berenĴ-zâr	برنج‌زار	bistâ	بیست
berešd-o	برشته	biyâbun	بیابان
berešt-e	بریان	biyâbun-gard	بیابان‌گرد
berešt-e-kard-an	برشته کردن	biyâbun-i	بیابانی
berešt-e-šod-an	برشته شدن	biyeh-biyeh	توتو، تی تی ^۲
be-ri-ovord-an	به رو آوردن	biyi	دیگر، دیگری
besâr	بیسار، بیستار ^۱	boĉa-dâr	بچه دار
be-tâxt-omad-an	به تاخت آمدن	boĉĉa ġ i	بچگی
be-tour-i	به طوری	boĉĉo	بچه، فرزند
bevo	بیوه	boĉĉo-ĉoqur	بچه گنجشگ
bevo-mart	بیوه مرد	boĉĉo-endâxt-an	بچه انداختن
bevo-zan	بیوه زن	boĉĉo ġ un-o	بچه گانه
be-xarĴ-raft-an	به خرج رفتن	boĉĉo-xers	بچه خرس
be-xor-dâd-an	به خورد دادن	boĉĉo y e-âhi	آهوبره
beyraq	بیرق	boĉĉo y e-xâlô	خاله زاده
bid-zad-an	بید زدن	boce-dâr-i	بچه داری
bi-hes	بیحس، سِر	boĉo-dun	بچه دان
bil-ĉo	بیلچه	boĉo-gâ	بچه گاو
bi-parvâ	خودسر	boĉo-gorbo	بچه گربه
biq	بوق	boĉo-kerd-an	بچه کردن
bi-qarâr-i	تلواسه	boĉo y e-gâv-miš	بچه گاو میش
bir	یاد، بور		
bir ġ gereft-an	یاد گرفتن		
bir-ovord-an	به یاد آوردن		

۱. فلان، بهمان.

۲. آوازی که برای فراخواندن مرغ و خروس از دهان در آورند.

bočo <u>y</u> e-kākâ	برادرزاده	boriye	عروسی
bočo <u>y</u> e-naxri	بچهٔ اول	borĴ	بُرج
bočo <u>y</u> e-qelâq	بچهٔ کلاغ	borz-dâd-an	کزدادن
bočo <u>y</u> e-zimo	بچهٔ زن	bor-zad-an	بُرزدن
boĴâr	بازار	boš	پنبه
boĴâr-če	بازارچه	boš-e-ke?i	پنبه کوهی
boĴâr-garm-i	بازار گرمی	boš-e-pâk-kerd-o	پنبه پاک کرده
boĴâr-i	بازاری	boši	پنبه‌ای
boĴol	قاب ^۱	boš-pâk-kard-an	پنبه پاک کردن
boland-i	بلندی	bošqâb	بشقاب
bolbol	بلبل	boš-tar	بیشتر
bol-gereft-an	بُل گرفتن	botto	بوته
bolhavas	بلهوس	bouno	بیعانه
bon	تهدیگ، ته	bouz	زنبور
bon-bas	بن بست	bouz-e-asal	زنبور عسل
bone-kan	بُینه کن	boxâr	بخار
boniye	بنیه	boxâr-i	بخاری ^۴
boqz	بُغض		
boqz-kard-an	بُغض کردن		
bor	بُر		
bor-ando	بُرنده		
boraxsid-an	فرار کردن		
borâni	بورانی		
bord	بُرد ^۲		
bori	عروس ^۳		

۱. بژول، استخوان کوچکی از دست و پای

گوسفند که با آن بازی می کنند.

۲. در برابر «باخت».

۳. دختری که جشن زناشویی او تازه گرفته شده یا می شود، زن پسر.

۴. افزار فلزی برای گرم کردن اطاق، جایی در دیوار که برای گرم شدن در آتش روشن می کنند، طاقچه‌ای که زیر آن جایی برای روشن کردن آتش یا سوراخی برای کار گذاشتن بخاری فلزی است.

boxčo	بقچه	č	
boxor	بخور (خورنده)		
bouna-gir	ایرادگیر	ča.ča.	چهچه
boune	ایراد	ča.ča.-zad-an	چهچه زدن، صدای بلبل
boune-gereft-an	ایراد گرفتن	čah-e-mas	گاوچاه
boune-gir	خرده گیر	ča.-kan	مقنی
boune-gir-i	خرده گیری	čak-čak	چک چک
bovar-kard-an	باور کردن	čakid-an	چکیدن
boz-e-keh-i	بزکوهی	čakkoš	پنک، چکش
boz-e-mâdo	بز ماده	čak-košt-an	چک زدن
boz-e-nar	بز نر	čakmo	چکمه
boz-e-ya.sâlo	بز یکساله	čak-o-čono	چک و چانه
bozorg-i	افاده، تکبر، بزرگی	čak-o-čono-košt-an	چک و چانه زدن
bozorg-i-kerd-an	تکبر کردن	čaltok	شلتوک، چلتوک
bozqâle	بز	čamadun	چمدان
bud-an	بودن	čaman	چمن
bulur	بلور	čaman-zâr	چمنزار
bulur-i	بلوری	čampar-o-zad-an	چنبره زدن
bum-i	بومی	čamuš	چموش
buqalamu	بو قلمون	čan	چند
bu-qaltun	بام غلطان	čand-om-i	چندمین
buruz-dâd-an	بروز دادن	čand-un	چندان
buxur	بخور		
buxur-dâd-an	بخور دادن		

čang-ak	چنگک ^۱	ča:r-kerd-an	چرخ کردن
čan-Jer	چند جور	čarm	چرم
čan-in	چندین، چنین	čarm-e-boz	چرم بز
čan-un-če	چنانچه	čarm-e-gâ	چرم گاو
čap	چپ ^۲	čarm-i	چرمی
čap-ker	چپال	čaro	چرا
čaqev	چاقو	čart	چرت
čaqev-keš	چاقوکش	čart-o-part	چرت و پرت
čaqev-keš-i	چاقوکشی	čarx-e-dašt-i	چرخ دستی
ča:r	چرخ	čarx-zad-an	چرخ زدن
ča.r-ak	چرخک	časb	چسب
čaran-paran	چرند، چرند و پرند	časb-ando	چسبنده
čarâ-gâ	علف چر، چراگاه	časb-i	نوح ^۵
čarb	چرب	časb-šod-an	نوح شدن
čarb-i	چربی	časb-un	چسبان
čarbo	سرشیر	časm-nâk	چسبناک
čarb-o-čil	چرب و چیل	čaš-band-i	چشم بندی
čarb-o-narm	چرب و نرم	čaš-čarân	چشم چران
čarb-rodo	سغدو ^۳	۱. قلاب، چوب درازی که سر آن مانند قلاب است و پای بز و گوسفند را از دور با آن می گیرند یا شاخه درخت را پایین می کشند. ۲. در برابر «راست»؛ دو بین، لوح. ۳. روده گوسفند که آن را با گوشت و برنج و مصالح پر کرده بر روغن بریان کرده باشند. ۴. به شکل چرخ، گرد. و نیز گاری دار، دو چرخه دار، دو چرخه سوار. ۵. چسبناک.	
čarb-zoun	چرب زیان		
čarb-zoun-i	چرب زبانی		
ča:r-e-čâ	چرخ چاه		
ča:r-e-xarman-kev-i	چرخ خرمن کوبی		
ča.r-i	چرخ ^۴		

čāš-čarun-i	چشم چرانی	čādor	چادر ^۳
čāš-darid-o	چشم دریده	čādor-šou	چادرشب
darid → پ گ + ر		čāh-e-iv	چاه آب
čāš-esbed	چشم سفید ^۱	čāh-e-kasok	چاهک
čāš-kerd-an	نظرزدن	čāk	چاک
čāš-lok-kerd-an	بربرنگاه کردن	čā-kan	چاه کن
čāšm-ak	چشمک	čā-kand-an	چاه کندن
čāšm-ak-zad-an	چشمک زدن	kand → پ گ + ر	
čāšmo	چشمه	čāk-čāk	چاک چاک
čāš-pelaš	هیز	čāk-dār	چاک دار
čāš-pelašt-i	هیزی	čāker	چاکر
čāš-qorro-šod-an	چشم غره رفتن	čālo	آبگیر
čāš-roušan-i	چشم روشنی	čāpār	چاپار
čāš-šer	چشم شور	čāq	فریه، چاق
čāš-tang	چشم تنگ	čāq-i	چاقی
čāš-za:r	چشم زهر	čāq-o-čello	چاق و چله
čatr	چتر	čārak	چارک
čatr-i	چتری	čār-čarxo	چهار چرخه
ča. y e-mas	مادر چاه قنات	čār-čev.e-bar	چهار چوب در
čā	چاه	čār-dašt-o-pā-raft-an	چهار دست و
čābok	چابک، جلد		پارفتن
čābok-i	چابکی	čār-divār-i	چهار دیواری
čāder	چادر نماز، چادر ^۲		
čāder-nešin	چادر نشین		

۱. حرف نشنو و بی شرم.

۲. چادری که زنان سر می کنند.

۳. خیمه چادری که در زیر آن زندگی می کنند.

čâr-dour-o-bar	پیرامون
čâr ^c čâr	چار چار
čâre-Je ^y i	چاره جویی
čâr-geš	چهار گوش
čâr-na:l-rafd-an	چهار نعل رفتن
čâro	چاره
čâr-pâyo	چهار پایه
čâr-râ	چهار راه
čâr-si ^y e-boJâr	چهار سوی بازار
čâr-tâ	چهار تا، چهار
čâr-šabât	چهارشنبه
čâr-šabât-sur-i	چهارشنبه سوری
čâr-šuno	چهارشانه
čâr-vâ-dâr	خرکچی، چاروادار
čâr-zâni-nešašt-an	چهار زانو نشستن
čâšni	چاشنی
čâxân	چاخان
čâyi	چای
če	چه
če-?andâzo	چه اندازه
čebak	چوبک
če-dou	چطور
čefdo	چفته ^۲
čeft	چفت

če-guno	چگونه
ček-ček-rext-an	چک چک ریختن
rext → پ گ + ر	
čekko	چگه
čekko-čekko	چگه چگه
čel	چل
čelep-čelep	چلپ چلپ
čelčelo	چلچله
cello	چله ^۳
čeltâ	چهل
čelou-kabâb	چلو کباب
čelvâri	چلوار
čemčem	قاشق
čemčem-e-čev-i	قاشق چوبی
čenân-ke	چنان که
čenâr	چنار
čendeš	چندش
čepân	چوپان
čepân-e-gâ	چوپان گاو
čepân-e-gesben	چوپان گوسفند
čepân-i	چوپانی

۱. چهار لا کردن، چهار عدد.

۲. داربستی که درخت رز از آن بالا می رود و آویزان می شود.

۳. مدت چهل روز، چله تابستان و زمستان.

čeqâlo	چقاله	čev-dašt-i	چوبدستی
čeqris	فضله کبوتر	čev-dâr	چوبدار
če-ʔad	چقدر	čev-e-âsiyou	محور آسیا
če-râ	چرا	čev-e-gâw-rân-i	گواز
čerâ	چراغ	čev-e-miva-riz-i	چوب میوه ریزی
čerâ-muši	چراغ موشی	čev-e-rax-šur-i	چوب رختشویی
čerâq-dašt-i	چراغ دستی	čev-i	چوبی
čerez	آب بینی خشک شده	čev-terâš	خراط
čerk	چرک ^۱	čew	گاوران ^۲
čerk-in	چرکین (کثیف)	čex	چخ
čerk-tâb	چرک تاب	či-Ji	چه چیز، چه
čertzund-an	چژاندن	čini-ban-zan	چینی بندزن
čertzund → پ گ + ر		čin-čin	چین چین
češ	چشم	čind-an	چیدن
češ-andâz	چشم انداز	čin-dâd-an	چین دادن
češ-berâ	چشم براه	čino	چینه
češ-dard	چشم درد	čin-o-čuruk	کیس ^۳
češdo	چشته	čodan	چُدن
češ-e-zâq	چشم زاغ	čolâq	چلاق
češ-puš-i	چشم پوشی	čom	ناهار، چیز، غذا
češte-xor	چشته خور	čomâq	چماق
čev	چوب		
čevak	چوبک		
čev-baš	چوب بست بنایی		

۱. چرک پارچه و تن و جز آن، چرکی که از زخم

بیرون می آید، ناپاک.

۲. چوبی که با آن گاو را می رانند.

۳. چین و چروک صورت.

čom-dâr	چیزدار	čurukid-an	چروکیدن
čomoš	چارخ؛ گیوه؛ کفش	čurukid → پ گ + ر	
čomoš-diĴ	گیوه دوز؛ کفشدوز		
čomoš-diĴ-i	گیوه دوزی؛ کفشدوزی	d	
čomoš-e-Ĵen-uno	کفش زنانه		
čomoš-e-mard-uno	کفش مردانه	dabbâq	دباغ
čomoš-kan	کفش کن	dabbâq-i	دباغی
čomoš-keš	گیوه کش	dabbâq-kero	دباغخانه
čom-xor	پرخور	dabbo	دبه
čonar	چغندر	dafdar	دفتر
čon-ke	چون که	daffo	دفعه
čopoq	چپق	daqal-bâz	دغلباز
čoqâle-bârim	چغاله بادام	daqal-bâz-i	دغل بازی
čo/ori	چغلی	daqal-i	دغلی
čorik	چغیر	daqiqo	دقیقه
čort	چُرت	dahan	دهان، دهن
čort-i	چُرتی	dahan-bin	دهن بین
čovâk-savâr	چابک سوار	dahan-darid-o	دهن دریده
čou-endâxt-an	چوانداختن	dahan-garm-i	دهن گرمی
čun	چون، چین	dahan-kaĴ-i	دهن کجی
čupun-e-gâ	گاوبان	dahan-laq	دهن لق
čuqur	گنجشک	dahano	دهانه
čuruk	کیس، چروک	dahô y e-mo?aram	دهه محرم
čuruk-čuruk	چروک چروک ^۱		

۱. چین و چروک جامه.

dah-sir	ده سیر	dandun-e-piš	دندان پیش
dalil	دلیل	dandun-e-širi	دندان شیری
dallâk	دلاک	dandun-gerd	دندان گرد
dallâl	دلال	dandun-gereft-an	گاز گرفتن
dallâl-i	دلالی	dandun-kuručo	دندان قروچه
dalqak	دلَقَق	danduno-dâr	دنداندار
dam	دم آهنگری	dandun-zad-an	گاز زدن
damari	دَمَر	dang	صدای زنگ
dam-dam-i	دمدمی	darand-o	درنده
damid-an	دمیدن	darand → پ گ + ر	
damid → پ گ + ر		dar-âvard-an	بیرون آوردن
dam-o-dašge	دم و دستگاه	dar-ban	در بند
dam-pâ ^y i	چُستک، چُسک ^۱	dar-bašt	در بست
dam-pox̄t	دم پخت، دم پختک	dar-bašt-o	در بسته
dando	دنده	dar-bâd-dâd-an	برپا دادادن
dandun	گاز ^۲ ، دندان	dar-bun	در بان
dandun-danduno	دندان	dard	دَرَد
dandun-e-?aGl	دندان عقل	dard-e-del	درد دل
dandun-e-âsiyou	دندان آسیا	dard-e-sar	درد سر
dandune-dandune-kerd-an	آج دار کردن	dard-mand	دردمند
dandun-e-masnu?-i	دندان مصنوعی	dard-nâk	دردناک
dandun-e-niš	دندان نیش	dar-e-kezo	در کوزه
dandun-e-korsi	دندان کرسی	dar-e-mas	در بزرگ

۱. یک گونه کفش سرپایی است.

۲. دندان به چیزی فرو بردن.

dar-ham-bar-ham	درهم برهم	nešund → پ گ + ر
dar-ičo	دریچه	dast-o-del-bâz دست و دل باز
darid-o	دریده	dasto <u>y</u> e-tong دسته کوزه
dariq	دریغ	dasto <u>y</u> e-xovin دسته هاون
dari-vari	دری وری	da.šâ-yi ده شاهی
da.riyâl	ده ریال	daš-bâf دست بافت
darmun	درمان	daš-ban دستبند
darro	درّه	daš-be-daš-dâd-an دست به دست دادن
dars	درس	daš-be-yatâ-šod-an دست به یکی شدن
darvâze-bun	دروازه بان	daš-čin دست چین
darvâzo	دروازه	daš-čin-kerd-an دست چین کردن
darviš	درویش	daš-derâz-i-kerd-an دست درازی کردن
dar-xâs	درخواست	daš-dez-i دست دوزی
daryâ	دریا	dašdo دسته
daryâ-čo	دریاچه	daš-fereš دستفروش
daryâ <u>y</u> i	دریایی	daš-gâ دستگاه
darz	درز	daš-gir-i دستگیری
darz-e-divâr	جرز	daš-ker-i-kerd-an دستکاری کردن
dasambu	دستنبو	daš-keš دستکش
dasdir	دستور	daš-moz دستمزد
dasmâl	دستمال	daš-namâz دست نماز
das-mez	اجرت	daš-pâče <u>g</u> i دست پاچگی
das-na-xord-e	باکره	daš-pâčo دست پاچه
das-nešund-o	دست نشانده	daš-pox دست پخت

daš-res	دشترس	da.vâ-doros-kon	آشوب طلب
daš-res-i	دسترسی	davâm	دوام
dašt	۱- دست ۲- دشت ۳- دستلاف	davâm-dâr	دوام دار
daš-tang	دست تنگ	davât	دوات
daš-tang-i	دست تنگی	daxl	دخل
dašt-âmeĴ	دست آموز	dââ	دعا
dašt-e-kem	دست کم	dââ-gi	دعاگو
dašt-endâxt-an	دست انداختن	dââ-nivis	دعانویس
dašt-endâz-i	دست اندازی	dâb-telab	داوطلب
dašt-endâz-i-kerd-an	دست اندازی کردن	dâd	داد
dašt-i	۱- دستی ۲- بغلی ۳	dâd-košt-an	دادزدن
dašt-i-dašt-i	دستی دستی	dâd-o-bidâd	داد و بیداد
dašt-o-band-i	دسته بندی	dâd-o-faryâd	داد و فریاد
dašt-o-dašt-o	دسته دسته	dâd-o-havâr	فریاد
dašt-o-sa.râ	چول ۴	dâlbor	دالبر
daš-xord-o	دست خورده	dâlun	دالان
daš-zad-an	کف زدن	dâm	دام
daš-zad-o	دست زده	dâq-did-an	داغ دیدن
da.tâ	ده	dâq-did-o	داغ دیده
davat-kun-un	دعوت کنان	dâʔ	داغ
davâd-gar	دواتگر		
davâd-gar-i	دواتگری		
da.vâ-doros-kard-an	آشوب کردن		

۱. در "یک دست رخت" و "یک دست فسنجان و قاشق"؛ عضوی از بدن انسان.

۲. عمده، از روی عمد، در «چراغ دستی» و مانند آن.

۳. در «کیف بغلی».

۴. بیابان و جای خالی از انسان.

dâr	۱۴۳	del-sez
dâr	دار، دارقالی بافی	dâyo-gari دایگی
dârâ <u>y</u> i	دارایی	dâyom-i دایمی
dâr-bas	داربست	de. ده
dâr-bâz	دارباز ^۱	dedi دودی
dâr-ċin	ادویه؛ دارچین	dehât دهات
dâri	دارو	dehât-i دهاتی
dâri-fereš	داروفروش	dek-e-paš-ris-i دوک پشم ریزی
dâri-kero	داروخانه	del دل
dâri <u>y</u> e-ve-heš-i	داروی بیهوشی	del-bâz دل باز
dârki b	دارکوب	del-ċasb دلچسب
dârô%o	داروغه	del-dâd-an دل دادن
dâr-zad-an	دارزدن	del-garm-i دلگرمی
dâs	داس	del-gir دلگیر
dâs-qâlo	داسغاله	del-horo دلهره
dâso	داسه	del-houre اضطراب
dâvar	داور	del-mordo دل مرده
dâvar-e-bâzi	داوربازی	del-nâzok دل نازک
dâvar-i	داوری	del-negarân دل نگران
dâyem	دایم	del-o-Ĵeqar جگر بند
dâyem-an	دایماً	del-sard-i دل سردی
dâyero	دایره	del-sez دلسوز
dâyero-zan	دایره زن	
dâyi	دایی	
dâyo	دایه	

۱. ریسمان باز، کسی که بر روی ریسمانی که بر بلندی و میان دو چوب بسته شده است راه می رود و بر روی آن بازی می کند.

del-sez-i	دلسوزی	derâz	دراز
del-šekas-o	دل شکسته	derâz-dašt-i	دراز دستی
del-tang-i	دل تنگی	derâz-e-laq	دیلایق
del-xâ	دلخواه	derâz-i	درازی
del-xerâš	دلخراش	derâz-o	درازا
del-xeš-i	دلخوشی	derâz-pâ	درازا پی
del-xor	دلخور	de.r-bin	دوربین
del-xor-i	دلخوری	de.r-das	دوردست
del-za.f-o	دل ضعفه	dere	بُهتان
del-zendo	دل زنده	de.r-eftâd-o	دور افتاده
deq	دوغ	eftâd → پ گ + ر	
deqat	دقت	deres	مُک، درست
deq-âb	دو غاب	deres-i	درستی
de.r	۱- دور ۲- دیر	deres-ker	درستکار
de.ra-bezî	دروغ گوئی	deres-ker-i	درستکاری
de.ras	دیررس	deri	دُوری
derax	درخت	de.r-nemâ	دورنما
derax-čo	درختچه	dero	تهمت، دروغ
derax-kâr-i	درختکاری	dero-bašt-an	تهمت زدن
deraxš-ando	درخشنده	derou	درو
deraxš-ân	درخشان	derou-gar	دروگر
deraxt-e-angir	مو	derouš	درفش ^۱
deraxt-estun	درختستان	dero y i	دروغگو
dera y i	جعلی		

de.r-vax	دیروقت	din	دین
des	دوست	din-dâr	دیندار
dess-i	دوستی	dir	دور
deš	دوش	dir-o-derâz	کشدار
dešmen	بدخواه، دشمن	dišdan	پاشدن
dešmen-i	دشمنی	div	دیو
dexd	دوخت ^۱	divâr	دیوار
dexd-an	دوختن	divâr-i	دیواری
deym-i	دیمی، دیم	divâr-o	دیواره
deym-zâr	دیمزار	divuna-gi	دیوانگی
dezo	دیگ، کوزه‌مریاوترشی ^۲	divune-gar-i	دیوانه‌گری
dezo y e mas	تیان، دیگ‌بزرگ	divune-vâr	دیوانه‌وار
di	پیدا	diyuno	دیوانه
did	دید ^۳ ، دود	dizi	دیزی
did-an-i	دیدنی	do-?abbâsi	دوعباسی
did → پگ + ر		do-?âtašo	دوآتشه
did-e	چشم	do-be-ham-zan	دوبه‌هم‌انداز، دوبه‌هم‌زن
did-i	دودی	do-bâr-o	دوباره
dido	دوده	dočâr	دچار
did-o-bâz-did	دیدوبازدید	do-del	دودل
dido-qorbun-i	نظر قربانی		
dig-če	دیگچه		
dik	دوک		
dil	دلو		

۱. در «دوخت این لباس خوب است».

۲. که چهار دسته دارد و نمک هم در آن نگه می‌دارند و کوچکتر از خمره است.

۳. بینایی، نیروی بینایی.

dogme	تکمه	do-pešto	دوپشته
do-kert	دوکار	do-querun	دوقران
doktor	حکیم	do-querun-o-nim	دوقران ونیم
do-kuhâno	دوکوهانه	do-qoli	دوقلو
dolak	دولک	do-rago	دورگه
dollâ	دوتا، دولّا	do-rang	دورنگ
dollâ-dollâ	دولّا دولّا	dornâ-bâz-i	درنابازی
dolmo	دلمه	do-ri	دورو
dom	دُم	dorošt	درشت
dombalen	دنبلان	do-šabbât	دوشنبه
dombâl	دنبال	do-šâx-o	دوشاخه
dombâle-dâr	دنباله دار	došbel	غُدد
dombâl-o	دنباله	došizo	دوشیزه
dom-berid-o	کلْدُم	do-tabaqo	دوطبقه، دواشکوبه
dom-borid-o	دم بریده	do-tarko	دوترکه
dombo	دنبه	do-tâ	دوتا
dom-dâr	دُم دار	do-tâ-do-tâ	دویدو
dom-e-heres	دُم خروس	do-tâ ^y i	دوتایی
dom-Ĵombun-ak	دم جنبانک	davand-e ^g i	دوندگی
dong	دانگ	do-vâre	باز (دوباره)
do-nim-o	دونیم	dou	دُو
donyâ	دنیا	dour	دُور (اطراف)
do-pešd-o	دوکپلی	doure-gard	چرچی ^۱
do-pešo	دوپوشه		

۱. دوره گردی که از شهر به ده و از ده به شهر کالا

dour-i	دوری ^۱	dumano	دامنه
dour-o	دوره	dumâd	داماد
dour-o-bar	دوروبر	dumâd-e-sar-kero	دامادسرخانه
dox-bočo	دختر بچه	dumâd-i	دامادی
doxdar-xund-o	دختر خوانده	dumo-dâr	دنبه دار
doxd-e-ammo	دختر عمه	dumo <u>y</u> e-dâq-kerd-o	دنبه گذاخته
doxd-e-amu	دختر عمو	dun-â	دانا
doxd-e-dâyi	دختر دایی	dun-o	دانه
doxd-e-xâlo	دختر خاله	dun-o-dun-o	دانه دانه
doxd-uno	دخترانه	dun-o-kerd-an	دانه کردن
doxt	دختر	dun-o <u>y</u> e-angur	دانه انگور
do <u>y</u> id-an	دوزدن	dun-o <u>y</u> e-nâr	دانه انار، ناردانه
doyid → پ گ + ر		duruq-gu	بامبول باز
doz	دزد	dušiza <u>g</u> i	دوشیزگی
doz-gâ	دزدگاه	duz-ando	دوزنده
dozz-ak-i	دزدکی		
dozz-i	دزدی		
dozzid-an	کشر رفتن	e	
dukkun	مغازه، دکان	?ebri	یهودی
dukun-dâr	دکان دار	?eddo	عده
dulâb-čo	دولابچه	?efdâr-i	افطاری
dul-čo	دولچه		
duman	دامن		
duman-gir	دامن گیر		

می برد و می فروشد.
 ۱. بشقاب مسی بزرگ که لبه آن به بالا برگشته است.

?efliJ	افلیج	?en-â	اینها
?eftâr	افطار	?engâr	انگار ^۲
?eftevo	آفتابه	?enJeno	چنجه
?eftowe y e-gel-i	لولهنگ	?enJir	انجیر
?eJâre-dâd-an	اجاره دادن	?eno	این
?eJâre-kerd-an	اجاره کردن	?eno-hamo	اینهمه
?eJâre-nišin	اجاره نشین	?e.ro y e-do-sar	ازّه دوسر
?eJâre-nišin-i	اجاره نشینی	?ers	ارث
?eJâro	اجاره	?ers-bord-an	ارث بردن
?eJâze	اذن	?ers-i	ارثی
?eJâze-nâme	اجازه نامه	?esa y i	این طور
?eJâzo	اجازه	?esba-Jun	سگ جان
?ekbir-i	اکبیر، اکبیری	?esban	اسفند ^۳
?elâvo	علاوه	?esbardo	اسپرزه
?ellat	علّت	?esâl	اسهال
?elm	علم	?esâl-e-xin-i	اسهال خونی
?eltemâs	التماس	?esâl-gereft-an	اسهال گرفتن
?eltemâs-kerd-an	التماس کردن	?esbed	سفید
?emâm	امام	?esbed-baxt	سفید بخت
?emâm-zâd-o	امامزاده	?esbed-gar	سفیدگر
?em-reJ	امروز	?esbed-gar-i	سفیدگری
?em-sâl	امسال		
?emsâr	مَرَس ^۱		
?em-šew	امشب		

۱. ریسمانی که به گردن سگ می بندند.

۲. خیال می کنی، تصور می کنی.

۳. گیاهی است.

?esbedo y e-hek-e-morv سفیده

تخم مرغ

?esbedo y e-čaš سفیدی چشم

?esbed-o-siyâ سیاه و سفید

?esbedo y e-sabâ y e-zid سفیده

صبح

?esbed-ri سفید

?esbo سگ

?esbol سپرز

?esbo y e-hâr سگ هار

?esbo y e-iv-i سگ آبی

?esbo y e-mâdo سگ ماده

?esbo y e-nar سگ نر

?esbo y e-šekâr-i سگ شکاری

?esfenâĴ اسفناج

?eskenâs اسکناس

?esm اسم

?eso همین، آن طور

?eso-komi آن کس

?eso-tour اینطور

?espa سگ

?essaxr استخر

?estamboli کپه

?estekân استکان

?estexâre استخاره

?eškašd-o شکسته

eškašd → پ گ + ر

?ešq عشق

?eštebâ اشتباه

?eštebâ-kerd-an اشتباه کردن

?etâ?at اطاعت

?etâ?at-kard-an اطاعت کردن

?e.terâm احترام

?etesâb-kard-an اعتصاب کردن

?e.tiyâĴ احتیاج

?etminân اطمینان

?ettefâq پیشامد

?ettefâq-an از قضا

?exš-bâz-i عشقبازی

?extelâf اختلاف

?extiyâr اختیار

?eyb-Ĵu yi عیب جوئی

?eydehâ اژدها

?eyd-e-fetr عید فطر

?eyd-e-nou-reĴ عید نوروز

?eyd-e-qadir عید غدیر

?eyd-e-qorbuni عید قربان

?ezmo هیزم

?ezmo-šekan	هیزم شکن	fasl	فصل
		fa.tt-o-ferâmin	فت و فراوان
f		fazlo	فضله
		fâl	فال ^۳
faffâro	فواره	fâl ^c geš	فالگوش
fakk-e-bale	فک بالا	fâl-gir	فالگیر
fakk-e-pâ?in	فک پایین	fâl-gir-i	فالگیری
falaĴ	فلج	fâlido	فالوده
falako	فلک، فلکه ^۱	fânis	فانوس
fa:m	فهم	fânis-keš	فانوس کش
fa:m-dâr	پُرفهم	fârs-i	فارسی
fa.mid-an	شنیدن	fârs-i-zou?un	فارسی زبان
fa.mid-o	بافهم، فهمیده	fâselo	فاصله
famid → پ گ + ر		fâselo-dâr	فاصله دار
fanar	فتر	fâset	فاسد
fandak	فندک	fâxdo	فاخته
faqaro	فقره	fâydo	فایده
faqir	گدا	fâzel-â	فاضل آب
fardâ-šou	فرداشب	fedâ y i	فدایی
farmun	فرمان		
farq	فرق ^۲		
farsax	فرسخ		
farz	فرض		
farz-i	فرضی		

۱. میدان شهر؛ آلتی که از چوب سازند و طناب از آن گذرانند و پاهای مجرم را در آن ببندند و چوب زنند.

۲. اختلاف، جدایی؛ فرق موی سر.

۳. در «یک فال گردو: مجموعه‌ای از چند گردو (چهار یا بیشتر) که یکجا فروخته می‌شود»؛ در «فال گرفتن» و «فالگیر».

fekr	فکر	fer-fero	فر فره ^۱
fekr-i	فکری	ferz	فرز
felez	فلز	fesen, Jun	فسنجان
felezz-i	فلزی	fes-fes-kerd-an	فس فس کردن
felfel	فلفل	fes-fes-u	فسفو
felfel-namak-i	فلفل نمکی	fesqel-i	فینگیلی، فسقل
fendoq	فندق	fessok	پسته
fen, Jun	فنجان	feš	فش ^۲
fer	فر	fešang	فشنگ
ferâmeš-i	فراموشی	fešâr	فشار
ferâmeš-ker	فراموش کار	fešâr-dâd-an	چلانیدن
ferâmun	فراوان	feš-feš	فشفش ^۳
ferâmun-i	فراوانی	feš-feš-o	فشفشه
ferâr-i	فراری	fetâ-ker	فداکار
fereni	فرینی	fetâ-ker-i	فداکاری
feressâd-o	فرستاده	fetne-gar-i	فتنه گری
feressâd → پ گ + ر		fetno	فتنه
fereš	فروش	fetriyo	فطریه
ferešand-o	فروشنده	fezil	فضول
ferešand → پ گ + ر		fil	فیل
ferešt-an	فروختن	filâd	فولاد
ferešt → پ گ + ر			
ferešto	فرشته		
ferext-an	فروختن		
ferext → پ گ + ر			
fer-feri	فر فری		

۱. کاغذ پاره‌ای که بر سر چوبی تعبیه کنند و کودکان به دست گرفته رو به باد ایستند، تا باد آن را به گردش درآورند.
 ۲. آواز مار.
 ۳. همان.

filâd-i	فولادی	gač-kev-i	گچ کوبی
fin	فین	gadâ	گدا
firib	فریب	gadâ <u>y</u> i	گدایی
firuzo	فیروزه	gad-o-gondo	گت و گنده
fit	فوت	gaf	حرف
fokol	کا کل	gaf-e-mof	حرف مفت
folâm	فلان	gaf-zad-an	حرف زدن
folân-besâr	فلان و بیسار	gahun	حدس
folis	فلوس	gal-âviz-šod-an	گلاویز شدن
forsat	فرصت	gallo	گلّه
fo:š	فحش	gallo <u>y</u> e-asb	گلّه اسب
four-i	فوراً، فوری	gallo <u>y</u> e-barro	گلّه بره
fout	فوت ^۱	gallo <u>y</u> e-boz	گلّه بز
fuzul-i	فضولی	gallo <u>y</u> e-boz-qâlo	گلّه بزغاله
		gallo <u>y</u> e-gâ	گلّه گاو
		gallo <u>y</u> e-gesben	گلّه درهم از برّه و
			بزغاله، گلّه گوسفند
gač	گچ	gallo <u>y</u> e-kučulok	گلّه کوچک
gač-ber	گچ بُر	gallo <u>y</u> e-mas	گلّه بزرگ
gač-ber-i	گچ بُری	gallo <u>y</u> e-xar	گلّه خر
gač-e-košt-o	گچ کشته	gal-o-gošâd	گل و گشاد
gač-i	گچی	gamun	گمان
gač-ker	گچ کار		
gač-kev	گچ کوب ^۲		

۱. مردن.

۲. کسی که با چوب کلفتی گچ را می کوبد.

gamun-kerd-an	گمان کردن	gard-o-qobâr	دولاق ^۲
ganam	گندم	gar-i	کچلی
ganam-e-kevid-o	گندم پخته	garm	گرم
kevid → پ گ + ر	دستاس کرده	garmak	گرمک
ganam-e-poo	گندم پخته	garm-â	گرما
ganam-i	گندم گون، گندمی	garmâbo	گرما به
ganam-zâr	گندم زار	garmâbo-dâr	گرما به دار
gandid-o	گندیده	garmâ-zad-o	گرم ازده
gandid → پ گ + ر		garm-gereft-an	گرم گرفتن
ganĴ	گنج	garm-i	گرمی
ganĴino	گنجه	garm-kard-an	گرم کردن
gar-ĉo	گرچه	garm-sir	گرمسیر
gardan-ban	گردن بند	garm-xuno	گرم خانه
gardan-gereft-an	گردن گرفتن ^۱	gart-o-xâk	گرد
gardan-keš-i	گردن کشی	gašniĴ	گشنیز
gardan-koloft	گردن کلفت	gaš-zad-an	گشت زدن ^۴
gardan-koloft-i	گردن کلفتی	gavan-zâr	گون زار
gardan-o	گردنه	gavazn	گوزن
gard-eš	گردش	gavâh	گواه
gard-eš-gâ	گردشگاه	gavâh-i	گواهی
gard-eš-kerd-an	گردش کردن	gavâh-i-dâd-an	گواهی دادن
gard-gereft-an	گرد گرفتن ^۲		
gard-gir-i	گردگیری		
gard-giri-kerd-an	گردگیری کردن		
gard-o	گرده		

۱. به عهده گرفتن. ۲. نشستن گرد بر چیزی.

۳. گرد و غبار. ۴. گردش کردن.

gavâ-kerd-an	باد کردن ^۱	gâri	گاری
ga.vâro	گهواره	gâri-či	گاری چی
gaz	گز ^۲	gâ-sandeq	گاوصندوق
gaz-ando	گزنده	gâv-e-âhan	گاواهن ^۳
gaz-angabin	گزانگبین	gâv-miš-e-mâddo	گاومیش ماده
gaz-e-alaf-i	گزِ علفی	gâv-miš-e-nar	گاومیش نر
gazlak	گز لک ^۳	gâv-o-gesben	حشم
gâ	گاو	gâ-yâr	گاویار
gâ-band-i	گاوبندی	gâv-yâr-i	گاویاری
gâ-band-i-kerd-an	گاوبندی کردن	gâ-yi-vaxt-i	گاه و وقتی
gâ-dâr	گاودار	gâz	گاز ^۵
gâ-dâr-i	گاوداری	gâz-ambor	گازانبر، کلبتین ^۶
gâ-deš	گاودوش	gedâ y i-kerd-an	گدایی کردن
gâ-e-keç-i	گاوکاری	gel	گول، گِل
gâ-e-nar	گاونر	gel-âli	گل آلود
gâ-e-šir-de	گاوشیرده	gel-e-arman-i	گِلِ ارمنی
gâ-e-tox-kaš-i	گاوی که برای تخم کشی نگه می دارند	gel-e-esbed	گِلِ سفید
gâ-e-ve-šâx	گاوبی شاخ	gele-gozâr-i	گله گذاری
gâ-godâr-i	گاوگذاری		
gâh-e-keh-i	گاه کوهی		
gâh-e-mâddo	گاوماده		
gâh-i	گاهی		
gâ-meš	گاومیش		

۱. تکبر کردن.

۲. از واحدهای اندازه گیری.

۳. یک گونه کارد است.

۴. دستگاهی است از دو گاو و یوغ و سیم و

سیم بند و ... که با آن زمین را شخم می زنند.

۵. افزاری که با آن میخ را از چیزی که به آن کوبیده

شده بیرون می کشند یا سر میخ را با آن جدا

می کنند.

۶. انبری که با آن دندان را می کنند.

gele-gozâr-i-kerd-an	گله گذاری کردن	gerdu	کاخنی ^۱
gele-mand	گله مند	gerdu-e-siJeni	چک
gel-e-sar-šor	گیل سرشور	gere	بندانگشت
gel-i	گلی	gere-dâr	گروه دار
gel-ker	بنا	gerefd-âr	گرفتار
gelo-kerd-an	گله کردن	gerefd-âr-i	گرفتاری
gel-ker-i	بنایی	gereft-an-e-nema	گرفتن ماه
gel-mâl-i	گیل مالی	gereft-an-e-xoršid	گرفتن خورشید
gelo	گله	gereft-o	گرفته
gel-o-šol	گیل وشل	gereh	گروه
gel-xord-an	گول خوردن	geres-ân	گورستان
gel-zad-an	گول زدن	gere-xar	گورخر
gemez	پیشاب، شاش	gere-xord-an	گروه خوردن
gemez-u	شاشو	gere ^y e-ker	گروه کور
ge:n	گند	ger-kan	گورکن ^۲
genâm	جهنم	gero-bâz-kerd-an	گروه باز کردن
genâmi	جهنمی	gerou	گرو
ge.r	قبر، گور	gerou-gereft-an	گرو گرفتن
gerd	گرد، کروی	gerou-gozâšt-an	گرو گذاشتن
gerd-â-gert	گرداگرد	gozâšt → پ گ + ر	
gerd-bâd	گردباد	gerou-gun	گروگان
gerdi	گردو	gero-zad-an	گروه زدن
gerdi-bâz-i	گردوبازی		
gerd-iv	گرداب		

۱. گردویی که پوست سبز آن را گرفته باشند.

۲. کسی که پیشه او کنندن و درست کردن قبر است.

gerun	گران	gešo	گوشه
gerun-bud-an	گران بودن	gešo-dâr	گوشه دار
gerun-i	گرانی	gešo-gir-i	گوشه گیری
gerun-kerd-an	گران کردن	gešo-gir-i-kerd-an	گوشه گیری کردن
gerun-šod-an	گران شدن	gešo-nešin	گوشه نشین
gerye-endâxt-an	گریه انداختن	gešo-nešin-i	گوشه نشینی
ge.r-zâ	گورزاد ^۱	gešo-zad-an	گوشه زدن
gesâlo	گوساله	gešt	گوشت
gesben	گوسفند	gešt-e-loxt	گوشت لخم
gedben-e-mâddo	گوسفند ماده	geš-tiz-kard-an	گوش تیز کردن
gesben-e-nar	گوسفند نر	geš-vâr-o	گوشواره
geš	گوش	geš-xâr	گوشته خوار
geš-ber	گوشبر	geš-zad-kard-an	گوش زد کردن
geš-ber-i	گوشبری	gevâl	جوراب
geš-dâd-an	گوش دادن	gevâl-bâf	جوراب باف
geš-dâr	گوشت دار	gevâl-e-nax-i	جوراب نخی
gešd-i	گوشتی	gevâl-e-pašm-i	جوراب پشمی
geše	گوشه	geya-?u	گریئو
geše-gir	منزوی	geye-o-zâr-i	گریه وزاری
geš-e-mâhi	گوش ماهی ^۲	geyo-kerd-an	گریه کردن
geš-feresh	گوشت فروش	gigerd	گوگرد
geš-keb	گوشت کوب		
geš-mâl-dâd-an	گوشمال دادن		
geš-mâl-i	گوشمال، گوشمالی		

۱. کسی که بزرگ شده و به پیکر بچه بازمانده است.

۲. صدف.

giĴ	گیج	gol	گل
giĴ-gâ	گیجگاه	gol-âb	گلاب
giĴ-i	گیجی	gol-âb-i	گلابی
giĴ-kerd-an	گیج کردن	golâbatun	گلابتون
giĴ-raft-an	گیج رفتن	gol-âviz	گلاویز
giĴ-šod-an	منگ شدن، گیج شدن	gol-bâqâli	گل باقالی
gil	گول	gol-beh-i	گل بهی
gilâs	گیلاس	golbis	گل بیدمشک، بیدمشک
gilim	گلیم، زیلو، مفرش، جاجیم	gol-dâd-an	گل دادن
gilo	گیله	gol-dâr	گلدار
gini	گونی	gol-dun	گلدان
giniyâ	گونیا	gol-e-benafšo	گل بنفشه
gipâ	شکنبه	gol-dašto	گلدسته مسجد
gir	سنباق	gol-e-amšom	گل ابریشم
gir-ando	گیرنده	gol-e-dâvud-i	گل داودی
gir-kard-an	گیر کردن	gol-e-dogma ^y i	گل دگمه‌ای
gir-o	گیره	goledori	منافق
gir-oftâd-an	گیرافتادن	goledorri	ریا
gir-ovord-an	گیرآوردن	gol-e-gou-zoun	گل گاوزبان
girund-an-e-taş	گیراندن آتش	gol-e-hanâ	گل حنا
girund → پ گ + ر		gol-e-kâqazi	گل کاغذی
giyâ	گیاه	gol-e-maryam	گل مریم
goft-o-gi	گفتگو	gol-e-mohammad-i	گل محمدی
goft → پ گ + ر		gol-e-morvâri	گل مروارید
goft-o-gi-kerd-an	گفتگو کردن		

gol-e-nâr	گل انار	golule-endâxt-an	گلوله انداختن
gol-endâxt-an	گل انداختن ^۱	golule <u>y</u> e-gel	گلوله گِل،
gol-e-oftou-ma.tou	گل آفتاب گردان		گنده گِل
gol-e-sor	گل سرخ	golule <u>y</u> e-tir	گلوله تیر
gol-e-šeyfur-i	گل شیپوری	golule-zad-an	گلوله زدن
gol-e-taš-i	گل آتشی	golu <u>y</u> e-barf	گلوله برف
gol-e-xadmi	گل ختمی	gombi	گُرپ
gol-e-yax	گل یخ	gombad	گنبد
gol-e-zard	گل زرد	gombad-i	گنبدی
gol-i	۱- قرمز، گلی ۲- حلق	gom-gom	گُرپ گُرپ
golile	گلوله	gom-nâm	گمنام
gol-kâr-i	گلکاری	gom-râ	گمراه
gol-kerd-an	گل کردن	gom-râh-i	گمراهی
gol-ker-i-kerd-an	گلکاری کردن	gom-râ-kerd-an	گمراه کردن
gol-mix	گل میخ	gondâl	چاله
gol-moĴo	گل مژه	gonditowo	شامی
gol-nam	گل نم	gondolo	کلاف، کلافه
gol-ou-gir-i	گلاب گیری	gondolo <u>y</u> e-nax	گلوله نخ
gol-ou-pâš	گلاب پاش	gong	لال؛ گُنگ
gol-par	گلپر	gong-bâz-i-dar-ovord-an	لال بازی
golule-bar-kard-an	گلوله در کردن		
golule-bâr-un	گلوله باران		
golule-bâr-un-kerd-an	گلوله باران کردن		

۱. سرخ شدن گونه و رخسار از گرما یا از شرم یا از به حال آمدن و فربه شدن؛ سرخ شدن بخاری و مانند آن از گرمای بسیار؛ در قالی یا بافته دیگری نقش گل درست کردن و پدید آوردن.

	درآوردن	gošâd-a-ri	گشاده رو
gong-bud-an	لال شدن	gošiyo	گله
gonĴâ ȳ eš	گنجایش	gošne ȳ i	گرسنگی
gorg	گرگ	gošno	گرسنه
gorgam-o-gallat-mi-gir-am	گرگم و	gošno-šod-an	گرسنه شدن
	گله میبرم ^۱	goud	گود
gor-gereft-an	گرفتن	goudâl-e-mas	گودال بزرگ
gor-gor	گرگر	goudâli	۱- عمق ۲- گودال
gor-gor-soft-an	گرگرسوختن	goud-bud-an	گودبودن
	پ گ + ر → soft	goud-i	گودی
gori	گروه	goud-oftâd-an	گودافتادن
gori-gori	گروه گروه	goud-šod-an	گودشدن
goriz-pâ	گریزپا	gouhar	گوهر
goriz-un	گریزان	gouhar-e-šab-dar-čerâq	گوهرشب
gorâz	گراز		چراغ
gorbe-rou	گربه رو	gouhar-neš-un	گوهرنشان
gorbo	پیشی، گربه	gouĴo	گوجه
gorbo ȳ e-borâq	گربه براق	gour	گبر
gorbo ȳ e-dašdi	گربه دشتی	gou-zoun	گاوزبان
gorbo ȳ e-mâddo	گربه ماده	govars	ذرت بوداده؛ بلال
gorbo ȳ e-nar	گربه نر	gozar	گذر
gordo	گرده	gozar-un	گذران ^۲
gor-zad-an	گرددن		
gošâd	فراخ، گشاد		

۱. بازی است.

۲. گذرنده، ناپایدار، زندگی و خوراک روزانه.

gozaš-dâšt-an	گذشت داشتن
gozaš-kerd-an	گذشت کردن
gozašt	گذشت ^۱
gozašt-an	گذشتن ^۲
gozašt →	پ گ + ر
gozašt-o	گذشته ^۳
gulu	گلو
gulu-band	گلوبند
gulule	تیر ^۴
gul-zan	چاچول باز
gun â gun	گوناگون
gunziyo $\frac{g}{e}$ -e-aninâ	اتاق نشیمن
gunzo	اتاق
gunzo $\frac{y}{e}$ -e-çom-xori	اتاق ناهارخوری
gunzo $\frac{y}{e}$ -e-xâb	اتاق خواب
gur-kan	قبرکن
guy-ando	گوینده
guyim	مسلمان
guyim-i	مسلمانی

h

habs	حبس
hadaf	هدف

hadar-dâd-an	هدر دادن
hadar-kerd-an	هدر کردن
hadar-raft-an	هدر رفتن
hadiyo	هدیه
hafda $\frac{g}{i}$	هفتگی
hafdo	هفته
haf-hafu	هف هفو
haf-sin	هفت سین
haftâ	هفت
haftâd	هفتاد
haĴĴ	حج
haĴlo	حجله عروس
haĴomat	حجامت
haĴomat-gar	حجامت گر
halab-i	حلبی
halab-i-sâz	حلبی ساز
halazun	حلزون
halo	الو ^۵

۱. چشم پوشی از مال یا چیز دیگری یا از گناه و خطای کسی.
۲. عبور کردن؛ از چیزی بویژه از گناه کسی چشم پوشیدن.
۳. بجز، سابق.
۴. گلوله، آنچه با کمان و تفنگ و توپ و مانند آن پرتاب میشود.
۵. شعله.

halqo	حلقه	hamišo	همیشه
halqo-felezz-i	حلقه فلزی	hamišo-bâhâr	همیشه بهار ^۱
halvo	حلوا	ham-Jens	همجنس
ham	هم	ham-Jens-i	همجنسی
ham-a:d	هم عهد	ham-kâso	همکاسه
hama-guno	همه گونه	ham-ker	همکار
ham-andâzo	هم اندازه	ham-ker-i	همکاری
ham-bâz-i	همبازی	hame-kero	همه کاره
ham-biyi	همدیگر	ham-kero	همخانه
ham-bori	جاری	hamlo	حمله ^۲
hambune	اینان	hammâl	بارکش، باربر
ham-dam	همدم	ham-nešin	همنشین
ham-dard	همدرد	ham-num	همنام
ham-dars	همدرس	hamo	گشت، همه
ham-dašd-i	همدستی	ham-peyvun	هم پیمان
ham-dašt	همدست	ham-qad	هم قد
ham-din	همدین	ham-qasam	هم قسم
ham-češ	هم چشم	ham-qatâr	هم قطار
ham-češ-i	هم چشمی	ham-qoul	هم قول
	هم ریش، باجناق	ham-rang	هم رنگ
ham-dumâd	همزلف	ham-râ	همراه
hame-essayi	همین طور	ham-rây-i	همراهی
hame-Jur	همه جور		
hamiša ġ i	همیشگی		

۱. نام گلی است.

۲. تازش، تاخت؛ بیماری است.

hamrâyi-kerd-an	همراهی کردن	handaq	خندق
ham-râz	همراز	hani	هنوز
ham-safar	همسفر	hap	حَبّ
ham-sar	همال، همسر	happo	حَبّه
ham-sâl	همسال	happo <u>y</u> e-angir	حَبّه انگور
ham-sâyo	همسایه	happo <u>y</u> e-nâr	حَبّه انار
ham-sohbat	هم صحبت	happo <u>y</u> e-qan	حَبّه قند
ham-ša.r-i	هم شهری	haq	حقّ
ham-šekl	هم شکل	haq-be-Jâneb	حق به جانب
ham-šir	هم شیر	haqiqet-an	حقیقاً
ham-širo	هم شیره	haq-nâ-šenâs	حق ناشناس
ham-tâ	همتا	har	هر
hamu-?eso	همان جور	haram	حرم
hamume-zây <u>do</u> mân	حمام زایمان	haras-kard-an	هوس کردن
hamum-i	حمامی	harârat	حرارت
hamun	همان	har-čand-i	هر چند
hamun-tour	همان طور	har-čan-ke	اگرچه
ham-vazn	هم وزن	har-či	هر چه
ham-xarĵ	هم خرج	harekat	حرکت
ham-zad-an	هم زدن	harf-e-mof-zad-an	حرف مفت زدن
ham-zâd	هم زاد	harf-e-mof-zan	حرف مفت زن
ham-zâun	هم زبان	harf-e-nâmed	کلپترة
hanâ-band-un	حنابندان	harf-geš-kon	حرف شنو
hanâ <u>y</u> i	حنایی	har-gez	هرگز

har-guno	هرگونه	harz-o-ten	هرزه دهان
harif	حریف	harz-o-xan	هرزه خند
hariro	حریره بادام	hasid	حسود
harJâ	هرجا	hasid-i	حسودی
harJ-e-marJ	هرج و مرج	hasir	حصیر
har-Jur	هرجور	hasir-bâf	حصیریاف
har-ki	هرکه	hasrat	حسرت
har-kodum	هرکدام	hašaro	حشره
har-koJâ	هرکجا	hašdi	هشتی
har-komi	هرکس	haštâ	هشت
har-qad-i	هرقدر	haštâd	هشتاد
harrâJ	حراج	hatman	حتماً
har-reJ	هرروز	hau	هَبو
har-tour-i	هرطور	havas	هَوَس
harum	حرام	havas-bâz	هوس باز
harum-zâd-o	حرام زاده	havas-bâz-i	هوس بازی
har-vax	هروقت	havas-dâšd-an	هوس داشتن
harz	هرز	havâ	۱ - حوّا ۲ - هوا
harz-e-gi	هرزه گو	havâ-dâr	هوادار
harz-e ġ i	هرزگی	havâlo	حواله
harze ġ i-kerd-an	هرزگی کردن	havâr	آوار
harz-o	هرزه	havâs-part	حواس پرت
harz-o-gar	هرزه گرد	havâ-xord-an	هوا خوردن
harz-o-maras	هرزه مرس	havâ-xor-i	هواخوری

hayâ	حیا	hâzer	حاضر
hay-â-hi	هیا هو	hâzer-i	حاضری
hay-â-hu	های وهوی	hâzer-Javâb	حاضر جواب
hay-â-huy-kerd-an	هیا هو کردن	hâzer-Javâb-i	حاضر جوابی
hayf	حیف	hedešou	پیشب؛ دیشب
hazbo	حصبه	hek	تخم ^۱
haziyun	هذیان	hek-bâzi	تخم مرغ بازی
haziyun-goft-an	هذیان گفتن	hek-dun	تخمندان (مرغ)
hazz	حظاً	hek-e-do-zard-o	تخم دوزرده
hâĴat	حاجت	hek-e-morv	تخم مرغ
hâĴi	حاجی	hek-e-morv-i	تخم مرغی
hâĴ-o-vâĴ	هاج و واج	hek-e-narzo	تخم کوچکی که
hâkem	حاکم		مرغ نخست بار می کند
hâl	حال	hekino	خاگینه
hâlet	حالت	hek-kard-an	تخم کردن
hâlu	هالو	hek-kon	تخم کن
hâpċi	صدای عطسه	hek-riz-i	تخم ریزی
hâr	هار	hel	هیل
hâr-i	هاری	helâl	حلال
hâr-šod-an	هار شدن	helâl-e-nema	ماه نو، هلال ماه
hâsel	حاصل	helâl-zâd-o	حلال زاده
hâsel-xiz	حاصلخیز	hellâ	مستراح
hâšiyô	حاشیه	hemir	خمیر
hâšiyô-dâr	حاشیه دار		

۱. تخم مرغ و پرندگان.

hemmat	هَمَّت	hešo <u>y</u> e-mas	خوشهٔ بزرگ
henâ	حَنَّا	heykal	هیکل؛ پیکر
henâ-bašt-an	حنابستن	hey-kard-an	هی کردن
henduno	هندوانه	heyrat-zad-o	حیرت زده
hengof	هنگفت	heyrun	حیران
hengumo	هنگامه	heyvun	حیوان
hengumo-kerd-an	هنگامه کردن	hey-zad-an	هی زدن
hengumo-râ-andâxd-an	هنگامه	hezâr-lâ	هزارلا
	راه انداختن	hezâr-pâ	هزارپا
hera-dâr	خنده دار	hezere/~Ĵ	دیروز
here-ru	خنده رو	hič	هیچ
heres	خروس	hič-či	هیچ چیز
he.ro	خنده	hilo	نیرنگ، حيله
hero-âvar	خنده آور	hilo-bâz	حيله باز
herro	هرّه	hilo-bâz-i	حيله بازی
herro-kerd-an	خندیدن، خنده کردن	hilo-gar	حيله گر
hers	حرص	hilo-gar-i	حيله گری
hers-zad-an	حرص زدن	hilo-kerd-an	نیرنگ زدن
heseb	حساب	hin	بله، آری
hess	حَسّ	hird-e-kâr-i	خرده کاری
heš	هوش	hird	خُرد
he.šo	خوشه	hirdo-feres	خرده فروش
hešo <u>y</u> e-angur	خوشهٔ انگور	hirdo <u>y</u> e-čev	خردهٔ چوب
hešo <u>y</u> e-ganam	خوشهٔ گندم	hirdo <u>y</u> e-ezmo	خردهٔ همزم

hiš-din	هُرْهُرِی مَذْهَب	hormat	حَرَمَت
hiš-ker	هِیچ کَار	hoš	چُش
hiš-ker-o	هِیچ کَارِه	hoš-âr	دَانَنده
hiš-ki	هِیچ کَس	ho-šou	آن شَب
hiš-kodum	هِیچ کِدَام	hoš _y âr	هُوشیار
hiš-vax	هِیچ وَقْت	hotto _y e-heres	یَال خَرُوس
hiz	هِیز	hou	هُو
hiz-i	هِیزِی	hou-čo	حَوْضِچِه
hobâb	حَبَاب	hou-endâx-tan	هُواندَاختَن
hobâb-e-iv	حَبَاب آب	hou-hou	عُوعُو، هَپ هَپ
hoĵro	حَجَرِه	hou-kerd-an	هُو کَرْدَن
hok	حَکَم	houl-dâd-an	هُول دَادَن
hok-hok	سَکَسَکِه	houl-houl-ak-i	هُول کِی
holi	هُلُو	houlo	هُولِه، حُولِه
homvâr	هُمَوَار	houl-šod-an	هُول شَدَن
honar	هُنَر	houl-zad-an	هُول زَدَن
honar-mand	هُنَر مَنَد	hou-piçid-an	هُو پِیچِیدَن
hono	اِیْشان، آن، آن یَکی	hous	حَوْض
hono-ke	آن کِه	houcelo	حَوْصَلِه
hon-vax	آن گَاه	houz-kero	حَوْضِخَانِه
hoqo-bâz-i	حَقَّه بَازِی	huĵum	هُجُوم
hoqqo	حَقَّه ۱	huĵum-ovord-an	هُجُوم آوَرْدَن
hoqqo-bâz	حَقَّه بَاز		
horeš	مَاک		

۱. ظرف کوچک سفالین یا چینی سروافور؛ حیلِه، فَرِیب.

hun	هین	?iv-bâz	آب باز
hunâ	دیگران	?iv-bâz-i	آب بازی
hun-Ĵo	آن طرف، آنجا	?iv-be-iv-šod-an	آب به آب شدن
hurâ	هورا	?iv-čak-ân	آب چکان
hurâ-kešid-an	هورا کشیدن	?iv-dâd-an	آب دادن
huri	حوری	?iv-dâr	آبدار ^۲
hur-o-pari	جن و پری	?iv-dâr-bâš-i	آبدار ^۳
		?iv-deq	آبدوغ
	i	?iv-did-o	آب دیده ^۴
		?iv-dozz-ak	آبزدک
?id-i	عیدی	?iv-e-âli	آب آلو
?il	ایل	?iv-e-garm	آب گرم
?imân-dâšt-an	ایمان داشتن	?iv-e-pež	آب بینی
?imân-ovord-an	ایمان آوردن	?iv-e-qero	آب غوره
?imun	ایمان	?iv-e-tello	آب طلا
?in-Ĵo	اینجا	?iv-e-ten	آب دهان
in-qada	اینقدر	?iv-kaš	آبکش ^۵
?iss	ایست	?iv-kašid-an	آب کشیدن ^۶
?ist-dâd-an	ایست دادن		
?iv	۱- مف ^۱ ۲- آب		۱. آب بینی.
?iv-ak-i	آبکی		۲. هر چیز که آب دارد و میوه شاداب و پرآب.
?iv-ambâr	آب انبار		۳. خدمتگزاری که نوشابه‌ها (چای و شربت و مانند آن) را فراهم می‌کند.
?iv-âš	آبگوشت		۴. پارچه و آجر و مانند آن که به آن آب رسیده باشد.
?iv-bašt-an	آب بستن		۵. آنکه آب از حوض و استخر و غیره بیرون کشد.
			۶. آب کشیدن زخم؛ آب بیرون آوردن با سطل و

?iv-gardun	آب گردان
?iv-gaz-šod-an	آبگز شدن
?iv-kerd-an	آب کردن
?iv-lamu	آب لنبو
?iv-e-limev	آب لیمو
?iv-e-nâr	آب انار
?iv-e-noqro	آب نقره
?iv-houz-i	آب حوض کش
?iv-i	آبی ^۱
?iviri-kerd-an	اوروت کردن
?iv-mâl-kerd-an	آب مال کردن
?iv-nabât	آب نبات
?iv-na-did-o	آب ندیده
?iv-nevak	آب نمک
?iv-o-havâ	آب و هوا
?iv-o-rang	آب و رنگ
?iv-paš-dâd-an	آب پس دادن
?iv-paz	آب پز
?iv-paz-kerd-an	آب پز کردن
?iv-pâš	آب پاش
?iv-pâš-i	آب پاشی
?iv-pâšid-an	آب پاشیدن
pâšid → پ گ + ر	
?iv-raft-an	آب رفتن

?ivri	اوروت
?iv-šâr	آبشار
?iv-šer-i	آب شوی ^۲
?iv-šer-kerd-an	آب شور کردن
?iv-šod-an	آب شدن
?iv-tan-i	آب تنی
?iv-tan-i-kerd-an	آب تنی کردن
?iv-xord-an	آب خوردن
?iv-xor-i	آبخوری
?iv-xoš-kon	آب خشک کن
?iv-yâr	آبیار
?iv-yâr-i	آبیاری
?iv-zad-an	آب زدن
?iv-e-zerešk	آب زرشک

J

Ja?un-o-zad-an	جوانه زدن
Ja.bo	جعبه
Jaddo	جاده

دلو و مانند آن از چاه و جز آن؛ در آب زدن
رخت یا چیز دیگر برای شستن و پاک کردن
آن.

۱. در برابر «دیم» در صفت «کشت».

۲. با آب شستن لباس.

Ĵadd-o-âbâ	پدرجد؛ پشت در پشت	Ĵavâz	جواز
Ĵadd-o-âbâd	جد پدری	Ĵavune-gâ	جوانه گاو
Ĵa.fari	جعفری	Ĵavuno y e-ganam	جوانه گندم
Ĵahandam	دوزخ	Ĵaziro	جزیره
Ĵalâl	جلا	Ĵâ	جا
Ĵalâl-dâr	جلادار	Ĵâ-be-Ĵâ	جابه جا
Ĵa:m	مُشْرِف	Ĵâ-dâr	جادار
Ĵam-âvari	جمع آوری	Ĵâdi-gar	جادوگر
Ĵamiyat	جمعیت	Ĵâdi-gar-i	جادوگری
Ĵam-kerd-an	جمع کردن	Ĵâ-dogmo	جادگمه
Ĵam-šod-an	جمع شدن	Ĵâdu	جادو
Ĵang	۱- جنگ ۲- صدای خوردن	Ĵâ-kaft-o	جاافتاده
	دو فلز به هم	Ĵâ-namâz	جانماز
Ĵangal	جنگل	Ĵâ-nešin	جانشین
Ĵangal-i	جنگلی	Ĵâ-o-ĴanĴâl	جارو جنگال
Ĵang-e-zar-gar-i	جنگ زرگری	Ĵâr-ċi	جارچی
Ĵang-i	جنگی	Ĵâref	جارو
Ĵarimo	جریمه	Ĵâref-e-narm	جارو نرمه
Ĵass-o-xiz	جست و خیز	Ĵâref-kard-an	جارو کردن
Ĵašn	جشن	Ĵâref-kaš	جارو کش
Ĵavâb	جواب	Ĵâref-kaš-i	جارو کشی
Ĵavâher	جواهر	Ĵâri	جاری ^۱
Ĵavâher-nešun	جواهر نشان	Ĵâru	جارو فراشی
Ĵavân-i	جوانی		

۱. روان، در «آب جاری».

Ĵârû-gar	زفتگر	Ĵen	زن ^۲
Ĵâr-zad-an	جارزدن	Ĵenâq	جناغ
Ĵef-gir-i	جفت گیری	Ĵenâzo	جنازه
Ĵef-Ĵef	جفت جفت	Ĵen-gir-i	جن گیری
Ĵef-parid-an	جفت زدن	Ĵeng-Ĵeng	صدای شکستن شیشه
parid → پ گ + ر		Ĵenn-i	جنی
Ĵeft	جفت ^۱	Ĵenn-o-pari	جن و پری
Ĵeft-ak	جفتک	Ĵenok	زن ^۳
Ĵeft-ak-pešdi	جفتک چارکش	Ĵenoko	زنیکه
Ĵeft-i	جفتی	Ĵens	جنس، جنم ^۴
Ĵegar-dâr	جگردار	Ĵe-qar-ak	جگرک
Ĵehun	جهان	Ĵeqar-ak-i	جگرکی
Ĵehun-dido	جهان دیده	Ĵeqar-e-esbed	جگرسفید
Ĵehun-gard	جهانگرد	Ĵeqar-e-siyâ	جگرسياه
Ĵehun-gard-i	جهانگردی	Ĵeq-Ĵeqo	جقجه
Ĵeld	جلد	Ĵe/ar	کبد، جگر
Ĵele/o	جلیقه	Ĵer	۱- نوع ۲- جر
Ĵelf	جلف	Ĵerâ	جدا، سوا
Ĵelf-i	جلفی	Ĵerâ-bâf	جوراب باف
Ĵelou	جلو، پیشاپیش	Ĵerâ-Ĵerâ	جدا جدا
Ĵelou-dâr	جلودار	Ĵerâ y i	جدایی
Ĵelou-gir-i	جلوگیری		
Ĵelou-xun	جلو خان		
Ĵelo y i	جلویی		

۱. در برابر «تاق» و «فرد».

۲. در برابر «مرد».

۳. در برابر «مرد».

۴. جنس، ذات، در «بدجنم، بدجنس».

Ĵeren-Ĵereng	جیرینگ	Ĵiziye	جهاز
Ĵess	جست	Ĵo	جو
Ĵeš	جوش ^۱	Ĵo?un	جوان
Ĵešend-o	جوشانده	Ĵo?un-o	جوانه
Ĵešend → پ گ + ر		Ĵobbo	جبه
Ĵešid-o	جوشیده	Ĵobrân	جبران
Ĵešid → پ گ + ر		Ĵodâ-gâno	جداگانه
Ĵeš-o-xereš	جوش و خروش	Ĵodi	صمغ
Ĵeun	خوشگل	Ĵol	جُل
Ĵevâl-diz	جوالدوز	Ĵombeš	جنبش
Ĵez	جز، چیز	Ĵomb-o-Ĵeš	جنب و جوش
Ĵezz-o-velez	جلزولز، جیلز ویلیز	Ĵomb-un	جنبان
Ĵi	جوی	ĴomĴomo	جمجمه
Ĵib-ber	جیب‌بر	Ĵom-xou	لحاف ^۲
Ĵif	کیف	Ĵoqz	کوکومه، جغد
Ĵif-e-baqal	حیب‌بغل	Ĵor?at	جرات
ĴiĴo	جوجه	Ĵoss-o-Ĵi-kard-an -	جستجو کردن
Ĵik-Ĵik	صدای گنجشک، صدای جوجه، جیک جیک	Ĵoun	بهره‌رو، قشنگ، زیبا
Ĵiŷ-Ĵiŷ	جیرجیر	Ĵoun-i	قشنگی، زیبایی
Ĵirâb	جوراب	Ĵoun-tar	زیباتر
Ĵiro	جیره		
Ĵiro-xor	جیره‌خوار		
Ĵiš	جیش		
Ĵivo	جیوه		

۱. دانه‌های کوچکی که از بیماری بر پوست تن پیدا می‌شود؛ در «جوش زدن دل: بی‌قرار و بی‌تاب و بی‌آرام بودن دل»؛ در «جوش دادن، به هم پیوستن و جسابانیدن دو چیز».

۲. نیز رختخواب.

Ĵovâl-e-mas	گاله	Ĵun-dâr	جاندار
Ĵo-vo-ganam-i	جوگندمی	Ĵun-fešân-i-kerd-an	جانفشانی کردن
Ĵouar	جوهر	Ĵunovar	جانور
Ĵouar-e-tavâšir	طباشیر ^۱	Ĵunub	جنوب
Ĵou-e-souz	خصل، قصیل ^۲	Ĵur	متحد، جور
Ĵou-zâr	جوزار	Ĵur-ba-Ĵur	جوربه جور
Ĵouze-qan	جوزقند	Ĵušid-an	جوشیدن
Ĵovâl-duz	جوالدوز	Ĵušid → پگ + ر	
Ĵoz	جُز	Ĵušind-an	جوشاندن
Ĵozqâle	جزغاله ^۳	Ĵušind → پگ + ر	
Ĵozv	جزو، جزء	Ĵuvâl	جوال، جانخانی، جانیخانی
Ĵu	جوی	k	
Ĵudu	انگم ^۴		
Ĵu.e-bozorg	جوی بزرگ	ka?oles	ملاقه
Ĵuf	جیب	kabâb	کباب
Ĵuhud	جهود	kabâb-e-enĴeno	کباب چنجه
ĴuĴo-heres	جوجه خروس	kabâ-fereš	کبابی
ĴuĴo ʏ e-keftar	جوجه کبوتر	kabâb-kerd-an	کباب کردن
ĴuĴu	جوجو	kabbâdo	کباده
ĴuĴu-teqqi	جوجه تیغی	kabk-e-bari	کبک دری
Ĵum	جام ^۵	۱. دارویی است. ۲. جو سبز که برای خوردن به دام می دهند. ۳. دنبه برشته شده و هر چیزی که سوخته و در اثر آن جمع شده باشد. ۴. صمغ. ۵. ظرفی است.	
Ĵume-dâr	جامه دار		
Ĵun	جان		
Ĵun-dar-bord-an	جان در بردن		

ka:b-o-alaf	خس و خاشاک	kaf-e-zimin	کف زمین
kabud-i	کبودی	kaf-gir-ak	کفگیرک
kačal	کچل	kaf-kerd-an	کف کردن
kačal-bud-an	کچل بودن	ka.geli	کاه گلی
kačal-i	گری	kah	کاه
kačal-i-gereft-an	گر گرفتن	kah-dun	کاه دادن
kačal-šod-an	کچل شدن	kaĴ	کج، اریف
kad-bânu	کدبانو	kaĴ-bel	کج بیل
kad-bânu-gar-i	کدبانوگری	kaĴ-bud-an	کج بودن
kaf	کف ^۱	kaĴ-i	کجی
kafan	کفن	kaĴ-ker-an	کج کردن
kafan-kerd-an	کفن کردن	kaĴ-šod-an	کج شدن
kafan-peš	کفن پوش	kak	کک ^۲
kaf-dašt-i	کف دستی	ka.	کاه
kaf-dašt-i-xord-an	کف دستی خوردن	ka.kašun	کاهکشان
kaf-dašt-i-zad-an	کف دستی زدن	kak-mak-ak	کک مک
kaf-e-čomoš	کف گیوه	kalak	کَلک ^۳ ، منقل
kaf-e-dâst	کف دست	kalak-e-gel-i	منقل گلی
kaf-e-gunzo	کف اتاق	kalak-i	کَلکی
kaf-e-Ĵirâb	کف جوراب	kalak-košt-an	کَلک زدن
kaf-e-pâ	کف پا	kalam	کلم
kaf-e-pâ <u>y</u> i	کف پایی		
kaf-e-pâ <u>y</u> i-xord-an	کف پایی خوردن		
kaf-e-pâ <u>y</u> i-zad-an	کف پایی زدن		

۱. کف آب و صابون و مانند آن؛ روی، سطح در

«کف اتاق، کف زمین».

۲. حشره‌ای است گزنده.

۳. نیرنگ؛ منقل گلی.

kalam-e-pič	کلم پیچ	kand-e-kâr-i	کنده کاری
kalam-e-qomri	کلم قمری	kandi	کندو
kalamo	کلمه	kangar	کنگر
kalemo-raft-an	کلنجار رفتن	kangar-zâr	کنگرزار
kalle-Ĵeš	کالجوش	kanisâ	مسجد یهودیان
kalle-malaq	معلق، ملق	kaniz	کنیز
kalle-malaq-zad-an	معلق زدن،	kapak	کفک
	ملق زدن	kapak-e-nun	کفک نان
kallo	کله	kapak-zad-an	کفک زدن
kallo-pâčo	کله پاچه	kapak-zad-o	کفک زده
kallo-peĴ	کله پز	kapal	سُرين، کفل، لُمبر، لُمبر
kalle-šaq-q-i	ایستادگی ^۱	kapal-ban	رانکی
kalle-xar	کله خر	kappo-kerd-an	کپه کردن
kalle-xošg	کله خشک	kappo y e-terâzi	کفه ترازو
kalun	کلان	kar	گر
kamar-ban	کمر بند	karbâs	کرباس
kam-bid	کسر، کمبود	kar-bud-an	کربودن
kamčaliz-ak	کمچلیزک ^۲	karčak	کرچک
kam-kam-ak	خوش خوشک	karkas	کرکس
kam-mâyo	کم مایه	ka:ro	بزغاله ماده
kamun	کمان	karo	کره
kamun-čo	کمانچه		
kamun-e-ga.vâro	کمان گهواره		
kand-an	کندن		

۱. پافشاری.

۲. بچه کوچک قورباغه که سیاه است و سرگرد و دم باریک دارد و مانند قاشق است.

ka.robâ	کهریا	katirâ	کتیرا
kar-šod-an	گُردن	kat-o-koloft	کت و کلفت
kas	کَس	katte	دَمی
kasif	کثیف	katto	کته ^۳
kasif-bud-an	کثیف بودن	katun	کتان
kasif-kerd-an	کثیف کردن	katun-i	کتانی
kasif- šod-an	کثیف شدن	kat-xorâ	کد خدا
kasm-o-ker	کسب و کار	kavid	کبود
kasok	کوچولو، کوچک	kavir	کویر
kas-o-ker	کس و کار	kay	کی
kasok-tar	کوچک تر	kayi	کاهو
kasok-tar-in	کوچک ترین	kaž-dom	کژدم
kaš	کِش	kâfar	کافر
kašâle-run	کِشاله ران	kâfi	کافی
kašdi	قایق	kâfir	کافور
kašid-o	کشیده ^۱	kâ-gel	کاه گل
kašk	کشک	kâ-gel-i	کاه گلی
kaškil	کشکول	kâ-gel-mâl-i	کاه گل مالی
kašti	کشتی	kâĴ	کاج
kašti-bun	کشتیان	kâĴ-essân	کاجستان
kašti-nešašt-an	کشتی نشستن	kâkâ	برادر
kašti y e-bâd-i	کشتی بادی		
kašti y e-Ĵang-i	کشتی جنگی		
katibâ	کاتبین ^۲		

۲. مهر زن.

۱. دراز.

۳. پلویی که هنگام پختن آن را آبکش نکرده باشند.

kâkâ-iy-âne	برادرانه	kâso-čes	چشم خانه
kâkâ-siyâ	کاکاسیاه	kâso-lab-parid-o	کاسه لب پریده
kâkâ <u>y</u> e-kasok	برادر کوچک	kâso <u>y</u> e-mes-e-mas	کاسه بزرگ مسین
kâkâ <u>y</u> e-mas	برادر بزرگ	kâso <u>y</u> e-sofâl-i	کاسه سفالین
kâkâ <u>y</u> e-me.ro	برادر شوهر	kâšgi	کاش، کاشگی
kâkâ <u>y</u> i	برادری	kâši	کاشی
kâl	کال	kâši-ker-i	کاشی کاری
kâlo	کالا	kâši-seĴ	کاشی ساز
kâmel	کامل	ke	کو ^۱
kâqaz-i	کاغذی	kečo-gar	کوچه گرد
kâ/a-nevešt-an	کاغذ نوشتن	ked	کوت، کود
nevešt → پ گ + ر		kedî	کدو
kâ/az	کاغذ؛ نامه	kedî <u>y</u> e-tambal	کدو تنبل
kâr	مزد	kedî <u>y</u> e-xorešt-i	کدوی خورشی
kâr-dâr	کارآمد؛ مردم دار	keft ۱-کت، دوش، شانه ۲-کوفت ۳	
kâr-dâr-i	مردم داری	keftar-e-čayi	کبوتر چاهی
kârem-sarâ	کاروانسرا	keftar-e-kera <u>g</u> i	کبوتر خانگی
kârem-sarâ-dâr	کاروانسرا دار	keft-e <u>g</u> i	کوبیدگی، کوفتگی
kâr <u>i</u> gar	کارگر	keft → پ گ + ر	
kâr-ken	کارکن	kefter	کبوتر
kâr-kerd	کارکرد	kefter-bâz	کبوتر باز
kâseb	کاسب	kefter-bâz-i	کبوتر بازی
kâsni	کاسنی		
kâso	کاسه		

۱. کجاست. ۲. کتف.

۳. بیماری است، سیفلیس.

keft-o	۱- کوفت ^۱ ۲- کوفته ^۲	kem-kem	جسته جسته،
keh	کوه		خورد خورد، کم کم
keh-essân	کوهستان	kem-kem-xord-an	جرعه جرعه خوردن
keh-i	کوهی	kem-kerd-an	کسر کردن
kehir	کھیر	kem-mahall-i	کم محلی
kel	۱- کول ^۳ ۲- بغل	kem-mahall-i kerd-an	کم محلی کردن
kelâfe-kerd-an	کلافه کردن	kem-mi	تنک مو
kelâfe-šod-an	کلافه شدن	kemok	تُک
kelâfo	کلاف، کلافه	kemok-i	جرعه
kelâq-zâr	کلوخ زار	kem-ovord-an	کسر آوردن، کم آوردن
keli-dâd-an	کولی دادن	kem-par	کم پر
keli-gereft-an	کولی گرفتن	kem-pešt	کم پُشت
kel-kard-an	کول کردن	kem-qazâ	کم غذا
kelo-pešti	کوله پستی	kem-rayn	کمرنگ
kelous	کرفس	kem-ri	کم رو
kemar	کمر	kem-tar	کمتر
kemar-keš	کمرکش	kem-umad-an	کسر آمدن، کم آمدن
kem-dâšt-an	کسر داشتن	kemun-e-hallâĴ-i	کمان حلاجی
kemek-dâd-an	کمک دادن	kemuno-kard-an	کمانه کردن
kemer-šekan	کمر شکن	kem-xor	کم خور
kem-i	قدری، یک هوایی، کمی	kem-yâft	کمیاب
kemin	کمین		
kemin-gâ	کمین گاه		
kemin-kard-an	کمین کردن		

۱. دردی است که در اثر کار و ورزش بسیار در ماهیچه ها پدید می آید.

۲. خوراکی است؛ خسته، کوبیده.

۳. شانه، کتف.

kenâr	کنار	kerâyo-gereft-an	کرایه گرفتن
kenâr-a-gir	کناره گیر	kerâyo-kerd-an	کرایه کردن
kenâr-gozâšt-an	کنار گذاشتن	kerâyo-nišin	کرایه نشین
kenâr-nešašt-an	کنار نشستن	ker-bor	کاربر
kenâr-o	کناره ^۱	ker-čâq-kerd-an	کار چاق کردن
kenâr-o-gereft-an	کناره گرفتن	ker-di-kerd-an	کار پیدا کردن
kenâr-o-kerd-an	کناره کردن	ke.r-dun	کاردان
kenâr-o ^y e-nun	دوره ^۲	keri	۱- کوری ۲- کاری ^۳
kenâr-rafd-an	کنار رفتن	ker ⁱ gar	کارگر
kenâr-zad-an	کنار زدن	ker ⁱ gar-i	کارگری
kenâyo-dâr	کنایه دار	kerizo	پنبه پاک نکرده
kenâyo-goft-an	کنایه گفتن	ker-ker	کرکر، کِرَوکَر
kenâyo-zad-an	کنایه زدن	ker-kerd-an	کور کردن، کار کردن
kenef	کنف، کنفت	ker-ker-kerd-an	کرکر کردن ^۴
kenef-šod-an	کنفت شدن	ker-kon	مسهل
kenes	کینس، نخور	ker-košd-o	کار کشته
keno	کنه	kerm	انگل، کرم
kepa	شکنبه	kermâl-kerd-an	کورمال کردن
kepa ^y e-gesben	شکنبه گوسفند	kerm-e-amšom	کرم ابریشم
ke.-pâyo	کوهپایه	kerm-e-kodi	کرم کدو
ker	کار، کور		
kerak	کورک		۱. ساحل، کنار هر چیز؛ دوره نان.
kerâyo	کرایه		۲. در «دوره نان: تمام کناره نان».
kerâyo-dâd-an	کرایه دادن		۳. کوشا، فعال.
			۴. خنده صدا دار کردن، با صدا خندیدن؛ کم کم و آهسته کار کردن.

kerm-e-šab-tou	کرم شب تاب	kero-yatâ	خانه یکی
kerm-e-xâk-i	کرم خاکی	kero <u>y</u> e-âhan-gar-i	کوره آهنگری
kerm-u	کرمو	kero <u>y</u> -e-zambur	شان
kerm-xord-o	کرم خورده	kero <u>y</u> e-zoqâl	کوره زغال
kerm-zad-o	کرم زده	kero <u>y</u> i	خانگی
kero	کوره، داش ^۱	kero-zâd	خانه زاد
kero	خانه	ker-piš-bord-an	کار از پیش بردن
kero-ba-deš	خانه بدوش	ker-râ-endâxt-an	کار راه انداختن
kero-bar-andâz	خانه برانداز	ker-râ-oftâd-an	کار راه افتادن
ker-o-bâr	کاروبار	ker-savât	کوره سواد
kero-dâr	خانه دار	ker-šekan-i	کارشکنی
kero-dâr-i	خانه داری	ker-šod-an	کور شدن
kero-de	کوره ده	kert	کارد
kero-nišin	خانه نشین	kervit	کبریت
kero-paz	کوره پز	ker-xuno	کارخانه
kero-pâ	خانه پا	kesâfat	کثافت
kero-ra	کوره راه	kesâfat-ker-i	کثافت کاری
kero-šâgerd	خانه شاگرد	kesât	کساد
kero-takun-i	خانه تکانی	kesât-i	کسادی
kero-takun-i-kerd-an	خانه تکانی کردن	kesel	کیسل
kero-vâdo	خانواده	kešo	کوسه
kero-vâdo <u>y</u> e-bori	خانواده عروس	keš	بند جوراب، بند شلوار
kero-vâdo <u>y</u> e-dumâd	خانواده داماد	keš(â)ovarz	کشاورز
kero-vâr	خانوار		

۱. کوره آجر و سفالینه پزی و نانواپی.

keš(â)varz-i	کشاورزی	keviro	کبره
keš(â)varz-i-kerd-an	کشاورزی کردن	keviro-bašt-an	کبره بستن
keš-dâd-an	کش دادن، کوچ دادن	keyf	کیف
kešik-dâd-an	کشیک دادن	keyf-kerd-an	کیف کردن
keš-makeš	کشمکش	kezo	تُنگ، کوزه
keš-makeš-kerd-an	کشمکش کردن	kezo-gar	کوزه گر
kešmeš	کشمش	kezo-gar-i	کوزه گری
kešmeš-e-souz	کشمش سبز	kezo <u>y</u> e-dašt-eškašt-o	کوزه سرو
kešo	کشو		دسته شکسته
kešt	کشت	kezo <u>y</u> e-iv	کوزه آب
kešt-e-deym-i	زراعت دیمی	kezo <u>y</u> e-kasok	کوزه کوچک
keš-umad-an	کیش آمدن	kezo <u>y</u> e-mas	کوزه بزرگ
keš-zâr	مرغزار، کشتزار	kičo	کوچه
ke(ö)ta	کُل ^۱ ، کوتاه	kičo-bâq	کوچه باغ
ke(ö)ta-dašt	کوتاه دست	kif	کیف
ke(ö)ta <u>y</u> i	کوتاهی	kile-bâr	کوله بار
ke(ö)ta <u>y</u> i kard-an	کوتاهی کردن	kiliči	انگشت کوچک دست
ke(ö)ta-omad-an	کوتاه آمدن	kine-dâšd-an	کینه داشتن
ketâb	کتاب	kino	کینه
ketâb-čo	کتابچه	kino-var	کینه ور
ketâb-kero	کتابخانه	kino-var-i	کینه وری
ketâ-feresh	کتابفروش	kip-kerd-an	کیپ کردن
ketâ-feresh-i	کتابفروشی	kipp	کیپ
ket-bašto	کت بسته		

kip-šod-an	کیپ شدن	kola <u>y</u> e-mes-i	کلاه خود
kirig-raft-an	تو لک رفتن ^۱	kola <u>y</u> e-namad-i	کلاه نمدی
kisso	کیسه	kola <u>y</u> e-pešt-i	کلاه پوستی
kisso-kaš	کیسه کش	kolâ-gozâšt-an	کلاه گذاشتن ^۲
kisso-kašid-an	کیسه کشیدن	kolâ-var-dâr	کلاه بردار
kisso <u>y</u> e-čarm-i	همیان ^۲	kolâ-var-dâr-i	کلاه برداری
kisso <u>y</u> e-hamum	کیسه حمام	kolâ-var-dâšt-an	کلاه برداشتن
kiš	کیش	koleng-o-tišo	تبر تیشه
kišik	کشیک	koleyn	کلنگ
kiš-kerd-an	کیش کردن	kolfat	کلفت
kiš-kiš	کیش کیش ^۳	kolfat-i	کلفتی
kočče	پوزه	količo	کلوچه
kočo	چانه (زنخ)	koliqo	کلوفه
kodan	کودن	kolk	کُلک، کُرک
kodi	کدو	koll	کُل
kodom	کدام	koloft	کُلُفت
kodom-tâš	کدام یک	koloft-i	کُلُفتی
koJâ	کجا	komak	کمک
kok	کُرچ	komak-gereft-an	کمک گرفتن
kok-mâr	مار کبری		
kola	کلاه		
kola-deĴ	کلاه دوز		
kola-deĴ-i	کلاه دوزی		
kola-gisi	کلاه گیس		

۱. پر ریختن پرنده.

۲. کیسه چرمی درازی که به کمر بسته می شود و

زیر روپوش پنهان است.

۳. آوازی که برای خوابانیدن بچه کوچک از دهان

برآورده میشود.

۴. سر را به کلاه پوشاندن.

komak-ker	یاور ^۱	kon-raft-an	کند رفتن
komak-kerd-an	کمک کردن	kon-šod-an	کند شدن ^۵
komak-xâst-an	کمک خواستن	kopol	کُپَل
xâst → پ گ + ر		koppo	۱- سالک ۲- توده، کپه
komâĴ	کُمَاج	koppo <u>y</u> e-xâk	کُپه خاکی
komâĴ-dun	کماجدان	koppo <u>y</u> e-xâr	توده خار
komi	کُسی	kork	کُرکی
kompot	خوشاب	kork-i	کُرکی
kond	کُل ^۲ ، کُند ^۳	korro	کُرّه
kond-i	کُندی	korro-xar	کُرّه خر
kondo	کُنده	korro <u>y</u> e-asb	کره اسب
kondo <u>y</u> e-zâni	کُنده زانو	korsi	کُرسی
kon-fa:m	کندفهم	korsi-gozâšt-an	کُرسی گذاشتن
kongero	کنگره	kort	کُرت
kongero <u>y</u> i	کنگره ای	kort-e-bâqelâ	باقلی زار
konĴ	کنج	košd-âr	کشتار
konĴ-e-gunzo	کنج اطاق	košd-âr-kerd-an	کشتار کردن
konĴet	کنجد	košdi	کُشتی
konĴ-kâv	کنجکاو	košdi-gereft-an	کُشتی گرفتن
konĴ-kâv-i	کنجکاوای	košd-o	کُشته
konĴo	گوشه، کنج		
kono	حالا، اکنون		
ko.no	کهنه ^۴ ، بیات		
ko.no-ker	کهنه کار		

۱. کسی که هنگام درو کردن کشت به یاری می آید.

۲. کند. ۳. در برابر «تیز» و «برنده».

۴. پارچه کهنه و فرسوده، هرچیز کهنه و فرسوده.

۵. در برابر «تند»، «تندرو»؛ در برابر «تیز» و «برنده».

košt-e-šod-an	کشته شدن	kulâk	کولاک
kotak	۱-کتک ۲-کدین ^۱	kuluq	کلوخ
kotak-ker-i	کتک کاری	kumo <u>y</u> e-âsiyou	کوفه آسیا
kotak-xord-an	کتک خوردن	kurak	دُمَل
kotak-zad-an	کتک زدن	kuruze	غوزه
kouhân-e-gâ	کوهان گاو	kuš-eš	کوشش
kouhun	کوهان		
kouk	کبک		
koukab	کوکب		
kouli	کولی	la	لای
kouli-gar-i	کولی گری	lab	لب ^۲
kouli-gar-i-kerd-an	کولی گری کردن	lab-o-loučo	لب ولوچه
kovid-o	کوبیده	labu	لبو
kovid → پ گ + ر		labu <u>y</u> i	لبویی
ku(ö)d-kard-an	کوت کردن، کود کردن	lačak	چارقد، لچک
ku(ö)rok	کورک	lačar	لچَر
ku(ö)rok-dar-ovord-an k	کورک در آوردن	lagan	لگن
kutule	کوتاه قد	lagan-čo	لگنچه
kuč	کوچ	lahim	لحیم
kuč-kard-an	کوچ کردن	lahim-kerd-an	لحیم کردن
kuen	جد سید	lahzo	لحظه
kuh-essân-i	کوهستانی	laĴ	لج
kuk-zad-an	کوک زدن		

۱. چوبی که گازران با آن جامه را می کوبند.

۲. کنار، در «لب جوی»، «لب حوض» و مانند آن.

la.Ĵ-bâz	خیره سر، لجباز	la.nat-kerd-an	لنعت کردن
la.Ĵ-bâz-i	خیره سری، لجبازی	langar	لنگر
la.Ĵe	لهجه	lappo	لپه
la.Ĵo	گویش	laq	لغ
la.Ĵ-oftâd-an	لج افتادن	laqad-endâxt-an	لگدانداختن
la.ĴuĴ	لجوج	laqad-kerd-an	لگدکردن
lak	لک	laqad-mâl-šod-an	لگد مال شدن
lak-dâšt-an	لک داشتن	laqad-xord-an	لگد خوردن
lak-kard-an	لک کردن	laqad-zad-an	لگدزدن
lakke-dâr	لگه دار	laqat	لگد
lakke-dâr-bud-an	لگه دار شدن	laq-laq	لندوک ^۳
lakke-gir-i	لگه گیری	laqmo	رعشه
lakko	لگه	laqmo-dâr	رعشه دار
laklak	لکلک	laγ-laγ-xord-an	لغ لغ خوردن
lak-o-pis	پیس	larz	لرز
la:l	۱- گج ^۲ - لعل	larz-eš	لرزش
lalo	لله	larz-kerd-an	لرز کردن
lambo	لندوک ^۲	lasso	لشه
lam-dâd-an	لم دادن	laš	لش
lamid-an	لمیدن	lašmo	خزه آب، جل وزغ
lamid → پ گ + ر			
lams-šod-an	لمس شدن		
la:n	لحن		
la.nat	لنعت		

۱. یک گونه ابریشم کم ارزش است.

۲. تخ مرغ نارسیده که گاهی مرغ زودتر از زمان تخم کردن می کند و پوست بسیار شل و نازک دارد.

۳. شخص دراز و باریک و گردن دراز.

latif	لطیف	lâk-i	لاکی
latme-xord-an	لطمه خوردن	lâk-o-mo:r-kerd-an	لاک و مهر کردن
latmo-zad-an	لطمه زدن	lâk-peš	لاک پشت
lat-o-pâr-kerd-an	لت و پار کردن	lâk-pešt-e-iv-i	لاک پشت آبی
lavâš	لواش	lâk-poš	کَشَف
lavo	لبه	lâk-pošt-e-xâk-i	لاک پشت خاکی
laxdo	لخته ^۱	lâk-zad-an	لاک زدن
laxdo-laxdo	لخته لخته	lâlabbâs-i	لاله عباسی
layn-kerd-an	لنگ کردن	lâ-lâ	کیش کیش ^۵
laziz	لذیذ	lâ-lâ-kerd-an	لالا کردن
lâ	۱- لا ^۲ - ۲- دوغه، دُرد ^۳	lâ-lâ y i	لالایی
lââb	لعاب، چَرک ^۴	lâlâ y i-goft-an	لالایی گفتن
lââb-dâr	لعاب دار	lâlo	لاله
lââb-e-berenĴ	لعاب برنج	lâlo y e-keh-i	لاله کوهی
lââb-e-ten	لعاب دهان	lâqar	لاغر، تکیده
lââb-e-zarf	لعاب ظرف	lâqar-i	لاغری
lââb-i	لعابی ^۱		
lââf-deĴ	لحاف دوز	۱. تَکِه (بیشتر برای خون بسته شده بکار می ورد).	
lââf-deĴ-i	لحاف دوزی	۲. درون، میان، در «لای جز، لای دیوار» و مانند آن؛ در «نخ دولا و سه لا»؛ در «دولّا شدن، خم شدن، دولا کردن».	
lâbo	۱- لابه ^۲ - ۲- لاید	۳. آنچه از آبگون (شراب و شربت و جز آن) در ته ظرف ته نشین می شود و در تهران آنرا «لرت» می گویند.	
lâbo-kerd-an	لا به کردن	۴. دُردی که پس از گداختن دنبه و پیه در بن ظرفی که در آن می گدازند می ماند.	
lâĴevard	لاجورد	۵. آوازی که برای خوابانیدن بچه کوچک از دهان برآورده می شود.	
lâĴevard-i	لاجوردی		
lâk	لاکی		

lâri	لاروب	lezzat-bord-an	لذت بردن
lârib-i	لاروبی	lezzat-dâd-an	لذت دادن
lârub-i-kerd-an	لاروبی کردن	lezzat-dâšt-an	لذت داشتن
lâšo	لاشه	libiyâ	لوبیا
lâš-xor	لاشخوار	libiya <u>y</u> e-čaš-bolbol-i	لوبیای
lât	لات ^۱ ، اویاش، الواط		چشم بلبلی
lât-šod-an	لات شدن	lif	لیف
lâyeq	لایق	lif-e-hamum	لیف حمام
lâyeq-bud-an	لایق بودن	lilufar	نیلوفر ^۲
lâyeq-šod-an	لایق شدن	limu	لیمو
lebâs	جامه	limu-toroš	لیموترش
lef-dâd-an	لفت دادن	limu <u>y</u> e-širin	لیمو شیرین
left-o-lis	لفت و لیس	limu <u>y</u> i	لیمویی
left-o-lis-kerd-an	لفت و لیس کردن	liso <u>y</u> e-kisso	لیفه کیسه
ley-ley	لی لی	liso <u>y</u> e-tanbun	لیفه شلوار
ley-ley-kerd-an	لی لی کردن	lito	لیته ^۵
leng	لنگ	litti	بُره تودلی
lengo	لنگه ^۲	livân	لیوان
lengo <u>y</u> e-bar	لنگه در		
lengo <u>y</u> e-bâr	لنگه بار		
lengo <u>y</u> e-čomoš	لنگه کفش		
lengo <u>y</u> e-gevâl	لنگه جوراب		
le-o-pe	له و په ^۳		
lezzat	لذت		

۱. بی چیز، بینوا، ولگرد و بی ادب.

۲. در برابر «جفت»، یکی از جفت چیزی مانند «لنگه در»، «لنگه بار»، «لنگه کفش».

۳. هر چه از پختن یا فشار بسیار نرم و از هم وارفته شده باشد.

۴. گیاهی است.

۵. یک گونه ترشی است از بادنجان و خیار و چندگونه سبزی و پیاز و سیبزمینی ترشی و مانند آن.

liyâqat	لیاقت	lou-riz-šod-an	لبریز شدن
liyâqat-dâšt-an	لیاقت داشتن	lou-var-čind-an	لبورچیدن
liyâqat-di-kerd-an	لیاقت پیدا کردن	čind → پ گ + ر	
liz	لیز، لزوج	louv-e-bale	لببالا
liz-dâd-an	لیزدادن	lou ^v -e-pâyin	لبپایین
liz-xord-an	لیزخوردن	lou-xan	لبخند
lok	آهک آب ندیده	lou-xan-zad-an	لبخند زدن
lokko	لوکه ^۱	louzaten	لوزیتن
lok-lok-e-asb	لُکّه ^۲	louz-i	لوزی
lokнат	لکنت	loxd-i	لُختی
lok-raft-an	لُکّه رفتن	lox-kerd-an	لُخت کردن
lombund-an	لنبانندن	loxt	لُخت، عور
lombund → پ گ + ر		loxt-o-patu	لخت و پتی
lop	لُخم	loxt-o-ur	لخت و عور
loqmo	لُقمه؛ نواله ^۳	loxt-šod-an	لخت شدن
loqoz	لُغز	luč	لوچ
lort	لُرت	lule	تنبوشه، لوله
lou	لب ^۴	lune	آشیانه
lou-ba-lou	لبالب، لب به لب	luno	لانه
lou-dâd-an	بروز دادن، لودادن	luno-kard-an	لانه کردن
lou-dâr	لبه دار		
loulâ	لولا		
lou-parid-o	لب پریده		
lou-riz	لبریز		

۱. پنبه‌ای که از غوزه در آورده ولی هنوز پنبه‌دانه را از آن جدا نکرده‌اند، پنبه‌ای که هنوز حلاجی نشده باشد.

۲. یک گونه راه رفتن اسب.

۳. لقمه خوراکی برای گذاشتن در دهان.

۴. از اعضای صورت.

lur	لور ^۱	maĴâl	مجال
lus	لوس	maĴâl-dâd-an	مجال دادن
lus-kerd-an	لوس کردن	maĴbur	مجبور
lus-šod-an	لوس شدن	maĴbur-kerd-an	مجبور کردن
luti	لوطی	maĴĴân-an	مجاناً
		maĴĴâni	مجانى
	m	maĴles	مجلس
		maĴri	مجروح
ma	صدای بز	maĴri-kerd-an	مجروح کردن
ma.bad	مَعبد	mak	گَم
maččed	مسجد	mak-šod-an	گَم شدن
ma.dan	معدن	maktab	مکتب
madreso	مدرسه	maktab-dâr	مکتب دار
ma:f-kerd-an	محو کردن	maktab-kero	مکتب خانه
mafraq	مفرغ	malaq	ملخ
mafraq-i	مفرغی	malas	ملَس
magaz	مگس	malaxemâved	عزرائیل
magaz-e-gâ	مگس گاو	malâfo	متیل ^۲ ، ملافه
mah	۱- بُرج (ماه) ۲- مه	malâĴo	ملاج
mahal-gožâšt-an	محل گذاشتن ^۲	malâzo	ملازه
mahallo	محلّه	malexemâved	جبرئیل، عزرائیل
mahâl	محال		
mah-âlud	مه آلود		
mahrum-kerd-an	محروم کردن		

۱. شیر بریده، پنیری که از آب پنیر به دست

می آورند.

۲. اعتنا کردن. ۳. ملافه لحاف.

ma.lim-kerd-an	معلوم کردن	maqš	مشق
ma.lum	آشکار	maqš-dâd-an	مشق دادن
malus	ملوس	maqš-kerd-an	مشق کردن
mambar	منبر	maqz	مغز
mamnun	ممنون	maqz-dâr	مغزدار
man	مَن ^۱	maqz-e-harum	مغزحرام
mandou	منداب ^۲	maqz-i	مغزی
manfe?at-bord-an	منفعت بردن	maqz-kerd-an	مغزکردن
manfe?at-resund-an	منفعت رساندن	maʔrur	مغرور
resund → پ گ + ر		ma.ram	مرهم، محرم
manfir	منفور	ma.ram-uno	محرمانه
mang	مَنگ	maraz	مرض
mangolo	منگوله، منگله	mardok	مرد
ma.ni	معنی	mardok-o	مرتیکه
ma.ni-dâr	معنی دار	mardomak-e-čaš	مردمک چشم
ma.ni-kerd-an	معنی کردن	mard-una ^g i	مردانگی، مردی
ma.n-kerd-an	منع کردن	mard-uno	مردانه
mantar-kerd-an	منترکردن	ma.reke-gir	معرکه گیر
manzaro	منظره	ma.reko-gir-i	معرکه گیری
maqâm	مقام	marg	مرگ
maqbaro	مقبره	marg-e-moš	مرگ موش
maqreb	مغرب		
maqrur-bud-an	مغرور بودن		
maqsud	مقصود		

۱. واحد وزن.

۲. دانه‌ای است که از آن روغن می‌گیرند و روغن آن را روغن منداب می‌گویند.

ma.rif	معروف	maši	ماهی
ma.rif-šod-an	معروف بودن، معروف شدن	maši-esbed	ماهی سفید
mariz	بیمار، مریض	maši-gir	ماهیگیر
mariz-bud-an	مریض بودن	maši-gir-i	ماهیگیری
mariz-i	بیماری	masih-i	مسیحی
mariz-kero	مریضخانه	masil	مسیل
mariz-šod-an	مریض شدن	maši-qermez	ماهی قرمز
marĴun	۱- مرجان ۲- نوشدارو	maši ^y e-did-i	ماهی دودی
marmar	مرمر	maši ^y e-qezel-ālo	ماهی قزل آلا
ma.roko-gereft-an	معرکه گرفتن	mas-kerd-an	۱- بزرگ کردن
martabuni	مرتبان		۲- مست کردن
ma.ruf	مشهور	masqare-bâz-i	مسخره بازی
ma.ruf-bud-an	مشهور بودن	masqare ^g i-kerd-an	مسخرگی کردن
ma.rum-bud-an	محروم بودن	masqaro	مسخره
ma.rum-šod-an	محروم شدن	masqaro-kerd-an	مسخره کردن
marz	مرز	masqaro-šod-an	مسخره شدن
marzo	مرزه	massab	مذهب
mas	بلند؛ بزرگ، گنده	massaki	مصطکی
masal	افسانه، مثل	massâ	نان فطیر ^۱
masal-an	مثلاً	mass-i	مستی
masal-košt-an	مثل زدن	mas-šod-an	۱- بزرگ شدن
mašâ	فطیر		۲- مست بودن، مست شدن
masâhat	مساحت		
masdâno	۱- مثانه ۲- مستانه		

۱. نانی است که یهودیان برای عید می پزند و مانند لواش است ولی نمی گذارند ور بیاید.

mast	مست	matto	مته
mas-tar	بزرگتر	mau-mau	متمو، صدای گربه
mas-tar-i	بزرگترین	mavaĵeb	مواجب
ma.sul	محصول	maxlit	مخلوط
masxare-bâz-i	مسخرگی	maxlut-kerd-an	مخلوط کردن
masxare-bâz-i-bar-ovord-an	مسخرگی در آوردن	maxlut-šod-an	مخلوط شدن
ma.šal	مشعل	maxmal	مخمل
ma.šal-dâr	مشعل دار	maxmal-ak	مخملک
ma.šiq	معشوق	maxmal-i	مخملی
mašk	مشک	maxsis	مخصوص
mašqel-bud-an	مشغول بودن	maxsis-an	مخصوصاً
mašqil	مشغول	maymun	میمون ^۳
mašqul-kerd-an	مشغول کردن	ma.yub	معیوب
mašqul-šod-an	مشغول شدن	ma.yub-kerd-an	معیوب کردن
mašrafo	مشربه	ma.yub-šod-an	معیوب شدن
mašreq	مشرق	ma:z	محض
ma.šur	مشهور	maze-maze-kerd-an	مز مزه کردن
mašverat-kerd-an	مشورت کردن	ma.zerat-xâst-an	معذرت خواستن
matalak	متلک	mazlum	مظلوم
matalak-goft-an	متلک گفتن	maznun-bud-an	مظنون بودن
ma.tâbi	مهتابی ^۱	۱. اطاق مانند است در طبقه دوم و در پیش سوی اطاق که سوی بیرونی آن در و دیوار ندارد، ایوان طبقه دوم. ۲. زرد کم رنگ شبیه به مهتاب و نیز چراغ مهتابی. ۳. بوزینه؛ گلی است.	
ma.tou	ماهتاب، مهتاب		
ma.tou _ i	مهتابی ^۲		

maznun-šod-an	مزنون شدن	māhārat	مهارت
mazo-kerd-an	مزه کردن (چشیدن)	māhār-dāšt-an	مهارت داشتن
mazraho	مزرعه	māhār-kerd-an	مهار کردن
mazze-bud-an	مزه داشتن	māher	۱- ماهر ۲- ماهور ^۲
mazzo	مزه	māhuno	ماهانه
mā	ماها، ما	māki	ماکو
māâf-kerd-an	معاف کردن	māl	مال ^۳
māâf-šod-an	معاف شدن	māl-ben	مال بند
māč	ماچ	māl-dār	مالدار
māč-dād-an	ماچ دادن	māle.Ĵo	معالجه
māč-kerd-an	ماچ کردن	māle.Ĵo-kerd-an	معالجه کردن
māčo-xar	ماچه خر	māleš	مالش
māda ġ i	مادگی	māleš-dād-an	مالش دادن
mādar-e-bābā	مادر پدر	māleš-raft-an	مالش رفتن
mādar-zan	مادر زن	mālo	ماله
mādar-zan-šalom	مادر زن سلام	mālo y e-gel-ker-i	ماله بنایی
māddo	مادینه، ماده	mālo y e-kešāvarz-i	ماله کشاورزی
māddo-xar	ماده خر	māmā	۱- ماما (قابله) ۲- مادر
mādiyun	مادیان	māmā-če-gar-i	قابلیگی
mādo-?esbo	ماده سگ	māmā-čo	قابله
mādo-gā	ماده گاو		
mādo-xik	ماده خوک		
māhāno	ماهیان		
māhār	مهار		

۱. جمع «ما».

۲. زمین پست و بلند، زمین پشته پشته، در تهران

بصورت "تپه ماهور" بکار می رود.

۳. دارایی، خواسته، ثروت.

mâmân-bozorg	مادر بزرگ ^۱ ، مادر پدر	mâs-ben-i	ماست بندی
mâmân-zâd	مادر زاد	mâsk	ماسک
mâmâ <u>y</u> e-mâmâ	مادر مادر	mâsk-zad-an	ماسک زدن
mâmâ <u>y</u> i	مادری	mâsso	ماسه
mâmâ <u>y</u> i-kerd-an	مادری کردن	mâst	ماست
mâmelo	معامله	mâš	ماش
mâmelo-dâšt-an	معامله داشتن	mâš-i	ماشی
mâmelo-kerd-an	معامله کردن	mât	بُهِت، مات
mânad-bud-an	مانند بودن	mâtam	ماتم
mâne-bud-an	مانع بودن	mât-bord-an	بِهت بردن
mâne-šod-an	مانع شدن	mât-kerd-an	مات کردن
mâr	مار	mâut	ماهوت
mâr-čev-o	مار چوبه	mâut-i	ماهوتی
mâr-e-iv-i	مار آبی	mâyel	مایل
mâr-e-me.ro	مادر شوهر	mâyi-čo	ماهیچه
mâr-e-xâki	مار خاکی	mâyi-tovo	ماهی تابه
mâr-gazid-o	مار گزیده	mâyno-kerd-an	معاینه کردن
mâr-gir	مارگیر	mâyo	۱ - فاله ۲ - مایه
mâr-gir-i	مارگیری	mâyo <u>y</u> e-himir	مایه خمیر
mâr-mu-lak	مارمولک	mâyo <u>y</u> e-mâss	مایه ماست
mâr-pič	مارپیچ	mâyo <u>y</u> e-pinir	مایه پنیر
mâr-pič-i	مارپیچی		
mâsiro	ماسوره		
mâs-ben	ماست بند		

۱. نیز در خطاب.

۲. تخم مرغ یا پوست آن یا سنگی مانده به آن که در لانه می گذارند تا مرغ بر روی آن بخوابد و تخم کند.

mâyo-zad-an	مایه زدن	mennat-gozâšt-an	مَنّت گذاشتن
mebâ	باید	mennat-kešid-an	مَنّت کشیدن
mebâsi	باید	me:r	مِهر (کابین)
mebâsti	باید	me.rabun	مهربان
medâd	مداد	me.rabun-i	مهربانی
medâd-pâk-kon	مداد پاک کن	me.rabun-i-kerd-an	مهربانی کردن
medâd-terâš	مداد تراش	me:ro	شوهر
me.do	معه	me:ro-dâd-an	شوهر کردن
megar	مگر ^۱	me:ro-dâr	شوهردار
mege	مگر	me:ro-xahar	شوهرخواهر
meJri	مجری	me:ro y e-mâmâ	شوهر مادر
meme	قاقا، قاقالی لی	mes	مس
me.mun	مهمان	mes-gar-i	مسگری، مسگر
me.mun-dâr	مهماندار	mes-i	مسی
me.mun-i	مهمانی	mesl	عین، عیناً، مثل
me.mun-i-dâd-an	مهمانی دادن	mes-mes-kerd-an	موس موس کردن،
me.mun-i-kerd-an	مهمانی کردن		مین کردن، مس مس کردن
me.mun-i-šod-an	مهمانی رفتن	mesqâl	مثقال
me.mun-kerd-an	مهمان کردن	mesvâk	مسواک
me.mun-kero	مهمانخانه	mesvâk-zad-an	مسواک زدن
me.mun-šod-an	مهمان شدن	mešt	۱- مشت ۲- چنگ ^۳
me.mun-xuno	اطاق پذیرایی	mešt-o-mâl	مشت و مال
menâro	منار، مناره		
mennat	مَنّت		

۱. آیا.

۲. پنجه گره کرده.

۳. به اندازه آنچه در یک دست جای می گیرد.

mešt-o-mâl-dâd-an	مشت و مال دادن	mil-e-sirmo	میل سرمه
meš-zad-an	مشت زدن	mil-zad-an	میل زدن ^۲
meš-zan	مشت زن	mim	موم
metqâl	مقال	mim-i	مومی
mevo	میوه	mim-yâ <u>y</u> i	مومیایی
mevo-čind-an	میوه چیدن	minâ	مینا ^۳
mevo-feresh	میوه فروش	mirâb	میراب
mevo-xor-i	میوه خوری	mirâb-i	میرابی
mevo <u>y</u> e-de.ras	میوه دیررس	mirâs	میراث
mevo <u>y</u> e-te.Ĵo	میوه تازه رسیده	mir-âxor	میرآخور
	یا نزدیک به رسیدن	mir-čo	مورچه
meydun	میدان	mir-čo-savâr-i	مورچه سواری
meygu	میگو	mir-čo <u>y</u> e-par-dâr	مورچه پردار
meyl-dâšt-an	میل داشتن	mir-mir	مور مور
meyxoš	میخوش	mirt	مورد
mez-re.Ĵ	مزدور	mi-sir	موسیر
mi	موی، گیس	miš	میش
mi-čin	مقاش، موجین	mivo	باردرخت، میوه
mi-?esbed	گیس سفید	mivo <u>y</u> o-zid-ras	میوه زودرس
mil	۱- مول ۲۱- میل بازی	mix	میخ
	۳- میل بافتنی	mixak	میخک
millâ	ختنه		
millâ-kon-un	ختنه سوران		
mil-e-qaylun	میلاب قلیان		

۱. بچه‌ای که از راه آمیزش نامشروح به وجود آمده است و هنوز در شکم مادر است؛ معشوق و فاسق زن.
 ۲. بازی.
 ۳. گُل.

mix-čö	میخچه ^۱	mo?alem	معلم
mix-e-kasok	میخچه ^۲	mo?aref-i-kerd-an	معرفی کردن
mix-kobid-an	میخ کوبیدن	mo?asser	کارگر ^۶
kobid → پ گ + ر		mo?attal-kerd-an	معطل کردن
mix-tavilo	میخ طویله	mo?attal-mând-an	معطل ماندن
mix-zad-an	میخ زدن	mând → پ گ + ر	
mi <u>y</u> e-bâft-o	گیسوی بافته	mo?attal-šod-an	معطل شدن
mi <u>y</u> i	مویی	mo?attal-i	معطلی
miyun	میان ^۳ ، میان	mo-?estun	مویستان
miyun-bor-kerd-an	میان بُر کردن	mo?et	عید
miyun-bor-raft-an	میان بُر رفتن	moammâ	معما
miyun-Ĵi	میانجی	moâfeq	موافق
miyun-Ĵi-gar-i	میانجیگری، واسطگی	moâfeq-bud-an	موافق بودن
miyunĴi-gar-i-kerd-an	واسطه شدن	moâfeq-šod-an	موافق شدن
miyuno	میان ^۴	moč	مچ
miyuno-bud-an	میان ^۴ داشتن	močâle-šod-an	مچاله شدن
miyuno-rov-i	میان ^۴ روی	močâlo	مچاله
miyuno-rou	میان ^۴ رو	močâlo-kerd-an	مچاله کردن
miyuno <u>y</u> e-qeylun	میان ^۴ فلیان	moč-ban	مچ بند
miyuzi	مودی	moč-e-pâ	۱- مچ پا ۲- ساق پا
miz	میز		
miz-bân	میزبان		
mo	مَن ^۵		
mo?affaq-šod-an	موفق شدن		

۱. برآمدگی است مانند سر میخ که از فشار کفش تنگ در پا پیدا می شود.

۲. میخ کوچک. ۳. وسط، حد وسط.

۴. رابطه، در «باکسی میانه داشتن».

۵. اول شخص.

۶. مؤثر، در «کارگر افتادن» و «کارگر شدن».

moč-pič	پاتابه، میچ پیچ	mokahab	مکعب
modbax	مطببخ	mo.kam-šod-an	محکم شدن
modma?en	مطمئن	mo.kam-kerd-an	محکم کردن
modma?en-bud-an	مطمئن بودن	mokkam	محکم
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	mok-zad-an	میک زدن
modma?en-šod-an	مطمئن شدن	mol	گردن
moed	عید	molâheze-kerd-an	ملاحظه کردن
mofassal	مفصل	molâhezo	ملاحظه
mofd	مفت	molâhezo-ker	ملاحظه کار
moft ^a ki	مفتکی	mol-derâz	گردن دراز
moftalâ	مبتلا	mol-e-birik	گردن باریک
moftali-bud-an	مبتلا بودن	mollad-xâst-an	مهلت خواستن
moftali-šod-an	مبتلا شدن	mollat	مهلت
mof-xor	مفت خور	mollâ	آخوند، ملا
mof-xor-i	مفت خوری	momken	ممکن
mohebbad	محبت	momken-bud-an	ممکن بودن
mohebbad-dâšt-an	محبت داشتن	momken-šod-an	ممکن شدن
mohebbad-kerd-an	محبت کردن	monabbat	منبت
mohem	مهم	monabbat-ker-i	منبت کاری
mohlad-gereft-an	مهلت گرفتن	monazzam-bud-an	منظم بودن
moJassamo	مجسمه	monazzam-kerd-an	منظم کردن
mo.Jezo	معجزه	monazzam-šod-an	منظم شدن
mo.Jezo-kerd-an	معجزه کردن	monâJât	مناجات
moJJo	مره	monâJât-kerd-an	مناجات کردن

monâseb	مناسب	morabbâ <u>y</u> e-âlbâli	مرای آلبالو
monâseb-šod-an	مناسب بودن	morabbâ <u>y</u> e-be	مرای به
monhani	منحنی	morabbâ <u>y</u> e-seb	مرای سیب
monĴamed-kerd-an	منجمد کردن	morabbo	مرّبع
monĴamed-šod-an	منجمد شدن	morakkab	مرکب
monĴaved	منجمد	morattab	مرتب
monqaleb-kerd-an	منقلب کردن	marattab-kard-an	مرتب کردن
montaqed	معتقد	morâqeb	مراقب
montazer	منتظر	morâqeb-šod-an	مراقب بودن
montazer-kerd-an	منتظر کردن	mordan-i	مردنی
montazer-šod-an	منتظر شدن	mordâb	مرداب
montâd-bud-an	معتاد بودن	mordâr	مُردار
moqallet	مقلّد	morde-šur	مرده شور، مرده شوی
moqasser	مقصر	morde-šur-kero	مرده شورخانه
moqavvâ	مقوّا	mordo	مرده
moqavvâ <u>y</u> i	مقوایی	mo:r-kerd-an	مُهر کردن
moqavvi	مقوی	mo:r-košt-an	مُهرزدن
moqâvemat	مقاومت	mo.ro	مُهره
moqâvemat-kerd-an	مقاومت کردن	morqâvi	مرغابی
moqâyeso	مقایسه	morv	مرغ
moqâyeso-kerd-an	مقایسه کردن	morvâri	مروارید
mo'âr	غار	morvâri-nešun	مرواریدنشان
mo:r	مُهر	morv-e-haq	مرغ حق
morabbâ	مرّبا	morv-e-kero <u>y</u> i	مرغ خانگی

mosallat	مسلط	motâbeq-bud-an	مطابق بودن
mosallat-bud-an	مسلط شدن	mo.tâd-šod-an	معتاد شدن
mosallat-kerd-an	مسلط کردن	mo.tâĴ	محتاج
mosâbeqo	مسابقه	motbax	آشپزخانه
mosâbeqo-dâd-an	مسابقه دادن	moti	مطیع
mosâfer	مسافر	moti-bud-an	مطیع بودن
mosâfer-kero	مسافرخانه	moti-kerd-an	مطیع کردن
mosâvi	مساوی	moti-šod-an	مطیع شدن
mosâvi-bud-an	مساوی بودن	mottasel	متصل
mosâvi-šod-an	مساوی شدن	mottasel-kerd-an	متصل کردن
mosibat	مصیبت	mottasel-šod-an	متصل شدن
mostaĴĴer	مستأجر	moteaĴĴeb	متعجب
mostaqim	مستقیم	moteaĴĴeb-bud-an	متعجب بودن
mošammâ	مشمع	motevaĴĴe-kerd-an	متوجه کردن
mošdo	مشته، چک ^۱	mouĴ	موج
mošgel	مشکل	mouĴ-šekan	موج شکن
mošgel-šod-an	مشکل شدن	mouĴ-zad-an	موج زدن
mošt	مشت ^۲	mouqe-šenâs	موقع شناس
moštar-i	مشتري	mouqe-šenâs-i	موقع شناسی
mo.taqed-bud-an	معتقد بودن	mouqo	موقع
mo.taref	معترف	mouz	موز
mo.taref-bud-an	معترف بودن		
mo.taref-šod-an	معترف شدن		
motâbeq	مطابق		

۱. رشته پنبه زنان.

۲. آن اندازه از هرچیز که در یک دست جای بگیرد.

movaqqat-i	موقتی	možda ^g un-i	مژدگانی
movaqqato	موقتاً	možde-ovord-an	مژده آوردن
movâzeb	مواظب	moždo	مژده
movâzebat-kerd-an	مواظبت کردن	moždo-dâd-an	مژده دادن
movâzeb-bud-an	مواظب بودن	muč	موچ
movâzi	موازی	muč-kešid-an	موچ کشیدن
moviz	مویز	munand	مانند
moxâlef	مخالف	mund-an-i	ماندنی
moxâlef-bud-an	مخالف بودن	mund ^e gâr	ماندگار
moxâlef-šod-an	مخالف شدن	mund-o	مانده ^۱
moxtalef	مختلف	mun, Ĵeq	منجوق
moz	مزد	mun, Ĵeq-dez-i	منجوق دوزی
mozanno-kerd-an	مظنه کردن	muryâno	موریانه
mozâyeqo-kerd-an	مضایقه کردن	mušk	موش
moz-dâd-an	مزد دادن	muzi	مودی
mozd-gereft-an	مزد گرفتن	muzi-gar-i	مودی گری
mozd-xâst-an	مزدخواستن	muzo	مویه
mo.zek	مضحک		
mozer	مضر	n	
mozer-bud-an	مضر بودن		
mozer-duness-an	مضر دانستن	nabâd-â	مبادا
duness → پ گ + ر		nabât	نبات ^۲
mozer-šemord-an	مضر شمردن		
šemord → پ گ + ر			
mozmen	مزمن		

۱. خسته؛ آنچه مدتی مانده است «غذای مانده».

۲. شکر بلورین.

nabiro	نبیره	naĵib	نجیب
nabš	نبش	naĵĵâr	نَجَّار
na-did-o	نادیده	naĵĵâr-i	نَجَّاری
na-did-o-gereft-an	ندیده گرفتن	naĵĵâr-i-kerd-an	نَجَّاری کردن
naf	امتلا، نفخ	na:l	نعل
nafar	نفر	na.leng	نعلین
nafas-zad-an	هین هین زدن	na:l-vand	نعل بند
naf-feresš	نفت فروش	nalveki	نعلبکی
na:f-kerd-an	نفخ کردن	na:l-zad-an	نعل زدن
na-fa:m	نفهم	nam	خیس
nafa.m-i	نفهمی	namad-i	نمدی
na-farmân	نافرمان	namad-mâl	نمد مال
na-farmân-i	نافرمانی	namak-parvarid-o	نمک پرورده
na-farmân-i-kerd-an	نافرمانی کردن	parvarid → پ + ر	
na-farmân-šod-an	نافرمان شدن	na-ma.ram	نامحرم
nafas	نفس	namat	نمد
nafas-kešid-an	تنفس کردن، نفس کشیدن	na-mâmâ <u>y</u> i	نامادری
nafas-tang-i	نفس تنگی	namâz	نماز
naft	نفت	namâz-xund-an	نماز خواندن
na-goft-o	نا گفته	namborâz	قیچی
nahang	نهنگ	namborâz-e-bâ ^e <u>vun</u> -i	قیچی
naĵes	نجس		باغبانی
naĵes-bud-an	نجس بودن	namborâz-e-paš-zan-i	قیچی پشم زنی
		na.nâ	نعنا

nang	۱- نفرین ۲- ننگ	narak	نَرک
nang-čind-an	نفرین کردن	nard ^a bun	نردبان
nang-čind-o	نفرین کرده	nard ^e bun-e-do-sar-o	نردبان دوسر
nang-in	ننگین	nardo	تارمی
nani	ننو	nardumak-e-čaš	نی نی ^۱
nano	ننه	narges	نرگس
na: no	ناخن؛ ناخن درندگان	narino	نرینه
naqd	نقد	narm	نرم
naqd-i	نقدی	nar-mâyo	خنثی
naqqâl	نقال	narm-i	نرمی
naqqâl-i	نقالی	narm-kerd-an	نرم کردن ^۲
naqqâro	نقاره	narm-narm	نرم نرم
naqqârro-kero	نقاره خانه	narm-šod-an	نرم شدن
naqqârro-zad-an	نقاره زدن	na.ro	نعره
naqqâš	نقاش	na.ro-kašid-an	نعره کشیدن
naqqâš-i	نقاشی	na.ro-zad-an	نعره زدن
naqqâš-i-kerd-an	نقاشی کردن	narz	نذر
naqs	نقص	na:s	نحس
naqšo	نقشه	na-sez	نسوز
naqšo-gereft-an	نقشه برداشتن	nasihat	نصیحت
naqšo-kešid-an	نقشه کشیدن	nasihat-kerd-an	نصیحت کردن
naqšo ^y e-qâli	نقشه قالی	na.si-kerd-an	نحسی کردن
nar	۱- نر ۲- بز نر	nasim	نسیم
na:r	نهر		

nasiyo	نسیه	nax-e-por-tou	نخ پرتاب
nasiyo-dâd-an	نسیه دادن	nax-i	نخی
nasiyo-ferešt-an	نسیه فروختن	nax-kard-an	نخ کردن
nasiyo-xarid-an	نسیه خریدن	naxl	نخل ^۳
nasr	نسل	naxl-essun	نخلستان
nastaran	نسترن	nax-nemâ	نخ نما
na:š	نکش	naxš	نکش
naš-kerd-an	نشت کردن	naxš-o-ne/âr	نکش و نگار
na:š-keš	مُرده کش	na-xund-o	ناخوانده
na:š-keš-i	مُرده کشی	xund → پ گ + ر	
na-šnid-o	نشیده	nay	جگن، خیزران، نی ^۴
šnid → پ گ + ر		nayn-kerd-an	نگ کردن
natars	نترس	nazar-boland	نظر بلند
natiĵo	نتیجه ^۱	nazar-tang	نظرتنگ
natiĵo-dâšt-an	نتیجه داشتن	nazâ	نازا، نروک
navad	نود	nazb	نبض
navâr	نوار ^۲	nazm	نظم
navo	نواده، نوه	nazm-dâd-an	نظم دادن
navo <u>y</u> e-doxd-i	نوه دختری	nazm-dâšt-an	نظم داشتن
navo <u>y</u> e-po.r-i	نوه پسری	۱. آنچه از کار یا چیز دیگری زاده و پدیدار می‌شود؛ فرزند نوه. ۲. رشته پهن پنبه‌ای. ۳. درخت خرما؛ چیزی است مانند اطاق چوبین که آن را با پارچه و آینه پوشانیده و آرایش کرده‌اند و در دسته‌های عزاداری آن را بر دوش می‌برند و می‌گردانند. ۴. نواختنی.	
nax	نخ		
na-xâss-o	ناخوایسته		
nax-e-nâzok	نخ نازک		
nax-e-pašm-i	نخ پشمی		

nazlo	نزله	nâ-deres	نادرست، مجلت
nazm-o-tartib	نظم و ترتیب	nâ-deress-i	نادرستی
nazr-i	نذری	nâ-did-o-gereft-an	نادیده گرفتن
nazr-kerd-an	نذرکردن	nâ-doxd-i	نادختری
nazzik	نزدیک	nâ-duñ	سفیه، نادان
nazzik-bin	نزدیک‌بین	nâ-dun-i	نادانی
nazzik-bud-an	نزدیک‌بودن	nâf	ناف
nazzik-kerd-an	نزدیک‌کردن	nâ-gah-ân-i	یک‌باره، ناگهان، ناگهانی
nazzik-ovord-an	نزدیک‌آوردن	nâ-gavâr	ناگوار
nazzik-šod-an	نزدیک‌شدن	nâ-gozir	ناگزیر
nâ	۱-ته ۲-نا	nâ-homvâr	لویر، ناهموار
nâ-?a:l	نااهل	nâ-Ĵur	ناجور
nâ-?amn	ناامن	nâ-kas	ناکس
nâ-?amn-i	ناامنی	nâ-lâyeq	نالایق
nâ-?asl	نااصل	nâl-o	ناله
nâ-?âšnâ	ناآشنا	nâl-o-kerd-an	ناله‌کردن
nâ-balad	نابلد	nâl-un	نالان
nâ-bâleq	نابالغ	nâ-mard	نامرد
nâ-bid	نابود	nâmed	بد؛ بدشگون؛ بدذات
nâ-bid-i	نابودی		ترشرو، جلب، پست‌فطرت، ناتو
nâ-bud-kerd-an	نابودکردن	nâme.r _a bun	نامهربان
nâ-bud-šod-an	نابودشدن	nâmo	نامه
nâ-čâr	ناچار		
nâ-čâr-i	ناچاری		

۱. زور، نیرو (در «نای راه رفتن ندارم» و مانند آن)؛ رطوبت (در «بوی نامی دهد»).

nâ-momken	ناممکن	nârengi	نارنگی
nâmo-nevešt-an	نامه نوشتن	nârenĴ-essun	نارنجستان
nâmo-var	چاپار ^۱	nâr-essân	انارستان
nâ-naĴib	نانجیب	nâ-reyn	نارنج
nâ-?omed	نامید	nârgil	نارگیل
nâ-?omed-šod-an	نامیدشدن	nârou-zad-an	ناروزدن
nâ-?omid-i	نامیدی	nârven	نارون
nâ-padid	ناپدید	nâ-sâf	ناصاف
nâ-pasand	ناپسند	nâ-sâz ^e gâr	ناسازگار
nâ-parhiz-i	ناپرهیزی	nâ-sâz ^e gâr-i	ناسازگاری
nâ-parhizi-kerd-an	ناپرهیزی کردن	nâ-sezâ-goft-an	ناسزاگفتن
nâ-pâk	ناپاک؛ حیض	nâšdâ	ناشتا
nâ-pâk-šod-an	بی نماز شدن	nâšdâ ^y i	ناشتایی
nâ-pori	ناپسری	nâ-šenâs	ناشناس
nâqes	ناقص	nâši	ناشی
nâqes-bud-an	ناقص شدن	nâši-gar-i	ناشیگری
nâqes-kerd-an	ناقص کردن	nâ-šokr	ناشکر
nâqolâ	ناقلا	nâ-šokr-gozâr	ناشکرگزار
nâr	انار	nâ-šokr-i	ناشکری
nâ-ras	نارس	nâ-šokr-i-kerd-an	ناشکری کردن
nâ-ravâ	ناروا	nâ-tamum	ناتمام
nâ-râhat	ناراحت	nâ-tan-i	ناتنی
nâ-râhat-i	ناراحتی	nâ-tavun	ناتوان
nâ-râz-i	ناراضی		

nâ-tavun-i	ناتوانی	negarân	نگران
nâ-xeš-i	ویار	negarân-bud-an	نگران شدن
nâ-xeš-i-bud-an	ویارداشتن	negarân-i	نگرانی
nâ-xeš-i-kerd-an	ویارکردن	negâdâr-i	نگاهداری
nâxorâ	ناخدا	negâ-dâšd-an	نگاه داشتن
nâ-xoš	ناخوش	neĴâbad	نجابت
nâ-xoš-i	ناخوشی	neĴâd	نژاد
nâxun	سیخک پای خروس	neĴâd-dâd-an	نجات دادن
nâ-yâb	نایاب	neĴâsat	نجاست
nâyeb	نایب	neĴât-peydâ-kerd-an	نجات یافتن
nâz	ناز ^۱	nem	نم
nâz-âlu	نازو، نازی، نازالو	neṃa	ماه ^۲
nâz-kerd-an	نازکردن	neṃa-gereft-an	ماه گرفتن
nâz-keš	نازکش	ne-mard-i	نامردی
nâz-kešid-an	نازکشیدن	ne-mard-uno	نامردانه
nâzok	پرپری، نازک	ne.mat	نعمت
nâzok-del	نازک دل	nema ^y e-sâxd ^e mun	نمای ساختمان
nâz-parvarid-o	نازپرورده	nemây-eš	نمایش
ne	نو	nemây-eš-dâd-an	نمایش دادن
ne-bori	نوعروس	nemây-un	نمایان
ne-dumâd	نوداماد	nem-dâr	نمدار
nefrad-âvar	نفرت آور	neme-ra	نیمه راه
nega.bân	نگاهبان		
nega.bân-i	نگاهبانی		

۱. فخر، افتخار؛ عشوه گری و طنازی.

۲. ماه آسمان؛ $\frac{1}{12}$ سال.

nem-nâk	نمناک	nešâ	نِشا
nemorattab	نامرتب	nešâder	نوشادر
nem-reĴ	ظهر	nešâsso	نشاسته
nemuno	نمونه	nešun	نشان
neq-košt-an	نق زدن	nešund-an	نشانندن
neq-neq	نق نق	nešun-i	نشانی
neq-neq-kerd-an	نق نق کردن	nešun-i-gereft-an	نشانه گرفتن
neq-neq-u	نق نقو	nešun-i-kerd-an	نشانه کردن
neq-neq-zad-an	نق نق زدن	nešun-o	نشانه
neqres	نقرس	neva-gir	نمک گیر
ner	نور	nevak	نمک ترکی
nesâ	نساء، نسارا	nevak-dun	نمکدان
nesâr	نثار	nevak-harum	نمک بحرام
ne-sâz	نوساز	nevak-i	نمکین
nesb	نیم	nevak-na-šnâs	نمک شناس
nesbad-dâd-an	نسبت دادن	nevak-zad-an	نمک زدن
nesbad-dâšt-an	نسبت داشتن	nevak-zâr	نمک زار
nesb-e-šou	نیمه شب	nevešd-o	نوشته
nesb-i	نصفه	nexr	نرخ
nesb-i-ker-i	نصفه کاره	ney-e-qeylun	نی قلیان
nes-kerd-an	نصف کردن	ney-essun	نیستان
nesp	نصف	ney-lav-ak	نی لبک
nesv-e-šou	نصف شب	ney-šekar	نیشکر
nešašt-an	نشستن		

ney-zâr	نیزار	nim-ras	نیم‌رس
ne.zo	نیزه	nim-ri	نیم‌رو
ne.zo-bâz	نیزه‌باز	nim-ri-kerd-an	نیم‌روکردن
ne.zo-bâz-i	نیزه‌بازی	nim-rox	نیم‌رخ
nigin	نگین	nim-sir	نیم‌سیر
nil	نیل	nim-siz	نیم‌سوز
nil-i	نیلی	nim-softo	نیم‌سوخته
nil-zad-an	نیل‌زدن	nim-tano	نیم‌تنه ^۲
nim-čo	فروک ^۱	nim-tax	نیم‌تخت
nim-dašt	نیم‌دست	nim-vâz	نیم‌باز
nim-dâr	نیم‌دار	nim-xiz	نیم‌خیز
nim-dâyero	نیم‌دایره	nim-xiz-šod-an	نیم‌خیزشدن
nim-doyn	نیم‌دانگ	nim-xord-o	نیم‌خورده
nim-garm	نیم‌گرم	nini	نی‌نی ^۳
nim-kat	نیم‌کت	nir-e-čaš	نورچشم
nim-kâsso	نیم‌کاسه	nir-e-nema	نورماه
nim-lâ	نیم‌لا	nir-e-setâro	نورستاره
nim-man	نیم‌من	nir-e-xoršid	نورخورشید
nim-mord-o	نیم‌مorde	niru-mand	نیرومند
nim-o	نیمه	niss-o-nâbud-šod-an	نیست‌شدن
nim-o-Ĵun	نیمه‌جان	۱. مرغ جوانی که هنوز تخم نکرده و به تخم نیامده است. ۲. جامه‌ای است آستین‌دار ماننده به کت که بالاتنه را می‌پوشاند؛ عکس یا تندیس که فقط نیمی از تن را نشان می‌دهد. ۳. بچه کوچک.	
nim-o-kero	نیمه‌کاره		
nim-paz	نیم‌پز		
nim-por	نیم‌پُر		

niš	نیش ^۱	noqro-seĴ	نقره ساز
niš-dâr	نیش دار ^۲	noqt-kerd-an	نطق کردن
nišon	نشان	no.tâ	نه
niš-tar	نیستر	nou	ناو ^۳
niš-tar-košt-an	نیسترزدن	noubar	نوبر
niš-xâr	نشخوار	noubar-kard-an	نوبرکردن
niš-xâr-kerd-an	نشخوارکردن	noubat	نوبت
niš-zad-an	نیش زدن	noubat-i	نوبتی
niyat	نیت	noubo	نوبه ^۴ ، تب نوبه
niyat-kerd-an	نیت کردن	noubo-kerd-an	نوبه کردن
niyâz	نیاز	noučo	۱- نهال ۲- نوچ ^۵
nq-či	نخودچی	nou-dun	ناودان
nodfo	نطفه	nou-dun-e-čev-i	ناودان چوبی
nok	نوک، تُک	nou-dun-e-felezz-i	ناودان فلزی
nok-e-deraxd	نوک درخت	noukar	آدم ^۶
nok-e-kert	نوک کارد	nou-kard-an	نوکردن
nok-e-xanĴar	نوک خنجر		
nok-zad-an	تُک زدن		
nonor	نُتر		۱. نیش حشرات.
noo	نخود		۲. سخن گوشه دار که شنونده از شنیدن آن آزرده و ناراحت شود.
noo ^y e-key-i	نخودکوهی		۳. چوب یا هرچیز دراز که میان آن مانند جویی گود باشد، کشتی کوچک.
noql	نُقل		۴. تبی که پیوسته نیست و در وقت معینی دست می دهد و سپس از میان می رود و باز روز دیگر در همان وقت پدیدار می شود.
noqra ^y i	نقره ای		۵. برگ بسیار کوچکی که تازه نوک آن بر شاخه پدیدار شده است.
noqro	نقره		۶. نوکر.

nou-kisso	نوکیسه	nun-e-širin-i	نان شیرینی
nou-reĵ	نوروز	nun-e-šir-mâl	نان شیرمال
nouv-e-âsiyou	ناو آسیا ^۱	nun-e-taftun	نان تافتان
noxâlo	نخاله ^۲	nun-e-var-na <u>y</u> omad-o	نان فطیر
noxod-ou	نخود آب	nun-e-xâli	نان خالی
noxtô	نقطه	nun-ovar	نان آور
no <u>y</u> i	نخودی	nun-poxd-an	نان پختن
nufuz	نفوذ	nun-vâ	نانوا
num	نام	nun-vâ <u>y</u> i	نانوایی
numo-ras-un	نامه رسان	nun-xor	نانخور
num-zad	نامزد		
num-zad-i	نامزدی	o	
num-zad-gereft-an	نامزد گرفتن		
num-zad-kerd-an	نامزد کردن	?o?on	گناه
nun	نان	?odd-o-dâr	عهده دار
nun-ban	نان بند	?oĵâq	أجاق
nun-dun	ناندان	?oĵâq-ker	اجاق کور
nun-dun-e-kasok	ناندان کوچک	?olgu	الگو
nun-e-bayât	نان بیات	?omde	عمده
nun-e-do-alako	خشکه ^۳	?omde-fereš-i	عمده فروشی
nun-e-do-tašo	نان دو آتشه		
nun-e-keŕa <u>g</u> i	نان خانگی		
nun-e-rou?un-i	نان روغنی		
nun-e-sang-ak	نان سنگک		

۱. چوبی که درون آن را کنده و مانند جویی گود کرده‌اند.
 ۲. آنچه پس از الک کردن گندم و گچ و مانند آن با سرنده کردن خاک در الک و سرنده باز می‌ماند.
 ۳. نان دو الک بی‌روغن.

?omid	امید	?oštör-e-nar	شترنر
?omid-dâšt-an	امیدداشتن	?oula-ri	آبله‌رو
?omid-vâr	امیدوار	?oulo	آبله
?omid-vâr-i	امیدواری	?oulo-kev	آبله‌کوب
?omâĴ	اماج، آش‌اماج	?oulo-kev-i	آبله‌کوبی
?ommol	اُمَل	?oulo-kovid-an	آبله‌کوبیدن
?onin-o-odi	نشست و برخاست	?oulo-morq-i	آبله‌مرغان
?onnâb	عَناب	?ouqâd-ta.li-kerd-an	اوقات تلخی
?onnâb-i	عَنابی	?ousâr	افسار
?ons-gereft-an	مأنوس بودن	?ouwor	آبستن
?oġâb	عقاب	?ouwor-i	آبستنی
?ordang-i	اردنگ	?ouwor-šod-an	آبستن شدن
?ordang-zad-an	اردنگ‌زدن	?ovord-an	آوردن
?orif	سنبوسه	?owon-ker	گناهکار
?oroq	آروغ	?owon-kerd-an	گناه داشتن، گناه کردن
?oros-i	چارغ		
?orz	عذر	p	
?orzo	عرضه		
?orz-xây-i	عذرخواهی	pa	پس
?ossâ-kâr	استادکار	paĴmord-o	پژمرده
?ostâd	استاد	paĴmord →	پ گ + ر
?oštör	شتر	pak	تپاله، سرگین‌گاو
?oštör-bun	شتریان	pakar	پکر
?oštör-e-mâddo	شترماده	pak-o-pa.li	پک و پهلو

pak-o-pež	دک و دهن	panâh-ando	پناهنده
palan	پلنگ	pa.nâ-var	پهناور
palâlâ	تقلید	pand	پند
palâlo	شکلک	pan-dâd-an	پنددادن
palâlo-bar-ovord-an	دهن کجی کردن	panJâ-tâ	پنجاه
palâsid-o	پلا سیده	panJ-e	چنگ ^۴
palâsid → پ گ + ر		panJero	پنجره
pa.levân-i	پهلوانی	panJ-o	پنجه
pa.levin	پهلوان	panš-tâ	پنج
pa.li	پهلو ^۱	pa.nun	پنهان، نهان
pallo	پلکان، پله	pa.nun-i	پنهانی
pallo-pallo	پله پله	pa.nun-i-kerd-an	نهان کردن
pa.lu	بغل ^۲	par	پر
pamba-duno	تخم پنبه	par-ando	پرنده
pambe-duno	۱- گاودانه ^۳ - پنبه دانه	parasdi	پرستو
pambo-kâr	پنبه کار	paras-dâr	پرستار
pambo-kâr-i	پنبه کاری	paras-dâr-i-kerd-an	پرستاری کردن
pambo-zan-i	پنبه زنی	parčam	درفش
pambo-zâr	پنبه زار	parčîn	پرچین
pa:n	پهن	par-dâd-an	پردادن
panâ	پناه		
pa.n-â	پهنا		
panâ-bord-an	پناه بردن		
• panâ-gâ	پناهگاه		

۱. بخشی از تن که کنار سینه و شکم، میان پشت و سینه و شکم است؛ نزد، پیش، کنار.

۲. پهلو.

۳. دانه‌ای است که برای خوردن به گاو می‌دهند.

۴. پنجه و انگشتان دست، پنجه جانوران.

par-dâr	پرداز
pardâxt-an	پرداختن ^۱
pardâxt → پ گ + ر	
pardo	برده
pardo <u>y</u> e-doxt <u>a</u> ki	بکارت
pardo <u>y</u> e-geš	لاله گوش
pare	پاره
par-e-bârhayn	برگ بارهنگ
par-e-gol	برگ گل
par-e-gol-par	برگ گلپر
par-e-siyâwšân	پرسیاوشان
par-eš	پرش
pare-šou	پیشب
pareštemâr	بالشک مار ^۲
pari	پری
parid-an	خیز برداشتن
pa.riz-dâd-an	پرهیز دادن
pa.riz-kerd-an	پرهیز کردن
pa.riz-šekast-an	پرهیز شکستن
par-kand-an	پر خو کردن
kand → پ گ + ر	
paro	پاره
paro-âJor	پاره آجر
paro-paro	پاره پاره
par-o-pâčo	پروپاچه

par-o-pâyo	پروپایه
paro-šod-an	پاره شدن
par-par	پرپر ^۳
parparok	۱- شب پره ^۴ - سنجاقک
parrez	پرهیز
parro	پَره
parse-zad-an	پرسه زدن
part-gâ	پرتگاه
part-kard-an	پرت کردن
part-šod-an	پرت شدن
parvar-eš	تیمار کردن اسب
parvâ-dâšt-an	پروا داشتن
parvâno	پروانه
parvâr	پروار
parvâz	پرواز
parvâz-kard-an	پرواز کردن
pas	پس، سپس
pas-andâz	پس آفت
pas-andâz-kard-an	پس انداز کردن
pasan-kard-an	پسند کردن
pas-diz-i	پس دوزی

۱. پول؛ جلا دادن طلا.

۲. حشره ای است.

۳. صدای پیایی بال زدن پرندگان.

۴. پروانه ای است که شب گرد چراغ می گردد.

pas-fardâ-šab	پس آن فردا شب	pašm-e-gesben	پشم گوسفند
pasin	عصر	pašm-i	پشمی
pasin-uno	عصرانه	pašm-o-pilo	پشم و پيله
pas-kerâyo	پس کرایه	pašo	پشه
pas-pelâr-sâl	پس پیرارسال	paš-ofte	تراوش
pas-peře	پس پریروز	paš-ofto	ترشح
pas-pere-šou	پس پریشب	pašo ^y e-xâk-i	پشه خاکی
pas-periša	پس آن پریشب،	pat-e-pâ	جاپا
	پس آن یکی پریشب	patt-e-pâ	رد پا
pass	پست	patu	پتو
passâyi	انگشت بعد از انگشت وسطی	paxmo	پخمه
	(بنصر)	paxš-o-palâ	پخش وپلا
pas-sabâ	پس آن فردا؛ پس فردا	paxt-o-palâ	پرت وپلا
paste	پستو	pay	۱- غضروف ۲- پی (عصب)
paš	۱- پشم ۲- عقب	payn-bari	پنج دری
pašand	پسند	payn-sir	پنج سیر
paše-ban	پشه بند	payn-šabât	پنجشنبه
pašey-mun	پشیمان	payn-šâyi	پنج شاهی
pašey-mun-i	پشیمانی	payn-zâr-i	پنجهزاری ^۲
paš-kaft-an	پس انداختن ^۱	pazirâ ^y i	پذیرایی
pašm-ak	پشمک	pâ	پا
pašm-âl-i	پشمالو	pâ?in-e-dašt	پایین دست
paš-mând-o	پس مانده		
pašm-e-barro	پشم بره		

۱. بچه درست کردن؛ به تأخیر انداختن.
 ۲. سکه پنج ریالی.

pâ?iz	پاییز	pâkizo	پاکیزه
pâ?iz-o	پاییزه	pâk-kard-an	پاک کردن
pâ-ban-bud-an	پابند بودن	pâlaki	پالکی
pâ-bar-Jâ	پابر جا	pâlâki	کجاوه
pâ-ba-sen-gozâšt-an	پابه سن گذاشتن	pâlen-dez	پالان دوز
pâ-be-baxt	پابه بخت	pâlid-o	پالوده
pâ-be-mâ	پابه ماه	pâlun	۱- پالان ۲- خرجین
pâ-berahno	پاپتی	pârč	پارچ
pâ-bera.no	پابرهنه	pârče-feresš	پارچه فروش
pâ-boland	پابلند	pârčo	پارچه
pâ-bus	پابوس	pâri	پارو
pâčo	پاچه	pâri-kard-an	پارو کردن
pâ-dard	پادرد	pâr-sang	پارسنگ
pâdâš	پاداش	pâr-sâl	پارسال
pâ-deraxt-i	پادرختی	pâru	پاسا
pâ-derâz	لنگ دراز	pâs ^e bân	پاسبان
pâdo	پادو	pâsox	پاسخ
pâ-fešâr-i-kerd-an	پافشاری کردن	pâsox-dâd-an	پاسخ دادن
pâ-gošâ	پاگشا	pâšere ^y e-ri-houz	پاشوره بیرونی
pâ-gošâ-kard-an	پاگشا کردن		ودرونی حوض
pâk	پاک ^۱		
pâkano	پاکنه ^۲		
pâk-i	پاکی		
pâk-izag-i	پاکیزگی، تمیزی		

۱. تمیز؛ کاملاً، به تمامی، در «هرچه داشت پاک باخت».

۲. جایی که برای رسیدن به آب قناتی که هنوز آشکار نشده و در زیر زمین روان است می‌کنند و در آن پلکان می‌سازند.

pășero	پاشوره	pen-pen	صدای کمان حلاج
pășero-kard-an	پاشویه کردن	pera-mero	پدرشوهر
pășir	پاشیر	perano	لباس؛ پیراهن
pășna-keš	پاشنه کش	perâr-sâl	پیرارسال
pășno	پاشنه	pere	پریروز
pășno-bar	پاشنه‌در	pere-šou	پریشب
pâtîlo	پاتیل	pes-andâz	پس انداز
pâ-var-čin	پاورچین رفتن	pesso	پسته
pâyân	پایان	pesso-?i	پسته‌ای
pây-dâr-i	پایداری	pessun	پستان، مَمِه
pâye-dâr	پایه دار	pessun-ak	پستانک
pâyin	پایین ^۱	pessun-ban	پستان بند؛
pâyin-bord-an	پایین بردن		پستان بندگاو و گوسفند
pâyin-endâxt-an	پایین انداختن	pešâk	پوشاک
pâyin-kaft-an	پایین افتادن	peš-ban	پشت بند
pâyin-omad-an	پایین آمدن	peš-be-peš-dâd-an	پشت به پشت دادن
pâyin-ovord-an	پایین آوردن	pešd-i	۱- پوستی ۲- پشتی (حمایت)
pâyin-raft-an	پایین رفتن	peš-foroš	پیش فروش
pâyin-tano	پایین تنه	peš-garm	پشت گرم
pâyo	پایه	peš-garm-i	پشت گرمی
pâ-za:r	پازهر	peš-kand-an	پوست کنندن
pedar-xând-o	پدرخوانده	peš-kand-o	پوست کننده
pelk	پلک چشم		
pen?un	پَسله		

۱. بخشی از بازیگاه که کسانی که می‌بازند آنجا می‌ایستند؛ زیر.

peš-kard-an	پشت کردن
peškel	سرگین گوسفندویز، پشکل
peš-koloft	پوست کلفت
pešt	۱- پشت ۲- پوست
pešt-ak-zad-an	پشتک زدن
pešt-e-bârim	پوست چوبین بادام
pešt ^e bum	بام، پشت بام
pešt-e-deraxt	پوست درخت
pešt-e-gerdu	پوست چوبین گردو
pešt ^e ker	پشتکار
pešt ^e ker-dâr	پشتکاردار
pešt ^e ker-dâšt-an	پشتکار داشتن
pešt-e-nâr	پوست انار
pešt-e-pâ	پشت پا
pešt-e-pâ ^y i	پشت پای
pešt-e-pâ-zad-an	پشت پا زدن
pešt-e-sar	۱- پشت سر ۲- پوسته سر
pešt-e-sar-e-ham	پشت سرهم، پیایی، مکرر، دم ریز
pešt-e-sar-raft-an	ایز گرفتن
pešt-e-souz	پوست سبز گردو و بادام
pešt-e-taxt	پوست تخت
pešt-i-ben	پشتیان
pešt-i-kerd-an	پشتی کردن

pešt-in	پوستین
pešt-in-dez	پوستین دوز
pešt-in-e-keta	پوستین کوتاه
pešto	پشته
pešt-o-ri-bud-an	پشت و رو بودن
pešt-o-ri-kard-an	پشت و رو کردن
pešt-o-ri-šod-an	پشت و رو شدن
pešt-o-ri-yatâ	پشت و رویکی
peš-vâz	پیشواز
pete-pete	تته پته
pex	۱- پخ ۲- پی ^۱
pey-bord-an	پی بردن
peybuno	کیله
pey-dar-pey	پی در پی
peydâ	پیدا
peydâ-kard-an	پیدا کردن
peydâ-šod-an	پیداشدن
pey-kand-an	پی کردن
peymân-o	پیمانه
peyqâm	پیغام
peyqâm-ovord-an	پیغام آوردن
peyqâm-resund-an	پیغام رساندن
pey'am-bar	پیغمبر

pey-van-zad-an	پیوند زدن
pez-ban	پوزه بند
pezešk	پزشک
pez-xan	پوز خند
por-ker	پُرکار
pi	پیه
pič	۱- پوچ ۲- پاپیتال، پیچ ^۱
pič-ak	پیچک
pičâzi	پیجازی
pič-dar-pič	پیچ در پیچ
pič-dâd-an	پیچ دادن
pič-o-tou	پیچ و تاب
pič-o-xam	پیچ و خم
pič-vâ-pič	پیچ واپیچ
pič-xord-an	پیچ خوردن
pik	۱- و شکون ۲- پوک
pik-gereft-an	و شکون گرفتن
pilak-e-masi	پولک ماهی
pile-var	پيله ور
pilito	فتيله
pilo	پيله ^۲
pil-pil-šod-an	پول پول شدن
pina-diz	پينه دوز
pina-diz-i	پينه دوزی

pinir	پنیر
pinir-ak	پنیرک ^۳
pino	۱- پودنه، پونه ۲- پینه
pino-bašt-an	پینه بستن
pir	پیر
pir e mard	پیر مرد
pir-e-oftâd-o	فروتوت
pir e zan	پیرزن
pir-i	پیری
pisid-o	لهیده؛ پوسیده
pisid →	پ گ + ر
pi-suz	پیه سوز
piš	۱- پیش ۲- نزد، پیش
pišâl	پوشال
piš-ban	پیش بند
piš-bin-i-kard-an	پیش بینی کردن
piš-gir-i	پیشگیری
piš-gu	پیشگو
piš-gu y i	پیشگویی

۱. تاب و خم؛ یک گونه میخ پیچ دار است که با پیچ دادن فرو می رود؛ یک گونه گیاه بالارونده است.

۲. در «به کسی یا چیزی یا کاری پيله کردن» و «پيله اش به کسی یا چیزی گرفته».

۳. قی پچه.

۴. آوازی که برای فراخواندن گربه در می آورند.

piš-kaft-an پیش افتادن

piš-kaš-i پیشکشی

piš-ker پیشکار، مباشر

piš-kerâyo پیش کرایه

piš-keš پیشکش

piš-omad-an پیش آمدن

piš-ovord-an پیش آوردن

piš-piš پیش پیش

piš-raft پیشرفت

piš-raft-an پیش رفتن

piš-tar پیشتر

pišuni پیشانی

pišuni-ban پیشانی بند

pišvâz-raft-an پیشوا ز رفتن

raft → پ گ + ر

piš-xedmat پیشخدمت

pit پیت

piyâde-rov-i پیاده روی

piyâdo پیاده

piyâlo پیاله

piyâz پیاز

piyâz-čo پیازچه

pof پف

pof-âlid پف آلود

pofdunak چینه دان

pok پُک

pok-zad-an پُک زدن

polo ۱- دم بخت ۲- دم پختک

poloq حباب نان

polou چلو، پلو

poq-kard-an طبه کردن

por پُر

po.r پسر^۱

por-bâd پُرباد

por-bi پُربو

por-boččo پسر بچه

por-čono پرچانه

por-čune-gar-i پرچانگی

por-del پُردل

por-e-ammo پسر عمه

por-e-âmu پسر عمو

por-e-dâ y i پسردایی

por-e-kâkâ پسر برادر

por-e-xâlo پسر خاله

por-harf پُرگو، پر حرف

por-mayo پرمایه

por-mi پُرمو

۱. در برابر «دختر»؛ فرزند نرینه.

porok	پسر ^۱	po-wo-xum	نیم بخته
por-par	پُرپر	poxt-o-paĴ	پخت و پز
por-pešt	پُرپشت	pulak	فلس ماهی
por-pič-o-xam	پُرپیچ و خم	pulak-i	پولک ^۳
por-rang	پررنگ	punza-šâyi	پانزده شاه‌ی
por-ri	پُرو، گستاخ	pusse	غوزه‌ای که پنبه آن را درآورده‌اند
por-ri ^y i	گستاخی، پررویی	puz	بینی، دماغ
por-ru ^y i-kerd-an	گستاخی کردن	puz-ban	دهن بند
por-sar-o-sedâ	پرهیاهو		
por-sedâ	پُرصدا	q	
por-šir	پرشیر		
por-xund-o	پسرخوانده	qabil	قبول
porz	پُرز	qablan	قبلاً
porz-dâr	پُرزدار	qabqabo	غبغب
por-zer	پُرزور	qabr-esun	قبرستان
por-zer-i	پُرزوری	qabz	قبض
posqâl	تبخال	qad	قد
poš-dašt-i-kard-an	پیشدستی کردن	qadam	قدم، گام
poš-gardan-i	پس گردنی	qadam-var-dâšt-an	گام برداشتن
poš-gardan-i-zad-an	پس گردنی زدن	qad-boland	قد بلند
poš-qadam	پیشقدم	qaddâro	قدّاره
poš-ras	پیش‌رس		
pošt-e-ham-andâz-i	پشت هم اندازی		
pošt-i	پشتی ^۲		

۱. در برابر «دختر».

۲. بالشی که هنگام نشستن به آن تکیه می‌دهند.

۳. برگهای نازک فلزی گرد و کوچک و رنگین که برای زیبایی به جامه‌ها می‌دوزند.

qadim	قدیم	qam	غم
qadim-i	قدیمی	qam-gin	غمگین
qadiyo	این اندازه، این قدر	qam-nâk	غمناک
qad-keta	قد کوتاه	qamo	قَمه
qado	قدح	qamo-Jen	قمه زن
qafas	قفس	qam-o-qosso	غم و غصه
qafaso	قفسه	qamo-zan-i	قمه زنی
qafun	قپان	qan	قند
qafun-dâr-i	قپان داری	qanâri	قناری
qafun-der	قپاق دار	qanâro	قناره ^۲
qah-qaho	قهقهه	qanât	قنات، کاریز
qal	قلع	qandâq	قند داغ
qalam-dun	قلمدان	qandun	قند دان
qalam-i	قلمی	qan-gir	قندگیر
qalamo	۱ - قلمه ۲ - قلم پا	qanimat	غنیمت
qalamo ^y e-nay	قلم نی	qannâd-i	قنادی
qalat	غلط	qannât	قنَاد
qalb	قلب ^۱	qan-šekan	قند شکن
qalbil	غریال	qa:r	قهر
qaliyo	قلیه	qaraqurut	قره قروت
qaliz	غلیظ	qaraz	عَرَض
qallo	غلّه		
qa.lo	قلعه		
qalt-ok	غلثک		

۱. سگه تقلبی؛ عضو بدن.

۲. قلاب بزرگی که گوشت فروشان گاو و گوسفند

کشته را از آن می‌آویزند.

qa.r-i	قهر	qa.ve-kero	قهوه خانه
qarib	غریب	qa.ve-či	قهوه چی
qar-qar	غار غار	qa.ve-xor-i	قهوه خوری
qarqaro	قرقره	qa.ve _ i	قهوه یی
qarrâbo	قزابه	qa.vo	قهوه
qars	قرض	qa.vo-Ješ	قهوه جوش
qarz-dâd-an	وام دادن	qaymo	قیمه
qarz-dâr	قرض دار، وام دار	qeymo-polo	قیمه پلو
garz-e-qelo	قرض وقوله	qayr	غیر ^۱
qarz-gereft-an	وام خواستن، وام گرفتن	qayro	غیر ^۲
qasam	قسم	qaysi	قیسی
qassâb	قصاب	qaytin	قیطان
qassâb-i	قصابی	qazab	غضب
qašâu	قشو	qazab-nâk	غضبناک
qaš-i	غشی	qazel-âlo	قزل آلا
qa:t	قحط	qâb	قاب ^۳
qatâr	قطار	qâbel	قابل
qatâr-e-asb	قطار اسب	qâb-bâz-i	قاب بازی
qa.ti	قحطی	qâb-dasmâl	قاب دستمال
qatro	قطره	qâblâmo	قابلمه
qatro-qatro	قطره قطره	qâc	لرزه ^۴ ، لقرزه
qatto	قطعه		
qatto-qatto	قطعه قطعه		
qavâlo	قباله		

۱. بجز، مگر. ۲. دیگری، بیگانه.

۳. قاب عکس و آینه و مانند آن.

۴. الف پرتقال و لیمو و مانند آن.

qâfel	۲۲۳	qeto
qâfel	غافل	قاضی
qâfel-gir	غافلگیر	قبله
qâfelo	قافله	قبله‌نما
qâleb	قالب	نیام، غلاف
qâli-bâf	قالی‌باف	کلاغ
qâli-čo	قالیچه	غِلغِلک
qâl-qâl	قال‌قال	قلقلی
qâ-qâ	قاقا	قلیان
qârad-gar	غارنگر	قِر
qârad-gar-i	غارنگری	قِر‌دار
qârĉ	قارچ	غوره
qâr-qâr	صدای کلاغ	قرقره‌بازی
qâr-qâr-ak	غارغارک	قرقی
qâsed	قاصد ^۱	قسمت
qâš	قاج ^۲	قسط
qâš-qâš-xandid-an	قاه‌قاه‌خندیدن	قَصّه‌گو
qâteq	قاتق	افسانه
qâter-ĉi	قاطرچی	قسطی
qâti-pâti	بلبشو، قاتی‌پاتی	قصه
qâyeb-uno	غایبانه	غوطه
qâyem	۱- غایب ۲- استوار	
qâyem-kard-an	احتکارکردن	
qâyem-mišak	قایم‌موشک	
qâz	غاز	

۱. میوه گیاهی است به نام «علف قاصد» که باد آنرا به هوا می‌برد و چون فرو آید مردم می‌گویند خبری آورده است.
 ۲. شکاف، ترک؛ یک تکه بریده از خربزه و هندوانه و مانند آن.

qeto-var	غوطه‌ور	qârat	غارت
qeva	گُت	qoddo	غده
qevâ	قبا	qod-qod	قدقد
qeyb	غیب	qolanĴ	قولنج
qeybat	غیبت	qolčomâq	قلچماق
qeyb-gu <u>y</u> i	غیب‌گویی	qoldor	قُلدر
qey-e-čaš	قی چشم	qoldor-i	قلدری
qeymat	قیمت	qolf	بخاو، بخو ^۱
qeyn-qene	خرخره	qollâb	قَلاب
qez	قوز	qollâb-diĴ-i	قلاّب‌دوزی
qezak-e-pâ	قوزک‌پا	qollâb-sang	قلاّب‌سنگ
qi	قو	qollâb-sayn	قَلاب‌سنگ
qič	قوچ	qollo	قَله
qif	قیف	qolop	قُلپ
qil-e-biyâbun-i	غول‌بیابانی	qolob-qolob	قُلپ‌قُلپ
qir	قیر	qolombe-ge <u>y</u> i	قلنبه‌گویی
qirat	غیرت	qolombo	قلنبه
qirat-i	غیرتی	qol-qol	غُل‌غُل
qirbâqe	قورباغه	qol-qol-Jišid-an	پُلغ‌پُلغ جوشیدن
qiti	قوٹی	qol-qol-o	غُلغُله
qiti-kerbit	قوٹی‌کبریت	qol-ŷol-ak	غلغلک
qiyâfo	قیافه	qolvo-sayn	قلوه‌سنگ
qiyâmat	قیامت		
qiz-i	قوزی		

۱. زنجیری که پای گناهکاران و ستوران را با آن می‌بندند.

qomâr	قمار	qosso-dâr	غصه‌دار
qomâr-bâz	قمارباز	qot-qot	صدای مرغ
qomâr-bâz-i	قماربازی	qovvo	قوه
qomâr-kero	قمارخانه	qowat	قوت
qončo	غنچه	qowâr	غبار
qondâq	غنداغ	qoum-e-xiš	قوم و خویش
qop	لُپ؛ گونه	qulak	غلک
qor?ân	قرآن	qulum	غلام
qor?o	قرعه	ququle-ququl	صدای خروس
qorâzo	قراضه	quri	قوری
qorbat	غربت	quro	غوره
qorbat-i	غربتی	quz-bâlâ-quz	انگل ^۲
qorbun-i	قربانی	quz-kerd-an	کز کردن
qorf	قفل		
qorf-seĴ	قفل ساز	ʔ	
qormo	قرمه		
qormo-souze	قرمه سبزی	ʔayz	غیظ
qoroq	قُرُق	ʔâli	فرش، قالی
qor-qor	قُر، عُر، عُرْعُر	ʔârat	چپو
	لُندلُند؛ غرش حیوانات	ʔâyem	پنهان
qor-qor-i	غرغرو	ʔešet	شفق ^۳
qor-qor-kerd-an	لُندلُندکردن		
qors	قرص (محکم)		
qosso	غصه		

۱. سخنانی که آهسته و زیرلب از روی خشم و رنجیدگی گفته می‌شود.
 ۲. کسی که قبل از دیگران می‌خورد.
 ۳. سرخی صبح پیش از برآمدن آفتاب و سرخی

ra.	r	rang-be-rang	رنگ به رنگ
		rang-i	رنگی
ra.	راه	rang-in-kamân	رنگین
rabt	ربط	rang-o-ri	رنگ ورو
ra:d	رعد	rang-raft-o	رنگ رفته
ra.d-e-pâ	رد پا ^۱	rang-vâ-rang	رنگارنگ
radif	ردیف	ranĴ	رنج
radif-e-derax	ردیف درخت	raqam	لقب
rado	رده	raqam-dâd-an	لقب دادن
ra.d-o-barq	صاعقه	raqiq	رقیق
rafdan-i	رفتنی	raqqâs	رقاص
rafiq	فاسق	raqqâs-i	رقاصی
raft-âr	رفتار	ra.-ra	راه راه
raft-e-raft-o	رفته رفته	ra.-rah	راه راه
raq	رگ	ra.ro	راهرو
rag-bâr	رگبار	rasid-an	رسیدن
rag-rag	خطهای شاخ بز	rasid-o	رسیده
rah-e-farh-i	راه فرعی	rasm	رسم
raĴ	رَج	ra:š	روال
raĴ-raĴ	رج رج	ravâ	روا
ra:m	رَحْم	ravun	روان
ramz	رمز	rax-kan-e-garmâbo	رختکن گرمابه
rando	رنده		
rang	رنگ		

raxno	رخنه	râ-zan	راهزن
raxs	رقص	râ-zan-i	راهزنی
raxsid-an	رقصیدن	râz-dâr	رازدار
raxsid → پ گ + ر		râzi	راضی، خشنود
rax-šur	رختشوی	redo	روده
raxt	رخت	red-kero	رودخانه
ra.yat-i	رعیتی	re-?esbed	روسفید
rayn-rez	رنگرز	re-?esbed-i	روسفیدی
rayn-rez-i	رنگری	refi-gar	رفوگر
razo	رزه	refi-gar-i	رفوگری
râhat	راحت	reho	رویه ^۲
râhat-telab	راحت طلب	reĴ	روز
râh-e-asl-i	راه اصلی	reĴen	لجن
râ-e-tang	دهلیز	reĴen-mâl	لجن مال
râh-šenâs	راهدان، راه شناس	reĴen-mâl-kerd-an	لجن مال کردن
râm	رام	reĴen-zâr	لجن زار
râs	راست ^۱	reĴ^e qer	روزگار
râs-geh	راستگو	reĴ-e-qiyâmat	روز قیامت
râs-geh-i	راستگویی	reĴ-moz	روز مزد
râs-i	راستی	rekâ	رکاب
râs-i-râs-i	راستی راستی	reng	رنگ
râsse y e-boĴâr	راسته بازار	reqâbat	رقابت
ra y e-iv	راه آب		
râz	راز، سرّ		

۱. در برابر «دروغ»؛ در برابر «کج»، مستقیم.

۲. ابره، در برابر «آستر».

reqbat	رغبت	rez-bâft	ریزبافت
re-sar-i	روسری	reze-ker-i	ریزه کاری
re-siyâ	روسیاه	rež-i	روزی
re-siyây-i	روسیاهی	rezo	روزه
resmun	ریمان	rezo-dâr	روزه دار
resmun-bâf	ریمان باف	ri	۱- رو؛ شکل ۲- روح ۳- بیم
resmun-bâz	ریمان باز	ri-ban	پیچه
resmun-i	ریمانی	ri-band-o	روبنده
rešan	روشن ^۱	ri-ba-ri	روبرو
rešan-â ^y i	روشنی، روشنائی	ribâ	روباه
rešan-šod-an	روشن شدن ^۲	ri-bis-i	روبوسی
re-šer	روشور	rid	رود
rešk	رشک	ri-darvâs-i	رودرواسی
rešte-polou	رشته پلو	ri-dâr	۱- روح دار ۲- رودار
rešto	رشته	ri-del	رودل
retibat	رطوبت	rid-kero	رودخانه
rex	ریخت ^۳	rido-derâz	روده دراز
rextan	ریختن	rido-derâz-i	روده درازی
rey	ری ^۴	rid-xino	رودخانه
reyhun	ریحان		
reyyat	رعیت		
rez	روز		
rez-âno	روزانه		
rezâyat	رضایت		

۱. در برابر «تاریک»؛ در «رنگ روشن».
۲. روشن شدن آتش؛ روشن شدن چراغ و شمع.
۳. در «خوش ریخت»، «بسی ریخت» و «ریخت ندارد» و مانند آن.
۴. چهارمن.
۵. صورت؛ «بر»، در «این کاغذ روی میز است» و مانند.

rig	شین	ri <u>y</u> andâz	روانداز
rig-zâr	شنزار	riyâl	قران، ریال
rikero	حباط	ri <u>y</u> e-ham	رویهم
ri-keš	روکش	riyi <u>y</u> e-čomoš	رویۀ گیوه
ri-nemâ	رونما	riz-eš	ریزش
ri-piš	رؤپوش	riz-o	ریز، ریزه، خرده
riq	ریق	rizo-pizo	چِقِلِه
ri-qondâq-i	روقداقی	rob	رُب
riqu	ریقو	rofi	رفو
riso	ریسه	ro-gi	رک گو
riš	ریش	roki-raft-an	رکوع رفتن
riš-boz-i	ریش بزی	ronnâs	روناس
riš-kan	ریشه کن	ros	رُس
riš-e-teppi	ریش توپی	rosvâ	رسوا
rišo	۱- لیکه ۲- ریشه	rosvâ <u>y</u> i	رسوایی
rišo-dâr	ریشه دار	roteyl	رُتیل
rišo <u>y</u> e-xoš-šod-o	ریشه خشک شده	rounaq	رونق
rišu	ریشو	roušan	واضح
riš-xand	ریشخند	rouun	روغن
ri-vâ-ri	وارونه	rouun-dâq-ko	روغن داغکن
ri-vâ-ri-kerd-an	وارونه کردن	rouun-e-bârim	روغن بادام
ri-vâ-ri-šod-an	وارونه شدن	rouun-e-čerâ	روغن چراغ
rivâs	ریواس	rouun-e-karčak	روغن کرچک
rixt-o-pâš	ریخت و پاش	rouun-i	روغنی

rouzano ȳ e-tâq	روزن طاق	salâmat	سلامت
rouze-xen-i	روضه خوانی	salâmat-i	سلامتی
rouzo	روضه	saliqo	سلیقه
rouzo-xun	روضه خوان	salite-gar-i	سلیطه گری
ru	روی ^۱	salito	سلیطه
run	ران	salmuni	سلمانی
S		sa:m	سهم ^۲ ، دانگ
		samani	سمنو
		samâvar	سماور
		samâvar-seĴ	سماورساز
saat	ساعت	sa.m-i	دانگی
sabâ	فردا	samir	سمور
sabâ-zid	صبح	samt	سمت
sad	صد	samur	گورکن ^۳
sadaf	صدف	sandali	صندلی
sad-band-i	سدبندی	sandeq-dâr	صندوقدار
saf	صف	sandoq	جامه دان؛ صندوق
safar	سفر	sandoq-ĉo	صندوقچه
safrâ	صفرا	sandoq-kero	صندوقخانه
safrâ-ber	صفرائبر	sanduqok	کفشدوز ^۴
sag-miyas	سگ مگس	sa.n-e-kero	صحن خانه
sag-tullo	سگ توله		
sahar	سحر		
sahar-i	سَحری		
sakki	سگو		

۱. فلزی است.

۲. بخش، قسمت.

۳. جانوری است که گورها را می کند و لاشه

مردگان را می خورد.

۴. حشره ای است.

sang	سنگ ساب	sarâyat	سرایت
sangak	سنگک	sar-bale ^y i	سر بالایی
sangar	سنگر	sar-ba-râh	سربه راه
sang-dun	سنگدان	sar-bašt-o	سربسته
sang-e-bale ^y i	سنگ زیرین آسیا	sar-bâr	طفیلی
sang-e-bozorg	تخته سنگ؛ قلوه سنگ	sar-be-havâ	سربه هوا
sang-e-čaqmâq	سنگ چخماق	sar-bera.no	سرباز، سربرنه
sang-e-mahak	شبه ^۱	sar-be-šev	سربه زیر
sang-e-mas	سنگ بزرگ	sar-boland	سربلند
sang-e-pâ	سنگ پا	sar-boland-i	سربلندی
sangin	سنگین	sar-čašmo	آب گرم ^۲
sanĴâq-ak	سنباب	sard	سرد
sang-rizo	سنگریزه	sar-dard	سردرد
saq	سَق	sar-dašto	سردسته بازی، سردسته
saqqâ	سَقَّا	sar-dâr	سردار
saqqâ-kero	سَقَّاخانه	sar-dâr-e-šekâr-či	میرشکار
sar	سَر	sard-sir	سردسیر
sar-afkand-e	سرافکنده	sar-e-hâl	کیفور
sar-afrâz	سرافراز	sar-e-namborâz	تیغه قیچی
sar-amalo	سر عمله	sar-endâz	سر انداز
sarand	سرنده	sar-e-pâ-nešass-an	چندک نشستن
sar-anĴâm	سرانجام	sar-e-pessun	نوک پستان
sar-â-sar	سراسر		
sar-â-šev	سرازیر		

۱. سنگی است سیاه و بَرّاق و نرم و سبک.

۲. آب چشمه معدنی و گرم.

sar-e-qelyun	سرقلیان	sarmâ	سرما
sar-e-rayi	سرااهی	sarmâ-xorde ^g i	سرماخوردگی
sar-e-šâxo	سرشاخه	sarmâyo	سرمايه
sar-e-šou	سرشب	sarmâyo-dâr	سرمايه دار
sar-e-xar	انگل ^۱ ، سرخر	sarmâ-zad-o	سرمازده
sarf	۱- سرو ۲- صرف	sar-negun	سرنگون
sarfe-Ĵi ^y i	صرفه جویی	sar-nevešt	سرنوشت
sarfo	صرفه	sar-ne.zo	سرنیزه
sar-gard-un	سرگردان	sar-o-sedâ	دادوقال، قیل وقال،
sar-garm	سرگرم		سروصدا، پُر قیل وقال
sar-garm-i	سرگرمی	sar-o-sâmû	سروسامان
sar-giĴo	سرگیجه	sar-o-sirat	دک و دیم
sargin	پشکل ماچه الاغ؛ پهن، سرگین	sar-o-ševi	شیب، سرازیری
sar-gozaš	سرگذشت	sar-peš	سرپوش
sarhad	سد حد	sar-pič-i	سرپیچی
sar-Ĵelou	بزپشاهنگ گله	sarrâf	صُرّاف
sar-kaš	سرکش	sarrâf-i	صُرّافی
sar-kâr ⁱ gar	سرکارگر	sar-râs	سُرراست
sar-keb	سرکوب	sar-salâmat-i	سرسلامتی
sar-kef	سرکوفت	sar-sangin	سرسنگین
sar-kerdo	سرکرده؛ پیشاهنگ گله	sar-sari	سَرسری
sar-kero	سرخانه	sar-saxt	سرسخت
sar-keš-i	سرکشی	sar-saxt-i	سرسختی
sar-maqš	سرمشق		

۱. کسی که از قبل کسی بخورد.

sar-sâm	سر سام	sâdo	ساده ^۲
sar-šekase $\frac{g}{i}$	سر شکستگی	sâeb-ker	صاحب کار
sar-šekašt-o	سر شکسته	sâf	پنج، صیقلی، صاف
sar-šenâs	سر شناس	sâf-i	صافی ^۳
sar-tâ-sar	سر تاسر	sâhâb-mâl	صاحب مال
sar-une	سرانه	sâheb	صاحب
sar-xoš	لول ^۱	sâheb-kero	صاحب خانه
sar-xoš-kon	سر خشک کن	sâhel	ساحل
sar-zad-o	سر زده	sâhel-e-rid	ساحل رود
sar-zan-eš	سرزنش	sâket	ساکت
satl	سطل	sâl	سال
savâb-ker	ثواب کار	sâl-be-sâl	سال به سال
savâd	سواد	sâl-e-bi	سال آینده
sax-del	سخت دل	sâlem	سالم
saxd-i	سختی	sâl-iyân-o	سالیانه
saxf-e-ten	سقف	sâq-e-dašt	ساق دست
saxt	دشوار، سخت	sâqo	ساقه
sayn-čin	سنگ چین	sâqo-Ĵurâ	ساقه جوراب
sayn-dun	سندان	sâqo $\frac{y}{e}$ -berenĴ	ساقه برنج
sayn-iv	سنگاب	sâgo $\frac{y}{e}$ -ganam	ساقه گندم
sayo	سایه	sâr	۱- گس ۲- سار
sâbin	صابون		
sâbin-paz-kero	صابون پزخانه		
sâbun-peš-i	صابون پزی		

۱. سرخوش، سرمست.

۲. در «پارچه ساده»؛ در «غذای ساده»؛ در «آدم ساده».

۳. هموار؛ در «هوای صاف».

sârebun	ساریان	seb-e-zimini	سیب زمینی
sâs	ساس	sebus	سبوس
sâtân	اهرمن	sedâ	صدا
sâtir	ساطور	sedâ-dâr	صدا دار
sâun	سوهان	sefâl	سفال
sâxd-o-bâxd	بندوبست	sefâl-in	سفالین
sâxd ^o mun	عمارت	sefâr-eš	سفارش
sâxt	ساخت	sefâr-eš-i	سفارشی
sâxte ^g i	ساختگی	sefed-pešt	سفید پوست
sâxtomun	ساختمان	sefid-ou	سفیداب
sâxt-o-pâxt	زدوبند، ساخت و پاخت	seft	شق ورق؛ سفت
sâya-bun	سایه بان، کومه	seft-i	سفتی
sâye-bun	آلاچیق	se-geš	سه گوش
sâyo	سایه	se-gešo	سه گوشه
sâyo-dâr	سایه دار	seJâf	سجاف
sâz	ساز	sekanJevin	سکنجبین
sâz-ando	سازنده	sekko	۱-جیرینگی ۲-سگه
sâz ^e gâr	سازگار	sekto	سکته
sâz ^e gâr-i	سازگاری	sel	۱-سِل ۲-سنگ
sâz-eš	سازش	sel-e-âsiyou	سنگ آسیاب
sâz-o-barg	یراق	sel-terâš	سنگ تراش
sâz-zan	ساززن	semâJat	سماجت
seb	سیب		
seb-e-qand-ak	سیب قندک		

۱. آواز شکستن و خرد شدن شیشه و به هم خوردن سکه‌ها.

semeĴ	سمج	se-šâyi	سه شاهی
semsâr	سمسار	setam	ستم
sen	سین ^۱	setam-gar	ستمگر
senĴet	سنجد	setam-ker	ستمکار
separ	سپر	setam-keš	ستمکش
sepâyo	سه پایه	setâ	سه
sepessun	سپستان	se-tâ?i	سه تایی
sepus-e-ganam	سبوس	se-târ	سه تار
se-qolu	سه قلو	setâro	ستاره
ser	سحر	setâro ^y e-sabâ-zid	ستاره صبح
se.r	سیر ^۲	setr	سدر
se-râ	سه راه	sex	سیخ
ser-e-rah	سر راه	seyl	سیل
seriš	سروش	seyl-iv	سیلاب
serišom	سروشم	seyyed	سید
se-riyâl	سه قران، سه هزار دینار	sez	سوز ^۳
serke-širo	سرکه شیر	sezâvâr	سزاوار
serko	سرکه	si	سو (روشنی)
sermo	سرمه	sibil	سبیل
sermun	سیرمائی	sibil-i	سبیلو
ser-o-gošno	نیمه سیر	sibil-kolof	سبیل کلفت
servat-man	دولت مند	siĴen	سوزن
servat-mand	دارا		
se-šabbât	سه شنبه		

۱. حشره ای است. ۲. در برابر «گرسنه».

۳. باد بسیار سرد و سوزان.

silâ	سوراخ، روزن	sir-e-toroši	سیرترشی
silâ-silâ	سوراخ سوراخ	sir-čarân-i	سورچرانی
silâ $\frac{y}{_}$ e-geš	سوراخ گوش	sirme-din	سرمه دان
silâ $\frac{y}{_}$ e-kasok	سوراخ ریز	sirme?i	سرمه ای
silâ $\frac{y}{_}$ e-mas	سوراخ درشت	sir-xord-an	سورخوردن
silâ $\frac{y}{_}$ e-moš	سوراخ موش	sisambar	سوسنبر
silâ $\frac{y}{_}$ e-siĵen	سوراخ سوزن	sisk	سوسک
silâ $\frac{y}{_}$ e-tonir	سوراخ تنور	sismâr	سوسمار؛ بزمجه
sili	چک، سیلی، کشیده	sismuni	سیسمونی
sim	سیم ^۱ ؛ تار ^۲	siso	سوسه
simantov	مبارک	si-šâyi	سی شاهی
simantov-bâ	مبارکباد	si-ttâ	سی
simantov-bud-an	مبارک بودن	six	سیخونک ^۶
sine-ban	سینه بند	siyâ	مشکی، سیاه
sine-pa.lu	سینه پهلوی	siyâ-baxd	سیاه بخت
sini	سینی	siyâho	سیاهه
sini $\frac{y}{_}$ e-mas	سینی بزرگ، مجموعه ^۳	siyâ-peš	۱- سیاه پوست ۲- سیاه پوش
sino	سینه	siyâ-solfo	سیاه سرفه
sino-zan	سینه زن	siyâ-souze	سیاه چرده
siqo	صیغه ^۴	siyâ-touvo	سیاه توه
sir	سیر ^۵		
sirat	صورت، رو		
sirati	صورتی		
sirâbi	سیرابی		

۱. رشته نازک فلزی.

۲. رشته یا سیم افزارهای موسیقی.

۳. سینی بسیار بزرگ. ۴. زن.

۵. گیاهی است؛ تیره. در برابر «روشن»؛ $\frac{1}{_}$ من.

۶. چوب کوچکی است که بر سر آن میخی زده اند و با آن خر را می رانند.

siyây-i	سیاهی	som-terâš	سم تراش
siyâ-zaxm	سیاه زخم	sonni	سُنی
si <u>y</u> e-čaš	سوی چشم	soqolmo	سقلمه
si <u>y</u> e-setâro	سوی ستاره	so:r	سرخ
sizâk-i	سوزاکی	sorâq	سراغ
siz-eš	سوزش	sorb	سُرب
sizzo-bedar	سیزده بدر	sorb-i	سربی
soâl	پرسش	sornâ	سرناء، کرنا
sobok	سبک	sornâ-zan	سُرنازن
sobok-i	سبکی	sor-sor-o	سر سره
sob-uno	صبحانه	sorx-ak	سرخک
soeyl	سهیل	sorx-âb	سرخاب
sof	سوخت	sorx-kard-an	بریان کردن
sofd-o	سوخته	sorx-kard-o	سرخ کرده
soffe	ایوان، بهار خواب	sost	سست
soffo	صُفّه ^۱	sost-i	سستی
sofro	سفره	sotin	ستون
soft-an	سوختن	sottin-e-faqarât	ستون فقرات
solfo	سُرفه	sovâr	سوار
som	سُم	sovâr-i	سواری
somâq	سماق	savâr-o	سواره
sombâto	سنباده	soubat	صحبت
sombol	سنبُل	soudâ	سودا
somboleti	سنبُل الطیب		

۱. ایوان کوتاه بی سروپوش و طاق.

soudo	۱- سبزه ۲- سبد، سبدی	sut-sut-ak	سوت سوتک
	که مرغ در آن می ریزند	suz-âk	سوزاک
sougan	سوگند	suz-nâk	سوزناک
souqâti	سوغات		
sour	صبر ۲	š	
souz	سبز		
souz-e-fereš	سبزی فروش	šabbât	شنبه
souz-e-qabâ	سبز قبا	šab-bi	شب بو
souz-e y e-xord-an-i	سبزی خوردنی	šabi	شبیه
souz-o	سبزه	šab-ker	شبکور ۳
souz-o y e-sa.râ- y i	سبزی صحرایی	šab-ker-i	شبکوری
souz-o-zâr	سبزه زار	šafâ	شفا
soxan	سخن	šaffâf	شفاف
soxan-čin	سخن چین	šahr	شهر
soxan-čin-i	سخن چینی	šak	شک
soxan-goft-an	سخن گفتن	šal	شل، لنگ
soždo	سجده	šalito	شلیته
sud	سود	šallâq	شلاق
sup	سوپ	šal/om	شلغم
sur	سور	šalun-šalun	لنگان لنگان
suri	سافدوش	šalun-šalun-râ-raft-an	لنگان لنگان
susan	سوسن		
susk	سرگین گردان		
sut	صدای سوت، سوت		

۱. در «رنگ سبز، گندمی تیره».

۲. عطسه نخستین؛ شکیبائی.

۳. خفاش؛ کسی که شب چشم او نمی بیند.

	رفتن	šart	شرط
šalvâr	شلوار	šard-band-i	شرط بندی
ša:m	شمع ^۱	šass	شست ^۳
šamad	شمد	šatranĴ	شطرنج
šambelilo	شنبلیله	šatranĴ-i	شطرنجی
ša:m-dun	شمعدان	šâ-balit	شاه بلوط
ša:mdun-i	شمعدانی	šâ-bâš	شاباش
šamnam	هسر	šâd	شاد
ša:n	شان	šâd-i	شادی
šangul	سنگول	šâ-duno	شاهدانه
šaqq	شق	šâed	شاهد
šaqš	شخص	šâf	شاف
šaqš-i	شخصی	šâgerd	شاگرد
ša/i'o	شقیقه	šâgerd ^a guna ^g i	شاگردانگی
ša:r	۱- شرح ۲- شهر	šâgerd ^g uno	شاگردانه
šarbat	شربت	šâgerd-i	شاگردی
ša.r-i	شهری	šâhâdat	شهادت
šarik	شریک	šâl	رشمه ^۴ ؛ شال
šarm	شرم		
šarm-ando	شرمنده		۱. تیری است که پشت دیوار سست شده یا سقفی که بیم فرو ریختن آن می‌رود می‌زنند تا فرو نریزد؛ آلتی که از موم یا پیه سازند و در میان آن فتیله‌ای قرار دهند و آن را برافروزند تا روشنائی دهد.
šarm-âvar	شرم‌آور		۲. مشرق؛ آواز زدن سیلی و تازیانه.
šarm-sâr	شرمسار		۳. عدد؛ شست دست.
šarq	شرق ^۲		۴. ریسمان پشمی که درویشها به کمر می‌بندند.
šarr	شر		

šâlom	سلام	šâyin	شاهین ^۲
šâ-nešin	شاهنشین	šâyin-e-terâzi	شاهین ترازو
šâ-pasan	شاهپسند	šebâhat	شبهات
šâ-ra	شاهراه	šeftâlu	شفتالو
šâ-rag	شاهرگ	šefto	شفته
šâš-band	شاشبند	šeqâl	شغال
šâš-dun	شاشدان	šekam-ban	شکمبند
šâter	شاطر	šekam-duñ	شکم دان
šâtero	شاهتره	šekam-i	شکمو
šâ-tir	شاهتیر	šekam-paras	شکم پرست
šâ-tit	شاهتوت	šekan.Ĵo	شکنجه
šâx	شاخ	šekar	شکر
šâxčil	دولاق	šekar-i	قندک
šâxčul	چاخچور	šekar-penir	شکر پنیر
šâx-i	شاخی	šekas	شکست
šâxo	شاخه	šekass-e-ban	شکسته بند
šâxo <u>y</u> e-ambor	شاخه انبر	šekass-e-band-i	شکسته بندی
šâxo <u>y</u> e-mas	شاخه کلفت	šekâf	شیار؛ شکاف
šâxo <u>y</u> e-nâzok	شاخه نازک	šekâr	شکار
šâyad	شاید	šekâr-či	شکارچی
šây-est-e <u>g</u> i	شایستگی	šekâr-gâ	شکارگاه
šây-est-o	شایسته	šekâyat	شکایت
šây-est-o-bud-an	شایسته بودن	šekifo	شکوفه
šâyi	شاهی ^۱		

۱. از واحدهای پول. ۲. پرنده ای است شکاری.

šelaxdo	شلخته	šepešo <u>y</u> e-ganam	شپشه گندم
šelen	شنل	šepešo <u>y</u> e-morv	شپشه مرغ
šellik	شلیک	šepesh-u	شپشو
šemâl	شمال	še.r	شور ^۲
šemâl-i	شمالی	še:r	شعر
šemâro	شماره	šer-e-zâr	شوره زار
šemš	شمش	šer-o	شوره
šemšâd	شمشاد	šer-o <u>y</u> e-sar	شوره سر
šemšir	شمشیر	šervâ	شوربا
šemšir-bâz-i	شمشیربازی	še.r-zad-an	شورزدن
šemšo	شمشه	šete	شته
šen	ریگ	šeto-zad-o	شته زده
šenâxt-an	به جا آوردن (شناختن)	šev	زیر ^۳
šenâxt → پ گ + ر		ševak	زیرک
šen-bâz-i	ریگ بازی	šev-daš	زیر دست
šender-pender	شندر پندر	šev-e-baqal	زیر بغل
šenou	شنا	šev-e-iv	زیر آب
šenou-gar	شناگر	ševîd	شود
šenou-var	شناور	šev-Ĵumo	زیر جامه
šen-zâr	ریگ زار	še-vo-na-še	خواه و نخواه
šepesh	شپش	šev-pa:n	زیر انداز
šepesh-ak	خاکشیر ^۱ ؛ شپشک		
šepešo	شپشه		
šepešo <u>y</u> e-bâgeli	شپشه باقلا		

۱. جانور بسیار ریزی که همرنگ خاکشی است و

در آب مانده پدیدار می شود.

۲. پرتمک؛ اضطراب، تشویش.

۳. در برابر «بالا»؛ صدای زیر.

šev-peran-i	زیرپیراهنی	širpalâ	آبکش
šev-peš	زیرپوش	širpalâ-felezz-i	آبکش فلزی
šev-zemi	سرداب	širvuni	شیروانی
šev-zemin	زیرزمین	šir-xeš	شیرخشت
šeyfer	شیپور	šiše-ber-i	شیشه بری
šeytun	شیطان ^۱	šiše-botri	بطری
šilo-pilo	شیله پيله	šišo	شیشه
šir	شیر ^۲	šišo-ber	شیشه بُر
šir-bahâ	شیربها	šišo-gar	شیشه گر
šir-berenĴ	شیربرنج	šišo-gar-i	شیشه گری
šir-de	شیرده	šišťa	شش
šir-dun	شیردان	šivan	جیع، شیون
šir-e	دوشاب	šivan-kešid-an	هوارکشیدن
šir-e-iv-ambâr	شیرآب انبار	šivo	شیوه
širin	شیرین	šod-an	شدن
širin-i	شیرینی	šok-gozâr	شکرگزار
širini-fereš	شیرینی فروش	šokr	شکر
širin-i-fereš-i	شیرینی فروشی	šokr-e-xorâ	سپاس
širĴe	شیرجه	šokum	شگون
šir-mâl	شیرمال	šol	شُل
širo	عُصاره، شهد، شیر؛ شیرۀ شنگ	šollo	۱- آش ۲- شعله
širo-keš	شیره کش	šollo-var	شله ور
šir-o-xad	شیر یا خط		
širo y e-anger	شیرۀ انگور		

۱. بازیگوش.

۲. نام درنده؛ لبنیات؛ شیرآب.

šolo-qalam-kâr	شله قلم کار	šuluq-i	شلوغی
šolo-zard	شله زرد	šuluq-puluq	جنگال
šoqâl	شغال	šum	۱- شوم ۲- شام ۳- غروب
šo.rat	شهرت	šune	چانه
šor-šor	شُر شُر، صدای فروریختن آب، صدای ریزش آب	šuno	۱- نواله ۲- شانه ۳
šoss-o-še	شست و شو	šuno-sar	شانه بسر
šoš	شش	šu-o-umo	رفت و آمد
šošt-o	شسته	šur-eš	شورش
šou	شب	šux	لوده، شوخ
šou-čara	شب چره ^۱	šux-i	لودگی، شوخی
šoudar	شیدر	šux-i-kerd-an	لودگی کردن
šou-e-haf	شب هفت	t	
šou-gard	شبگرد		
šou-nam	شب‌نم	ta	بیخ، کعب ^۴
šou-nešin-i	شب نشینی	ta?ammol	تحمل
šou-o-reĴ	شبانه روز	ta?assob	تعصب
šou-o-reĴ-i	شبانه روزی	ta?aĴob	تعجب
šou-pâ	شب پا	tabar	تبر
šou-pâ ^y i	شب پایی	tabâšir	تباشیر ^۵
šouq	شوق	۱. چرا کردن ستور در شب. ۲. گنده خمیر. ۳. افزار شانه کردن مو. ۴. کف و ته کوزه و خمره و مانند آن که بر زمین گذاشته می شود. ۵. دارویی است.	
šow-uno	شبانہ		
šox	شخم		
šuluq	شلوغ		

tab-e-lâzem	تب لازم	tamâšâ	تماشا
tabl	طبل	tamâšâ-çi	تماشاچی
tabl-e-bozorg	دُهل	tamâšâ _ i	تماشایی
tabrik-goft-an	تبریک گفتن	tamâtâ	گوجه فرنگی
tafri	تفریح	tambal	تنبل؛ پَپَه
taĵrobo	تجربه	tambal-i	تنبلی
taĵrobo-kerd-an	تجربه کردن	tambâku	تنباکو
takiyo	تکیه ^۱	tambun	شلوار زنانه و مردانه
takki	دالّی	tamiz	تمیز
tak-o-ta.nâ	تک و تنها، قات	tamum	تمام
tak-o-to	تک و دو	ta.-mund-o	ته مانده
takun	تکان	ta.ne	طعنه
takun-dâd-an	تکان دادن	tan-dâd-an	تن دادن، تن در دادن
tal	تلخ	tan-deres	تندرست
talaf	تلف	tan-deress-i	تندرستی
talâ-keb	طلاکوب	tang	تنگ ^۲
talbiyat	تربیت	tang-dašt	تنگ دست
ta.l-i	تلخی	tang-e-nafas	تنگی نفس
talq	طلق	tang-omad-an	به عجله آمدن
talxuni	ترخون	tan-i	تنی
ta:m	طعم	tano	هسته، تنه
tama	طمع		
tama-ker	طمعکار		
tamalloq	تملّق		

۱. در «تکیه دادن»: پشت به چیزی وانهادن.

۲. در برابر «گشاد»؛ نواری که زین و پالان را با آن به ستور بارکش می‌بندند.

ta.n-o	طعنه	صدای شکستن چوب	
tan-par-var	تن پرور	taqvim	تقویم
tan-par-var-i	تن پروری	tar	تَر
tan/iye	اماله	taraqqe	جرقه
tanvi	تنبيه	taraqqa	ترقه
tanumand	تنومند	tarâxom	تراخم
tanzif	صافی	tarâzu-dâr	ترازودار
tappe	توده خاک	ta.rif	تعریف
tappo	تپه	tarik	تاریک
tap-tap	تاپ تاپ	tarik-i	تاریکی
tapu	تاپو	tark	تَرک ^۱
taq	تَرَق، صدای خوردن دو چیز چوبی	tarko	ترکه
taqalâ	تَقَلَّا	taro	تره
taqalâ-kerd-an	تقلا کردن	taro-bâr	تره بار
taqallob	تقلب	tar-o-te.Ĵo	ترواتازه
taqallob-kerd-an	تقلب کردن	tars	ترس
taqallob-i	تقلبی	tars-nâk	سهمناک
taqarz	تگرگ	tarsu	بزدل، ترسو
taq-o-lag	تقولق	tar-tizak	تره تیزک
taqqâs	تقاص	tasmo	تسمه
taqriban	تقریباً	taš	آتش
taqsir	تقصیر	tašar	تشر
taqsir-ker	تقصیرکار		
taq-taq	تَرَق، تَرَق تَرَق،		

۱. بخش پشت اسب و زین دو چرخه؛ یک بخش از کلاه و چادر.

taš-bâzi	آتش بازی	taxdo	تخته
tašdak	تشتک	taxd-o-xâb	تخت خواب
taš-endâz	آتش انداز ^۱	taxke	طاقچه، رف
taš-fešân	آتشفشان	taxsil	تقصیر
taš-gard-un	آتش گردان	taxte-peš	تخته پوست
taš-gereft-an	آتش گرفتن	taxt-e-givo	تخت گیوه
taš-kerd-an	آتش کردن	taxte-nar	تخته نرد؛ نرد ^۳
taš-rišan-kerd-an	آتش روشن کردن	taxto	الوار
taš-suz-i	آتش سوزی	taxto-san	تخته سنگ
tašt	تشت	taxto _ e-qasâb-i	تخته قصابی
taš-zed-an	آتش زدن	tazbi	تسبیح
ta-teqâr-i	ته تغاری	ta.zim	تعظیم
ta.til	تعطیل	ta.ziye-gard-un	تعزیه گردان
tavaq	طبق	ta.ziye-xân	تعزیه خوان
tavaqe/-~ o	طبقه	ta.ziye-xun-i	تعزیه خوانی
tavaqo	توقع	ta.ziyo	تعزیه
tavar-kerd-o	تبرک	tâ	۱- باز (گشوده) ۲- تا ^۴
tavânâ	توانا	tâ-ba-tâ	تابه تا
tavânâ _ i	توانایی	tâbut	تابوت
tavile	اصطبل	tâfdo	تافته
tavilo	طویل	tâftun	تافتان
tavilo _ e-gâ	طویلۀ گاو		
tavl-zan	طبل زن		
taxd	تخت ^۲		

۱: کسی که تنور را روشن می کند.

۲: هموار، صاف؛ تختی که بر آن می خوابند.

۳: نام بازی است.

۴: در «دوتا، سه تا»؛ در «تازدن»؛ مانند، لنگه.

tâĴ	تاج خروس ^۱ ؛ تاج	tâsurâ	تاسوعا
tâĴ-dâr	تاجدار	tâ-šod-an	باز شدن
tâĴ-e-heres-i	تاج خروس ^۲	tâti	تاتی ^۷
tâlâl	تالار	tâture	تاتوره ^۸
tâlebi	طالبی	tâus	طاوس
tâq	سقف، طاق	tâxt	تاخت
tâqat	تاب (طاقت)	tâxt-o-tâĴ	تاخت و تاز
tâq-vâz	طاق واز	tâxt-raft-an	به تاخت رفتن
tây	تاق	tâyfo	طایفه
tây-o-Ĵeft	تاق یا جفت	tâze	جخت ^۹
târ	تار ^۳	tâzi	تازی
târat	طهارت	te	۱- درون، تو (داخل) ۲- خواه
târâĴ	تاراج	te-dâr	تودار
târik	تار ^۴	te-dâr-i	توداری
târix	تاریخ	te-del-i	تودلی
târix-i	تاریخی	tefân	طوفان
târof	تعارف	teĴ	تیز
târof-i	تعارفی	teĴ-âb	تیزاب
târof-kard-an	تعارف کردن		
târ-zad-an	تارزدن		
târ-zan	تارزن		
tâs	۱- تاس ۲۵- طاس ^۵		
tâs-e-mes	بادبه		
tâs-kabâb	طاس کباب		

۱. گوشت پاره‌ای که بر سرخروس است.

۲. گیاهی است.

۳. آلت موسیقی؛ در برابر «پود»؛ تار عنکبوت؛ رشته باریک و دراز در «یک تار موی».

۴. تیره.

۵. کسی که موی سرش ریخته است.

۶. ظرفی است؛ طاس بازی.

۷. راه رفتن بچه تازه به راه افتاده.

۸. گیاهی است.

۹. تازه، هنوز.

teĵe ĝ i	تازگی، به تازگی	telengi	صدای بشکن، بشکن ^۴
teĵe ĝ i-dâšd-an	تازگی داشتن	telengi-zad-an	بشکن زدن
teĵi	تیزی	teleq-teleq	تَلَقَّ تَلَقَّ
teĵo	تازه ^۱	telesm	طلسم
teĵo-be-dourun	تازه به دوران	telit	ترید، تلیت
teĵo-bori	تازه عروس	telle	طلا
teĵo-dumâd	تازه داماد	tello	تله
teĵo-Ĵoun	تازه جوان	tello-gozošt-an	تله گذاشتن
teĵo-kâr	تازه کار	ten	فک
teĵo-nafas	تازه نفس	te.nâ	تنها
teĵo-vâred	تازه وارد	tenâb	رَجَه، طناب
teĵo-zâ	تازه‌زا	tenâf-bâzi	طناب بازی
tekko	۱- تگه، تخته ^۲ ؛ پاره‌ای ۲- تيله ^۳	tenâf-e-tou	ریسمان تاب
tekko-tekko-šod-an	پول پول شدن، ریزش پول	te.nâ ĩ i	تنهایی
tekko ĩ e-gešt	تکه گوشت	teq	تیغ ^۵
tekko ĩ e-nax	تکه بیخ	teqâr	گاودوشه، تغار
tek-tek	تک تک	teq-dâr	تیغ دار
telab	طلب	teq-der	خاردار
telab-kâr	طلبکار	teq-kan-i	خارکنی
telâ	طلا	۱. در برابر «کهنه و بیات»؛ با طراوات؛ خبر، خبرنو. ۲. تکه، قطعه. در «یک تخته پارچه» و همچنین واحد فرش و قالی. ۳. تکه سفال شکسته. ۴. در «بشکن زدن». ۵. خار، بوته خار؛ تیغی که با آن موی را می تراشند.	
telâfi	تلافی		
telâ ĩ i	طلایی		
telen	تلنگر		

teqo	تیغه ^۱	tez-geš	تیزگوش
te'âr-e-kašk-mâl	لاوک	ti	تو (درون)
te'âr-e-kaš-mâ	کشکسای، کشکمال	til	طول
teraf	سو ^۲ ، طرف	tilâni	طولانی
teraf-dâr	طرفدار، هواخواه	til-dâr	کشدار ^۳
teraf-dâr-i	هواخواهی	tille-bâz-i	تبله بازی
terafo	این طرف	tillo	تبله
terak	فاق، ترک	tip	۱- تیپ ^۴ - توپ
terak-terak	ترک ترک	tipid-an	توپیدن
terak-xord-an	ترک برداشتن	tipid	پگ + ر →
teranĴavin	ترنجبین	tippâ	تی پا
terâš	تراش	tiq	خار
teryâk	تریاک	ti'o	تجیر ^۵
teryâk-i	تریاک‌ی	tir	تیر ^۶ ؛ دیرک
terâzu	ترازو	tir-andâz	تیرانداز
te-sari	توسری	tir-andâz-i	تیراندازی
tešne ġ i	تشنگی	tir-e-mâr	بچه مار
tešno	تشنه	tir-e-tâq	تیرسقف
tešo	توشه	tir-kamun	تیرکمان
te-vo-na-te	خواهی نخواهی		
tex	تخ		
te-xâli	درون تهی		
tez-čaš	تیزچشم		
tez-fa:m	تیزفهم		

۱. دیوار نازک میان دو جرز.

۲. جهت، طرف.

۳. طولانی (در صفت سخن).

۴. دسته انبوه، گروه انبوه، انبوه.

۵. دیوارمانندی از چوب و پارچه که برای دو بخش کردن مسجد و حیاط یا اتاق به کار

می‌رود.

۶. چوب‌دراز است.

tiro	تیره ^۱	tong	آب انداز ^۴
tiro-ran	تیره رنگ	tonir	تنور، سوخت دان
tir-o-târ	تیره و تار	tonir-mâl	تنور مال
tišo	تیشه	toniro <u>y</u> e-âsiyou	تنوره آسیاب
tit	توت	toniro <u>y</u> e-samâvar	تنوره سماور
titak	توتک	to.no	تخمه
tit-farangi	توت فرنگی	tonoko	تُنکه
tiz-heš	تیزهوش	ton-qoreš	غرش ^۵
tiz-o-ton	تند ^۲	ton-rou	تندرو
tobre	چننه	ton-šod-an	تند شدن ^۶
tobro	توبره	ton-ton	تازان، تند ^۷ ، قُروقر ^۸
tof	تُف	ton-ton-xord-an	لُف لُف خوردن
tofang-či	تفنگچی	toppi	تِلپ
tofayn	تفنگ	tork	تُرک
tofâlo	تُفل، تفاله	tork-i	ترکی ^۹
tof-endâxt-an	تف انداختن	torob	ترب
toĴârat	تجارت	torob-če	تریچه
tok	نوک ^۳		
tolombo	تلمبه		
toman	تومان		
tombak	تنبک، ضرب		
tombak-zan	ضرب گیر		
tombun	تنبان		
tond-šod-an	تند رفتن		

۱. خواناده.

۲. مزه تند و سوزان مانند مزه فلفل.

۳. نوک مداد.

۴. کوزه و هر چیز سفالین که آب از آن تراوش و نشست می کند.

۵. آسمان.

۶. با شتاب شدن مانند «تند شدن باران».

۷. با شتاب؛ در برابر «کند».

۸. تندتند، در «قُروقر سیگار کشیدن».

۹. زبان.

torob-e-siyâ	ترب سیاه	tovel-kard-an	تاوُل کردن
toroš	تُرش	tovel-zad-an	تاوُل زدن
toroš-i	ترشی	tox-kaš-i	تخم کشی
torz	ترد	toxm	تخم ۳؛ باربوته گل سرخ
tošak	توشک، تشک	toxm-e-mâyi	تخم ماهی
toton	توتون	toxm-e-šarbat-i	تخم شربتی
tou	۱- آفتاب ۲- تب ۳- تاب ۴	toxm-i	تخمی
tou-bor	تب بر	tox-pâšid-an	تخم پاشیدن
tou-borid-an	تب بریدن	tox-rixt-an	تخم ریختن
tou-dâd-an	تابانیدن	toxs	تُخس
touessun	تابستان	tu-del-i	تُقَلی
touessun-i	تابستانی	tulo-esbo	توله سگ
tou-gir	آفتاب گیر ۲	tumen	چرک (کثیف)
touq	طوق	tun	تون
touqo	طوقه	tuno	تخمه
toun	تاوان	tuppi	توپپی ۵
touvo	۱- تابه ۲- توبه	tur-e-kâh	تورکاه بری
touvo-ker	توبه کار	tuti	طوطی
touvo-šekass-an	توبه شکستن	tutu	توتو ۶
tou-zad-an	آفتاب زدن		
tou-zad-e- g i	آفتاب زدگی		
tou-zad-o	آفتاب زده		
tou-zard	آفتاب زردی		
tovel	تاوُل		

۱. پیچ، شکن؛ بازی.

۲. جایی که آفتاب در آن می تابد.

۳. تخم گیاهان و رستنیها.

۴. گل و میوه پرتخم.

۵. پارچه به هم پیچیده یا چوبی و جز آن که با آن

راه آب یا سوراخی را می بندند.

۶. پرنده به زبان بچه.

u		varam	وَرَم، آماس
		varam-kerd-o	ورم کرده
?umum-i	عمومی	varaq	ورق بازی؛ ورق
?unJonâ	اطراف	varaq-bâz-i	ورق بازی
?utu	اطو	varaq-o	ورقه
?utu-kaš-i	اطوکشی	varaq-varaq-kerd-an	ورق ورق کردن
		varaq-zad-an	ورق زدن
v		varasi	وارسی
		var-dâšt-an	برداشتن
va?do	وعده	var-keš	وَرکش ^۱
vabâsir	بواسیر	var-kešid-an	ورکشیدن
va.de-gah	وعده گاه	var-mâlid-an	ور مالیدن
va.de-gir-i	وعده گیران	mâlid → پ گ + ر	
va.do-dâd-an	وعده دادن	var-raft-an	ور رفتن
vafâ	وفا	var-šekass-o	ور شکسته
vafâ-dâr	وفادار	var-šekas-šod-an	ور شکست شدن
vafâ-dâr-i	وفاداری	varz-eš	ورزش
vafâ-dâr-i-kerd-an	وفاداری کردن	varz-eš-kerd-an	ورزش کردن
vafâ-kerd-an	وفا کردن	varzid-o	ورزیده
vahš-i-gar-i	وحشیگری	varzid → پ گ + ر	
vaĴab	وجب	vasat	وسط
vaĴab-kerd-an	وجب کردن	vasat-i	وسطی
vang-o-vung	وَنگ و وونگ	vasilo	وسیله
var	وَر	۱. کشتی که نه ذیر می رسد و نه زود بلکه به هنگام خود می رسد.	

vasiyat	وصیت	vaz-eš	وَزَش
vasiyat-kerd-an	وصیت کردن	vazn	وزن
vasiyat-numo	وصیت نامه	vazn-kerd-an	وزن کردن
vasl-kerd-an	وصل کردن	vâdâr-kerd-an	وادار کردن
vaslo	وصله	vâdâr-šod-an	وادار شدن
vaslo-kerd-an	وصله کردن	vâ-dâšt-an	واداشتن
vasmo	وسمه	vâ-gir	مُسری، واگیر
vasvâs	وسواس	vâ-gir-kerd-an	واگیر داشتن
vasvâs-i	وسواسی	vâ-gozâr-i	واگذاری
va.šad-nâk	وحشتناک	vâ-gozâr-kerd-an	واگذاشتن
va.šat-angiz	وحشت انگیز	vâ-gozâr-kerd-an	واگذار کردن
va.š-i	وحشی	vâĵeb	واجب
va.ši _ âno	وحشیانه	vâ-mond-o	وامانده
vax-dâd-an	وقت دادن	vâ-mund-an	واماندن
vax-dâšt-an	وقت داشتن	vâq-vâq	صدای سگ
vax-gereft-an	وقت گرفتن	vâ-rafd-o	وارفته
vax-kerd-an	وقف کردن	vâ-raft-an	وارفتن
vaxm	وقف	vâras	وارث
vax-numo	وقف نامه	vâred-kerd-an	وارد کردن
vax-šenâs	وقت شناس	vâred-šed-an	وارد شدن
vaxt	وقت	vâ-resi-kerd-an	وارسی کردن
vax-xâss-an	وقت خواستن	vâsid-an	ایست کردن
va-zad-o	وازده	vâše-ham	باهم
vazaq	وزغ	vâ-xord-o	واخورده

vâz	وا ^۱	ve-fâydo	بی فایده
vâ-zad-an	وازدن	vegâno	بیگانه
vâz-kard-an	بازکردن	ve-gonâh	بی گناه
ve	بی	ve-hayâ	بی حیا
ve-?abr	بی ابر	ve-hayâ <u>y</u> i	بی حیایی
ve-?adab	بی ادب	ve-hâl	لخت ^۲ ، بی حال
ve-?aGl	بی عقل	ve-hâl-šod-an	بی حال شدن
ve-?alâ/o	بی علاقه	ve-heš	بی هوش
ve-?âr	بی عار	ve-heš-i	بی هوشی
ve-?âzâr	بی آزار	ve-heš-kard-an	بی هوش کردن
ve-?etenâ	بی اعتنا	ve-heš-šod-an	بی هوش شدن
ve-?etenâ <u>y</u> i	بی اعتنایی	ve-honar	بی هنر
ve-?extiyâr	بی اختیار	ve-Jâhat	بی جهت
ve-?extiyâr-šod-an	بی اختیار شدن	ve-Jâ	بی جا
ve-?orzo	بی عرضه	vel	ول
ve-bafâ	بی وفا	velarm	ولرم
ve-bafâ <u>y</u> i	بی مهری	vel-gard	ولگرد
ve-bâk	بی باک	vel-gard-i	ولگردی
ve-čâre <u>g</u> i	بی چارگی	veling-o-vâz	ولنگ و واز
ve-čâro	بی چاره	ve-liyâqat	بی لیاقت
ve-darmân	بی درمان	vel-kerd-an	ول کردن
ve-dašt-o-pâ	بی دست و پا	velou-kerd-an	ولو کردن
ve-dom	بی دم	velou-šod-an	ولو شدن
ve-duno	بیدانه		

vel-šod-an	ول شدن	verrâĴ-i	وَرَّاجی
vel-xarĴ	ولخرج	verrâĴ-i-kerd-an	وَرَّاجی کردن
vel-xarĴ-i-kerd-an	ولخرجی کردن	ver-zad-an	ورزدن
ve-ma.ni	بی معنی	ve-sar-o-pâ	بی سروپا
ve-mazze ġ i	بی مزگی	ve-sar-o-sedâ	بی سروصدا
ve-mazzo	بی مزه	ve-sar-o-tah	بی سروهه
ve-mâyo	بی مایه	ve-sar-o-ve-pâ	لات ^۱
ve-meyl	بی میل	ve-savâd	بی سواد
ve-namak	بی نمک	ve-sedâ	بی صدا
ve-namak-i	بی نمکی	veše-ham	باهم
ve-namâz	بی نماز	ve-šemâr	بی شمار
ve-nazm	بی نظم	ve-kas	بی کس
ve-niyâz	بی نیاز	ve-kâr	بی کار
ve-niyâz-i	بی نیازی	ve-kâr-i	بی کاری
ve-pardo-harf-zad-an	بی پرده حرف زدن	ve-kero-bonĴo	بی خانمان
ve-parvâ	بی پروا	ve-tâb	بی تاب
ve-qam	بی غم	ve-tâb-i	بی تابی
ve-qaraz	بی غرض	ve-tâb-šodan	بی تاب شدن
ve-qaraz-i	بی غرضی	ve-teraf	بی طرف
ve-qeyrat	بی غیرت	ve-xabar	بی خبر
ve-rag	بی رگ	ve-xâsiyat	بی خاصیت
ve-râho	بی راهه	veyn-veng-kerd-an	ونگ ونگ کردن
ve-rext	بی ریخت	veyn-veyn	ونگ ونگ
verrâĴ	وَرَّاج		

۱. ولگرد و بی ادب.

vezâr	بیزار	vozi	وضو
vezâr-i	بیزاری	vozi-gereft-an	وضو گرفتن
vezâr-šod-an	بیزار شدن	vuĴud	هستی
vez-kerd-an	وز کردن ^۱	vul	لول ^۲ ، وول
vez-viz	وزوز	vul-xord-an	وول خوردن، لول خوردن
vi	وا ^۲ ؛ آوه	vul-zad-an	وول زدن
vi-češ-o-ri	بی چشم ورو		
vi-čun-o-čerâ	بی چون و چرا	x	
vi-hes	کریخ، کرخت		
vi-hess	بی حس	xaar	خواهر
vi-hess-i	بی حسی	xabar	خبر
vi-hess-šod-an	بی حس شدن	xabar-bord-an	خبر بردن
vi-houselo	بی حوصله	xabar-čin-bâz-i	هوچی بازی
vi-hudo	یاوه	xabar-dâd-an	خبر دادن
vi-me:r	بی مهر	xabar-keš	هُوچی
vi-ri	بی روح	xabar-ovord-an	خبر آوردن
virun	ویران	xadni	خطمی
virun-i	ویرانی	xafa ^g i	خفگی
viruno	ویرانه	xafo	خفه
vix-kan-šod-an	بیخ کن شدن	xahar	خواهر
viyun-ve-šo	آیند و روند	xahar-e-mas	خواهر بزرگ
viz-viz	صدای زنبور		
viz-viz-kerd-an	وزوز کردن		
voq-voq	واق واق		

۱. درهم و ژولیده و برآمده شدن موی سر.

۲. آوازی است نشانه شگفتی.

۳. تکان، جنبش.

xahar-i	خواهری	xarâz-i	خرّازی
xahar-zan	خواهرزن	xarâz-i-feresĥ	خرّازی فروش
xahar-zâd-o	خواهرزاده	xarbezo	خربزه
xalak ۱- بدجنس، بد ۲- حرف بد		xarĉang	خرچنگ
xalak-i	بدجنسی	xar-e-mâdo	خرماده
xalâs	خلاص	xar-e-mâyo	خر ماده
xalvat	خلوت	xar-e-nar	خر نر، نرّه خر
xalxâl	خلخال	xar-e-ya.sâlo	خریکساله
xam	خم	xar-geš	خرگوش
xa.m	خواب ^۱	xarĵ-i	خرجی
xa.m-âlid	خواب آلود	xarĵ-o-barĵ	خرج
xa.m-âvar	خواب آور	xar-magas	خرمگس
xa.m-e-âsoft-o	خواب آشفته	xarman	خرمن
xa.m-e-parišun	خواب پریشان	xarman-e-nema	خرمن ماه
xa.m-e-sabok	خواب سبک	xarman-gâ	خرمنگاه
xa.m-e-sangin	خواب سنگین	xarman-kev	خرمن کوب
xa.m-gâ	خوابگاه	xarman-kev-i	خرمن کوبی
xamid-o	خمیده	xar-mo.ro	خرمهره
xam-rafd-e	خواب رفته	xarro	گنداب
xam-yâzo	خمیازه	xarvâr	خروار
xanâzir	خنایزیر	xar-xâki	خرخاکی، خرک خدا
xand-un	خندان	xar-za.ro	خرزهره
xanĵar	خنجر، دشنه	xasseg-i	خستگی
xar	خر		

۱. در برابر «بیداری»؛ آنچه در خواب می بینند.

xasis	خسیس، نانکور،	xaš-ri?i	خوش رویی
	تنگ چشم، نخور	xaš-rix	خوش ریخت
xasso	خسته	xaš-sedâ	خوش صدا
xaš-bi	خوش بو	xaš-sobat	خوش صحبت
xaš-e-qabeš	احوالپرسی	xaš-xat	خوش خط
xaš-gin	خشمگین	xašxâš	خشخاش
xaš-hesâ	خوش حساب	xaš-zâher	خوش ظاهر
xaš-heykal	خوش هیکل	xat	خط
xaš-i	خوشی	xatar	خطر
xaš-maze ^g i	خوشمزگی	xatar-nâk	خطرناک
xaš-mazo	خوشمزه	xatâ	خط، خطا
xaš-nafas	خوش نفس	xatâ-ker	خطا کار
xaš-namâ	خوش نما	xatifo	قطیفه
xaš-nâk	خشمناک	xatm	ختم ^۱
xaš-nâm	خوشنام	xayli	خیلی، بسیار
xaš-nâm-i	خوش نامی	xayli-kasok	بسیار کوچک
xaš-nešin	خوش نشین	xay-mero	خواهر شوهر
xaš-nešin-i	خوش نشینی	xaymo	خیمه
xaš-qadam	خوش قدم	xayn-kešid-an	پنجول زدن
xaš-qalb	خوش قلب	xayr-xâh-i	خیرخواهی
xaš-qiyâfo	خوش قیافه	xayyât	خیاط
xaš-qoul	خوش قول	xayyât-i	خیاطی
xaš-rang	خوش رنگ		
xaš-ri	خوشرو		

۱. مجلسی که برای سوگواری مردگان برپا می‌شود.

xaz	خز	xâk-i	خاکی
xaz-ando	خزنده	xâko	خاکه
xazino ^y e-garmâbo	خزینه گرمابه	xâk-o-zoqâl	خاکه زغال
xâb	۱- آباد ۲- خوانا؛ خوب، بهبود	xâk-ribo	خاکروبه
xâb-i	خوبی	xâk-ribo-keš	خاکروبه کش
xâb-kard-an	آباد کردن	xâl	خال
xâb-nemâ	خواب نما	xâl-dâr	خالداری
xâb-o-bedâr-i	بیدار خواب	xâles	خالص
xâgino	کوکو ^۱	xâli	خالی
xâhân	مُريد	xâl-keb-i	خال کوبی
xâh-eš	خواهش	xâl-kebid-an	خال کوبیدن
xâk	خاک	xâlo	خاله
xâk-âlit	خاک آلود	xâl-xâl	خال خال
xâk-bâz-i	خاک بازی	xâmeš	خاموش
xâk-e-erro	خاک اَرِه، خاکه اَرِه	xâmo	خامه ^۲
xâk-e-ešpeš	خاکه شپش	xânum	خانم
xâk-e-ʔan	خاکه قند	xâreĴ-i	خارجی
xâk-endâz	خاک انداز	xâr-ešt	خارش
xâkesar-i	خاکستری	xâr-kan	خارکن
xâkesar-nišin	خاکستر نشین	xâr-o-bâr	خواربار
xâkessar	خاکستر	xâr-o-xasak	خار خسک
xâkessar-e-taš-dâr	خاکستر آتش دار	xâr-poš	خارپشت
xâkešir	خاکشی، خاکشیر		
xâk-e-tit	خاکه توت		

۱. خوراکی است.

۲. چربی که بر روی شیر نجوشانیده گرد می آید.

xâse-gâr	خواستگار	xeše-xâb-i	عیش
xâse-gâr-i	خواستگاری	xeš-mâl	خشت مال
xâsiyat	خاصیت	xeš-mâl-i	خشت مالی
xebro	خبره	xešo-čin	خوشه چین
xedmat	خدمت	xešo-čin-i	خوشه چینی
xedmat-kâr	خدمتکار	xešo ^y e-kasok	خوشه کوچک
xeJâlat	خجالت	xešt	خشت
xeJâlat-i	خجالتی	xešt-ak	خشتک
xelâl-e-dandun	خلال دندان	xeš-xeš	خیش خیش، خرت خرت
xelt-e-sino	خلط سینه	xeqli	بسیاری
xeng	خنگ	xeyme-šab-bâz-i	خیمه شب بازی
xepele	خپله	xeqr-xâh	خیرخواه
xerâb	ضایع	xi-gereft-an	خوگرفتن
xerâb-i	خرابی	xik	خوک
xerâbo	خرابه	xik-e-nar	خوک نر
xerâš	خراش	xikk-e-mâdo	خوک ماده
xeref	خِرف	xin	خون
xeres-ak	خروسک	xin-âlîd-o	خون آلوده
xers	خِرس	xin-bâhâ	خون بها
xersak	خرسک	xin-garm	خون گرم
xer-xer	خِر خِر	xin-garm-i	خون گرمی
xer-xer-o	نای	xin-gerefd-an	خون گرفتن
xes-xes	خس خس		
xešd-i	خشتی ^۱		

۱. چهارگوش؛ خانه‌ای که از خشت ساخته شده باشد.

xin-i	خونی ^۱	xodâ-šenâs	خداشناس
xin-owo	خونابه	xod-bin	خودبین
xin-sard	خونسرد	xod-bin-i	خودبینی
xin-sard-i	خونسردی	xod-dâr-i	خودداری
xin-xâh-i	خونخواهی	xod-emun-i	خودمانی
xird-o-âhan	ریم آهن ^۲	xod-eš	خود
xird-o-fereš-i	خرده فروشی	xod-eš-ba-xod-eš	خودبه خود
xire	خیره	xod-eš-dâr	خوددار
xiro-češ	خیره چشم	xod-eš-parass-i	خودپرستی
xiš-â-vand	خویشاوند	xod-eš-pasand-i	خودپسندی
xitiliči	دبَنگ	xod-fereš	خودفروشی
xiyâbâleṅ	خیار	xod-harf	خود رای، خودسر
xiyâbâleṅ-e-torš	خیارترشی	xod-i	خودی
xiyâbun	خیابان	xod-koš-i	خودکشی
xiyâl	خیال	xod-nemâ	خودنما
xiyâl-ât-i	خیالاتی	xod-nemâ y i	خودنمایی
xiyâl-bâf	خیالبا ف	xod-paras	خودپرست
xiyâl-bâf-i	خیالبا فی	xod-pasan	خودپسند
xiyânat	خیانت	xod-ru	خودروی
xiyâr	خریژه کوچک؛ خریزه	xod-xâ	خودخواه
xiyâr-ak	خیارک	xod-xâh-i	خودخواهی
xiyâr-čeng	خیارچنبر		
xodâ-fes-i	خدا حافظی		
xodâ-na-šnâs	خداشناس		

۱. مردم کش، قاتل؛ خونین، خون آلود.

۲. چرک آهن که در کوره از آن جدا نشده و با کوبیدن آهن با پتک از آن جدا می شود.

xod-xor-i	خودخوری	xormâ	خرما
xoffâš	خفّاش	xormâlu	خرمالو
xol	خُل	xornâso	خرناسه
xolfo	خرفه	xoro	خوره
xomâr	خُمار	xor-šid	خورشید
xombo	خُم	xor-xor	خُر خُر
xomro	خمره	xosbid-an	خوابیدن
xoms	خُمس	xosbid → پ گ + ر	
xonak	خنک	xosbund-an	خواباندن
xonak-i	خنکی	xosbund → پ گ + ر	
xonâq	خُنّاق	xosus-i	خصوصی
xorâ	خدا	xoš	خوش
xor-âk	خوراک، غذا	xoš-axlâq	خوش اخلاق، خوشخوی
xor-âk-i	خوراکی	xošâl	خوشحال
xord-an	آشامیدن	xošâl-i	خوشحالی
xord-an-i	خوردنی	xoš-âvâz	خوش آواز
xorde-reĴ	خوردوریز	xoš-bax	خوشبخت
xord-o-xorâk	خورد و خوراک	xošg	خُشک
xor-eš	خورش	xošg-bâr	خشکبار
xor-ešt-e-bâdemĴun	خورش بادمجان	xošg-i	خشکی
xor-ešt-e-kedi	خورش کدو	xošgid-o	خشکیده
xor-ešt-e-qorme-souz-e	خورش قرمه سبزی	xošgid → پ گ + ر	
xorm	هَرَم	xošg-o	خشکه ^۱

۱. خشک شده، در «آلبالو خشکه»؛ مزدی که فقط پول باشد.

xoškid-o	خشکه ^۱	yak-dar-miyun	یک در میان
xoš-mâmelô	خوش معامله	yak-digar	یک دیگر
xoš-paz-i	خشکه پزی	yak-pa.lu-šod-an	یک پهلوشدن
xoš-raftâr-i	خوش رفتاری	yak-pa.lu-xosbid-an	یک پهلو خوابیدن
xoš-rafdâr	خوش رفتار	yak-zarro	یک ذره
xoš-sâl	خشکسال	yal	یل ^۴
xoš-sâl-i	خشکسالی	yani	یعنی
xoš-ta.b-i	بزله (خوش طبعی)	yanqâ	یک خرده
xoš-xabar	خوش خبر	yara/un	یرقان
xovin	هاون	yarâq	یراق
xovin-e-sel-i	هاون سنگی	ya.-sâlo	یکساله
xowiyâr	خاویار	ya.-šekl	یک شکل
xum	خام	yatâ	تک ^۵ ؛ یکی، یک
xun-čô	خوانچه	yatâ-yatâ	یکی یکی، تک تک
xund-an-i	خواندنی	yavâš	گند ^۶
xun-ando	خواننده ^۲	yax	یخ
xusus-an	خصوصاً	yax-bašto	یخ بسته
		yax-band-un	یخبندان
		yax-čâl	یخچال
		yax-dun	یخدان
		yaxo	یقه
yadak-i	یدکی		
ya.ho	یکهو ^۳		
ya-inqa	یک قدمی		
yak-dando	یک دنده		

y

۱. خشک شده، در «آلبالو خشکه».

۲. کسی که نوشته‌ای را می‌خواند.

۳. ناگهان.

۴. کت زنانه.

۵. تنها، فرد.

۶. در برابر «تند».

yay-čaš	یک چشم	yay-tarafo	یک طرفه
yay-češ-i-negâ-kerd-an	یک چشمی	yay-tavaʔo	یک طبقه
	نگاه کردن	yay-tano	یک تنه
yay-dašt	یک دست	yay-toman	یک تومان
yay-Jâ	یکجا	yâ	یا
yay-Jânebo	یکجانبه	yâ?in	شراب
yay-Jîr	یک جور	yâ?in-xor	شرابخوار
yay-lâ-perano	یکتاپیراهن	yâbolan	خیار
yay-lâ <u>y</u> i	یک لا	yâbi	یابو
yay-martabo	یک مرتبه (ناگهان)	yâd	یاد
yay-nafar	یک نفر	yâd-âvar-i	یادآوری
yay-nafar-i	یک نفری	yâd-dâd-an	یاددادن
yay-nafaro	یک نفره	yâd ^e gâr	یادگار
yay-navâxt	یکنواخت	yâd ^e gâr-i	یادگاری
yay-pârčo	یک پارچه	yâl	یال
yay-rang	یک رنگ	yâqi	یاغی
yay-râs	یکسر، یگراست	yâqi-gar-i	یاغیگری
yay-reJo	یک روزه	yâqi-šod-an	یاغی شدن
yay-ri	یک رو ^۱	yâqit	یاقوت
yay-riyâl	یک ریال	yâr	یار ^۲
yay-saro	یکسره	yâr-gerefd-an	یارگرفتن
yay-šabât	یکشنبه		
yay-šabo	یک شبه		
yay-šâhi	یک شاهی		

۱. صفت انسان، در برابر «دورو».

۲. کسانی که در بازی در جزو یک دسته از بازیکنان هستند «یار» یکدیگر خوانده می شوند.

yâri	یاری	zalil-o-alil	مفلوک
yâri-dâd-an	یاری دادن	za.mat	زحمت
yâri-gereft-an	یاری گرفتن	za.mat-keš	زحمت کش
yâri-kerd-an	یاری کردن	zamânat	ضمانت
yâs	یاس	zambaq	زنبق
yâsaman	یاسمن	zambar-bi	زردنبو
yek-abbâsi	یک عباسی	zambil	زنبیل
ye-lengo ^y e-bar	لَت	zamun	زمان
yeq	یوغ	zamuno	زمانه
ye-tabaqo	یک آشکوبه	zan	ظَن
yeylâq	پیلاق	zang	زنگ ^۱
yeylâ-y-i	پیلاقی	zang-e-mas	زنگ بزرگ
yobs-peydâ-kerd-an	پیوست پیدا کردن	zangolo	زنگوله
yo/or	یُغر	zanJefil	زنجبیل
yuz-palang	یوزپلنگ	zanJir	زنجیر
		zarar	ضرر
		zarb	ضرب ^۲
		zar-čevo	زردچوبه
		zard	زرد
		zard-ak	زردک، گَزَر هویج
zad-o-xord	زدو خورد		
za:f	ضعف		
za.ferun	زعفران		
za.ferun-i	زعفرانی		
zahr	زهر		

Z

۱. زنگار؛ آلتی فلزی که بوسیله کوبیدن چکش ماندی یا با فشار دست روی دگمه آن صدا کند.
۲. آسیبی که از خوردن اندامی به چیزی یا جایی به آن می‌رسد، در «ضرب دیدن، ضرب خوردن» و مانند آن.

zard-âb	زرد آب	zâlzâlak	زالزالک
zard-âli	زرد آلو	zâmen	ضامن
zardo <u>y</u> e-hek-e-morv	زرده تخم مرغ	zâni	زانو
zardo-zaxm	زرد زخم	zâni-ban	زانوبند
zard-o-zayif	زردوزار	zâr-zâr	های وهای
zarf	ظرف	zâr-zâr-geyo-kerd-an	های های
zar-gar	زرگر		گریه کردن
zar-gar-i	زرگری	zâun	زبان ^۱
za:r-hero	زهر خند	zâun-bašt-o	زبان بسته
zarif	ظریف	zâun-bâz	زبان باز
zarnix	زرنیخ	zâun-bâz-i	زبان بازی
za.ro	زهره	zâun-bir-dâd-an	زبان یاد دادن
zaxm	زخم	zâun-dâr	زبان دار
zaxm-e-zoun	زخم زبان	zâum-derâz	زبان دراز
zaxm-i	زخمی	zâun-derâz-i	زبان درازی
zayif	ضعیف	zâun-e-gonjîš	زبان گنجشک ^۲
zâd-o-rid	زاق و زوق	zâun-e-kasok	زبان کوچک
zâher	ظاهر	zâun-fa:m	زبان فهم
zâher-firib	ظاهر فریب	zâun-na-fa:m	زبان نفهم
zâher-sâz-i	ظاهر سازی	zâuno <u>y</u> e-taš	زبانۀ آتش
zâlem	ظالم	zâuno <u>y</u> e-terâzu	زبانۀ ترازو
zâlem-âno	طالمانه		
zâli	زالو		
zâli-endâxt-an	زالو انداختن		

۱. گفتار؛ عضو عضلانی که در حفره دهانی قرار دارد.

۲. درختی است.

zâq	زاغ ^۱	zerb-o-zerang	زبروزرنگ
zây-ando	زاینده	zerd	شکم
zây ^{do} -mun	زایمان	zere	زره
zâyi	زائو	zerešg-i	ززشکی
zâyo	ضایع	zerešk	ززشک
zebr	زبر	ze.r-man	زورمند
zeh	زه کمان حلاجی	zer-zer	زر زر
zelibiyâ	زولبیا	zešt	زشت؛ بدنما
zelzelo	زلزله	zešt-ar	زشت تر
zemessun	زمستان	žešt-ar-in	زشت ترین
zemessun-i	زمستانی	zešt-i	زشتی
zemino ^y e-qermez	زمینه سرخ	zeytun	زیتون
zemzemo	زمزمه	zid	زود
zendân-i	زندانی	zid ^a ranĵ	زودرنج
zende ^g i	زندگی	zid-bâvar	زودباور
zendo-del	زنده دل	zid-ras	زودرس
zendun	زدان	zigil	زگیل
zendun-bân	زدانبان	zimin	زمین
ze.r	نیرو، زور	zimin-e-homvâr	زمین هموار
zerang	تردست؛ زرنگ	zimin-e-sâf	زمین همواری که
zerang-i	زرنگی		میان دو گرد است
zerâat	زراعت	zimin-e-zerâhat	زمین زراعتی
zarâhat-e-iv-i	زراعت آبی		
zerb	ضرب ^۲		

۱. کبود چشم؛ پرنده ای است.

۲. در «به ضرب: بازور و شدت».

zimin-gir	زمین‌گیر	ziyarat	زیارت
zimino	زمینه	zizo	زوزه
zin	زین	zizo ʔ e- esbo	زوزه‌سگ
zini	زندگی	zizo ʔ e-gorg	زوزه‌گرگ
zinino	زنانه	zokâm	زکام
zimino ʔ e-âbi	زمینه‌آبی ^۱	zokum-i	زکامی
zino	۱- زن ^۲ ۲- عیال ۳- زنده	zol	زل
zino-mero	زه و زاد؛ زناشویی	zolâl	زالال
zino-o-bočo	اهل و عیال	zolf	زلف
zino-vo-boččo	زاد و رود	zolm	ظلم
zino ʔ e-bâbâ	زن‌پدر	zo:m	زهم
zino ʔ e-kâkâ	زن‌برادر	zomorod	زمرد
zir	زور	zomoxd	زمخت
zir-gi	زورگو	zoqâl-e-sang	زغال‌سنگ
zir-Jume	زیرشلواری	zoq-zoq	زُق‌زُق
zirak-i	زورکی	zoʻâl	زغال
ziro	زیره	zoʻâl-axto	زغال‌اخته
zir-xuno	زورخانه	zoʻâl-dun-i	زغال‌دان
ziyâd	زیاد		
ziyâd-i	زیادی		
ziyân	زیان		
ziyân-âvar	زیان‌آور		
ziyârad-gâh	زیارتگاه		
ziyârad-rafd-an	زیارت‌رفتن		

۱. قالی‌ای است که رنگ متن آن آبی باشد.

۲. در برابر «شوهر»؛ در برابر «مرد».

واژه‌نامه فارسی - گویش

?iv-tan-i-kerd-an	آب تنی کردن	آ	
?iv-čak-ân	آب چکان	?iv	آب
?iv-houz-i	آب حوض کش	?iv-e-âli	آب آلو
?iv-xoš-kon	آب خشک کن	xâb	آباد
?iv-xord-an	آب خوردن	?âbâd	آباد
?iv-xor-i	آبخوری	xâb-kard-an	آباد کردن
?iv-dâd-an	آب دادن	?iv-e-nâr	آب انار
?iv-dâr, ?iv-dâr-bâš-i	آبدار	?iv-ambâr	آب انبار
?iv-dozz-ak	آبدزدک	tong	آب انداز
?iv-deq	آبدوغ	?iv-bâz	آب باز
?iv-e-ten	آب دهان	?iv-bâz-i	آب بازی
?iv-did-o	آب دیده	?iv-bašt-an	آب بستن
?iv-raft-an	آب رفتن	?iv-be-iv-šod-an	آب به آب شدن
?âvori	آبرو	?iv-e-pež	آب بینی
?âvori-raft-an	آبرو بردن	čerez	آب بینی خشک شده
?âburi-dâr	آبرودار	?iv-pâš	آب پاش
?iv-zad-an	آب زدن	?iv-pâš-i	آب پاشی
?iv-e-zerešk	آب زرشک	?iv-pâšid-an	آب پاشیدن
?ouwor	آبستن	?iv-paz	آب پز
?ouwor-šod-an	آبستن شدن	?iv-paz-kerd-an	آب پز کردن
?ouwor-i	آبستنی	?iv-paš-dâd-an	آب پس دادن
?iv-šâr	آبشار	?iv-tan-i	آب تنی

آب شدن	۲۷۰	آج دار کردن
آب شدن	?iv-šod-an	آب مال کردن
آب شور کردن	?iv-šer-kerd-an	آب نبات
آب شوی	?iv-šer-i	آب ندیده
آب طلا	?iv-e-tello	آب نقره
آب غوره	?iv-e-qero	آب نمک
آب کردن	?iv-kerd-an	آب و رنگ
آبکش	širpalâ, ?iv-kaš	آب و هوا
آبکش فلزی	širpalâ-felezz-i	آبی
آب کشیدن	?iv-kašid-an	آبیار
آبکی	?iv-ak-i	آبیاری
آب گردان	?iv-gardun	آت آشفال ← آشفال
آب گرم	sar-čašmo	آتش
آب گرم	?iv-e-garm	آتش انداز
آبگزشتن	?iv-gaz-šod-an	آتش بازی
آبگوشت	?iv-âš	آتش روشن کردن
آبگیر	çâlo	آتش زدن
آب لنبو	?iv-lamu	آتش سوزی
آبله	?oulo	آتش فشان
آبله رو	?oula-ri	آتش کردن
آبله کوب	?oulo-kev	آتش گردان
آبله کوبی	?oulo-kev-i	آتش گرفتن
آبله کوبیدن	?oulo-kovid-an	آج
آبله مرغان	?oulo-morq-i	آج دار
آب لیمو	?iv-e-limev	کردن

?ârum-kerd-an	آرام کردن	?âJor	آجر
?ârây-eš,bazak	آرایش	?âJor-peš	آجرپز
?ârây-eš-gâ	آرایشگاه	?âJor-peš-i	آجرپزی
?ârây-eš-gar	آرایشگر	?âJor-cind-an	آجرچیدن
?a:t	آرد	?âJor-cin	آجرچین
?ârzi	آرزو	?âJor-farš	آجرفرش
?ârenJ	آرنج	?âJel	آجیل
?ârvâro	آرواره	?âJel-xor-i	آجیل خوری
?ârvâro-bale	آرواره بالا	?âJil-fereš	آجیل فروش
?ârvâro-pâyin	آرواره پایین	?âcâl	آچار
?oroq	آروغ	?âx	آخ
	آری ← بله	?âxer	آخر
?âzâd	آزاد	?âxerat	آخرت
?âzâd-âno	آزادانه	?âxer-e-sar	آخرسر
?âzâd-kerd-an	آزاد کردن	?âxor	آخور
	آزار ← اذیت	?âxond-ak	آخوندک
?âzord-e	آزرده		آخوند ← ملأ
?âzegâr	آزگار	noukar, ?âdam	آدم
?âsun	آسان	?âdam-xor	آدم خور
?âsun-i	آسانی	?ârus-ak	آدمک
?âsây-eš	آسایش		آدمیزاد ← آدم
?âssar	آستر	?âzoqo	آذوقه
?âssin	آستین	?ârum	آرام
	آستینک ← آستین	?ârum-šod-an	آرام شدن

ma.lum	آشکار	?âsemun	آسمان
?âš-e-kašk	آشکشک		آسمان جل ← فقیر
?âš-e-mâst	آشماست	?âsemun-larz-o	آسمان غربه
?âšnâ	آشنا	?âsid-o	آسوده
?âšub	آشوب	?âsur-i	آسوری
da.vâ-doros-kon	آشوب طلب	?âsiyou	آسیاب
da.vâ-doros-kard-an	آشوب کردن	?âsiyou-bun	آسیابان
lune	آشیانه	?âsiyou-e-dašt-i	آسیای دستی
?âʔol	آغل	šollo	آش
?âʔoz	آغوز	?omâĴ	آش اُماج
baqal	آغوش	xord-an	آشامیدن
?âfat	آفت	?âš-peĴ	آشپز
tou	آفتاب	motbax, ?âš-pas-xuno	آشپزخانه
?âftâb-ri	آفتاب رو	?âšti	آشتی
tou-zad-e- ġ i	آفتاب زدگی	?âšti-dâd-an	آشتی دادن
tou-zad-an	آفتاب زدن	?âšti-kon-un	آشتی کنان
tou-zad-o	آفتاب زده	?âš-xori	آش خوری
tou-zard	آفتاب زردی	?âš-e-duq	آش دوغ
?âftâb-ma.tâb	آفتاب گردان	?âš-e-rešte	آش رشته
tou-gir	آفتاب گیر	?âš-e-somâq	آش سماق
?âftâb-ma.tâb	آفتاب مهتاب	?âšqâl	آشغال
?eftevo	آفتابه	?âšqâl-dun	آشغال دان
?âfarid-an	آفریدن	?âsoft-e	آشسته
?âferin	آفرین	?âš-e-qareqorut	آش قره قروت

?eso-komi	آن کس	?âqâ	آقا
hono-ke	آن که	?âyâ ʔ i	آقای
hon-vax	آن گاه	?âl	آل
hono	آن یکی	sâye-bun	آلاچیق
havâr	آوار	?âlbâli	آلبالو
?âvâre ʔ i	آوارگی	?âlat	آلت
?âvâro	آواره	?âli	آلو
?âvâz	آواز	?âli-čo	آلوچه
?âvâz-e-xun	آوازخوان	?âlid-o	آلوده
?âvâz-xând-an	آوازخواندن	?âlid-o-šod-an	آلوده شدن
?âvâz-xân-i	آوازخوانی	?âli-zard	آلوزرد
?ovord-an	آوردن	?âlu-siyâ	آلوسیاه
?âviz-ân	آویزان	?âmâde	آماده
?âh	آه		آماس ← ورم
?âhâr	آهار	?atte-vo-aše	آمدورفت
?âhâr-dâr	آهاردار		آمدوشد ← آمدورفت
?âsso	آهسته	?âmorzid-e	آمرزیده
?âhak	آهک	hono	آن
lok	آهک آب ندیده	?alân	آنآ
?âhan	آهن	hun-ʔo	آنجا
?âhan-robâ	آهن ربا	?ačehe	آنچه
?âhan-ger	آهنگر	ho-šou	آن شب
?âhan-gar-i	آهنگری		آن طرف آنجا
?âhan-i	آهني	?eso	آن طور

gunziyo ǧ e-aninâ	اتاق نشیمن	?âhi	آهو
?asar	اثر	boččo ʏ e-âhi	آهویره
?eĴâro	اجاره		آی ← آخ
?eĴâre-dâd-an	اجاره دادن	?âyâ	آیا
?eĴâre-kerd-an	اجاره کردن	viyun-ve-šo	آیندو روند
?eĴâre-nišin	اجاره نشین	?âyando	آینده
?eĴâre-nišin-i	اجاره نشینی	?âyno	آینه
?eĴâzo	اجازه	?âyne-sâz	آینه ساز
?eĴâze-nâme	اجازه نامه	?âyne-sâz-i	آینه سازی
?oĴâq	أجاق	?âyne-kâr-i	آینه کاری
?oĴâq-ker	اجاق کور		آینه بخت ← آینه
?arĴ	اجر		
das-mez	اجرت		ا
?aĴal	اجل		
?aĴnavi	اجنبی	?abr	ابر
?aĴir	اجیر	?abri	ابرو
?e.terâm	احترام	?abr-i	ابری
qâyem-kard-an	احتکار کردن	?arbišam	ابریشم
?e.tiyâĴ	احتیاج	?arbišam-i	ابریشمی
?a.maʔ	احمق	?abzâr	ابزار
xaš-e-qabeš	احوالپرسی	?ablaq	ابلق
	أخ ← آخ	gunzo	اتاق
?extelâf	اختلاف	gunzo ʏ e-xâb	اتاق خواب
?axte	اخته	gunzo ʏ e-čom-xori	اتاق ناهاارخوری

?e.ro Ț e-do-sar	ازّه دوسر	?extiyâr	اختیار
?arro-kard-an	اره کردن	?ax	اخم
?arre-kaš	اره کش	?ax-kard-an	اخم کردن
	اریف ← کج	?axm-u	اخمو
?az-bas	از بس	?ax-o-tax	اخم و تخم
?az-piš-tar	از پیش	?adâ	ادا
?az-xod-dar-ovord-an	از خود در آوردن	?adâ - atfâl	ادا اطوار
?as-sar	از سر	?adab	ادب
?ettefâq-an	از قضا	?adab-kard-an	ادب کردن
?azgil	از گیل		ادویه ← دارچین
?az-nou	از نو	?azân	اذان
?eydehâ	اژدها	?eJâze	اذن
?asb	اسب	?aziyat	اذیت
?asbâb	اسباب	?arbâb	ارباب
?asbâb-bâzi	اسباب بازی	?ers	ارث
?asbâb-keši	اسباب کشی	?ers-bord-an	ارث بردن
?asb-dav-ân-i	اسب دوانی	?ers-i	ارثی
?asb-savâr-i	اسب سواری کردن	?ordang-i	اردنگ
?asb-e-mâdo	اسب ماده	?ordang-zad-an	اردنگ زدن
?asb-e-nar	اسب نر	?arzun	ارزان
?esbardo	اسپرزه	?arzun-i	ارزانی
?ostâd	استاد	?arzen	ارزن
?ossâ-kâr	استادکار	?arman-i	ارمنی
?estexâre	استخاره	?arro	ازّه

?etâ?at	اطاعت	?essaxr	استخر
?etâ?at-kard-an	اطاعت کردن	?asso	استخوان
me.mun-xuno	اطاق پذیرایی	?asso-dard	استخوان درد
?unJonâ	اطراف	?asso ۷ i	استخوانی
?atlas-i	اطلسی	?estekân	استکان
?etminân	اطمینان	qâyem	استوار
?utu	اطو	?esfenâĴ	اسفناج
?utu-kaš-i	اطوکشی	?esban	اسفند
?etesâb-kard-an	اعتصاب کردن	?eskenâs	اسکناس
	افاده ← بزرگی	?aslahe	اسلحه
?afsâl	افزار	?esm	اسم
?asbâb-e-kâr	افزارکار	?esâl	اسهال
?ousâr	افسار	?esâl-e-xin-i	اسهال خونی
qesse	افسانه	?esâl-gereft-an	اسهال گرفتن
	افسانه ← مثل	?asir	اسیر
?afsord-o	افسرده	?eštebâ	اشتباه
?afsus	افسوس	?eštebâ-kerd-an	اشتباه کردن
?afsus - xord-an	افسوس خوردن	?ašk	اشک
?eftâr	افطار	?aškene	اشکنه
?efdâr-i	افطاری	tavile	اصطبل
?a.fi	افعی	?asl	اصل
?efliĴ	افلیج	?aslan	اصلاً
	اکبیر ← اکبیری	delhoure	اضطراب
?ekbir-i	اکبیری	del-houre	اضطراب

?emâm-zâd-o	امامزاده	kono	اکنون
?amân	امان	?agar	اگر
?amânet	امانت	har-čan-ke	اگرچه
?amânat-i	امانتی	?agar - ke	اگر که
?em-reĴ	امروز	?aga-na	اگر نه
?em-sâl	امسال	?alaxun-valaxun	آلاخون و لاخون
?em-šew	امشب	?allâ-kolang	آلاکلنگ
?ommol	امل	?albatte	البته
?amr	امن	?eltemâs	التماس
?omid	امید	?eltemâs-kerd-an	التماس کردن
?omid-dâšt-an	امیدداشتن	?alaf	آلف
?omid-vâr	امیدوار	?alak	الک
?omid-vâr-i	امیدواری	?alak-dolak	الک دولک
nâr	انار	?olgu	الگو
nâr-essân	انارستان	?almâs	الماس
?ambâr	انبار	?almâs-neš-ûn	الماس نشان
?ambâr-e-kah	انبارگاه	?alangu	النگو
?ambâr-kard-an	انبار کردن	halo	الو
hambune	انبان	taxto	الوار
?ambor	انبر		الواط ← لات
?ambor-dašt	انبردست	?alvât-i	الواطی
?enĴir	انجیر		اماج ← آش اُماج
?andâzo	اندازه	tan'iyē	اماله
?andâzo-gerefd-en	اندازه گرفتن	?emâm	امام

?a:l	اهل	?andarun-i	اندرونی
?a.l-e-kero	اهل خانه	?angoze	انغوزه
?a.l-e-de	اهل ده	?engâr	انگار
?a.l-e-ša:r	اهل شهر	?angošt	انگشت
?a.l-e-ker	اهل کار	?angošt-une	انگشتانه
zino-o-bočo	اهل و عیال	passâyi (بنصر) وسطی	انگشت بعد از انگشت وسطی
?a.l-i	اهلی	?angošt-ar	انگشتر
?a.l-i-kard-an	اهلی کردن	kiliči	انگشت کوچک دست
?amiyad	اهمیت	quz-bâlâ-quz	انگل
?amiyad-dâd-an	اهمیت دادن		انگل ← سرخر
?amiyad-dâšd-an	اهمیت داشتن		انگل ← کرم
bâd-o-efâdo	اهن و تلب	Ĵudu	انگم
bâd-e-xonak	ایاز	?angir	انگور
boune	ایراد	?angir-e-xalili	انگور سبز درشت
boune-gereft-an	ایراد گرفتن	?angolak	انگولک
bouna-gir	ایرادگیر	?angolak-kard-an	انگولک کردن
pešt-e-sar-raft-an	ایز گرفتن		اوباش ← لات
?iss	ایست	?ivri	اوروت
kalle-šaqq-i	ایستادگی	?iviri-kerd-an	اوروت کردن
?ist-dâd-an	ایست دادن	?ouqâd-ta.li-kerd-an	اوقات تلخی
vâsid-an	ایست کردن		کردن
hono	ایشان		اوه ← وا
?il	ایل	?ah	آه
?imun	ایمان	sâtân	اهرمن

bâb-kerd-an	باب کردن	?imân-ovord-an	ایمان آوردن
bâbino	بابونه	?imân-dâšt-an	ایمان داشتن
bâtlâq	باتلاق	?eno	این
bâĴ	باج		این اندازه ← این قدر
ham-dumâd	باجناق	?in-Ĵo	اینجا
bâ-hayâ	باحیا	terafo	این طرف
bâxt	باخت	?esa ȷ i	این طور
bâd	باد	?eso-tour	اینطور
bâd-omad-an	باد آمدن	qadiyo	این قدر
bâd-ovord-an	باد آوردن	in-qada	اینقدر
bârim	بادام	?en-â	اینها
bâd-bâd-ak	بادبادک	?eno-hamo	اینهمه
bâd-be-zan	بادبزن	soffe	ایوان
tâs-e-mes	بادبه		ای وای ← آخ
bâd-dâd-an	باددادن		
bâlang	بادرنگ		ب
bâd-e-sorx	باد سرخ		
bâd-kerd-an	بادکردن	bâ-âberi	باآبرو
gavâ-kerd-an	بادکردن	bâ-?adab	بادب
bâd-kaš	بادکش	bâb	باب
bâd-keš-kerd-an	بادکش کردن	bâbâ	بابا
bâd-kon-ak	بادکنک	bâbâ-quli	باباقوری
bâd-gereft-an	بادگرفتن	bâb-bud-an	باب بودن
bâd-gir	بادگیر	bâb-šod-an	باب شدن

vâz-kard-an	بازکردن	bâd-e-mafâsel	بادمفاصل
bâz-ando	بازنده	bâdemĴun	بادنجان
bâzi	بازو	bâ-davâm	بادوام
bâzi-ban	بازوبند	bâdiyun	بادیان
bâzi	بازی	bâr	بار
bâzi-če	بازیچه	bâr-umad-an	بارآمدن
bâzi-dâd-an	بازی دادن	bârun	باران
bâzi-kard-an	بازی کردن	bârun-umad-an	باران آمدن
bâzi-gar	بازیگر	bârun-i	بارانی
bâzi-geš	بازیگوش	hammâl	باربر
bâzi-geš-i	بازیگوشی		باربوته گل سرخ ← تخم
bâ-savâd	باسواد		باردرخت ← میوه
bâtel	باطل	bâr-kard-an	بارکردن
bâtel-šod-an	باطل شدن		بارکش ← باربر
bâtel-kard-an	باطل کردن	bâr-keš-i	بارکشی
bâq	باغ	bârhan	بارهنگ
bây ^e vân	باغبان	bârik	باریک
bâq-čo	باغچه	bâz	باز
bâq-čo-ban-i	باغچه بندی	boĴâr	بازار
bâf	بافت	boĴâr-če	بازارچه
bâfir	بافور	boĴâr-garm-i	بازار گرمی
bâfir-i	بافوری	boĴâr-i	بازاری
fa.mid-o	بانهم	do-vâre,tâ	باز
bâqelâ	باقلا	tâ-šod-an	بازشدن

bu-qaltun	بام غلطان	bâq ^e lavâ	باقلوا
bâ-nemak	بانمک	kort-e-bâqelâ	باقلی زار
bovar-kard-an	باور کردن	bâk	باک
bâ-bafâ	باوفا	das-na-xord-e	باکره
vâše-ham, veše-ham	باهم	bâl	بال
bâheš ,bâ-hiš	باهوش	bale	بالا
mebâ, mebâsi, mebâsti	باید	bale-ovord-an	بالا آوردن
babr	ببر	bale-bord-an	بالا بردن
bâtine-kard-an	بتونه کردن	balâ-bid	بالا بود
ba-Ĵoz	بجز	bale-peš	بالا پوش
boččo ^g un-o	بچه گانه	bâlâ-tano	بالا تنه
bočča ^g i	بچه گی	bale-xuno	بالا خانه
boččo	بچه	balexare	بالا خره
boččo-endâxt-an	بچه انداختن	bale-raft-an	بالا رفتن
boča-dâr	بچه دار	bale-zad-an	بالا زدن
boce-dâr-i	بچه داری	bale-kašid-an	بالا کشیدن
becě-dun, bočo-dun	بچه دان	bâl-zad-an	بال زدن
bočo-kerd-an	بچه کردن	bâleš	بالش
bočo ^y e-naxri	بچه اول	pareštemâr	بالشتک مار
bačče-palang	بچه پلنگ		بالکان ← بالا خانه
boččo-xers	بچه خرس	bâmb	بامب
bočo ^y e-zino	بچه زن	duruq-gu	بامبول باز
bočo ^y e-qelâq	بچه کلاغ		بامبول ← بازی
bočo-gâ	بچه گاو		بام ← پشت بام

kâkâ ȳ e-me.ro	برادر شوهر	nâmed	بدشگون
kâkâ ȳ e-kasok	برادر کوچک	bad-qadam	بدقدم
kâkâ ȳ i	برادری	bad-qoul	بدقول
dar-bâd-dâd-an	برباد دادن	bad-ker	بدکار
čaš-lok-kerd-an	بربرنگاه کردن	bad-gozar-un	بدگذران
barĴ	برج	bad-gozar-un-i	بدگذرانی
borĴ,mah	برج	bad-gowân	بدگمان
bar-Ĵesso	برجسته	bad-gi	بدگو
bar-xord-an	برخور کردن	bad-gu ȳ i	بدگوی
bar-xord-an	برخوردن	badal	بدل
bord	برد		بدلی ← بدل
var-dâšt-an	برداشتن	bad-mazzo	بدمزه
barzax	برزخ	badan	بدن
bor-zad-an	برزدن	bede-kâr	بدهکار
barzak	برزک	bede-kâr-i	بدهکاری
barzegar	برزگر	bedeh-i	بدهی
berešd-o	برشته	bar	بر
berešt-e-šod-an	برشته شدن	bor	بر
berešt-e-kard-an	برشته کردن	bar-â-bar	برابر
bar-?aks	برعکس	kâkâ	برادر
ba:r	برف	kâkâ-iy-âne	برادرانه
barf-ak	برفک	kâkâ ȳ e-mas	برادر بزرگ
barq	برق	bočo ȳ e-kâkâ	برادرزاده
barq-zad-an	برق زدن	barâdar-zan	برادرزن

mas	بزرگ	balg	برگ
mas-tar	بزرگتر	par-e-bârhayn	برگ بارهنگ
mas-tar-i	بزرگترین	par-e-gol	برگ گل
mas-šod-an	بزرگ شدن	par-e-gol-par	برگ گلپر
mas-kerd-an	بزرگ کردن	balge	برگه
bozorg-i	بزرگی	berenĴ	برنج
ka:ro	بزغاله ماده	berenĴ-zâr	برنج زار
	بزک ← آرایش	barando	برنده
?ârây-eš-kerd-an	بزک کردن	bor-ando	بُرنده
boz-e-keh-i	بزکوهی	buruz-dâd-an	بروز دادن
xoš-ta.b-i	بزله (خوش طبعی)		بروز دادن ← لودادن
boz-e-mâdo	بز ماده	barro	بزّه
	بز مچه ← سوسمار	litti	بُرّه تودلی
nar	بز نر	berahna ĝ i	برهنگی
boz-e-nar	بز نر	berahno	برهنه
boz-e-ya.sâlo	بز یکساله	berahno-šod-an	برهنه شدن
bas, bašt	بست	berešt-e	بریان
bašt-e ĝ ân	بستگان	sorx-kard-an	بریان کردن
bašt-e ĝ i	بستگی	bozqâle	بز
bašt-an	بستن	bazzâz	بزاز
bas-nešašt-an	بست نشستن	bazzâz-i	بزازی
bassani	بستنی	sar-Ĵelou	بز پشاهنگ گله
bašd-o, bašt-e ĝ i	بسته		بزدل ← ترسو
baš-kard-an	بس کردن	bazrak-feruš	بزرک فروش

bolbol	بلبل	bas-ke	بس که
balad	بلد (راهنما)		بسیار ← خیلی
balad-bid-an	بلد بودن	xayli-kasok	بسیار کوچک
balqur	بلغور	xeyli	بسیاری
balke	بلکه	bošqâb	بشقاب
bol-gereft-an	بل گرفتن	telengi	بشکن
mas	بلند	telengi-zad-an	بشکن زدن
boland-i	بلندی	šiše-botri	بطری
bulur	بلور	ba:d	بعد
bulur-i	بلوری	ba.zi	بعضی
bâlit	بلوط	boqz	بُغض
hin	بله	boqz-kard-an	بغض کردن
bale-bur-un	بله برای		بغ کردن ← اخم کردن
bolhavas	بلهوس	kel, pa.lu	بغل
ri	بِم	baqal-kard-an	بغل کردن
bannâ, gel-ker	بنا	baqal-i, dašt-i	بغلی
bannâ ۷ i, gel-ker-i	بنایی	baqqâl	بقال
bon-bas	بن بست	baqqâl-i	بقالی
band-endâz	بندانداز	boxčo	بقچه
gere	بندانگشت	bâ'î	بقیه
band-bâz	بندباز	pardo ۷ e-doxt ^a ki	بکارت
band-bâz-i	بندبازی	balâ-gard-un	بلاگردان
	بندجوراب ← بندشلوار	govars	بلال
bandar	بندر		بلبشو ← قاتی پاتی

bud-an	بودن	ban-zad-an	بند زدن
bir	بور	ban-zan	بند زن
borâni	بورانی	ban-šod-an	بند شدن
biq	بوق	keš, ban	بند شلوار
beq-zad-an	بوق زدن	ban-kerd-an	بند کردن
buqalamu	بوقلمون	ban-keš	بند کش
bed-kard-an	بو کردن	ban-keš-i	بند کشی
bed-kešid-an	بو کشیدن	ban-keš-i-kerd-an	بند کشی کردن
bed-gereft-an	بو گرفتن	band-e-čomoš	بند کفش
bum-i	بومی	sâxd-o-bâxd, band-o-bašt	بندویست
bed-e-zo:m	بوی زهم	band-o-bašt-kerd-an	بندویست کردن
bed-e-pašm	بوی کز	bando	بنده
bah	به	benabš	بنفش
beh	به	benabšo	بنفشه
bâhâr	بهار		بنکدار ← بقال
	بهار خواب ← ایوان	bone-kan	بنیه کن
bâhâr-o	بهاره	boniye	بنیه
bâuno	بهانه	be	بو
bâune-Ĵe	بهانه جو	vabâsir	بو اسیر
bâuno-bar-ovord-an	بهانه در آوردن	bed-bord-an	بو بردن
bâuno-gereft-an	بهانه گرفتن	botto	بوته
bâuno-gir	بهانه گیر	bed-dâd-an	بودادن
	بهبود ← خوب	bed-dâr	بودار
be.bud-yâft-an	بهبود یافتن	bed-dâšt-an	بوداشتن

be-qad-i	به قدری	bah-bah	به به
ba-ker-omad-an	به کار آمدن	be-tâxt-omad-an	به تاخت آمدن
ba-ker-xord-an	به کار خوردن	tâxt-raft-an	به تاخت رفتن
ba-ker-košt-an	به کار زدن		به تازگی ← تازگی
ba.men	بهمن	dere	بهتان
ba-moqe	به موقع	mât-bord-an	بهت بردن
be-ham-xord-an	به هم خوردن	bat-tar	بهتر
be-ham-rasid-an	به هم رسیدن	bat-tar-in	بهترین
be-ham-zad-an	به هم زدن		بهت ← مات
be-heš-ovord-an	به هوش آوردن	šenâxt-an	به جا آوردن (شناختن)
bir-ovord-an	به یاد آوردن	be-Ĵun-omad-an	به جان آمدن
ve	بی	be-xarĴ-raft-an	به خرج رفتن
ve-?âzâr	بی آزار	be-xor-dâd-an	به خورد دادن
biyâbun	بیابان	be.-duno	به دانه
biyâbun-gard	بیابان گرد	be-del-gereft-an	به دل گرفتن
biyâbun-i	بیابانی	be-râ-ovord-an	به راه آوردن
ve-?abr	بی ابر	ba-rox-kešid-an	به رخ کشیدن
ko.no	بیات	be-ri-ovord-an	به رو آوردن
ve-?extiyâr	بی اختیار		به رهرو ← قشنگ
ve-?extiyâr-šod-an	بی اختیار شدن	beešt	بهشت
ve-?adab	بی ادب	behešdi	بهشتی
ve-?etenâ	بی اعتنا	be-Ĵur-i, be-tour-i	به طوری
ve-?etenâ ȳ i	بی اعتنائی	tang-omad-an	به عجله آمدن
ve-bâk	بی باک	ba-dâd-resid-an	به فریاد رسیدن

be.d	بید	ve-pardo-harf-zad-an	بی پرده حرف زدن
bedâr	بیدار	ve-parvâ	بی پروا
xâb-o-bedâr-i	بیدار خواب	ve-tâb	بی تاب
bedâr-mund-an	بیدار ماندن	ve-tâb-šodan	بی تاب شدن
bedâr-i	بیداری	ve-tâb-i	بی تابی
bed-enĴir	بیدانگیر	ve-Ĵâ	بی جا
ve-duno	بیدانه	ve-Ĵahat	بی جهت
bed-xord-an	بید خوردن	ve-čâre Ğ i	بی چارگی
ve-darmân	بی درمان	ve-čâro	بی چاره
be-drang	بی درنگ	vi-čes-o-ri	بی چشم و رو
bid-zad-an	بید زدن	vi-čun-o-čerâ	بی چون و چرا
ve-dašt-o-pâ	بی دست و پا	ve-hâl	بی حال
ve-dom	بی دم	ve-hâl-šod-an	بی حال شدن
be.d-e-maĴnin	بیدمجنون	vi-hess, bi-hes	بی حس
	بیدمشک ← گل بیدمشک	vi-hess-šod-an	بی حس شدن
ve-râho	بی راهه	vi-hess-i	بی حسی
beyraq	بیرق	vi-houselo	بی حوصله
ve-rag	بی رگ	ve-hayâ	بی حیا
vi-ri	بی روح	ve-hayâ Ÿ i	بی حیایی
dar-âvard-an	بیرون آوردن	ta	بیخ
ve-rext	بی ریخت	ve-xâsiyat	بی خاصیت
vezâr	بیزار	ve-kero-bonĴo	بی خانمان
vezâr-šod-an	بیزار شدن	ve-xabar	بی خبر
vezâr-i	بیزاری	vix-kan-šod-an	بیخ کن شدن

vegâno	بیگانه	besâr	بیسار
ve-gonâh	بی گناه	bistâ	بیست
bel	بیل		بیستار ← بیسار
bil-čo	بیلچه	ve-sar-o-pâ	بی سروپا
bel-zad-an	بیل زدن	ve-sar-o-tah	بی سروته
ve-liyâqat	بی لیاقت	ve-sar-o-sedâ	بی سرو صدا
	بیمار ← مریض	ve-savâd	بی سواد
mariz-i	بیماری	boš-tar	بیشتر
ve-mâyo	بی مایه	ve-šemâr	بی شمار
ve-mazze $\frac{g}{i}$	بی مزگی	ve-sedâ	بی صدا
ve-mazzo	بی مزه	ve-teraf	بی طرف
ve-ma.ni	بی معنی	ve-?âr	بی عار
vi-me:r	بی مهر	bouno	بیعانه
ve-bafâ $\frac{y}{i}$	بی مهری	ve-?orzo	بی عرضه
ve-meyl	بی میل	ve-?aGl	بی عقل
ve-nazm	بی نظم	ve-?alâyo	بی علاقه
ve-namâz	بی نماز	ve-qaraz	بی غرض
nâ-pâk-šod-an	بی نماز شدن	ve-qaraz-i	بی غرضی
ve-namak	بی نمک	ve-qam	بی غم
ve-namak-i	بی نمکی	ve-qeyrat	بی غیرت
ve-niyâz	بی نیاز	ve-fâydo	بی فایده
ve-niyâz-i	بی نیازی	ve-kâr	بی کار
puz	بینی	ve-kâr-i	بی کاری
ve-bafâ	بی وفا	ve-kas	بی کس

pāčo	پاچه	bevo	بیوه
pādāš	پاداش	bevo-zan	بیوه زن
pâ-deraxt-i	پادرختی	bevo-mart	بیوه مرد
pâ-dard	پادرد	ve-honar	بی هنر
pâdo	پادو	ve-heš	بی هوش
pârč	پارچ	ve-heš-šod-an	بی هوش شدن
pârčo	پارچه	ve-heš-kard-an	بی هوش کردن
pârče-feresš	پارچه فروش	ve-heš-i	بی هوشی
pâr-sâl	پارسال		
pâr-sang	پارسنگ		پ
pâri	پارو		
pâri-kard-an	پارو کردن	pâ	پا
pare, paŕo	پاره	pâ-bar-Jâ	پابرجا
paŕo-âJor	پاره آجر	pâ-bera.no	پابره نه
	پاره ای ← تکه	pâ-boland	پابلند
paŕo-paŕo	پاره پاره	pâ-ban-bud-an	پابند بودن
paŕo-šod-an	پاره شدن	pâ-bus	پابوس
pâ-za:r	پازهر	pâ-be-baxt	پابه بخت
pâru	پاسا	pâ-ba-sen-gozâšt-an	پابه سن گذاشتن
pâs ^e bân	پاسبان	pâ-be-mâ	پابه ماه
pâsox	پاسخ	pâ-berahno	پاپتی
pâsox-dâd-an	پاسخ دادن		پاپتال ← پیچ
dišdan	پاشدن		پاتابه ← مچ پیچ
pâšno	پاشنه	pâtilo	پاتیل

pâyo	پایه	pâšna-keš	پاشنه کش
pâye-dâr	پایه دار	pâšno-bar	پاشنه در
pâ?iz	پاییز	pâšero	پاشوره
pâ?iz-o	پاییزه	pâšere ȳ e-ri-houz	پاشوره بیرونی
pâyin	پایین		ودرونی حوض
pâyin-omad-an	پایین آمدن	pâšero-kard-an	پاشویه کردن
pâyin-ovord-an	پایین آوردن	pâšir	پاشیر
pâyin-kaft-an	پایین افتادن	pâ-fešâr-i-kerd-an	پافشاری کردن
pâyin-endâxt-an	پایین انداختن	pâk	پاک
pâyin-bord-an	پایین بردن	pâk-kard-an	پاک کردن
pâyin-tano	پایین تنه	pâkano	پاکنه
pâ?in-e-dašt	پایین دست	pâk-i	پاکی
pâyin-raft-an	پایین رفتن	pâk-izag-i	پاکیزگی
	پَته ← تنبل	pâkizo	پاکیزه
	پتک ← چکش	pâ-gošâ	پاگشا
patu	پتو	pâ-gošâ-kard-an	پاگشا کردن
?âsso	پچ پچ	pâlun	پالان
pex	پخ	pâlen-dez	پالان دوز
pox̌t-o-paĴ	پخت و پز	pâlaki	پالکی
paxš-o-palâ	پخش و پلا	pâlid-o	پالوده
	پَخ ← صاف	punza-šâyi	پانزده شاهی
paxmo	پخمه	pâ-var-čin	پاورچین رفتن
	پدر ← بابا	pâyân	پایان
bâbâ-bozorg	پدربزرگ	pây-dâr-i	پایداری

por-čono	پرچانه	پدرپدر ← پدربزرگ
parčín	پرچین	پدرجد Ğadd-o-âbâ
por-harf	پر حرف	پدرخوانده pedar-xând-o
čom-xor	پُر خور	پدردار bâbâ-dâr
par-kand-an	پر خو کردن	پدرزن bâbâ Ț e-zino
pardâxt-an	پرداختن	پدرشوهر pera-mero
par-dâd-an	پَر دادن	پدرفرزندی bâbâ-vo-boččo
par-dâr	پَر دار	پدرمادر ← پدربزرگ
por-del	پُر دل	پدری کردن bâbâ-kard-an-i
pardo	پرده	پذیرایی pazirâ Ț i
por-rang	پررنگ	پُر par
por-ri	پُر رو	پُر por
por-ri Ț i	پرویی	پُر باد por-bâd
porz	پُر ز	پُر بو por-bi
porz-dâr	پُر ز دار	پُر پر par-par, bâl-bâl
por-zer	پُر زور	پُر پر par-par
por-zer-i	پُر زوری	پُر پری ← نازک
paras-dâr	پرستار	پُر پشت por-pešt
paras-dâr-i-kerd-an	پرستاری کردن	پُر بیج وخم por-piç-o-xam
parasdi	پرستو	پرت شدن part-šod-an
soâl	پرشش	پرت کردن part-kard-an
parse-zad-an	پرسه زدن	پرتگاه part-gâ
par-e-siyâwšân	پرسیاوشان	پرت و پلا paxt-o-palâ
par-eš	پَرش	پرچانگی por-čune-gar-i

pare-šou, pere-šou,	پریشب	por-šir	پر شیر
hedešou		por-sedâ	پُر صدا
pezešk	پزشک	fa:m-dâr	پُر فهم
paĵmord-o	پژمرده		پُر قیل و قال ← سرو صدا
pa, pas	پس	por-ker	پُر کار
pas-periša	پس آن پریشب		پُر گو ← پر حرف
	پس آن فردا ← پس فردا	por-mayo	پر مایه
pas-fardâ-šab	پس آن فردا شب	por-mi	پُر مو
pas-periša	پس آن یکی پریشب	par-ando	پرنده
pas-andâz	پس آفت	parvâ-dâšt-an	پروا داشتن
paš-kaft-an	پس انداختن	parvâr	پروار
pes-andâz	پس انداز	parvâz	پرواز
pas-andâz-kard-an	پس انداز کردن	parvâz-kard-an	پرواز کردن
pas-pepe	پس پر پروز	parvâno	پروانه
pas-pere-šou	پس پریشب	par-o-pâčo	پرو پاچه
pas-pelâr-sâl	پس پیرا سال	par-o-pâyo	پرو پایه
pass	پست	parro	پَره
pessun	پستان	por-sar-o-sedâ	پر هیا هو
pessun-ban	پستان بند	parrez	پر هیز
	پستان بندگان و گوسفند ← پستان بند	pa.riz-dâd-an	پر هیز دادن
pessun-ak	پستانک	pa.riz-šekast-an	پر هیز شکستن
	پست فطرت ← بد ذات	pa.riz-kerd-an	پر هیز کردن
paste	پستو	pari	پَری
pesso, fessok	پسته	pere	پر پروز

pešt-e-pâ ۷ i	پشت پایی	pešso-?i	پسته‌ای
	پشت در پشت ← پدرجد	pas-diz-i	پس دوزی
pešt-e-sar	پشت سر	po.r, porok	پسر
pešt-e-sar-e-ham	پشت سرهم	por-boččo	پسر بچه
pešt ۷ ker	پشتکار	por-e-kâkâ	پسر برادر
pešt ۷ ker-dâr	پشتکاردار	por-e-xâlo	پسر خاله
pešt ۷ ker-dâšt-an	پشتکار داشتن	por-xund-o	پسر خوانده
peš-kard-an	پشت کردن	por-e-dâyi	پسر دایی
pešt-ak-zad-an	پشتک زدن	por-e-âmu	پسر عمو
peš-garm	پشت گرم	por-e-ammo	پسر عمه
peš-garm-i	پشت گرمی	pas-sabâ	پس فردا
pešt-o-ri-bud-an	پشت و رو بودن	pas-kerâyo	پس کرایه
pešt-o-ri-šod-an	پشت و رو شدن	poš-gardan-i	پس گردنی
pešt-o-ri-kard-an	پشت و رو کردن	poš-gardan-i-zad-an	پس گردنی زدن
pešt-o-ri-yatâ	پشت و رویکی	pen?un	پسله
pešto	پشته	paš-mând-o	پس مانده
pošt-e-ham-andâz-i	پشت هم اندازی	pašand	پسند
pošt-i, pešd-i	پشتی	pasan-kard-an	پسند کردن
pešt-i-ben	پشتیبان	pešt	پشت
pešt-i-kerd-an	پشتی کردن	pešt ۷ bum	پشت بام
peškel	پشکل	peš-ban	پشت بند
	پشکل ماچه الاغ ← سرگین	peš-be-peš-dâd-an	پشت به پشت دادن
paš	پشم	pešt-e-pâ	پشت پا
pašm-âl-i	پشمالو	pešt-e-pâ-zad-an	پشت پا زدن

panâ	پناه	pašm-e-barro	پشم بره
panâ-bord-an	پناه بردن	pašm-ak	پشمک
panâ-gâ	پناهگاه	pašm-e-gesben	پشم گوسفند
panâh-ando	پناهنده	pašm-o-pilo	پشم وپيله
boš	پنبه	pašm-i	پشمی
boši	پنبه ای	pašo	پشه
boš-pâk-kard-an	پنبه پاک کردن	paše-ban	پشه بند
boš-e-pâk-kerd-o	پنبه پاک کرده	pašo ۷ e-xâk-i	پشه خاکی
kerizo	پنبه پاک نکرده	pašey-mun	پشیمان
pambe-duno	پنبه دانه	pašey-mun-i	پشیمانی
pambo-zâr	پنبه زار	pof	پف
pambo-zan-i	پنبه زنی	pof-âlid	پف آلود
pambo-kâr	پنبه کار	pok	پُک
pambo-kâr-i	پنبه کاری	pakar	پکر
boš-e-ke?i	پنبه کوهی	pok-zad-an	پُک زدن
panš-tâ	پنج	pak-o-pa.li	پک وپهلو
panĴâ-tâ	پنجاه	palâsid-o	پلاسیده
payn-bari	پنج دری	qol-qol-Jišid-an	پُلُغ پلغ جوشیدن
panĴero	پنجره		پلکان ← پله
payn-sir	پنج سیر	pelk	پلک چشم
payn-šâyi	پنج شاهی	palan	پلنگ
payn-šabât	پنجشنبه	polou	پلو
xayn-kešid-an	پنجول زدن	pallo	پله
panĴ-o	پنجه	pallo-pallo	پله پله

pešd-i	پوستی	payn-zâr-i	پنجهزاری
pešt-in	پوستین	pand	پند
pešt-in-dez	پوستین دوز	pan-dâd-an	پنددادن
pešt-in-e-keta	پوستین کوتاه	pa.nun, γâyem	پنهان
pisid-o	پوسیده	pa.nun-i	پنهانی
pešâk	پوشاک	pinir	پنیر
pišâl	پوشال	pinir-ak	پنیرک
pik	پوک	pič	پوچ
?ardi	پول		پودنه ← پونه
pil-pil-šod-an	پول پول شدن	bedepu	پوده
	پول پول شدن ← ریزش شدن	pez-xan	پوزخند
pulak-i	پولک	kočče	پوزه
pilak-e-masi	پولک ماهی	pez-ban	پوزه بند
pino	پونه	pešt	پوست
pa.li	پهلو	pešt-e-nâr	پوست انار
pa.levin	پهلوان	pešt-e-taxt	پوست تخت
pa.levân-i	پهلوانی	pešt-e-bârim	پوست چوبین بادام
pa:n	پهن	pešt-e-gerdu	پوست چوبین گردو
pa.n-â	پهنا	pešt-e-deraxt	پوست درخت
pa.nâ-var	پهناور	pešt-e-souz	پوست سبزگردو بادام
	پهن ← سرگین	peš-koloft	پوست کلفت
pex,pay	پی	peš-kand-an	پوست کنندن
	پیایی ← پشت سرهم	peš-kand-o	پوست کننده
piyâdo	پیاده	pešt-e-sar	پوسته سر

pir ^e zan	پیرزن	piyâde-rov-i	پیاده‌روی
pir ^e mard	پیرمرد	piyâz	پیاز
pir-i	پیری	piyâz-čo	پیازچه
lak-o-pis	پیس	piyâlo	پیاله
piš	پیش	pey-bord-an	پی بردن
piš-omad-an	پیش آمدن	pit	پیت
piš-ovord-an	پیش آوردن	pič	پیچ
	پیشاب ← شاش	pičâzi	پیجازی
	پیشاپیش ← جلو	pič-xord-an	پیچ خوردن
piš-kaft-an	پیش افتادن	pič-dâd-an	پیچ دادن
?ettefâq	پیشامد	pič-dar-pič	پیچ دریچ
pišuni	پیشانی	pič-ak	پیچک
pišuni-ban	پیشانی بند	pič-vâ-pič	پیچ واپیچ
sar-kerdo	پیشاهنگ گله	pič-o-tou	پیچ و تاب
piš-ban	پیش بند	pič-o-xam	پیچ و خم
piš-bin-i-kard-an	پیش بینی کردن	ri-ban	پیچه
piš-piš	پیش پیش	peydâ, di	پیدا
piš	پیشت	peydâ-šod-an	پیداشدن
piš-tar	پیشتر	peydâ-kard-an	پیدا کردن
piš-xedmat	پیشخدمت	pey-dar-pey	پی در پی
poš-dašt-i-kard-an	پیشدستی کردن	pir	پیر
poš-ras	پیش‌رس	perâr-sâl	پیرار سال
piš-raft	پیشرفت	čâr-dour-o-bar	پیرامون
		perano	پیراهن

pina	پینه	piš-raft-an	پیش رفتن
pino-bašt-an	پینه بستن	peš-foroš	پیش فروش
pina-diz	پینه دوز	poš-qadam	پیش قدم
pina-diz-i	پینه دوزی	piš-ker	پیش کار
pey-van-zad-an	پیوند زدن	piš-kerâyo	پیش کرایه
pi	پیه	piš-kaš-i, piš-keš	پیش کش
pi-suz	پیه سوز	piš-gu	پیش گو
		piš-gu $\frac{y}{i}$	پیش گویی
		piš-gir-i	پیش گیری
		peš-vâz	پیشواز
tâ	تا	pišvâz-raft-an	پیشواز رفتن
tou	تاب		پیشی ← گریه
tou-dâd-an	تابانیدن	peyqâm	پیغام
touessun	تابستان	peyqâm-ovord-an	پیغام آوردن
touessun-i	تابستانی	peyqâm-resund-an	پیغام رساندن
tâqat	تاب (طاقت)	pey'am-bar	پیغمبر
tâbut	تابوت		پیکر ← هیكل
touvo	تابه	pey-kand-an	پی کردن
tâ-ba-tâ	تابه تا	pilo	پيله
tap-tap	تاپ تاپ		پيله ← باد
tapu	تاپو	pile-var	پيله ور
tâture	تاتوره		پيمان ← عهد
tâti	تاتی	peymân-o	پيمانه
	تاج ← تاج خروس	?andâze-gir	پيمانۀ شیر

teĴo-vâred	تازه وارد	tâĴ, tâĴ-e-heres-i	تاج خروس
tâzi	تازی	tâĴ-dâr	تاجدار
tâs	تاس	tâxt	تاخت
tâsurâ	تاسوعا	tâxt-o-tâĴ	تاخت و تاز
tâftun	تافتان	sim, târ, târik	تار
tâfdo	تافته	târâĴ	تاراج
tây	تاق	târ-zad-an	تارزدن
tây-o-Ĵeft	تاق یا جفت	târ-zan	تارزن
tâlâl	تالار	nardo	تارمی
toun	تاوان	târix	تاریخ
tovel	تاول	târix-i	تاریخی
tovel-zad-an	تاول زدن	tarik	تاریک
tovel-kard-an	تاول کردن	tarik-i	تاریکی
tou	تب		تازان ← تند
tabâšir	تباشیر	teĴe ġ i	تازگی
tou-bor	تب بر	teĴe ġ i-dâšd-an	تازگی داشتن
tou-borid-an	تب بردن	teĴo	تازه
posqâl	تبخال	teĴo-be-dourun	تازه به دوران
tabar	تبر	teĴo-Ĵoun	تازه جوان
koleng-o-tišo	تبر تیشه	teĴo-dumâd	تازه داماد
tavar-kerd-o	تبرک	teĴo-zâ	تازه زا
tabrik-goft-an	تبریک گفتن	teĴo-bori	تازه عروس
tab-e-lâzem	تب لازم	teĴo-kâr	تازه کار
	تب نوبه ← نوبه	teĴo-nafas	تازه نفس

تربچه	۳۰۰	تیاله
hek-e-do-zard-o	تخم دوزرده	تیاله
tox-rixt-an	تخم ریختن	تپه
hek-riz-i	تخم ریزی	تته پته
toxm-e-šarbat-i	تخم شربتی	تجارت
hek-kard-an	تخم کردن	تجربه
tox-kaš-i	تخم کشی	تجربه کردن
hek-kon	تخم کن	تجیر
hek-e-narzo	تخم کوچکی که	تحمل
	مرغ نخست بار می کند	تخ
toxm-e-mâyi	تخم ماهی	تخت
hek-e-morv	تخم مرغ	تخت خواب
hek-bâzi	تخم مرغ بازی	تخت گیوه
hek-e-morv-i	تخم مرغی	تخته
to.no	تخمه	تخته پوست
tuno	تخمه	تخته — تکه
toxm-i	تخمی	تخته سنگ
tar	تر	taxto-san
tarâxom	تراخم	taxto ʔ e-qasâb-i
terâzu	ترازو	taxte-nar
tarâzu-dâr	ترازودار	toxs
terâš	تراش	tox, hek
paš-ofte	تراوش	tox-pâšid-an
torob	ترب	pamba-duno
torob-če	تربچه	hek-dun

taro	تره	torob-e-siyâ	ترب سیاه
taro-bâr	تره بار	talbiyat	تربیت
tar-tizak	تره تیزک	talxuni	ترخون
teryâk	تریاک	torz	ترد
teryâk-i	تریاک‌ی		تَر دست ← زرنک
	ترید ← تلّیت	tars	ترس
tazbi	تسبیح	tarsu	ترسو
tasmo	تسمه	toroš	تُرش
tašt	تشت	paš-ofto	ترشح
tašdak	تشتک		ترشرو ← بد
tašar	تشر	toroš-i	ترشی
tošak	تشک	taq	تَرَق
tešne ġ i	تشنگی	taq-taq	تَرَق تَرَق
tešno	تشنه		تَرَق ← تَرَق تَرَق
	تصویر ← عکس	taraqqa	ترقه
târof	تعارف	tark	تَرک
târof-kard-an	تعارف کردن	terak	تَرک
târof-i	تعارفی	tork	تُرک
ta?aġob	تعجب	terak-xord-an	تَرک برداشتن
ta.rif	تعریف	terak-terak	تَرک تَرک
ta.ziyo	تعزیه	tarko	ترکه
ta.ziye-xân	تعزیه خوان	tork-i	ترکی
ta.ziye-xun-i	تعزیه خوانی	teranġavin	ترنجبین
ta.ziye-gard-un	تعزیه گردان	tar-o-teġo	تروتازه

تلمبه	۳۰۲	تعصب
	تک ← نوک	ta?assob تعصب
takun	تکان	ta.til تعطیل
takun-dâd-an	تکان دادن	ta.zim تعظیم
	تکبر ← بزرگی	teqâr تغار
bozorg-i-kerd-an	تکبر کردن	tof تُف
tek-tek	تک تک	tofâlo تفاله
	تک تک ← یکی یکی	tof-endâxt-an تف انداختن
dogme	تکمه	tafri تفریح
tak-o-ta.nâ	تک و تنها	tofayn تنگ
tak-o-to	تک و دو	tofang-či تنگچی
tekko	تکه	taqqâs تقاص
tekko ۷ e-gešt	تکه گوشت	taqriban تقریباً
tekko ۷ e-nax	تکه یخ	taqsir, taxsil تقصیر
	تکیده ← لاغر	taqsir-ker تقصیرکار
takiyo	تکیه	taqalâ تقلّا
taqarz	تگرگ	taqalâ-kerd-an تقلا کردن
telâfi	تلافی	taqallob تقلب
toppi	تَلِب	taqallob-kerd-an تقلب کردن
tal	تلخ	taqallob-i تقلبی
ta.l-i	تلخی	tu-del-i تُقْلٰی
bače ۷ e-angur	تلسک	palâlâ تقلید
talaf	تلف	taq-o-lag تق و لُق
teleq-teleq	تَلَق تَلَق	taqvim تقویم
tolombo	تلمبه	yatâ تک

	تن در دادن ← تن دادن	telen	تلنگر
tan-deres	تندرست	bi-qarâr-i	تلواسه
tan-deress-i	تندرستی	tello	تله
tond-šod-an	تندرفتن	tello-gozošt-an	تله گذاشتن
ton-rou	تندرو	telit	تلیت
ton-šod-an	تندشدن	tamâšâ	تماشا
	تنفس کردن ← نفس کشیدن	tamâšâ-çi	تماشاچی
kemok	تُنک	tamâšâ √ i	تماشایی
kem-mi	تنک مو	tamum	تمام
tonoko	تُنکه	tamalloq	تملق
tang	تنگ	tamiz	تمیز
	تنگ چشم ← خسیس		تمیزی ← پاکیزگی
tang-dašt	تنگ دست	tambâku	تنباکو
	تُنک ← کوزه	tombun	تنبان
tang-e-nafas	تنگی نفس	tombak	تنبک
tonir	تنور	tambal	تنبل
tonir-mâl	تنور مال	tambal-i	تنبلی
toniro √ e-âsiyou	تنوره آسیاب		تنبوشه ← لوله
toniro √ e-samâvar	تنوره سماور	tanvi	تنبيه
tanumand	تنومند	tan-par-var	تن پرور
tano	تنه	tan-par-var-i	تن پروری
te.nâ	تنها	tiz-o-ton	تند
te.nâ √ i	تنهایی	ton-ton	تند
tan-i	تنی	tan-dâd-an	تن دادن

bâqi	توفیر	te	تو(داخل)
tavaqo	توقع	tavânâ	توانا
kirig-raft-an	تولکرفتن	tavânâ ½ i	توانایی
tulo-esbo	تولسگ	tobro	توبره
toman	تومان	touvo	توبه
tun	تون	touvo-šekass-an	توبه شکستن
bon	ته	touvo-ker	توبه کار
ta-teqâr-i	ته تغاری	tip	توپ
bon	تهدیگ	tuppi	توپئی
ta.-mund-o	ته مانده	tipid-an	توپیدن
	تهمت ← دروغ	tit	توت
de-ro-bašt-an	تهمت زدن	tit-farangi	توت فرنگی
	تهی دست ← فقیر	titak	توتک
	تیان ← دیگ بزرگ	ṭutu, biyeh-biyeh	توتو
tippâ	تی پا	toton	توتون
	تیپ ← توپ	te-dâr	تودار
	تیتی ← توتو	te-dâr-i	توداری
tir	تیر	te-del-i	تودلی
gulule	تیر		توده ← کپه
tir-andâz	تیر انداز	koppo ½ e-xâr	توده خار
tir-andâz-i	تیر اندازی	tappe	توده خاک
tir-e-tâq	تیر سقف	tur-e-kâh	تورکاه بری
tir-kamun	تیرکمان	te-sari	توسری
tiro	تیره	teşo	توشه

ج	tiro-ran	تیره رنگ
	tir-o-târ	تیره و تار
Ĵâ	teĴ	تیز
Ĵâ-kaft-o	teĴ-âb	تیزاب
Ĵâ-be-Ĵâ	tez-čaš	تیز چشم
	tez-fa:m	تیز فهم
	tez-geš	تیز گوش
Ĵâ-dâr	tiz-heš	تیز هوش
Ĵâ-dogmo	teĴi	تیزی
Ĵâdu	tišo	تیشه
Ĵâdi-gar	teq	تیغ
Ĵâdi-gar-i	teq-dâr	تیغ دار
Ĵaddo	teqo	تیغه
Ĵâr-či	sar-e-namborâz	تیغه قیچی
Ĵâr-zad-an	tekko, tillo	تيله
Ĵâref	tille-bâz-i	تيله بازی
Ĵâ-o-ĴanĴâl	parvar-eš	تیمار کردن اسب
Ĵâru		
Ĵâref-kard-an		
Ĵâref-kaš		
Ĵâref-kaš-i		
Ĵâref-e-narm	savâb-ker	ثواب کار
ham-bori, Ĵâri		
Ĵum		

ث

ثقل — تفاله

darz-e-divâr	جرز	lebâs	جامه
kemok-i	جرعه	Ĵume-dâr	جامه‌دار
kem-kem-xord-an	جرعه‌جرعه خوردن		جامه‌دان ← صندوق
taraqqe	جرقه	Ĵun	جان
Ĵarimo	جریمه		جان‌خانی ← جوال
Ĵoz	جُز	Ĵun-dâr	جاندار
	جِز ← چیز	Ĵun-dar-bord-an	جان‌دربردن
Ĵozqâle	جزغاله	Ĵâ-nešin	جانشین
lââb	جِزک	Ĵun-fešân-i-kerd-an	جان‌فشانی کردن
Ĵozv	جزو	Ĵâ-namâz	جانماز
Ĵaziro	جزیره	Ĵunovar	جانور
	جزء ← جزو		جان‌بخانی ← جوال
Ĵess	جِست		جبرئیل ← عزرائیل
Ĵoss-o-Ĵi-kard-an	جستجو کردن	Ĵobrân	جبران
Ĵass-o-xiz	جست‌وخیز	Ĵobbo	جبه
Ĵašn	جشن	tâze	جخت
Ĵa.bo	جعبه	Ĵerâ	جدا
Ĵa.fari	جعفری	Ĵerâ-Ĵerâ	جدا جدا
Ĵera ʔ i	جعلی	Ĵodâ-gâno	جدا گانه
Ĵoqz	جغد	Ĵerâ ʔ i	جدایی
Ĵeft	جفت	Ĵadd-o-âbâd	جد‌پدری
Ĵef-Ĵef	جفت‌جفت	kuen	جدسید
Ĵef-parid-an	جُفت‌زدن	Ĵer	چِر
Ĵeft-ak	جفتک	Ĵor?at	جرات

Ĵelou-xun	جلوخان	Ĵeft-ak-pešdi	جفتک چارکش
Ĵelou-dâr	جلودار	Ĵef-gir-i	جفت گیری
	جلوزغ ← خزه آب	Ĵeft-i	جفتی
Ĵelou-gir-i	جلوگیری	Ĵeq-Ĵeqo	جق جقه
Ĵelo ʔ i	جلویی	rizo-pizo	جِقله
Ĵeleʔo	جلیقه	Ĵeʔar	جگر
ĴomĴomo	جمجمه	del-o-Ĵeqar	جگر بند
Ĵam-âvari	جمع آوری	Ĵegar-dâr	جگردار
Ĵam-šod-an	جمع شدن	Ĵeqar-e-esbed	جگرسفید
Ĵam-kerd-an	جمع کردن	Ĵeqar-e-siyâ	جگرسياه
?âyno	جمعه	Ĵe-qar-ak	جگرک
Ĵamiyat	جمعیت	Ĵeqar-ak-i	جگرکی
Ĵenâzo	جنازه		جَگَن ← نی
Ĵenâq	جناغ	Ĵol	جُل
Ĵomb-un	جنبان	Ĵalâl	جَلا
Ĵombeš	جنبش	Ĵalâl-dâr	جلادار
Ĵomb-o-Ĵeš	جنب و جوش		جَلَب ← بد ذات
šuluq-puluq	جنجال		جُلَّت ← نادرست
Ĵens	جنس	Ĵeld	جِلد
Ĵang	جنگ		جَلد ← چابک
Ĵang-e-zar-gar-i	جنگ زرگری	Ĵezz-o-velez	جلزولز
Ĵangal	جنگل	Ĵelf	جلف
Ĵangal-i	جنگلی	Ĵelf-i	جلفی
Ĵang-i	جنگی	Ĵelou	جلو

Ĵur	جُور	Ĵen-gir-i	جن گیری
gevâl, Ĵirâb	جوراب		جَنَم ← جنس
gevâl-bâf, Ĵerâ-bâf	جوراب باف	Ĵunub	جنوب
gevâl-e-pašm-i	جوراب پشمی	hur-o-pari	جن وپری
gevâl-e-nax-i	جوراب نخئی	Ĵenn-o-pari	جن وپری
Ĵur-ba-Ĵur	جور به جور	Ĵenn-i	جنئی
Ĵou-zâr	جُوزار	Ĵo	جو
Ĵouze-qan	جوز قند	Ĵavâb	جواب
Ĵeš	جوش	Ĵavâz	جواز
Ĵušind-an	جوشاندن	Ĵuvâl	جوال
Ĵešend-o	جوشانده	Ĵevâl-diz, Ĵovâl-duz	جوالدوز
Ĵeš-o-xereš	جوش و خروش	Ĵo?un	جوان
Ĵušid-an	جوشیدن	Ĵo?un-o	جوانه
Ĵešid-o	جوشیده	Ĵa?un-o-zad-an	جوانه زدن
Ĵo-vo-ganam-i	جو گندمی	Ĵavune-gâ	جوانه گاو
Ĵouar	جوهر	Ĵavuno ʔ e-ganam	جوانه گندم
Ĵi, Ĵu	جوی	Ĵavân-i	جوانی
Ĵu.e-bozorg	جوی بزرگ	Ĵavâher	جواهر
Ĵiziye	جهاز	Ĵavâher-nešun	جواهر نشان
Ĵehun	جهان	ĴuĴu	جوجو
Ĵehun-dido	جهان دیده	ĴiĴo	جوجه
Ĵehun-gard	جهانگرد	ĴuĴu-teqqi	جوجه تیغی
Ĵehun-gard-i	جهانگردی	ĴuĴo-heres	جوجه خروس
geñâm	جهنم	ĴuĴo ʔ e-keftar	جوجه کبوتر

šaxčul	چاخچور	genâmi	جهنمی
čâder, čâdor	چادر	Ĵuhud	جهود
čâdor-šou	چادرشب	Ĵuf	جیب
čâder-nešin	چادر نشین	Ĵib-ber	جیب‌بر
	چادر نماز ← چادر	Ĵiŷ-Ĵiŷ	جیرجیر
čâr ̣ čâr	چارچار	Ĵiro	جیره
?oros-i	چارغ	Ĵiro-xor	جیره‌خوار
	چارغ ← کفش	Ĵeren-Ĵereng	جیرینگ
	چارقد ← لچک	sekko, ?ardi ̣ e-fellez-i	جیرینگی
čârak	چارک	Ĵez	جیز
čâr-vâ-dâr	چاروادار	Ĵiš	جیش
čâro	چاره		جینگ ← شیون
čâre-Ĵe ̣ i	چاره‌جویی	Ĵik-Ĵik	جیک‌جیک
čâšni	چاشنی		جیلز ویلیز ← جلزولز
čâq	چاق	Ĵivo	جیوه
čaqev	چاقو		
čâq-o-čello	چاق و چله		چ
čaqev-keš	چاقوکش		
čaqev-keš-i	چاقوکشی	čâbok	چابک
čâq-i	چاقی	čovâk-savâr	چابک‌سوار
čâk	چاک	čâbok-i	چابکی
čâk-čâk	چاک‌چاک	nâmo-var, čâpâr	چاپار
čâk-dâr	چاک‌دار	gul-zan	چاچول‌باز
čâker	چاکر	čâxân	چاخان

čarb-zoun-i	چرب‌زبانی	gondâl	چاله
čarb-o-čil	چرب و چیل	šune, koč	چانه
čarb-o-narm	چرب‌ونرم	čâ	چاه
čarb-i	چربی	čâh-e-iv	چاه‌آب
čart	چَرت	čâh-e-kasok	چاهک
čort	چُرت	čâ-kan	چاه‌کن
čart-o-part	چرت‌وپرت	čâ-kand-an	چاه‌کندن
čort-i	چُرتی	čâyi	چای
doure-gard	چرجی	čap	چپ
ča:r	چرخ	čap-ker	چپال
ča:r-e-čâ	چرخ‌چاه	čopoq	چپق
ča:r-e-xarman-kev-i	چرخ‌خرمن‌کوبی	ȳarat	چپو
čarx-e-dašt-i	چرخ‌دستی	čatr	چتر
čarx-zad-an	چرخ‌زدن	čatr-i	چتری
ča.r-ak	چرخک	čex	چخ
ča:r-kerd-an	چرخ‌کردن	čodan	چُدن
ča.r-i	چرخی	čaro	چَرا
čerk,tumen	چرک	če-râ	چِرا
čerk-tâb	چرک‌تاب	čerâ	چِراغ
čerk-in	چرکین (کشیف)	čerâq-dašt-i	چِراغ‌دستی
čarm	چرم	čerâ-mušî	چِراغ‌موشی
čarm-e-boz	چرم‌بز	čarâ-gâ	چِراگاه
čarm-e-gâ	چرم‌گاو	čarb	چرب
		čarb-zoun	چرب‌زبان

kâso-češ	چشم خانه	čarm-i	چرمی
češ-dard	چشم درد		چرند ← چرندوپرند
čas-darid-o	چشم دریده	čaran-paran	چرندوپرند
čas-roušan-i	چشم روشنی	čuruk,čin-o-čuruk	چروک
češ-e-zâq	چشم زاغ	čuruk-čuruk	چروک چروک
čas-za:r	چشم زهر	čurukid-an	چروکیدن
čas-esbed	چشم سفید	čerzund-an	چزاندن
čas-šer	چشم شور	časb	چسب
čas-qorro-šod-an	چشم غره رفتن	časb-un	چسبان
časm-ak	چشمک	časm-nâk	چسناک
časm-ak-zad-an	چشمک زدن	časb-ando	چسبنده
čašmo	چشمه	dam-pâ ۷ i	چُستک
če-dou	چطور		چُسک ← چُستک
čeqâlo	چقاله	hoš	چُش
čoqâle-bârim	چقاله بادام	češdo	چشته
čorik	چغیر	češte-xor	چشته خور
čoʔori	چغلی	češ, did-e	چشم
čonar	چغندر	češ-andâz	چشم انداز
čeft	چفت	češ-berâ	چشم براه
čefdo	چفته	čas-band-i	چشم بندی
če-ʔad	چقدر	češ-puš-i	چشم پوشی
gerdu-e-siʔeni	چک	čas-tang	چشم تنگ
čak-čak	چک چک	čas-čarân	چشم چران
ček-ček-rext-an	چک چک ریختن	čas-čarun-i	چشم چرانی

čaman-zâr	چمنزار	čak-košt-an	چک زدن
čamuš	چموش		چک ← سیلی
čenâr	چنار	čakkoš	چکش
čan-un-če	چنانچه		چک ← مشته
čenân-ke	چنان که	čakmo	چکمه
čampar-o-zad-an	چنبیره زدن	čak-o-čono	چک و چانه
tobre	چنته	čak-o-čono-košt-an	چک و چانه زدن
?enĴeno	چنجه	čekko	چگه
čan	چند	čekko-čekko	چگه چگه
čand-un	چندان	čakid-an	چکیدن
čan-Ĵer	چند جور	če-guno	چگونه
čendeš	چندش	čel	چل
sar-e-pâ-nešass-an	چندک نشستن	čolâq	چلاق
čand-om-i	چندمین	fešâr-dâd-an	چلاندن
čan-in	چندین	čelep-čelep	چلپ چلپ
mešt, panĴ-e	چنگ	čaltok	چلتوک
čang-ak	چنگک ^۱	čelčelo	چلچله
čan-in	چنین	čelvâri	چلوار
čou-endâxt-an	چوانداختن		چلو ← پلو
čev	چوب	čelou-kabâb	چلوکباب
čev-baš	چوب بست بنایی	čello	چله
		čomâq	چماق
		čamadun	چمدان
		čaman	چمن

۱. قلاب، چوب درازی که سر آن مانند قلاب است و پای بزرگ و گوسفند را از دور با آن می گیرند یا شاخه درخت را پایین می کشند.

čâr-zâni-nešašt-an	چهارزانو نشستن	čev-dâr	چویدار
čâr-si ½ e-boĴâr	چهارسوی بازار	čev-dašt-i	چوبدستی
čâr-šuno	چهارشانه	čev-e-rax-šur-i	چوب رختشویی
čâr-šabât	چهارشنبه	čebak	چوبک
čâr-šabât-sur-i	چهارشنبه سوری	čevak	چوبک
čâr-geš	چهارگوش	čev-e-miva-riz-i	چوب میوه ریزی
čâr-na:l-rafd-an	چهارنعل رفتن	čev-i	چوبی
če-?andâzo	چه اندازه	čepân	چوپان
ča.ča.	چهچه	čepân-e-gâ	چوپان گاو
ča.ča.-zad-an	چهچه زدن	čepân-e-gesben	چوپان گوسفند
či-Ji	چه چیز	čepân-i	چوپانی
čeltâ	چهل	dašt-o-sa.râ	چول
čind-an	چیدن	čun	چون
čom	چیز	čon-ke	چون که
čom-dâr	چیزدار	če	چه
čun	چین	čâr-pâyo	چهارپایه
čin-čin	چین چین	čâr-tâ	چهارتا
čin-dâd-an	چین دادن	čâr-čarxo	چهار چرخه
čino	چینه	čâr-čev.e-bar	چهار چوب در
pofdunak	چینه دان	چهار ← چهارتا	
čini-ban-zan	چینی بندزن	čâr-dašt-o-pâ-raft-an	چهار دست و پارتن
		čâr-divâr-i	چهار دیواری
		čâr-râ	چهار راه

happo ʔ e-angir	حبّه انگور	ح	
hatman	حتماً		
haʔʔ	حج	hâʔat	حاجت
haʔomat	حجّامت	hâʔi	حاجی
haʔomat-gar	حجّامت گر	hâšiyo	حاشیه
hoʔro	حجره	hâšiyo-dâr	حاشیه دار
haʔlo	حجله عروس	hâsel	حاصل
gahun	حدس	hâsel-xiz	حاصلخیز
harrâʔ	حراج	hâzer	حاضر
harârat	حرارت	hâzer-ʔavâb	حاضر جواب
harum	حرام	hâzer-ʔavâb-i	حاضر جوابی
harum-zâd-o	حرام زاده	hâzer-i	حاضری
hers	حرص	hâkem	حاکم
hers-zad-an	حرص زدن	hâl	حال
gaf	حرف		حالا ← اکنون
xalak	حرف بد	hâlet	حالت
gaf-zad-an	حرف زدن	hap	حَبّ
harf-geš-kon	حرف شنو	hobâb	حباب
gaf-e-mof	حرف مفت	hobâb-e-iv	حباب آب
harf-e-mof-zad-an	حرف مفت زدن	poloq	حباب نان
harf-e-mof-zan	حرف مفت زن	habs	حبس
harekat	حرکت	happo	حبّه
haram	حرم	happo ʔ e-qan	حبّه قند
hormat	حرمت	happo ʔ e-nâr	حبّه انار

halab-i	حلبی	hariro	حریره بادام
halab-i-sâz	حلبی ساز	harif	حریف
halazun	حلزون	hess	حسن
gol-i	حلق	heseb	حساب
halqo	حلقه	hasrat	حسرت
halqo-felezz-i	حلقه فلزی	hasid	חסוד
halvo	حلوا	hasid-i	חסودی
?âš-e-ganam	حلیم	hašaro	حشره
hamume-zây ^{do} mân	حمام زایمان	gâv-o-gesben	حشم
hamum-i	حمامی	hazbo	حصبه
hamlo	حمله	hasir	حصیر
henâ	حنا	hasir-bâf	حصیر یاف
henâ-bašt-an	حنابستن	hazz	حظ
hanâ-band-un	حنابندان	haq	حق
hanâ ^Y i	حنایی	haq-be-Ĵâneb	حق به جانب
havâ	حوا	haq-nâ-šenâs	حق ناشناس
havâs-part	حواس پرت	hoqqo	حقه
havâlo	حواله	hoqqo-bâz	حقه باز
huri	حوری	hoqo-bâz-i	حقه بازی
houcelo	حوصله	haqiqet-an	حقیقاً
hous	حوض	hok	حکم
hou-čo	حوضچه	doktor	حکیم
houz-kero	حوضخانه	helâl	حلال
houlo	حوله	helâl-zâd-o	حلال زاده

xâsiyat	خاصیت	hayâ	حیا
xâk	خاک	rikero	حیاط
xâk-âlit	خاک آلود	Ĵif-e-baqal	حیب بغل
	خاک اژه ← خاکه اژه	heyrun	حیران
xâk-endâz	خاک انداز	heyrat-zad-o	حیرت زده
xâk-bâz-i	خاک بازی		حیض ← ناپاک
xâk-ribo	خاک روبه	hayf	حیف
xâk-ribo-keš	خاک روبه کش	hilo	حیله
xâkessar	خاکستر	hilo-bâz	حیله باز
xâkessar-e-taş-dâr	خاکستر آتش دار	hilo-bâz-i	حیله بازی
xâkesar-nišin	خاکستر نشین	hilo-gar	حیله گر
xâkesar-i	خاکستری	hilo-gar-i	حیله گری
	خاکشی ← خاکشیر	heyvun	حیوان
xâkešir	خاکشیر		
	خاکشیر ← شپشک		
xâko	خاکه		
xâk-e-erro	خاکه اژه	tiq	خار
xâk-e-tit	خاکه توت	xâr-poš	خار پشت
xâk-o-zoqâl	خاکه زغال	xâreĴ-i	خارجی
xâk-e-ešpeš	خاکه شپش	xâr-o-xasak	خار خسک
xâk-e-ʔan	خاکه قند	teq-der	خار دار
xâk-i	خاکی	xâr-ešt	خارش
hekino	خاگینه	xâr-kan	خار کن
xâl	خال	teq-kan-i	خار کنی

kero-dâr-i	خانه داری	xâl-xâl	خال خال
kero-zâd	خانه زاد	xâl-dâr	خالدار
kero-šâgerd	خانه شاگرد	xâles	خالص
kero-nišin	خانه نشین	xâl-keb-i	خال کوبی
kero-yatâ	خانه یکی	xâl-kebid-an	خال کوبیدن
xowiyâr	خاویار	xâlo	خاله
	خباک ← زاغه	boččo ȳ e-xâlo	خاله زاده
xabar	خبر	xâli	خالی
xabar-ovord-an	خبر آوردن	xum	خام
xabar-bord-an	خبر بردن	xâmes	خاموش
xabar-dâd-an	خبر دادن	xâmo	خامه
xebro	خبره	kero ȳ i	خانگی
xepele	خیله	xânum	خانم
xatm	ختم	kero-vâdo	خانواده
millâ	خته	kero-vâdo ȳ e-dumâd	خانواده داماد
millâ-kon-un	خته سوران	kero-vâdo ȳ e-bori	خانواده عروس
xeĴâlat	خجالت	kero-vâr	خانوار
xeĴâlat-i	خجالتی	kero	خانه
xorâ	خدا	kero-ba-deš	خانه بدوش
xodâ-fes-i	خدا حافظی	kero-bar-andâz	خانه برانداز
xodâ-šenâs	خدا شناس	kero-pâ	خانه پا
xodâ-na-šnâs	خدا شناس	kero-takun-i	خانه تکانی
xedmat	خدمت	kero-takun-i-kerd-an	خانه تکانی کردن
xedmat-kâr	خدمتکار	kero-dâr	خانه دار

boune-gir	خرده گیر	xar	خر
boune-gir-i	خرده گیری	xerâbo	خرابه
hirdo ½ e-čev	خرده چوب	xerâb-i	خرابی
hirdo ½ e-ezmo	خرده هیزم	xarâz-i	خرازی
xar-za.ro	خرزهره	xarâz-i-fereš	خرازی فروش
xers	خرس	xerâš	خراش
xersak	خرسک	čev-terâš	خراط
xeref	خرف	xarbezo, xiyâr	خربزه
xolfo	خرفه		خربزه کوچک ← خربزه
	خرکچی ← چاروادار		خرت خرت ← خشن خشن
	خرک خدا ← خر خاکی	xarĴ-o-barĴ	خرج
xar-geš	خرگوش	xarĴ-i	خرجی
xormâ	خرما	pâlun	خرجین
xar-e-mâdo	خرماده	bâbok	خرچسونه
xar-e-mâyo	خرماده	xarčang	خرچنگ
xormâlu	خرمالو	xar-xâki	خرخاکی
xar-magas	خرمگس	xer-xer	خرخر
xarman	خرمن	xor-xor	خرخر
xarman-kev	خرمن کوب	qeyn-qene	خرخره
xarman-kev-i	خرمن کوبی	hird	خرد
xarman-gâ	خرمنگاه		خرده ← ریزه
xarman-e-nema	خرمن ماه	hirdo-fereš	خرده فروش
xar-mo.ro	خرمهره	xird-o-fereš-i	خرده فروشی
xornâso	خرناسه	hird-e-kâr-i	خرده کاری

xoš-sâl-i	خشکسالی	xar-e-nar	خرنر
nun-e-do-alako, xošg-o,	خشکه	xarvâr	خروار
xoškid-o		heres	خروس
xoš-paz-i	خشکه پزی	xeres-ak	خروسک
xošg-i	خشکی	xar-e-ya.sâlo	خریکساله
xošg-ido	خشکیده	xaz	خز
xaš-gin	خشمگین	xaz-ando	خزنده
xa:š-nâk	خشمناک	lašmo	خزه آب
	خشنود ← راضی	xazino ^y e-garmâbo	خزینه گرمابه
xusus-an	خصوصاً	xasseg-i	خستگی
xosus-i	خصوصی	xasso	خسته
	خصیل ← قصیل	xes-xes	خس خس
xat	خط	ka:b-o-alaf	خس و خاشاک
xatâ	خطا	xasis	خسیس
xatâ-ker	خطاکار	xešt	خشت
xatar	خطر	xešt-ak	خشتک
xatar-nâk	خطرناک	xeš-mâl	خشت مال
xadni	خطمی	xeš-mâl-i	خشت مالی
rag-rag	خطهای شاخ بز	xešd-i	خشتی
xoffâš	خفّاش	xašxâš	خشخاش
xa ^g fa i	خفگی	xeš-xeš	خس خس
xafo	خفه	xošg	خُشک
xol	خُل	xošg-bâr	خشکبار
xalâs	خلاص	xoš-sâl	خشکسال

xonak	خنک	xelâl-e-dandun	خلال دندان
xonak-i	خنکی	xalxâl	خلخال
xeng	خِنگ	xelt-e-sino	خلط سینه
xa.m	خواب	xalvat	خلوت
xa.m-e-âsoft-o	خواب آشفته	xam	خَم
xa.m-âlid	خواب آلود	xombo	خُم
xa.m-âvar	خواب آور	xomâr	خُمار
xosbund-an	خواباندن	xomro	خمره
xa.m-e-parišun	خواب پریشان	xoms	خُمس
xam-rafd-e	خواب رفته	xam-yâzo	خمیازه
xa.m-e-sabok	خواب سبک	xamid-o	خمیده
xa.m-e-sangin	خواب سنگین	hemir	خِمر
xa.m-gâ	خوابگاه	xanâzir	خنایزیر
خوابگاه تابستانی و زمستانی گوسفند ← زاغه		xonâq	خُنَاق
xâb-nemâ	خواب نما	nar-mâyo	خنثی
xosbid-an	خوابیدن	xanĴar	خنجر
xâr-o-bâr	خواربار	xand-un	خندان
xâse-gâr	خواستگار	handaq	خندق
xâse-gâr-i	خواستگاری	he.ro	خنده
	خوانا ← خوب	hero-âvar	خنده آور
xun-čo	خوانچه	hera-dâr	خنده دار
xund-an-i	خواندنی	here-ru	خنده رو
xun-ando	خواننده	herro-kerd-an	خنده کردن
	خواننده ← آواز خوان		خندیدن ← خنده کردن

خواه	۳۲۱	خوش
خواه	te	xod-dâr-i خودداری
خواهر	xaar, xahar	خود رای ← خودسر
خواهر بزرگ	xahar-e-mas	xod-ru خودروی
خواهرزاده	xahar-zâd-o	xod-harf, bi-parvâ خودسر
خواهرزن	xahar-zan	xod-fereš خودفروشی
خواهر شوهر	xay-mero	xod-koš-i خودکشی
خواهری	xahar-i	xod-emun-i خودمانی
خواهش	xâh-eš	xod-nemâ خودنما
خواه و نخواه	še-vo-na-še	xod-nemâ ۷ i خودنمایی
خواهی نخواهی	te-vo-na-te	xod-i خودی
خوب	xâb	xor-âk خوراک
خوبی	xâb-i	xor-âk-i خوراک‌ی
خود	xod-eš	خورد خورد ← کم کم
خود به خود	xod-eš-ba-xod-eš	xord-an-i خوردنی
خود بین	xod-bin	xord-o-xorâk خورد و خوراک
خود بینی	xod-bin-i	xorde-reĴ خوردوریز
خود پرست	xod-paras	xor-eš خورش
خود پرستی	xod-eš-parass-i	xor-ešt-e-qorme-souz-e خورش
خود پسند	xod-pasan	قرمه سبزی
خود پسندی	xod-eš-pasand-i	xor-ešt-e-bâdemĴun خورش بادمجان
خود خواه	xod-xâ	xor-ešt-e-kedi خورش کدو
خود خواهی	xod-xâh-i	xor-šid خورشید
خود خوری	xod-xor-i	xoro خوره
خود دار	xod-eš-dâr	xoš خوش

xaš-qiyâfo	خوش قیافه	xoš-âvâz	خوش آواز
Ĵeun	خوشگل	kompot	خوشاب
xaš-maze ǧ i	خوشمزگی	xoš-axlâq	خوش اخلاق
xaš-mazo	خوشمزه	xoš-bax	خوشبخت
xoš-mâmelo	خوش معامله	xaš-bi	خوش بو
xaš-nâm	خوشنام	xošâl	خوشحال
xaš-nâm-i	خوش نامی	xošâl-i	خوشحالی
xaš-nešin	خوش نشین	xaš-hesâ	خوش حساب
xaš-nešin-i	خوش نشینی	xoš-xabar	خوش خبر
xaš-nafas	خوش نفس	xaš-xat	خوش خط
xaš-namâ	خوش نما	kam-kam-ak	خوش خوشک
he.šo	خوشه	خوشخوی ← خوش اخلاق	
xešo-čin	خوشه چین	xoš-rafdâr	خوش رفتار
xešo-čin-i	خوشه چینی	xoš-raftâr-i	خوش رفتاری
xaš-heykal	خوش هیكل	xaš-rang	خوش رنگ
hešo ʏ e-angur	خوشه انگور	xaš-ri	خوش رو
hešo ʏ e-mas	خوشه بزرگ	xaš-ri?i	خوش رویی
xešo ʏ e-kasok	خوشه کوچک	xaš-rix	خوش ریخت
hešo ʏ e-ganam	خوشه گندم	xaš-sobat	خوش صحبت
xaš-i	خوشی	xaš-sedâ	خوش صدا
xik	خوک	xaš-zâher	خوش ظاهر
xikk-e-mâdo	خوک ماده	xaš-qadam	خوش قدم
xik-e-nar	خوک نر	xaš-qalb	خوش قلب
xi-gereft-an	خوگرفتن	xaš-qoul	خوش قول

داریاز	۳۲۳	خون
xiyânat	خیانت	خون
xeyr-xâh	خیرخواه	خون آلوده
xayr-xâh-i	خیرخواهی	خونابه
xire	خیره	خون بها
xiro-čes	خیره چشم	خونخواهی
	خیره سر ← لجباز	خونسرد
	خیره سری ← لجبازی	خونسردی
parid-an	خیز برداشتن	خون گرفتن
	خیزران ← نی	خون گرم
nam	خیس	خون گرمی
xayli	خیلی	خونی
xaymo	خیمه	خوی
xeyme-šab-bâz-i	خیمه شب بازی	خویشاوند
		خیابان
	د	خیار
		خیار ترشی
dâd	داد	خیار چنبر
dâd-košt-an	دادزدن	خیارک
dâd-o-bidâd	دادویداد	خیاط
dâd-o-faryâd	دادو فریاد	خیاطی
	دادوقال ← سرو صدا	خیال
servat-mand	دارا	خیالاتی
dârâ ۷ i	دارایی	خیال باف
dâr-bâz	دارباز	خیال بافی

dumâd-i	دامادی	dâr-bas	داربست
duman	دامن	dâr-čin	دارچین
duman-gir	دامن‌گیر		دار ← دارقالی‌بافی
dumano	دامنه	dâr-zad-an	دارزدن
dun-â	دانا	dâr	دارقالی‌بافی
dong	دانگ	dârkib	دارکوب
	دانگ ← سهم	dâri	دارو
sa.m-i	دانگی	dâri-kero	داروخانه
hoš-âr	داننده	dâroʔo	داروغه
dun-o	دانه	dâri-fereš	داروفروش
dun-o-dun-o	دانه‌دانه	dâri ʔ e-ve-heš-i	داروی بیهوشی
dun-o-kerd-an	دانه کردن	dâs	داس
dun-o ʔ e-nâr	دانه‌انار	dâs-qâlo	داسغاله
dun-o ʔ e-angur	دانه‌انگور	dâso	داسه
dâvar	داور		داشت ← کوره
dâvar-e-bâzi	داوربازی	dâʔ	داغ
dâvar-i	داوری	dâq-did-an	داغ دیدن
dâb-telab	داوطلب	dâq-did-o	داغ دیده
dâyero	دایره	dâlun	دالان
dâyero-zan	دایره‌زن	dâlbor	دالبر
dâyo-gari	دایگی	takki	دالی
dâyem	دایم	dâm	دام
dâyem-an	دایماً	dumâd	داماد
dâyom-i	دایمی	dumâd-e-sar-kero	دامادسرخانه

دایه	۳۲۵	درز
دایه	dâyo	دربان
دایی	dâyi	دربزرگ
دبّاغ	dabbâq	دربست
دباغخانه	dabbâq-kero	دربسته
دبّاغی	dabbâq-i	دربند
دبّنگ	xitiliči	در تنور
دبّه	dabbo	درخت
دچار	dočâr	درختچه
دختر	doxt	درختستان
دخترانه	doxd-uno	درختکاری
دختر بچه	dox-bočo	درخشان
دختر خاله	doxd-e-xâlo	درخشنده
دختر خوانده	doxdar-xund-o	درخواست
دختر دایی	doxd-e-dâyi	دُرد
دختر عمو	doxd-e-amu	دَرَد
دختر عمه	doxd-e-ammo	دردار
دخل	daxl	درددل
درآمد	bar-umad	دردسر
درآوردن	bar-ovord-an	دردمند
دراز	derâz	دردناک
درازا	derâz-o	درِ دیزی
درازاپا	derâz-pâ	درِ دیگ
دراز دستی	derâz-dašt-i	دررو
درازی	derâz-i	درز

darro	درّه	dars	درس
bar-ham	درهم	deres	درست
dar-ham-bar-ham	درهم برهم	deres-ker	درستکار
daryâ	دریا	deres-ker-i	درستکاری
daryâ-čo	دریاچه	deres-i	درستی
daryâ <u>Y</u> i	دریایی	dorošt	درشت
dar-ičo	دریچه	parčam, derouš	درفش
darid-o	دریده	dar-e-kezo	درِ کوزه
dariq	دریغ	bar-gâ	درگاه
dari-vari	دری‌وری		درگاهی ← درگاه
doz	دزد	bar-e-luno	درِ لانه
dozz-ak-i	دزدکی	darmun	درمان
doz-gâ	دزدگاه	dornâ-bâz-i	درنابازی
dozz-i	دزدی	darand-o	درنده
dašt	دست	derou	درو
dašt-âmeĴ	دست آموز	darvâzo	دروازه
?abzâr-e-dašt	دست افزار	dârvâze-bun	دروازه بان
dašt-endâxt-an	دست انداختن	depo	دروغ
dašt-endâz-i	دست اندازی	depo <u>Y</u> i	دروغگو
dašt-endâz-i-kerd-an	دست اندازی کردن	de.ra-bezi	دروغگوی
		derou-gar	دروگر
daš-bâf	دست بافت		درون ← تو (داخل)
daš-ban	دستبند	te-xâli	درون تهی
daš-be-daš-dâd-an	دست به دست دادن	darviš	درویش

das-nešund-o	دست نشانده	daš-be-yatâ-šod-an	دست به یکی شدن
daš-namâz	دست نماز	daš-pâče ^g i	دست پاچگی
dast-o-del-bâz	دست و دل باز	daš-pâčo	دست پاچه
dasdir	دستور	daš-pox	دست پخت
dašdo	دسته	daš-tang	دست تنگ
dašt-o-band-i	دسته بندی	daš-tang-i	دست تنگی
basse-dâr	دسته دار	daš-čin	دست چین
dašt-o-dašt-o	دسته دسته	daš-čin-kerd-an	دست چین کردن
dasto ^y e-tong	دسته کوزه	daš-xord-o	دست خورده
dasto ^y e-xovin	دسته هاون	daš-derâz-i-kerd-an	دست درازی کردن
dašt-i	دستی	daš-dez-i	دست دوزی
baš-yâr	دستیار	daš-res	دسترس
dašt-i-dašt-i	دستی دستی	daš-res-i	دسترسی
dašt	دشت	daš-zad-o	دست زده
dešmen	دشمن	daš-feresš	دست فروش
dešmen-i	دشمنی	daš-ker-i-kerd-an	دستکاری کردن
	دشنه ← خنجر	daš-keš	دستکش
	دشوار ← سخت	dašt-e-kem	دست کم
dââ	دعا	daš-gâ	دستگاه
dehât	دعات	daš-gir-i	دستگیری
dââ-gi	دعاگو	dašt	دستلاف
dââ-nivis	دعانویس	dasmâl	دستمال
davat-kun-un	دعوت کنان	daš-moz	دستمزد
daqal-bâz	دغلباز	dasambu	دستنبو

del-sard-i	دل سردی	daqal-bâz-i	دغل بازی
del-sez	دلسوز	daqal-i	دغلی
del-sez-i	دلسوزی	dafdar	دفتر
del-šekas-o	دل شکسته	daffo	دفعه
del-za.f-o	دل ضعفه	deqat	دقت
dalqak	دلکک	daqiqo	دقیقه
del-garm-i	دل گرمی	dukkun	دکان
del-gir	دلگیر	dukun-dâr	دکان دار
del-mordo	دل مرده	pak-o-pež	دک و دهن
dolmo	دُلْمه	sar-o-sirat	دک و دیم
del-nâzok	دل نازک	del	دل
del-negarân	دل نگران	dallâk	دلآک
dil	دِلو	dallâl	دلآل
del-horo	دلهره	dallâl-i	دلآلی
dalil	دلیل	del-bâz	دل باز
dom	دُم	del-'tang-i	دلتنگی
	دماغ ← بینی	del-časb	دلچسب
dam	دم آهنگری	del-xerâš	دلخراش
polo	دم بخت	del-xâ	دلخواه
dom-borid-o	دم بریده	del-xor	دلخور
	دم پخت ← دم پختک	del-xor-i	دلخوری
polo, dam-pox	دم پختک	del-xeš-i	دلخوشی
dom-Ĵombun-ak	دم جنبانک	del-dâd-an	دل دادن
dom-e-heres	دُم خروس	del-zendo	دل زنده

dandun-e-niš	دندان‌نیش	dom-dâr	دُم‌دار
dandun-danduno	دندان‌ه	dam-dam-i	دم‌دمی
danduno-dâr	دندان‌ه‌دار	damari	دَمَر
dando	دنده		دم‌ریز ← پشت‌سره‌م
donyâ	دنیا	kurak	دُمَل
dou	دُو	dam-o-dašge	دم‌ودستگاه
do-?âtašo	دوآتشه	katte	دَمی
	دوآشکویه ← دو طبقه	damid-an	دمیدن
davât	دوات	dombâl	دنبال
davâm	دوام	dombâl-o	دنباله
davâm-dâr	دوام‌دار	dombâle-dâr	دنباله‌دار
davâd-gar	دوانگر	dombalen	دنبلان
davâd-gar-i	دوانگری	dombo	دنبه
do-bâr-o	دوباره	dumo-dâr	دنبه‌دار
do-tâ-do-tâ	دویدو	dumo ۷ e-dâq-kerd-o	دنبه‌گداخته
	دوبه‌هم‌انداز ← دوبه‌هم‌زن	dandun	دندان
do-be-ham-zan	دوبه‌هم‌زن	dandun-e-âsiyou	دندان‌آسیا
do-pešto	دوپشته	dandun-e-piš	دندان‌پیش
do-pešo	دوپوشه	dandun-e-širi	دندان‌شیری
do-tâ	دوتا	dandun-e-?aGl	دندان‌عقل
do-tâ ۷ i	دوتایی	dandun-kuručo	دندان‌قروچه
do-tarko	دوترکه	dandun-e-korsi	دندان‌کرسی
dexd	دوخت	dandun-gerd	دندان‌گرد
dexd-an	دوختن	dandun-e-masnu?-i	دندان‌مصنوعی

دولتمند	۳۳۰	دود
do-šâx-o	دوشاخه	دود
	دوش ← شانه	دودل
do-šabbât	دوشنبه	دوده
dušiza ǧ i	دوشیزگی	دودی
došizo	دوشیزه	دور
do-tabaqo	دوطبقه	دُور (اطراف)
do-?abbâsi	دو عباسی	دور افتاده
deq	دوغ	دوربین
deq-âb	دو غاب	دور دست
	دوغه ← دُرد	دورگه
do-qerun	دو قران	دورنگ
do-qerun-o-nim	دو قران ونیم	دور نما
do-qoli	دو قلو	دورو
dik	دوک	دوروبر
do-kert	دو کارد	دوره
dek-e-paš-ris-i	دوک پشم ریزی	دوری
do-pešd-o	دو کپلی	دُوری
do-kuhâno	دو کوهانه	دوزخ
dulâb-čo	دو لایچه	دوزدن
dollâ	دولاً	دوزنده
dollâ-dollâ	دولاً دولاً	دوست
šâxčil	دولاق	دوستی
gard-o-qobâr	دولاق	دوش
servat-man	دولتمند	دوشاب
	did	
	do-del	
	dido	
	dedi, did-i	
	dir, de.r	
	dour	
	de.r-eftâd-o	
	de.r-bin	
	de.r-das	
	do-rago	
	do-rang	
	de.r-nemâ	
	do-ri	
	dour-o-bar	
	kenâr-o ʔ e-nun, dour-o	
	de.ri	
	dour-i	
	Ĵahandam	
	do ʔid-an	
	duz-ando	
	des	
	dess-i	
	deš	
	šir-e	

دیواره	۳۳۱	دولچه
did-an-i	دیدنی	dul-čo دولچه
did-o-bâz-did	دیدوبازدید	dolak دولک
de.r	دیر	davand-e ġ i دوندگی
de.ras	دیررس	do-nim-o دونیم
	دیرک ← تیر	da.tâ دَه
hezere/Ĵ	دیروز	de. دِه
de.r-vax	دیروقت	dehât-i دهاتی
dizi	دیزی	dahan دهان
hedešou	دیشب	dahano دهانه
dezo	دیگ	da.riyâl ده ریال
dezo ʎ e mas	دیگ بزرگ	dah-sir ده سیر
dig-če	دیگچه	da.šâ-yi ده شاهی
hunâ	دیگران	tabl-e-bozorg دُهل
	دیگر ← دیگری	râ-e-tang دهلیز
biyi	دیگری	puz-ban دهن بند
derâz-e-laq	دیلاق	dahan-bin دهن بین
deym-i	دیم	?axovo دهن دره
deym-zâr	دیم زار	dahan-darid-o دهن دریده
	دیمی ← دیم	dahan-kaĴ-i دهن کجی
din	دین	palâlo-bar-ovord-an دهن کجی کردن
din-dâr	دیندار	dahan-garm-i دهن گرمی
div	دیو	dahan-laq دهن لق
divâr	دیوار	daho ʎ e-mo?aram دهه محرم
divâr-o	دیواره	did دید

دیواری	۳۳۲	ردِ پا
دیواری	divâr-i	ران
دیوانگی	divuna-gi	رانکی
دیوانه	diyuno	راه
دیوانه‌گری	divune-gar-i	راه‌آب
دیوانه‌وار	divune-vâr	راه‌اصلی
		راهدان ← راه‌شناس
	ذ	راه‌راه
		راه‌رو
ذرت‌بوداده	govars	راه‌زن
		راه‌زنی
	ر	راه‌شناس
		راه‌فرعی
راحت	râhat	رُب
راحت‌طلب	râhat-telab	ربط
راز	râz	رُتیل
رازدار	râz-dâr	رَج
راست	râs	رج‌رج
راستگو	râs-geh	رَجِه ← طناب
راستگویی	râs-geh-i	رَخم
راسته‌بازار	râsse ʔ e-boĴâr	رخت
راستی	râs-i	رختشوی
راستی‌راستی	râs-i-râs-i	رختکن‌گرمابه
راضی	râzi	رخنه
رام	râm	ردِ پا
		patt-e-pâ, pat-e-pâ,

reqbat	رغبت	ra.d-e-pâ	
raft-âr	رفتار	rado	رده
Ĵârû-gar	رفتگر	radif	ردیف
rafdan-i	رفتنی	radif-e-derax	ردیف درخت
šu-o-umo	رفت و آمد	berenĴ-fereš	رزار
raft-e-raft-o	رفته رفته	berenĴ-fereš-i	رزازی
	رَف ← طاقچه	razo	رزه
rofi	رفو	ros	رُس
refi-gar	رفوگر	rasm	رسم
refi-gar-i	رفوگری	rosvâ	رسوا
reqâbat	رقابت	rosvâ ȳ i	رسوایی
raqqâs	رقاص	rasid-an	رسیدن
raqqâs-i	رقاصی	rasid-o	رسیده
raxs	رقص	rešto	رشته
raxsid-an	رقصیدن	rešte-polou	رشته پلو
raqiq	رقیق	rešk	رشک
rekâ	رکاب		رشمه ← شال
ro-gi	رکگو	rezâyat	رضایت
roki-raft-an	رکوع رفتن	retibat	رطوبت
raq	رگ	ra:d	رعد
rag-bâr	رگبار	laqmo	رعشه
ramz	رمز	laqmo-dâr	رعشه دار
ranĴ	رنج	reyyat	رعیت
rando	رنده	ra.yat-i	رعیتی

رنگ	۳۳۴	روشن شدن
رنگ	rang	رودخانه red-kero, rid-kero, rid-xino
رنگ	reng	رودرواسی ri-darvâs-i
رنگارنگ	rang-vâ-rang	رودل ri-del
رنگ به رنگ	rang-be-rang	روده ređo
رنگرز	rayn-rez	روده دراز rido-derâz
رنگریزی	rayn-rez-i	روده درازی rido-derâz-i
رنگ رفته	rang-raft-o	روز reĴ , rez
رنگ و رو	rang-o-ri	روزانه rez-âno
رنگی	rang-i	روز قیامت reĴ-e-qiyâmat
رنگین	rang-in-kamân	روزگار reĴ e qer
رو	ri	روز مزد reĴ-moz
روا	ravâ	روزن ← سوراخ
روال	ra:š	روزن طاق rouzano ʔ e-tâq
روان	ravun	روزه rezo
روانداز	ri ʔ andâz	روزه دار rezo-dâr
روباہ	ribâ	روزی rez-i
روبرو	ri-ba-ri	روسری re-sar-i
روبنده	ri-band-o	روسفید re-?esbed
روبوسی	ri-bis-i	روسفیدی re-?esbed-i
روپوش	ri-piš	روسپاہ re-siyâ
روح	ri	روسپاہی re-siyây-i
روح دار	ri-dâr	روشن rešan
رود	rid	روشنایی rešan-â ʔ i
رودار	ri-dâr	روشن شدن rešan-šod-an

rex	ریخت	روشنی ← روشنایی
rextan	ریختن	روشور
rixt-o-pâš	ریخت و پاش	روضه
rez-bâft	ریز بافت	روضه خوان
tekko-tekko-šod-an	ریز ریز شدن	روضه خوانی
	ریز ← ریزه	روغن
riz-eš	ریزش	روغن بادام
riz-o	ریزه	روغن چراغ
reze-ker-i	ریزه کاری	روغن داغکن
resmun	ریسمان	روغن کرچک
resmun-bâz	ریسمان باز	روغنی
resmun-bâf	ریسمان باف	روقنداقی
tenâf-e-tou	ریسمان تاب	روکش
resmun-i	ریسمانی	روناس
riso	ریسه	روتق
riš	ریش	رونما
riš-boz-i	ریش بزی	روی
riš-e-teppi	ریش توپی	رویه
riš-xand	ریشخند	رویهم
rišu	ریشو	رویه گیوه
rišo	ریشه	ری
rišo-dâr	ریشه دار	ریا
riš-kan	ریشه کن	ریال
		ریحان
		re-šer
		rouzo
		rouzo-xun
		rouze-xen-i
		rouun
		rouun-e-bârim
		rouun-e-čerâ
		rouun-dâq-ko
		rouun-e-karčak
		rouun-i
		ri-qondâq-i
		ri-keš
		ronnâs
		rounaq
		ri-nemâ
		ru
		reho
		ri ʏ e-ham
		riyi ʏ e-čomoš
		rey
		goledorri
		riyâl
		reyhun

zâun-bâz	زبان باز	rišo ʔ e-xoš-šod-o	ریشه خشک شده
zâun-bâz-i	زبان بازی	riq	ریق
zâun-bašt-o	زبان بسته	riqu	ریقو
zâun-dâr	زبان دار	šen	ریگ
zâum-derâz	زبان دراز	šen-bâz-i	ریگ بازی
zâun-derâz-i	زبان درازی	šen-zâr	ریگ زار
zâun-fa:m	زبان فهم	xird-o-âhan	ریم آهن
zâun-e-kasok	زبان کوچک	rivâs	ریواس
zâun-e-gonġiŝ	زبان گنجشک		
zâun-na-fa:m	زبان نفهم		ز
zâuno ʔ e-taš	زبانۀ آتش		
zâuno ʔ e-terâzu	زبانۀ ترازو	zâyi	زائو
zâun-bir-dâd-an	زبان یاد دادن	zino-vo-boččo	زاد و رود
zebr	زبر	zâq	زاغ
zerb-o-zerang	زبر و زرنگ	?âqol	زاغه
za.mat	زحمت	zâd-o-rid	زاق و زوق
za.mat-keš	زحمت کش	zâlzâlak	زالزالک
zaxm	زخم	zâli	زالو
zaxm-e-zoun	زخم زبان	zâli-endâxt-an	زالوانداختن
zaxm-i	زخمی	zâni	زانو
	زدوبند ← ساخت و پاخت	zâni-ban	زانوبند
zad-o-xord	زد و خورد	zây do -mun	زایمان
zerâ?at	زراعت	zây-ando	زاینده
zarâhat-e-iv-i	زراعت آبی	zâun	زبان

za.ferun-i	زعفرانی	kešt-e-deym-i	زراعت‌دیمی
zoʔâl	زغال	zard	زرد
zoʔâl-?axto	زغال‌اخته	zard-âb	زردآب
zoʔâl-dun-i	زغال‌دان	zard-âli	زردآلو
zoqâl-e-sang	زغال‌سنگ	zar-čevo	زردچوبه
zoq-zoq	زُق‌زُق	zardo-zaxm	زردزخم
zokâm	زکام	zard-ak	زردک
zokum-i	زکامی	zambar-bi	زردنبو
zigil	زگیل	zard-o-zayif	زردوزار
zol	زُل	zardo ʔ e-hek-e-morv	زرده‌تخم‌مرغ
zolâl	زالال	zer-zer	زرزر
zelzelo	زلزله	zerešk	زروشک
zolf	زلف	zerešg-i	زروشکی
zamun,?a:d	زمان	zar-gar	زرگر
zamuno	زمانه	zar-gar-i	زرگری
zomoxd	زمخت	zerang	زرنگ
zomorod	زمرد	zerang-i	زرنگی
zemzemo	زمزمه	zarnix	زرنیخ
zemessun	زمستان	zere	زره
zemessun-i	زمستانی	zešt	زشت؛ بدنما
zimin	زمین	zešt-ar	زشت‌تر
zimin-e-zerâhat	زمین‌زراعتی	žešt-ar-in	زشت‌ترین
zimin-gir	زمین‌گیر	zešt-i	زشتی
		za.ferun	زعفران

چزمینه	۳۳۸	زُم
چزمینه	zimino	زنگ
زمین هموار	zimin-e-homvâr	زنگ بزرگ
زمین همواری که میان دو	zimin-e-sâf	زنگوله
گرد است		زنیکه
زمینه آبی ^۱	zimino ȳ e-âbi	زود
زمینه سرخ	zemino ȳ e-qermez	زودباور
زن	zino, Ĵen, Ĵenok	زودرس
زناشویی	zino-mero	زودرنج
زنانه	zinino	زور
زن برادر	zino ȳ e-kâkâ	زورخانه
زنبق	zambaq	زورکی
زنبور	bouz	زورگو
زنبور عسل	bouz-e-asal	زورمند
زنبیل	zambil	زوزه
زن پدر	zino ȳ e-bâbâ	زوزه سگ
زنجبیل	zanĴefil	زوزه گرگ
زنجیر	zanĴir	زولیا
زندان	zendun	زهدان ← بیچه دان
زندانبان	zendun-bân	زهر
زندانی	zendân-i	زهرخند
زندگی	zende ĝ i	زهره
زندگی	zini	زه کمان حلاجی
زنده	zino	زُم
زنده دل	zendo-del	

۱. قالی ای است که رنگ متن آن آبی باشد.

ساعت	۳۳۹	زده وزاد
ziro	زیره	?aht-o-ayâl زده وزاد
	زیلو ← گلیم	زه و زاد ← زناشویی
zin	زین	ziyâd زیاد
		ziyâd-i زیادی
	س	ziyârat زیارت
		ziyârad-rafd-an زیارت رفتن
sâhel	ساحل	ziyârad-gâh زیارتگاه
sâhel-e-rid	ساحل رود	ziyân زیان
sâxt	ساخت	ziyân-âvar زیان آور
sâxte ġ i	ساختگی	Ĵoun-tar زیباتر
sâxtomun	ساختمان	زیبا ← قشنگ
sâxt-o-pâxt	ساخت و پاخت	زیبایی ← قشنگی
sâdo	ساده	zeytun زیتون
sâr	سار	šev زیر
sârebun	ساریان	šev-e-iv زیر آب
sâz	ساز	šev-pa:n زیر انداز
sâz-zan	ساز زن	šev-e-baqal زیر بغل
sâz-eš	سازش	šev-peš زیر پوش
sâz ċ gâr	سازگار	šev-peran-i زیر پیراهنی
sâz ċ gâr-i	سازگاری	šev-Ĵumo زیر جامه
sâz-ando	سازنده	šev-daš زیر دست
sâs	ساس	šev-zemin زیر زمین
sâtir	ساطور	zir-Ĵume زیر شلواوری
saat	ساعت	ševak زیرک

souz-o ȳ e-sa.râ- ȳi	سبزی صحرائی	moč-e-pâ	ساق پا
souz-e-fereš	سبزی فروش	sâq-e-dašt	ساق دست
sobok	سبک	suri	ساقدوش
sobok-i	سبکی	sâqo	ساقه
sebus	سبوس	sâqo ȳ e-berenĭ	ساقه برنج
sepus-e-ganam	سبوس گندم	sâqo-Jurâ	ساقه جوراب
sibil	سیل	sâgo ȳ e-ganam	ساقه گندم
sibil-kolof	سیل کلفت	sâket	ساکت
sibil-i	سیلو	sâl	سال
šokr-e-xorâ	سپاس	sâl-e-bi	سال آینده
separ	سپر	sâl-be-sâl	سال به سال
?esbol	سپرز	koppo	سالک
sepassun	سپستان	sâlem	سالم
setâro	ستاره	sâl-iyân-o	سالیانه
setâro ȳ e-sabâ-zid	ستاره صبح	sayo, sâyo	سایه
setam	ستم	sâya-bun	سایه بان
setam-ker	ستمکار	sâyo-dâr	سایه دار
setam-keš	ستم کش	soudo	سبد
setam-gar	ستمگر	سبدی که مرغ در آن می ریزند ← سبد	
sotin	ستون	souz	سبز
sottin-e-faqarât	ستون فقرات	souz-e-qabâ	سبز قبا
seĴâf	سجاف	soudo, souz-o	سبزه
soždo	سجده	souz-o-zâr	سبزه زار
sahar	سحر	souz-e ȳ e-xord-an-i	سبزی خوردنی

	سریاز ← سربرهنه	se:r	سحر
sar-bale- ʎi	سربالایی	sahar-i	سحری
sar-bera.no	سربرهنه	saxt	سخت
sar-bašt-o	سربسته	sax-del	سخت دل
sar-boland	سربلند	saxd-i	سختی
sar-boland-i	سربلندی	soxan	سخن
sar-ba-râh	سربه راه	soxan-čîn	سخن چین
sar-be-šev	سربه زیر	soxan-čîn-i	سخن چینی
sar-be-havâ	سربه هوا	soxan-goft-an	سخن گفتن
sorb-i	سربی	sad-band-i	سدبندی
sar-peš	سرپوش	sarhad	سد حد
sar-piç-i	سرپیچی	setr	سدر
sar-tâ-sar	سرتاسر	sar	سر
so:r	سرخ	sar-â-šev	سرازیر
sorx-âb	سرخاب	sar-o-ševi	سرازیری
sar-kero	سرخانه	sar-â-sar	سراسر
sar-e-xar	سرخر	sorâq	سراغ
sar-xoš-kon	سرخشک کن	sar-afraz	سرافراز
sorx-ak	سرخک	sar-afkand-e	سرافکنده
sorx-kard-o	سرخ کرده	sar-anĴâm	سرانجام
sard	سرد	sar-endâz	سرانداز
šev-zemi	سرداب	sar-une	سرانه
sar-dâr	سردار	sarâyat	سرایت
sar-dard	سردرد	sorb	سرب

sar-e-qelyun	سرقلیان	sar-dašto	سردسته
sar-kâr ⁱ gar	سرکارگر		سردسته‌بازی ← سردسته
	سرکرده ← پیشاهنگ‌گله	sard-sir	سردسیر
sar-kaš	سرکش		سر ← راز
sar-keš-i	سرکشی	sar-râs	سرراست
sar-keb	سرکوب	ser-e-rah	سرراه
sar-kef	سرکوفت	sar-e-rayi	سرراهی
serko	سرکه	sar-zad-o	سرزده
serke-širo	سرکه‌شیره	sar-zan-eš	سرزنش
sar-gozaš	سرگذشت	sar-sâm	سرسام
sar-gard-un	سرگردان	sar-saxt	سرسخت
sar-garm	سرگرم	sar-saxt-i	سرسختی
sar-garm-i	سرگرمی	sor-sor-o	سرسره
sar-giĴo	سرگیجه	sar-sari	سرسری
sargin	سرگین	sar-salâmat-i	سرسلامتی
	سرگین‌گاو ← تپاله	sar-sangin	سرسنگین
susk	سرگین‌گردان	sar-e-šâxo	سرشاخه
	سرگین‌گوسفندویز ← پشکل	sar-e-šou	سرسب
sarmâ	سرما	sar-šekase ^g i	سروشکستگی
sarmâ-xorde ^g i	سرماخوردگی	sar-šekašt-o	سروشکسته
sarmâ-zad-o	سرمازده	sar-šenâs	سرشناس
sarmâyo	سرمايه	čarbo	سرشیر
sarmâyo-dâr	سرمايه‌دار	sar-amalo	سرعمله
sar-maqš	سرمشق	solfo	سُرفه

seft-i	سفتی	sermo	سر مه
safar	سفر	sirme?i	سر مه ای
sofro	سفره	sirme-din	سر مه دان
?esbed, ?esbed-ri	سفید	sornâ	سرنا
sefid-ou	سفیداب	sornâ-zan	سرنازن
?esbed-baxt	سفیدبخت	sarand	سرنند
sefed-pešt	سفید پوست	sar-negun	سرنگون
?esbed-gar	سفیدگر	sar-nevešt	سرنوشت
?esbed-gar-i	سفیدگری	sar-ne.zo	سرنیزه
?esbedo ʔ e-hek-e-morv	سفیده	sarf	سرو
	تخم مرغ	sar-o-sâmû	سروسامان
?esbedo ʔ e-sabâ ʔ e-zid	سفیده	sar-o-sedâ	سرو صدا
	صبح	seriš	سروش
?esbedo ʔ e-čaš	سفیدی چشم	serišom	سروشم
	سفیه ← نادان		سُرن ← کفل
saq	سَق	sezâvâr	سزاوار
saqqâ	سَقَا	sost	سست
saqqâ-kero	سقاخانه	sost-i	سستی
saxf-e-ten	سقف	satl	سطل
	سقف ← طاق	čarb-rodo	سغدو
soqolmo	سقلمه	sefâr-eš	سفارش
sekto	سکته	sefâr-eš-i	سفارشی
hok-hok	سکسکه	sefâl	سفال
sekanĴevin	سکنجبین	sefâl-in	سفالین
		seft	سفت

samt	سمت	sakki	سگو
som-terâš	سم تراش	sekko	سکه
semeĴ	سمج	?esbo, ?espa	سگ
semsâr	سمسار	?esbo Ț e-iv-i	سگ آبی
samani	سمنو	sag-tullo	سگ توله
samir	سمور	?esba-Ĵun	سگ جان
sen	سین	?esbo Ț e-šekâr-i	سگ شکاری
sombâto	سنباده	?esbo Ț e-mâdo	سگ ماده
sombol	سنبل	sag-miyas	سگ مگس
somboleti	سنبل الطیب	?esbo Ț e-nar	سگ نر
?orif	سنبوسه	?esbo Ț e-hâr	سگ هار
sanĴâq-ak	سنباب	sel	سِل
gir	سنجاق	šâlom	سلام
parparok	سنجاقک	salâmat	سلامت
senĴet	سنجد	salâmat-i	سلامتی
sayn-dun	سندان	salmuni	سلمانی
sel	سنگ	salito	سلیطه
sel-e-âsiyou	سنگ آسیاب	salite-gar-i	سلیطه گری
sayn-iv	سنگاب	saliqu	سلیقه
sang-e-mas	سنگ بزرگ	som	شم
sang-e-pâ	سنگ پا	semâĴat	سماجت
sel-terâš	سنگ تراش	somâq	سماق
sang-e-čaqmâq	سنگ چخماق	samâvar	سماور
sayn-čin	سنگ چین	samâvar-seĴ	سماور ساز

sur	سور	sang-dun	سنگدان
silâ	سوراخ	sangar	سنگر
silâ ʔ e-tonir	سوراخ تنور	sang-rizo	سنگریزه
silâ ʔ e-mas	سوراخ درشت	sang-e-bale- ʔ i	سنگ زیرین آسیا
silâ ʔ e-kasok	سوراخ ریز	sang	سنگ ساب
silâ-silâ	سوراخ سوراخ	sangak	سنگک
silâ ʔ e-siĵen	سوراخ سوزن	sangin	سنگین
silâ ʔ e-geš	سوراخ گوش	sonni	سُنّی
silâ ʔ e-moš	سوراخ موش	si	سو (روشنی)
sir-čarân-i	سورچرانی		سو ← طرف
sir-xord-an	سورخوردن		سوا ← جدا
sez	سوز	savâd	سواد
suz-âk	سوزاک	sovâr	سوار
sizâk-i	سوزاکی	savâr-o	سواره
siz-eš	سوزش	sovâr-i	سواری
siĵen	سوزن	sup	سوپ
suz-nâk	سوزناک	sut	سوت
sisk	سوسک	sut-sut-ak	سوت سوتک
sismâr	سوسمار	sof	سوخت
susan	سوسن		سوخت دان ← تنور
sisambar	سوسنبر	soft-an	سوختن
siso	سوسه	sofd-o	سوخته
souqâti	سوغات	sud	سود
sougan	سوگند	soudâ	سودا

siyâ-souze	سیاه چرده	sâun	سوهان
siyâ-zaxm	سیاه زخم	si ʏ e-čaš	سوی چشم
siyâ-solfo	سیاه سرفه	si ʏ e-setâro	سوی ستاره
?esbed-o-siyâ	سیاه و سفید	setâ	سه
siyâho	سیاهه	sepâyo	سه پایه
siyây-i	سیاهی	se-târ	سه تار
seb	سیب	se-tâ?i	سه تایی
seb-e-zimini	سیب زمینی	se-râ	سه راه
seb-e-qand-ak	سیب قندک	se-šâyi	سه شاهی
sex	سیخ	se-šabbât	سه شنبه
nâxun	سیخک پای خروس	se-riyâl	سه قران
six	سیخونک	se-qolu	سه قلو
seyyed	سید	se-geš	سه گوش
se.r, sir	سیر	se-gešo	سه گوشه
sirâbi	سیرابی	sa:m	سهم
sir-e-toroši	سیر ترشی	tars-nâk	سهمناک
sermun	سیرمانی		سه هزار دینار ← سه قران
sizzo-bedar	سیزده بدر	soeyl	سهیل
sismuni	سیسمونی	si-ttâ	سی
si-šâyi	سی شاهی	siyâ	سیاه
seyl	سیل	siyâ-baxd	سیاه بخت
seyl-iv	سیلاب	siyâ-peš	سیاه پوست
sili	سیلی	siyâ-peš	سیاه پوش
sim	سیم	siyâ-touvo	سیاه توه

šâgerd	شاگرد	sino	سینه
šâgerd ^a guna ^g i	شاگردانگی	sine-ban	سینه بند
šâgerd ^g uno	شاگردانه	sine-pa.lu	سینه پهلو
šâgerd-i	شاگردی	sino-zan	سینه زن
šâl	شال	sini	سینی
šum	شام	sini ^Y e-mas	سینی بزرگ
gonditowo	شامی	ش	
kero ^Y -e-zambur	شان		
keft, šuno	شانه		
šuno-sar	شانه بسر	šâ-bâš	شاباش
šâ-balit	شاه بلوط	šâx	شاخ
šâ-pasan	شاه پسند	šâxo	شاخه
šâtero	شاه تره	šâxo ^Y e-ambor	شاخه انبر
šâ-tit	شاه توت	šâxo ^Y e-mas	شاخه کلفت
šâ-tir	شاه تیر	šâxo ^Y e-nâzok	شاخه نازک
šâed	شاهد	šâx-i	شاخی
šâ-duno	شاهدانه	šâd	شاد
šâ-ra	شاهراه	šâd-i	شادی
šâ-rag	شاهرگ	gemez	شاش
šâ-nešin	شاه نشین	šâš-band	شاش بند
šâyi	شاهی	šâš-dun	شاشدان
šâyin	شاهین	gemez-u	شاشو
šâyin-e-terâzi	شاهین ترازو	šâter	شاطر
šâyad	شاید	šâf	شاف

شرط بندی	۳۴۸	شایستگی
šepeš-ak	شپشک	šây-est-e ġ i شایستگی
šepeš-u	شپشو	šây-est-o شایسته
šepešo	شپشه	šây-est-o-bud-an شایسته بودن
šepešo ʔ e-bâgeli	شپشه باقلا	ša:n شأن
šepešo ʔ e-ganam	شپشه گندم	šou شب
šepešo ʔ e-morv	شپشه مرغ	šow-uno شبانه
?oštor	شتر	šou-o-reĴ شبانه روز
?oštor-bun	شتربان	šou-o-reĴ-i شبانه روزی
?oštor-e-mâddo	شتر ماده	šebâhat شباهت
?oštor-e-nar	شترنر	šab-bi شب بو
šete	شته	šou-pâ شب پا
šeto-zad-o	شته زده	šou-pâ ʔ i شب پایی
šaq̄s	شخص	parparok شب پره
šaq̄s-i	شخصی	šou-čara شب چره
šox	شخم	šoudar شبدر
šod-an	شدن	šab-ker شبکور
šarr	شر	šab-ker-i شبکوری
yâ?in	شراب	šou-gard شبگرد
yâ?in-xor	شرابخوار	šou-nešin-i شب نشینی
šarbat	شربت	šou-nam شبنم
ša:r	شرح	sang-e-mahak شبه
šor-šor	شُر شُر	šou-e-haf شب هفت
šart	شرط	šabi شبیه
šard-band-i	شرط بندی	šepeš شپش

šak	شک	šarq	شرق
šekâr	شکار	šarm	شرم
šekâr-či	شکارچی	šarm-âvar	شرم آور
šekâr-gâ	شکارگاہ	šarm-sâr	شرمسار
šekâf	شکاف	šarm-ando	شرمنده
šekâyat	شکایت	šarik	شریک
šekar	شکر	šass	شست
šokr	شکر	šoss-o-še	شست و شو
šekar-penir	شکر پنیر	šošt-o	شسته
šok-gozâr	شکر گزار	šišât	شیش
šekas	شکست	šoš	شش
?eškašd-o	شکسته	šatranĴ	شطرنج
šekass-e-ban	شکسته بند	šatranĴ-i	شطرنجی
šekass-e-band-i	شکسته بندی	še:r	شعر
	شکل ← رو	šollo	شعله
palâlo	شکلک	šeqâl, šoqâl	شغال
zerd	شکم	šafâ	شفا
šekam-ban	شکم بند	šaffâf	شفاف
šekam-paras	شکم پرست	šeftâlu	شفتالو
šekam-dun	شکم دان	šefto	شفته
šekam-i	شکمو	ʔešet	شفق
kepa	شکنبہ	šaqq	شق
gipâ	شکنبہ		شق ورق ← سفت
kepa ʔ e-gesben	شکنبہ گوسفند	šaviyo	شقیقه

شورزدن	۳۵۰	شکنجه
šemšâd	شمشاد	شکنجه
šemšo	شمشه	شکوفه
šemšir	شمشیر	شکوفه کردن ← بالا آوردن
šemšir-bâz-i	شمشیر بازی	شگون
ša:m	شمع	شَل
ša:m-dun	شمعدان	شُل
ša:mdun-i	شمعدانی	شلاق
rig	شِن	شلتوک ← چلتوک
šenou	شنا	شلخته
šenou-gar	شناگر	شلغم
šenou-var	شناور	شلوار
šambelilo	شنبليله	شلوار زنانه و مردانه
šabbât	شنبه	شلوغ
šender-pender	شندر پندر	شلوغی
rig-zâr	شنزار	شله زرد
šangul	شنگول	شله قلم کار
šelen	شنل	شله ور
fa.mid-an	شنیدن	شلیته
šux	شوخ	شَلِیک
šux-i	شوخی	شماره
ševîd	شود	شمال
še.r	شور	شمالی
šervâ	شوربا	شمَد
še.r-zad-an	شورزدن	شمش
		šekanĴo
		šekifo
		šokum
		šal
		šol
		šallâq
		šelaxdo
		šal'om
		šalvâr
		tambun
		šuluq
		šuluq-i
		šolo-zard
		šolo-qalam-kâr
		šollo-var
		šalito
		šellik
		šemâro
		šemâl
		šemâl-i
		šamad
		šemš

šir-xeš	شیرخشت	šur-eš	شورش
šir-dun	شیردان	šer-o	شوره
šir-de	شیرده	šer-e-zâr	شوره‌زار
šir-mâl	شیرمال	šer-o ʔ e-sar	شوره‌سر
širvuni	شیروانی	šouq	شوق
širo	شیره	šum	شوم
širo-keš	شیره‌کش	mero	شوهر
širo ʔ e-anger	شیره‌انگور	mero-xahar	شوهرخواهر
	شیره‌شنگ ← شیر	mero-dâr	شوهردار
šir-o-xad	شیریاخت	mero-dâd-an	شوهرکردن
širin	شیرین	mero ʔ e-mâmâ	شوهرمادر
širin-i	شیرینی	šâhâdat	شهادت
širini-feresh	شیرینی‌فروش		شهد ← شیر
širin-i-feresh-i	شیرینی‌فروشی	šahr, ša.r	شهر
šišo	شیشه	šo.rat	شهرت
šiše-ber-i	شیشه‌بری	ša.r-i	شهری
šišo-gar	شیشه‌گر		شیار ← شکاف
šišo-gar-i	شیشه‌گری	sar-o-ševi	شیب
šišo-ber	شیشه‌بر	šeyfer	شیپور
šeytun	شیطان	šir	شیر
šilo-pilo	شيله پيله	šir-e-iv-ambâr	شیرآب‌انبار
šivan	شیون	šir-berenĴ	شیربرنج
šivo	شیوه	šir-bahâ	شیربها
		širĴe	شیرجه

ص		ص	
صدای بلبل ← چهچه زدن		صابون	sâbin
صدای جوجه ← جیک جیک		صابون پزخانه	sâbin-paz-kero
صدای خروس	ququle-ququul	صابون پزی	sâbun-peš-i
صدای خوردن دو چیز چوبی ← ترق		صاحب	sâheb
صدای خوردن دو فلز به هم	Ĵang	صاحب خانه	sâheb-kero
صدای ریزش آب ← شرشر		صاحب کار	sâeb-ker
صدای زنبور	viz-viz	صاحب مال	sâhâb-mâl
صدای زنگ	dang	صاعقه	ra.d-o-barq
صدای سنگ	vâq-vâq	صاف	sâf
صدای سوت ← سوت		صافی	sâf-i, tanzif
صدای شکستن چوب ← ترق ترق		صبح	sabâ-zid
صدای شکستن شیشه	Ĵeng-Ĵeng	صبح	
صدای عطسه	hâpçi	صبحانه	sob-uno
صدای فرو ریختن آب ← شرشر		صبر	sour
صدای کبوتر	baq-ba'û	صحبت	soubat
صدای کلاغ	qâr-qâr	صحن خانه	sa.n-e-kero
صدای کمان حلاج	pen-pen	صد	sad
صدای گاو	bâm	صدا	sedâ
صدای گربه ← مئومئو		صدا دار	sedâ-dâr
صدای گنجشک ← جیک جیک		صدای بره و گوسفند	ba.-ba.
صدای گوساله ← صدای گاو		صدای بز	ma
صدای مرغ	qot-qot	صدای بشکن ← بشکن	
صدف	sadaf		
صراف	sarrâf		

	ضرب ← تنبک	sarrâf-i	صَرَافِی
tombak-zan	ضرب گیر	sarf	صرف
zarar	ضرر	sarfo	صرفه
za:f	ضعف	sarfe-Ji ʔ i	صرفه جویی
zayif	ضعیف	saf	صف
zamânat	ضمانت	safrâ	صفرا
		safrâ-ber	صفرائر
	ط	soffo	صَفّه
		Ĵodi	صمغ
tâs	طاس	sandali	صندلی
tâs-kabâb	طاس کباب	sandoq	صندوق
tâq	طاق	sandoq-čõ	صندوقچه
taxke	طاقچه	sandoq-kero	صندوقخانه
tâq-vâz	طاق واز	sandeq-dâr	صندوقدار
tâlebi	طالبی	sirat	صورت
zâlem-âno	طالمانه	sirati	صورتی
tâus	طاوس	siqo	صیغه
tâyfo	طایفه		صیقلی ← صاف
Ĵouar-e-tavâšir	طباشیر		
tavaq	طَبَق		ض
tavaqe/-~ o	طبقه		
tabl	طبل	zâmen	ضامن
tavl-zan	طبل زن	xerâb, zâyo	ضایع
poq-kard-an	طبله کردن	zarb, zerb	ضرب

عار	طرف	۳۵۴	طرف
tavilo ۛ e-gâ	طویلہ گاو	teraf	طرف
târat	طہارت	teraf-dâr	طرفدار
		ta:m	طعم
	ظ	ta.ne,ta.n-o	طعنہ
		sar-bâr	طفیلی
zâlem	ظالم	telâ, telle	طلا
zâher	ظاہر	talâ-keb	طلاکوب
zâher-sâz-i	ظاہر سازی	telâ- ۛi	طلایی
zâher-firib	ظاہر فریب	telab	طلب
zarf	ظرف	telab-kâr	طلبکار
zarif	ظریف	telesm	طلسم
zolm	ظلم	talq	طلق
zan	ظن		طمطراق ← قمیز
nem-reĴ	ظہر	tama	طمع
		tama-ker	طمعکار
	ع	tenâb	طناب
		tenâf-bâzi	طناب بازی
?âhido	عائلہ	tuti	طوطی
?âyino-dâr	عائلہ دار	tefân	طوفان
?âĴez	عاجز	touq	طوق
?âdat	عادت	touqo	طوقہ
?âdad-dâd-an	عادت دادن	til	طول
?âr	عار	tilâni	طولانی
		tavilo	طویلہ

عاریه	۳۵۵	عشق
عاریه	?âriyo	عرب
عاریه گرفتن	?âriyo-gereft-an	عربی
عاشق	?âšeq	عرضه
عاشورا	?âšurâ	عرعر
عاق	?âq	عرق
عاقبت	?âqebat	عرق بید
عاقبت بخیر	?âqebad-be-xeyr	عرق چین
عاقل	?âqel	عرق دار
عاقلانه	?âqel-uno	عرق سوز
عالم	?âlam	عرق کاسنی
عام	?âm	عرق گیر
عامیانه	?âm-i-yâno	عروس
عایدی ← درآمد		عروسک
عبا	?abâ	عروسک بازی
عجب	?aĵab	عروسی
عجله	?aĵalo	عزا
عجیب	?aĵib	عزادار
عجیب و غریب	?aĵib-o-qarib	عزاداری
عدس	?adas	عذب
عدس زار	?adas-zâr	عزرائیل
عده	?eddo	
عذاب	?azâb	عزیز
عذر	?orz	عسل
عذرخواهی	?orz-xây-i	عشق
		?arab
		?arab-i
		?orzo
		?ar-?ar
		?araq
		?araq-e-bed
		?araq-čin
		?araq-dâr
		?araq-sez
		?araq-e-kâsni
		?araq-gir
		bori
		?arus-ak
		?arus-ak-bâz-i
		boriye
		?azâ
		?azâ-dâr
		?azâ-dâr-i
		?azab
		malaxemâved,
		malexemâved
		?aziz
		?asal
		?ešq

?aqido	عقیده	?exš-bâz-i	عشقبازی
?aqiq	عقیق	?asâ	عصا
?akkâs	عکاس		عُصاره ← شیر
?akkâs-i	عکاسی	?assâr-i	عَصاری
?aks	عکس	?asab	عصب
?alâĴ	علاج	?asab-uni	عصیانی
?allâf	عَلَف	pasin	عصر
?allâf-i	عَلافی	pasin-uno	عصرانه
?alâqe-mand	علاقمند	?azolâ	عضله
?alâqo	علاقه	?attâr	عطّار
?alumat	علامت	?attâr-i	عطاری
?elâvo	علاوه	?atr	عطر
?ellat	عَلَت	?a:t-peš	عطرپاش
?alaf	علف	?atso	عطسه
	علف چَر ← چراگاه	?oĴâb	عقاب
?alaf-xor	علف خور	paš	عقب
?alaf-zâr	علف زار	?aqab-endâxd-an	عقب انداختن
?alaf-e-harz-o	علف هرز	?aqab-raft-an	عقب رفتن
?alam	عَلَم	?aĴd	عقد
?elm	عِلَم	?aqd-kun-un	عقدکنان
?alam-dâr	عَلَم دار	?aqrab	عقرب
?alani	علنی	?aqrabo	عقریه
?alil	علیل	?aqrabe ȳ e-sa?at	عقریه ساعت
sâxd ȳ mun	عمارت	?aql	عقل

zino	عیال	?ammâmo	عمّامه
?ayâr-bâr	عیالوار	?amd-an	عمداً
?ayb	عیب	?omde	عمده
?eyb-Ĵu- ʏi	عیب جوئی	?omde-fereš-i	عمده فروشی
?ayb-nâk	عیناک	?amd-i	عمدی
mo?et, moed	عید	?amr	عُمر
?eyd-e-qadir	عید غدیر	goudâli	عمق
?eyd-e-fetr	عید فطر	?amala-gi	عملگی
?eyd-e-qorbuni	عید قربان	?amalo	عمله
?eyd-e-nou-reĴ	عید نوروز	?âmu	عمو
?id-i	عیدی	?umum-i	عمومی
xeše-xâb-i	عیش	?ammo	عمّه
?aynak	عینک	?amiq	عمیق
?aynak-i	عینکی	?onnâb	عَناب
	عین ← مثل	?onnâb-i	عَنابی
		?antar	عنتر
		?ankabud	عنکبوت
	غ		عور ← لُخت
moʔâr	غار	?avaz	عوض
qârat	غارت	?avaz-i	عوضی
qârad-gar	غار تگر	hou-hou	عوعو
qârad-gar-i	غار تگری	?a:d	عهد
qar-qar	غار غار	?a:d-o-zamân	عهد و زمان
qâr-qâr-ak	غار غارک	?odd-o-dâr	عهده دار

qosso-dâr	غَصَّه‌دار	qâz	غاز
qazab	غضب	qâfel	غافل
qazab-nâk	غضبناک	qâfel-gir	غافلگیر
pay	غضروف	qâyem	غایب
qelâf	غلاف	qâyeb-uno	غایبانه
qulum	غلام	qowâr	غبار
qalt-ok	غلطک	qabqabo	غبغب
qalat	غلط	došbel	غُدُد
qol-qol	غُلْ غُلْ	qoddo	غده
qelqelak	غِلْغِلَک		غذا ← خوراک
qol-γol-ak	غلغلک		غذا ← ناهار
qol-qol-o	غُلُّله	qalbil	غربال
qulak	غَلْک	qorbat	غربت
qallo	غله	qorbat-i	غربتی
qaliz	غلیظ	ton-qoreš	غرش
qam	غم	qor-qor	غرش حیوانات
qam-gin	غمگین	qaraz	غَرَض
qam-nâk	غمناک	qor-qor	غُرْغُر
qam-o-qosso	غم و غصه		غُر ← غُرْغُر
qončo	غنچه	qor-qor-i	غرغرو
qondâq	غنداغ	šum	غروب
qanimat	غنیمت	qarib	غریب
qero, quro	غوره	qaš-i	غشی
kuruze	غوزه	qosso	غصه

fâl-gir-i	فالگیری	pusse	غوزه‌ای که پنبه آن را در آورده‌اند
fârido	فالوده	qeto	غوطه
mâyo	فاله	qeto-var	غوطه‌ور
fânis	فانوس	qil-e-biyâbun-i	غول بیابانی
fânis-keš	فانوس‌کش	qeyb	غیب
fâydo	فایده	qeybat	غیبت
fetno	فتنه	qeyb-gu ȳ i	غیب‌گویی
fetne-gar-i	فتنه‌گری	qayro, qayr	غیر ←
fa.tt-o-ferâmin	فت و فراوان	qirat	غیرت
pilito	فتیله	qirat-i	غیرتی
fo:š	فحش	ȳayz	غیظ
fetâ-ker	فداکار		ف
fetâ-ker-i	فداکاری	fâxdo	فاخته
fedâ ȳ i	فدایی	fârs-i	فارسی
fer	فِر	fârs-i-zou?un	فارسی‌زبان
	فراخ ← گشاد	fâset	فاسد
boraxsid-an	فرار کردن	rafiq	فاسق
ferâr-i	فراری	fâselo	فاصله
ferâmeš-ker	فراموش‌کار	fâselo-dâr	فاصله‌دار
ferâmeš-i	فراموشی	fâzel-â	فاضل آب
ferâmun	فراوان		فاق ← تَرک
ferâmun-i	فراوانی	fâl	فال
	فربه ← چاق	fâl ȳ geš	فالگوش
pir-e-oftâd-o	فرتوت	fâl-gir	فالگیر

firib	فریب	فربه ← چاق
fes-fes-kerd-an	فِس فِس کردن	فرتوت
fes-fes-u	فسفو	فردا
fesqel-i	فسقل	فرداشب
fesenJun	فسنجان	فرز
feš	فِش	فرزند ← بچه
fešâr	فشار	فرستاده
feš-feš	فشفش	فرسخ
feš-feš-o	فشفشه	فرشته
fešang	فشنگ	فرش ← قالی
fasl	فصل	فرصت
fazlo	فضله	فرض
čeqris	فضله کبوتر	فرضی
fezil	فضول	فرفره
fuzul-i	فضولی	فرفری
fetriyo	فطریه	فرق
mašâ	فطیر	فرمان
faqaro	فقره	فِرِنی
?âni	فقیر	فروختن
ten	فک	فروش
fakk-e-bale	فک بالا	فروشنده
fakk-e-pâ?in	فک پایین	فَرَوَفر ← تند
fekr	فکر	فروک
fekr-i	فکری	فریاد
		fer-e-oftâd-o
		sabâ
		fardâ-šou
		ferz
		feressâd-o
		farsax
		ferešto
		forsat
		farz
		farz-i
		fer-fero
		fer-feri
		farq
		farmun
		fereni
		ferešt-an, ferext-an
		fereš
		ferešand-o
		nim-čo
		dâd-o-havâr

	فیسو ← متکبر	falaĴ	فلج
fil	فیل	felez	فلز
fin	فین	felezz-i	فلزی
	فینگیلی ← فسقل	pulak	فلس ماهی
		felfel	فلفل
		felfel-namak-i	فلفل نمکی
	ق		فلک ← فلکه
qâb, boĴol	قاب	falako	فلکه
qâb-bâz-i	قاب بازی	folis	فلوس
qâb-dasmâl	قاب دستمال	fenĴun	فنجان
qâbel	قابل	fendoq	فندق
mâmâ-če-gar-i	قابلگی	fundak	فندک
qâblâmo	قابلمه	fanar	فنر
mâmâ-čo	قابله	faffâro	فواره
	قات ← تک و تنها	fit	فوت
qâteq	قاتی	fout	فوت
qâti-pâti	قاتی پاتی		فوراً ← فوری
qâš	قاچ	four-i	فوری
qârĉ	قارچ	filâd	فولاد
ĉemĉem	قاشق	filâd-i	فولادی
ĉemĉem-e-čev-i	قاشق چوبی	fa:m	فهم
qâsed	قاصد	fa.mid-o	فهمیده
qâzi	قاضی	firuzo	فیروزه
qâter-ĉi	قاطرچی		فیس ← قمپز

قافله	۳۶۲	قرعه
قافله	qâfelo	قحط qa:t
قافا	meme, qâ-qâ	قحطی qa.ti
قاقالی لی ← قاقا		قد qad
قالب	qâleb	قداره qaddâro
قال قال	qâl-qâl	قد بلند qad-boland
قالی	ʔâli	قدح qado
قالی باف	qâli-bâf	قدری ← کمی
قالیچه	qâli-čo	قد قد qod-qod
قاه قاه خندیدن	qâš-qâš-xan-did-an	قد کوتاه qad-keta
قایق	kašdi	قدم qadam
قایم موشک	qâyem-mišak	قدیم qadim
قبا	qevâ	قدیمی qadim-i
قباله	qavâlo	قبر qer
قبرستان	qabr-esun	قبران qor?ân
قبرکن	gur-kan	قبرابه qarrâbo
قبر ← گور		قراضه qorâzo
قبض	qabz	قران ← ریال
قبلاً	qablan	قربانی qorbun-i
قبله	qeblo	قردار qer-dâr
قبله نما	qeblo-nemâ	قرص (محکم) qors
قبول	qabil	قرض qars
قپاق دار	qafun-der	قرض دار qarz-dâr
قپان	qafun	قرض وقوله garz-e-qelo
قپان دارئی	qafun-dâr-i	قرعه qor?o

قلم‌نی	۳۶۳	قُرُق
qatro-qatro	قطره قطره	قُرُق
qatto	قطعه	قرقره
qatto-qatto	قطعه قطعه	قرقره بازی
xatifo	قطیفه	قرقی
qafas	قفس	قرمز ← گلی
qafaso	قفسه	قرمه
qorf	قفل	قرمه سبزی
qorf-seĴ	قفل ساز	قره قروت
qollâb	قَلَاب	قزل آلا
qollâb-diĴ-i	قَلَاب دوزی	قسط
qollâb-sang,	قَلَاب سنگ	قسطی
qollâb-sayn		قَسَم
qalb	قلب	قسمت
qolop	قُلُوب	قشنگ
qolob-qolob	قُلُوب قُلُوب	قشنگی
qolčomâq	قلچماق	قشو
qoldor	قُلْدَر	قصاب
qoldor-i	قلدری	قصابی
qal	قلع	قصه
qa.lo	قلمه	قصه گو
qelqeli	قلقلی	قصیل
qalamo	قلم پا	قطار
qalam-dun	قلمدان	قطاراسب
qalamo $\frac{y}{e}$ -nay	قلم‌نی	قطره
	qoroq	
	qarqaro	
	qerqero-bâz-i	
	qerqi	
	qormo	
	qormo-souze	
	qaraqurut	
	qazel-âlo	
	qess	
	qessi	
	qasam	
	qesmat	
	Ĵoun	
	Ĵoun-i	
	qašâu	
	qassâb	
	qassâb-i	
	qesso	
	qessa-gi	
	Ĵou-e-souz	
	qatâr	
	qatâr-e-asb	
	qatro	

قلمه	۳۶۴	قهوه‌خانه
قلمه	qalamo	قندشکن
قلمی	qalam-i	قندک
قلمبه	qolombo	قندگیر
قلمبه‌گویی	qolombe-ge $\frac{y}{i}$	قو
قلوه‌سنگ	qolvo-sayn	قوت
قله	qollo	قوچ
قلیان	qelyun	قورباغه
قلیه	qaliyo	قوری
قمار	qomâr	قوز
قمارباز	qomâr-bâz	قوزک‌پا
قماربازی	qomâr-bâz-i	قوزی
قمارخانه	qomâr-kero	قوطی
قمپز	bâd-o-gavâ	قوطی‌کبریت
قمه	qamo	قولنج
قمه‌زن	qamo-Ĵen	قوم‌و‌خویش
قمه‌زنی	qamo-zan-i	قوه
قنات	qanât	قهر
قنّاد	qannât	قهرّو
قنادی	qannâd-i	قهقهه
قناره	qanâro	قهوه
قناری	qanâri	قهوه‌جوش
قند	qan	قهوه‌چی
قندداغ	qandâq	قهوه‌خانه
قنددان	qandun	
		qan-šekan
		šekar-i
		qan-gir
		qi
		qowat
		qič
		qirbâqe
		quri
		qez
		qezak-e-pâ
		qiz-i
		qiti
		qiti-kerbit
		qolanĴ
		qoum-e-xiř
		qovvo
		qa:r
		qa.r-i
		qah-qaho
		qa.vo
		qa.vo-Ĵeř
		qa.ve-či
		qa.ve-kero

ker	کار	qa.ve-xor-i	قهوه خوری
	کارآمد ← مردم دار	qa.ve ʔ i	قهوه بی
ker-piš-bord-an	کار از پیش بردن	qiyâfo	قیافه
ker-bor	کار بُر	qiyâmat	قیامت
ker-di-kerd-an	کار پیدا کردن	qey-e-čaş	قی چشم
ker-čâq-kerd-an	کار چاق کردن	namborâz	قیچی
ker-xuno	کارخانه	namborâz-e-bâʔ ʔvun-i	قیچی
kert	کارد		باغبانی
ke.r-dun	کاردان	namborâz-e-paş-zan-i	قیچی پشم زنی
ker-râ-oftâd-an	کار راه افتادن	qir	قیر
ker-râ-endâxt-an	کار راه انداختن	qaysi	قیسی
ker-šekan-i	کارشکنی	qaytin	قیطان
kâr-kerd	کارکرد	qif	قیف
ker-kerd-an	کارکردن		قیل وقال ← سرو صدا
ker-košd-o	کارکشته	qeymat	قیمت
kâr-ken	کارکن	qaymo	قیمه
ker ʔ gar, moʔasser,	کارگر	qeymo-polo	قیمه پلو
kâr ʔ gar			
ker ʔ gar-i	کارگری		ک
kârem-sarâ	کاروانسرا		
kârem-sarâ-dâr	کاروانسرا دار	katibâ	کابین
ker-o-bâr	کاروبار	kâʔ	کاج
keri	کاری	kâʔ-essân	کاجستان
		gerdu	کاخنی

kah, ka.	کاه	کاريز ← قنات
	کاه انبار ← انبارکاه	kāseb کاسب
kah-dun	کاه دادن	kāsnī کاسنی
kā-gel	کاه گل	kāso کاسه
kā-gel-mâl-i	کاه گل مالی	kāso ½ e-mes-e-mas کاسه بزرگ مسین
ka.geli	کاه گلی	kāso ½ e-sofâl-i کاسه سفالین
kā-gel-i	کاه گلی	kāso-lab-parid-o کاسه لب پریده
kayi	کاهو	کاش ← کاشگی
kabâb	کباب	kâšgi کاشگی
kabâb-e-enĴeno	کباب چنجه	kâši کاشی
kabâb-kerd-an	کباب کردن	kâši-seĴ کاشی ساز
kabâ-feresĥ	کبابی	kâši-ker-i کاشی کاری
kabbâdo	کباده	kâʔaz کاغذ
	کبد ← جگر	kâʔa-nevešt-an کاغذنوشتن
keviro	کبره	kâqaz-i کاغذی
keviro-bašt-an	کبره بستن	kâfar کافر
kervit	کبریت	kâfir کافور
kouk	کبک	kâfi کافی
kabk-e-bari	کبک دری	kâkâ-siyâ کاکاسیاه
kefter	کبوتر	fokol کاکل
kefter-bâz	کبوترباز	kâl کال
kefter-bâz-i	کبوتربازی	kâlo کالا
keftar-e-čayi	کبوترچاهي	kalle-Ješ کالجوش
		kâmel کامل

katirâ	کتیرا	keftar-e-kera $\frac{g}{i}$	کبوترخانگی
kesâfat	کثافت	kavid	کبود
kesâfat-ker-i	کثافت کاری	kabud-i	کبودی
kasif	کشیف	kopol	کُپُل
kasif-bud-an	کشیف بودن	koppo	کُپِه
kasif- šod-an	کشیف شدن	?estamboli	کُپِه
kasif-kerd-an	کشیف کردن	koppo $\frac{y}{e}$ -xâk	کُپِه خاک
la:l	کَج	kappo-kerd-an	کُپِه کردن
kaĴ	کَج	qeva	کُت
koJâ	کجا	ketâb	کتاب
pâlâki	کجاوه	ketâb-čo	کتابچه
kaĴ-bud-an	کج بودن	ketâb-kero	کتابخانه
kaĴ-bel	کج بیل	ketâ-feresš	کتابفروش
bad-xolq	کج خلقی	ketâ-feresš-i	کتابفروشی
kaĴ-šod-an	کج شدن	katun	کتان
kaĴ-ker-an	کج کردن	katun-i	کتانی
kaĴ-i	کجی	ket-bašto	کُت بسته
kačal	کچل		کُت ← شانه
kačal-bud-an	کچل بودن	kotak	کتک
kačal-šod-an	کچل شدن	kotak-xord-an	کتک خوردن
gar-i	کچلی	kotak-zad-an	کتک زدن
kodom	کدام	kotak-ker-i	کتک کاری
kodom-tâš	کدام یک	kat-o-koloft	کت و کلفت
kad-bânu	کدبانو	katto	کته

ker-ker	کرکر	kad-bânu-gar-i	کدبانوگری
ker-ker-kerd-an	کرکرکردن	kat-xorâ	کدخدا
karkas	کرکس	kedi,kodi	کدو
	کُرک ← کُلک	kedi ۷ e-tambal	کدوتنبل
kork-i	کُرکی	kedi ۷ e-xorešt-i	کدوی خورشی
kerm	کرم	kotak	کدین
kerm-e-amšom	کرم ابریشم	kar	کَر
kerm-e-xâk-i	کرم خاکی	kerâyo	کرایه
kerm-xord-o	کرم خورده	kerâyo-dâd-an	کرایه دادن
kerm-zad-o	کرم زده	kerâyo-kerd-an	کرایه کردن
kerm-e-šab-tou	کرم شب تاب	kerâyo-gereft-an	کرایه گرفتن
kerm-e-kodi	کرم کدو	kerâyo-nišin	کرایه نشین
kerm-u	کرمو	karbâs	کرباس
	کرنا ← سرنا	kar-bud-an	کربودن
	کِرَوکَر ← کرکر	kort	کَرَت
	کروی ← گِرد	kok	کُرچ
korro	کُرّه	karčak	کرچک
karo	کَره		کِرِخ ← بی حس
korro ۷ e-asb	کره اسب	korsi	کرسی
korro-xar	کُرّه خر	korsi-gozâšt-an	کرسی گذاشتن
borz-dâd-an	کردادن	kar-šod-an	کَرشدن
quz-kerd-an	کزکردن	kelous	کرفس
kaž-dom	کژدم	kork	کُرک
			کَرک ← بدبده

کشیک	۳۶۹	گس
košdi	گشتی	kas گس
kašti	گشتی	kesât کساد
kašti ȳ e-bâd-i	گشتی بادی	kesât-i کسادی
kašti-bun	گشتیبان	kasm-o-ker کسب و کار
kašti ȳ e-Ĵang-i	گشتی جنگی	کسر آمدن ← کم آمدن
košdi-gereft-an	گشتی گرفتن	کسر آوردن ← کم آوردن
kašti-nešašt-an	گشتی نشستن	kem-dâšt-an کسر داشتن
keš-dâd-an	کش دادن	kem-kerd-an کسر کردن
til-dâr	کش دار	کسر ← کمبود
dir-o-derâz	کش دار	kesel کسِل
dozzid-an	کش رفتن	kas-o-ker کس و کار
lâk-poš	کَشَف	komi گسی
kašk	کشک	kaš کیش
	کشک سای ← کشکمال	keš-umad-an کیش آمدن
teȳâr-e-kaš-mâ	کشکمال	kašâle-run کِشالِه ران
kaškil	کشکول	keš(â)ovarz کشاورز
kešmeš	کشمش	keš(â)ovarz-i کشاورزی
kešmeš-e-souz	کشمش سبز	keš(â)ovarz-i-kerd-an کشاورزی کردن
keš-makeš	کشمکش	kešt کشت
keš-makeš-kerd-an	کشمکش کردن	košd-âr کشتار
kešo	کشو	košd-âr-kerd-an کشتار کردن
kašid-o	کشیده	keš-zâr کشتزار
	کشیده ← سیلی	košd-o کُشته
kišik	کشیک	košt-e-šod-an کشته شدن

kaf-kerd-an	کف کردن	kešik-dâd-an	کشیک‌دادن
kapak-zad-an	کفک زدن		کعب ← بیخ
kapak-zad-o	کفک زده	kaf	کف
kapak-e-nun	کفک‌نان	kaf-e-gunzo	کف‌اتاق
barro	کفگیر	kaf-e-pâ	کف‌پا
kaf-gir-ak	کفگیرک	kaf-e-pâ $\frac{y}{i}$	کف‌پایی
kaf-e-čomoš	کف‌گیوه	kaf-e-pâ $\frac{y}{i}$ -xord-an	کف‌پایی خوردن
kapal	کفل	kaf-e-pâ $\frac{y}{i}$ -zad-an	کف‌پایی زدن
kafan	کفن	kaf-e-Ĵirâb	کف‌جوراب
kafan-peš	کفن پوش	kamčaliz-ak	کف‌چلیزک
kafan-kerd-an	کفن کردن	kaf-e-dâst	کف‌دست
kappo $\frac{y}{e}$ -terâzi	کفه ترازو	kaf-dašt-i	کف‌دستی
kak	کک	kaf-dašt-i-xord-an	کف‌دستی خوردن
kak-mak-ak	کک‌مک	kaf-dašt-i-zad-an	کف‌دستی زدن
	کُل ← کوتاه	daš-zad-an	کف زدن
koll	کُل	kaf-e-zimin	کف‌زمین
qelâq	کلاغ	čomoš	کفش
kelâfo, gondolo	کلاف	sanduqok,	کفشدوز
kelâfe-šod-an	کلافه شدن	čomoš-diĴ	
kelâfe-kerd-an	کلافه کردن	čomoš-diĴ-i	کفش‌دوزی
	کلافه ← کلاف	čomoš-e-Ĵen-uno	کفش زنانه
kalun	کلان	čomoš-kan	کفش‌کن
kola	کلاه	čomoš-e-mard-uno	کفش مردانه
kolâ-var-dâr	کلاه‌بردار	kapak	کفک

kalamo	کلمه	kolâ-var-dâr-i	کلاه برداری
kalemo-raft-an	کلنجار رفتن	kolâ-var-dâšt-an	کلاه برداشتن
koleyn	کلنگ	kola ʔ e-pešt-i	کلاه پوستی
količo	کلوچه	kola ʔ e-mes-i	کلاه خود
kuluq	کلوخ	kola-deĴ	کلاه دوز
kelâq-zâr	کلوخ زار	kola-deĴ-i	کلاه دوزی
koliqo	ک洛夫ه	kolâ-gozâšt-an	کلاه گذاشتن
kallo	کله	kola-gisi	کلاه گیس
kallo-pâčo	کله پاچه	kola ʔ e-namad-i	کلاه نمدی
kallo-peĴ	کله پز		کلبتین ← گازانبر
kalle-xar	کله خر	harf-e-nâmed	کلپتره
kalle-xošg	کله خشک	dom-berid-o	کلدم
kem-umad-an	کم آمدن	kolfat	کلفت
kem-ovord-an	کم آوردن	koloft	کُلفت
komâĴ	کُماج	kolfat-i	کلفتی
komâĴ-dun	کماجدان	koloft-i	کُلفتی
kamun	کمان	kolk	کُلکی
kamun-čo	کمانچه	kalak	کَلک
kemun-e-hallâĴ-i	کمان حلاجی	kalak-košt-an	کلک زدن
kamun-e-ga.vâro	کمان گهواره		کُل ← کوتاه
kemuno-kard-an	کمانه کردن	kalak-i	کَلکی
kam-bid	کمبود	kalam	کلم
kem-par	کم پر	kalam-e-piĉ	کلم پیچ
kem-pešt	کم پشت	kalam-e-qomri	کلم قمری

کُنده زانو	۳۷۲	کمتر
kenâr-rafd-an	کنار رفتن	kem-tar کمتر
kenâr-zad-an	کنار زدن	kem-xor کم خور
kenâr-gozâšt-an	کنار گذاشتن	kemar کمر
kenâr-nešašt-an	کنار نشستن	kamar-ban کمر بند
kenâr-o	کناره	kemer-šekan کمر شکن
kenâr-o-kerd-an	کناره کردن	kemar-keš کمر کش
kenâr-o-gereft-an	کناره گرفتن	kem-rayn کمرنگ
kenâr-a-gir	کناره گیر	kem-ri کم رو
kenâyo-dâr	کنایه دار	kem-qazâ کم غذا
kenâyo-zad-an	کنایه زدن	komak کمک
kenâyo-goft-an	کنایه گفتن	komak-xâst-an کمک خواستن
konĴ ,konĴo	کنج	kemek-dâd-an کمک دادن
konĴ-e-gunzo	کنج اطاق	komak-kerd-an کمک کردن
konĴet	کنجد	komak-gereft-an کمک گرفتن
konĴ-kâv	کنجکاو	kem-kem کم کم
konĴ-kâv-i	کنجکاوی	kam-mâyo کم مایه
kond, yavâš	کُند	kem-mahall-i کم محلی
kon-raft-an	کند رفتن	kem-mahall-i kerd-an کم محلی کردن
kon-šod-an	کند شدن	kem-i کمی
kon-fa:m	کند فهم	kem-yâft کمیاب
kandan	کندن	kemin کمین
kandi	کندو	kemin-kard-an کمین کردن
kondo	کُنده	kemin-gâ کمین گاه
kondo ʏ e-zâni	کُنده زانو	kenâr کنار

kasok	کوچک	kande-kâr-i	کنده کاری
kasok-tar	کوچک‌تر	kond-i	کندی
kasok-tar-in	کوچک‌ترین	kenes	کنیس
kuč-kard-an	کوچ کردن	kenef	کنف
	کوچولو ← کوچک	kenef-šod-an	کنفت شدن
kičó	کوچه		کنفت ← کنف
kičo-bâq	کوچه‌باغ	kangar	کنگر
kečo-gar	کوچه‌گرد	kangar-zâr	کنگرزار
ked	کود	kongero	کنگره
	کود کردن ← کوت کردن	kongero ȷ i	کنگره‌ای
kodan	کودن	keno	کنه
ker	کور	kaniz	کنیز
ker-šod-an	کور شدن	ke	کو
ku(ö)rok, kurak	کورک		کوبیدگی ← کوفتگی
ku(ö)rok-dar-ovord-an	کورک در	kovid-o	کوبیده
	آوردن	ke(ö)ta	کوتاه
ker-kerd-an	کور کردن	ke(ö)ta-omad-an	کوتاه آمدن
kermâl-kerd-an	کورمال کردن	ke(ö)ta-dašt	کوتاه دست
keṛo	کوره	kutule	کوتاه قد
keṛo-paz	کوره‌پز	ke(ö)ta ȷ i	کوتاهی
keṛo-de	کوره‌ده	ke(ö)ta ȷ i kard-an	کوتاهی کردن
keṛo-ra	کوره‌راه	ku(ö)d-kard-an	کوت کردن
ker-savât	کوره‌سواد	kuč	کوچ
kero ȷ e-âhan-gar-i	کوره‌آهنگری	keš-dâd-an	کوچ دادن

kel-kard-an	کول کردن	kerō ȳ e-zoqâl	کوره زغال
kile-bâr	کوله بار	keři	کوری
kelo-pešti	کوله پستی	kezo	کوزه
kouli	کولی	kezo-gar	کوزه گر
keli-dâd-an	کولی دادن	kezo-gar-i	کوزه گری
keli-gereft-an	کولی گرفتن	kezo ȳ e-iv	کوزه آب
kouli-gar-i	کولی گری	kezo ȳ e-mas	کوزه بزرگ
kouli-gar-i-kerd-an	کولی گری کردن	kezo ȳ e-dašt-eškašt-o	کوزه سرو
	کومه ← سایه بان		دسته شکسته
?âreyn	کونه آرنج	kezo ȳ e-kasok	کوزه کوچک
keh	کوه	bastu	کوزه مربا و ترشی
kouhun	کوهان		کوزه مربا و ترشی ← دیگ
kouhân-e-gâ	کوهان گاو	kešo	کوسه
ke.-pâyo	کوه پایه	kuš-eš	کوشش
keh-essân	کوهستان	keft, keft-o	کوفت
kuh-essân-i	کوهستانی	keft-e ġ i	کوفتگی
keh-i	کوهی	keft-o	کوفته
kavir	کویر	kumo ȳ e-âsiyou	کوفه آسیا
ka.robâ	کهربا	koukab	کوکب
ka.kašun	کهکشان	kuk-zad-an	کوک زدن
ko.no	کهنه	xâgino	کوکو
ko.no-ker	کهنه کار		کوکومه ← جغد
kehir	کهیر	kel	کول
kay	کی	kulâk	کولاک

گ	کیپ
	kip
	kip-šod-an کیپ شدن
	kip-kerd-an کیپ کردن
	کیس ← چروک
gâri گاری	kisso کیسه
gâri-či گاری چی	kisso-kaš کیسه کش
gâz گاز	kisso-kašid-an کیسه کشیدن
gâz-ambor گازانبور	kisso ȳ e-hamum کیسه حمام
	گاز ← دندان
dandun-zad-an گاززدن	kiš کیش
dandun-gereft-an گازگرفتن	kiš-kerd-an کیش کردن
Ĵovâl-e-mas گاله	kiš-kiš, lâ-lâ کیش کیش
qadam-var-dâšt-an گام برداشتن	kif, Ĵif کیف
	گام ← قدم
gâ گاو	keyf کیف
gâv-e-âhan گاو آهن	keyf-kerd-an کیف کردن
čupun-e-gâ گاوبان	sar-e-hâl کیفور
gâ-band-i گاوبندی	peybuno کیله
gâ-band-i-kerd-an گاوبندی کردن	kino کینه
gâ-e-ve-šâx گاوبی شاخ	kine-dâšd-an کینه داشتن
čah-e-mas گاوچاه	kino-var کینه ور
gâ-dâr گاودار	kino-var-i کینه وری
gâ-dâr-i گاوداری	
	گاودانه ← پنبه دانه
gâ-deš گاودوش	
	گاودوشه ← تغار
čew گاوران	

gač-kev	گچ کوب	gou-zoun	گاوزبان
gač-kev-i	گچ کوبی	gâ-e-šîr-de	گاو شیرده
gač-i	گچی	gâ-sandeq	گاو صندوق
faqir, gadâ	گدا	gâ-e-keř-i	گاوکاری
gadâ ۷ i	گدایی	gâ-godâr-i	گاوگداری
gedâ ۷ i-kerd-an	گدایی کردن	gâh-e-mâddo	گاو ماده
gozar	گذر	gâ-meš	گاو میش
gozar-un	گذران	gâv-miš-e-mâddo	گاو میش ماده
gozašt	گذشت	gâv-miš-e-nar	گاو میش نر
gozaš-dâšt-an	گذشت داشتن	gâ-e-nar	گاونر
gozaš-kerd-an	گذشت کردن	gâ-yâr	گاو یار
gozašt-an	گذشتن	gâv-yâr-i	گاو یاری
gozašt-o	گذشته	gâ-e-tox-kaš-i	گاو که برای تخم کشی نگه می دارند
gorâz	گراز		
gerun	گران	gâh-e-keh-i	گاه کوهی
gerun-bud-an	گران بودن	gây-i-vaxt-i	گاه وقتی
gerun-šod-an	گران شدن	gâh-i	گاهی
gerun-kerd-an	گران کردن	gour	گبر
gerun-i	گرانی	gad-o-gondo	گت و گنده
gorbo	گره	gač	گچ
gorbe-rou	گره رو	gač-ber	گچ بُر
gorbo ۷ e-borâq	گره براق	gač-ber-i	گچ بُری
gorbo ۷ e-dašdi	گره دشتی	gač-ker	گچ کار
gorbo ۷ e-mâddo	گره ماده	gač-e-košt-o	گچ کشته

gerdi	گردو	gorbo ȳ e-nar	گر به نر
gerdi-bâz-i	گردوبازی	gombi	گُرپ
gard-o	گرده	gom-gom	گُرپ گُرپ
gordo	گُرده	gar-čo	گرچه
gor-zad-an	گُرزدن	gart-o-xâk	گُرد
gošne ȳ i	گرسنگی	gerd	گُرد
gošno	گرسنه	gerd-iv	گرداب
gošno-šod-an	گرسنه شدن	gerd-â-gert	گُردا گُرد
gerefd-âr	گرفتار	gerd-bâd	گردباد
gerefd-âr-i	گرفتاری	gard-eš	گردش
gereft-an-e-xoršid	گرفتن خورشید	gard-eš-kerd-an	گردش کردن
gereft-an-e-neṃa	گرفتن ماه	gard-eš-gâ	گردشگاه
gereft-o	گرفته	gard-gereft-an	گُرد گرفتن
gorg	گرگ	gard-gir-i	گردگیری
gor-gor	گُرگُر	gard-giri-kerd-an	گردگیری کردن
gor-gor-soft-an	گرگرسوختن	mol	گردن
gor-gereft-an	گُرد گرفتن	mol-e-birik	گردن باریک
kačal-i-gereft-an	گُرد گرفتن	gardan-ban	گردن بند
gorgam-o-gallat-mi-gir-am	گُرگم و	mol-derâz	گردن دراز
	گلّه میبرم	gardan-keš-i	گردن کشی
garm	گرم	gardan-koloft	گردن کلفت
garm-â	گرما	gardan-koloft-i	گردن کلفتی
garmâbo	گرما به	gardan-gereft-an	گردن گرفتن
garmâbo-dâr	گرما به دار	gardan-o	گردنه

geyo-kerd-an	گریه کردن	garmâ-zad-o	گرم‌آزده
geye-o-zâr-i	گریه‌واری	garm-xuno	گرم‌خانه
gaz	گز	garm-sir	گرم‌سیر
gaz-angabin	گزانگین	garmak	گرمک
	گَزَر ← زردک	garm-kard-an	گرم کردن
gaz-e-alaf-i	گزِ علفی	garm-gereft-an	گرم گرفتن
gazlak	گزلک	garm-i	گرمی
gaz-ando	گزنده	gerou	گرو
sâr	گس	gerou-gun	گروگان
	گستاخ ← پُرو	gerou-gozâšt-an	گرو گذاشتن
	گستاخی ← پرویی	gerou-gereft-an	گرو گرفتن
por-ru ۷ i-kerd-an	گستاخی کردن	gori	گروه
gošâd	گشاد	gori-gori	گروه گروه
gošâd-a-ri	گشاده‌رو	gereh	گره
gaš-zad-an	گشت زدن	gero-bâz-kerd-an	گره باز کردن
	گِشت ← همه	gere-xord-an	گره خوردن
gašniĭ	گشنیز	gere-dâr	گره دار
goft-o-gi	گفتگو	gero-zad-an	گره زدن
goft-o-gi-kerd-an	گفتگو کردن	gere ۷ e-ker	گره کور
gel	گل	kačal-i	گری
gol	گل	geya-?u	گرینو
gol-e-taš-i	گل آتشی	goriz-un	گریزان
gol-e-oftou-ma.tou	گل آفتاب گردان	goriz-pâ	گریزپا
gel-âli	گل آلود	gerye-endâxt-an	گریه انداختن

gol-e-zard	گل زرد	gol-âb	گلاب
gol-e-sor	گل سرخ	gol-ou-pâš	گلاب پاش
gel-e-sar-šor	گل سرشور	golâbatun	گلابتون
gel-e-esbed	گل سفید	gol-e-amšom	گل ابریشم
gol-e-šeyfur-i	گل شیپوری	gol-ou-gir-i	گلاب گیری
gol-kâr-i	گلکاری	gol-âb-i	گلآبی
gol-ker-i-kerd-an	گلکاری کردن	gel-e-arman-i	گل ارمنی
gol-e-kâqazi	گل کاغذی	gol-e-nâr	گل انار
gol-kerd-an	گل کردن	gol-endâxt-an	گل انداختن
gol-e-gou-zoun	گل گاوزبان	gol-âviz	گلآویز
gel-mâl-i	گل مالی	gal-âviz-šod-an	گلآویز شدن
gol-e-mohammad-i	گل محمدی	gol-bâqâli	گل باقالی
gol-e-morvâri	گل مروارید	gol-e-benafšo	گل بنفشه
gol-e-maryam	گل مریم	gol-beh-i	گل بهی
gol-moĴo	گل مزه	golbis	گل بیدمشک
gol-mix	گل میخ	gol-par	گلپر
gol-nam	گل نم	gol-e-hanâ	گل حنا
gulu	گلو	gol-e-xadmi	گل ختمی
gulu-band	گلوبند	gol-dâd-an	گل دادن
gel-o-šol	گل وشل	gol-dâr	گلدار
gal-o-gošâd	گل وگشاد	gol-dun	گلدان
golile	گلوه	gol-e-dâvud-i	گل داودی
golule-endâxt-an	گلوه انداختن	gol-dašto	گلدسته مسجد
golule-bâr-un	گلوه باران	gol-e-dogma <u>Ÿ</u> i	گل دگمه ای

gallo ȳ e-kučulok	گلّه کوچک	golule-endâxt-an	گلوله انداختن
gallo ȳ e-gâ	گلّه گاو	golule-bâr-un	گلوله باران
gallo ȳ e-gesben	گلّه گوسفند	golule-bâr-un-kerd-an	گلوله
gel-i	گیلی		باران کردن
gol-i	گلی	golule-bar-kard-an	گلوله در کردن
gol-e-yax	گل یخ	golule-zad-an	گلوله زدن
gilim	گلیم	golu ȳ e-barf	گلوله برف
mak	گم	golule ȳ e-tir	گلوله تیر
gamun	گمان	golule ȳ e-gel	گلوله گِل
gamun-kerd-an	گمان کردن	gondolo ȳ e-nax	گلوله نخ
gom-râ	گمراه	gallo	گلّه
gom-râ-kerd-an	گمراه کردن	gelo	گیله
gom-râh-i	گمراهی	gošiyo	گلّه
mak-šod-an	گم شدن	gallo ȳ e-xar	گلّه خر
gom-nâm	گمنام	gelo-kerd-an	گیله کردن
?o?on	گناه	gele-gozâr-i	گله گذاری
	گناه داشتن ← گناه کردن	gele-gozâr-i-kerd-an	گله گذاری کردن
?owon-ker	گناهکار	gele-mand	گله مند
?owon-kerd-an	گناه کردن	gallo ȳ e-asb	گلّه اسب
gombad	گنبد	gallo ȳ e-barro	گلّه بره
gombad-i	گنبدی	gallo ȳ e-boz	گلّه بز
ganĵ	گنج	gallo ȳ e-mas	گلّه بزرگ
gonĵâ ȳ eš	گنجایش	gallo ȳ e-boz-qâlo	گلّه بزغاله
čuqur	گنجشک		گلّه درهم از برّه و بزغاله ← گلّه گوسفند

goud-šod-an	گودشدن	xarro	گنداب
goud-i	گودی	ganam	گندم
ge.r	گور	ganam-e-poo	گندم پخته
gere-xar	گورخر	ganam-e-kevid-o	گندم پخته
ge.r-zâ	گورزاد		دستاس کرده
geres-ân	گورستان	ganam-zâr	گندم زار
samur, ger-kan	گورکن		گندم گون ← گندمی
gavazn	گوزن	ganam-i	گندمی
gesâlo	گوساله		گنده ← بزرگ
gesben	گوسفند		گنده گیل ← گلوله گیل
gedben-e-mâddo	گوسفند ماده	gandid-o	گندیده
gesben-e-nar	گوسفند نر	gong	گنگ
geš	گوش	čev-e-gâw-rân-i	گواز
geš-ber	گوشبر	gavâh	گواه
geš-ber-i	گوشبری	gavâh-i	گواهی
gešt	گوشت	gavâh-i-dâd-an	گواهی دادن
geš-xâr	گوشت خوار	gouĴo	گوچه
geš-dâr	گوشت دار	?âlučo-souz	گوچه سبز
geš-feresš	گوشت فروش	tamâtâ	گوچه فرنگی
geš-keb	گوشت کوب	goud	گود
gešt-e-loxt	گوشت لخم	goud-oftâd-an	گودافتادن
gešd-i	گوشتی	goudâli	گودال
geš-tiz-kard-an	گوش تیز کردن	goudâl-e-mas	گودال بزرگ
geš-dâd-an	گوش دادن	goud-bud-an	گودبودن

gouhar-e-šab-dar-čerâq	گوهرشب	geš-zad-kard-an	گوشزدکردن
	چراغ	geš-mâl-dâd-an	گوشمالدادن
gouhar-neš-un	گوهرنشان		گوشمال ← گوشمالی
la.Ĵo	گویش	geš-mâl-i	گوشمالی
guy-ando	گوینده	geš-e-mâhi	گوش ماهی
ga.vâro	گهواره	geš-vâr-o	گوشواره
giyâ	گیاه	geše, gešo	گوشه
giĴ	گیج	gešo-dâr	گوشه دار
giĴ-raft-an	گیج رفتن	gešo-zad-an	گوشه زدن
giĴ-šod-an	گیج شدن		گوشه ← کنج
giĴ-kerd-an	گیج کردن	gešo-gir-i	گوشه گیری
giĴ-gâ	گیجگاه	gešo-gir-i-kerd-an	گوشه گیری کردن
giĴ-i	گیجی	gešo-nešin	گوشه نشین
gir-ovord-an	گیر آوردن	gešo-nešin-i	گوشه نشینی
gir-oftâd-an	گیرافتادن	gigerd	گوگرد
girund-an-e-taš	گیراندن آتش	gel, gil	گول
gir-kard-an	گیرکردن	gel-xord-an	گول خوردن
gir-ando	گیرنده	gel-zad-an	گول زدن
gir-o	گیره	gun â gun	گوناگون
	گیس ← موی	gavan-zâr	گون زار
mi-?esbed	گیس سفید		گونه ← لُب
mi ʏ e-bâf-t-o	گیسوی بافته	gini	گونی
gilâs	گیلاس	giniyâ	گونیا
gilo	گیله	gouhar	گوهر

lâqar-i	لاغری	gilâs	گیلاس
lâk	لاک	gilo	گیله
lâk-peš	لاک پشت		گیوه دوز ← کفشدوز
lâk-pešt-e-iv-i	لاک پشت آبی		گیوه دوزی ← کفشدوزی
lâk-pošt-e-xâk-i	لاک پشت خاکی	čomoš-keš	گیوه کش
lâk-zad-an	لاک زدن		گیوه ← کفش
lâk-o-mo:r-kerd-an	لاک و مهر کردن		
lâk-i	لاکی	ل	
gong	لال		
lâ-lâ-kerd-an	لالا کردن	lâ	لا
lâ-lâ ȳ i	لالایی	lâbo	لابد
lâ-lâ ȳ i-goft-an	لالایی گفتن	lâbo	لابه
gong-bâz-i-dar-ovord-an	لال بازی	lâbo-kerd-an	لابه کردن
	در آوردن	lât	لات
gong-bud-an	لال شدن	ve-sar-o-ve-pâ	
lâlo	لاله	lât-šod-an	لات شدن
lâlabbâs-i	لاله عباسی	lâĴevard	لاجورد
lâlo ȳ e-keh-i	لاله کوهی	lâĴevard-i	لاجوردی
pardo ȳ e-geš	لاله گوش	lâri	لاروب
luno	لانه	lârib-i	لارویی
luno-kard-an	لانه کردن	lârub-i-kerd-an	لارویی کردن
teȳâr-e-kašk-mâl	لاوک	lâš-xor	لاشخوار
la	لای	lâšo	لاشه
lâyeq	لایق	lâqar	لاغر

لُختی	۳۸۴	لب
laĴ-bâz-i	لجبازی	لب lab, lou
reĴen	لجن	لباس ← پیراهن
reĴen-zâr	لجن زار	لب بالا louv-e-bale
reĴen-mâl	لجن مال	لب به لب lou-ba-lou
reĴen-mâl-kerd-an	لجن مال کردن	لب پایین lou ^y e-pâyin
laĴuĴ	لجوج	لب پریده lou-parid-o
lačar	لچر	لبخند lou-xan
lačak	لچک	لبخند زدن lou-xan-zad-an
Ĵom-xou	لحاف	لبریز lou-riz
lââf-deĴ	لحاف دوز	لبریز شدن lou-riz-šod-an
lââf-deĴ-i	لحاف دوزی	لبو labu
lahzo	لحظه	لب و رچیدن lou-var-čind-an
la:n	لحن	لب و لوچه lab-o-loučo
lahim	لحیم	لبوی labu ^y i
lahim-kerd-an	لحیم کردن	لبه lavo
loxt	لُخت	لبه دار lou-dâr
	لُخت ← بی حال	لُپ qop
loxt-šod-an	لُخت شدن	لُپه lappo
lox-kerd-an	لُخت کردن	لُت ye-lengo ^y e-bar
loxt-o-patu	لُخت و پتی	لت و پار کردن lat-o-pâr-kerd-an
loxt-o-ur	لُخت و عور	لُله lasso
laxdo	لُخته	لج laĴ
laxdo-laxdo	لُخته لُخته	لج افتادن laĴ-oft-âd-an
loxd-i	لُختی	لج باز laĴ-bâz

la.nat-kerd-an	لَعْنَت کردن	lop	لُخَم
laq	لَغ	lezzat	لَذَت
loqoz	لُغَز	lezzat-bord-an	لَذَت بردن
laγ-laγ-xord-an	لَغ لَغ خوردن	lezzat-dâd-an	لَذَت دادن
lef-dâd-an	لِفَت دادن	lezzat-dâšt-an	لَذَت داشتن
left-o-lis	لِفَت و لیس	laziz	لَذِیز
left-o-lis-kerd-an	لِفَت و لیس کردن	lort	لِرَت
ton-ton-xord-an	لُف لُف خوردن	larz	لِرَز
raqam	لَقَب	larz-eš	لِرَزِش
raqam-dâd-an	لَقَب دادن	larz-kerd-an	لِرَز کردن
	لَقَزَه ← لَزِگَه		لِرِج ← لِیز
loqmo	لُقْمَه	qâč	لَزِگَه
lak	لَک	laš	لَش
lak-dâšt-an	لَک داشتن	latme-xord-an	لَطْمَه خوردن
lak-kard-an	لَک کردن	latmo-zad-an	لَطْمَه زدن
laklak	لَک لَک	latif	لَطِیف
lokнат	لَکَنَت	lââb	لَعَاب
lakko	لَکَه	lââb-e-berenĵ	لَعَاب برنج
lok-lok-e-asb	لَکَه	lââb-dâr	لَعَاب دار
lakke-dâr	لَکَه دار	lââb-e-ten	لَعَاب دهان
lakke-dâr-bud-an	لَکَه دار شدن	lââb-e-zarf	لَعَاب ظرف
lok-raft-an	لَکَه رفتن	lââb-i	لَعَابِی
lakke-gir-i	لَکَه گیری	la:l	لَعَل
laqat	لَگَد	la.nat	لَعْنَت

	لنگ ← شل	laqad-endâxt-an	لگدانداختن
layn-kerd-an	لنگ کردن	laqad-xord-an	لگد خوردن
lengo	لنگه	laqad-zad-an	لگدزدن
lengo Ț e-gevâl	لنگه جوراب	laqad-kerd-an	لگدکردن
lengo Ț e-bâr	لنگه بار	laqad-mâl-šod-an	لگد مال شدن
lengo Ț e-bar	لنگه در	lagan	لگن
lengo Ț e-čomoš	لنگه کفش	lagan-čo	لگنچه
lavâš	لواش	lalo	لله
libiyâ	لویبا		لُمبَر ← کفل
libiya Ț e-čaš-bolbol-i	لویبای	lam-dâd-an	لم دادن
	چشم بلبلی	lams-šod-an	لمس شدن
luč	لوچ	lamid-an	لمیدن
lou-dâd-an	لودادن	lombund-an	لنباندن
	لودگی ← شوخی		لنبر ← کفل
šux-i-kerd-an	لودگی کردن		لُنْدُنْد ← عُرْغُر
	لوده ← شوخ	qor-qor-kerd-an	لُنْدُنْد کردن
lur	لور	lambo, laq-laq	لندوک
louz-i	لوزی	leng	لنگ
louzaten	لوزیتن	long	لُنْگ
lus	لوس	šalun-šalun	لنگان لنگان
lus-šod-an	لوس شدن	šalun-šalun-râ-raft-an	لنگان لنگان رفتن
lus-kerd-an	لوس کردن		لنگ دراز
luti	لوطی	pâ-derâz	لنگ دراز
		langar	لنگر

مادرزاد	۳۸۷	لوکه
ley-ley-kerd-an	لی لی کردن	lokko لوکه
limu	لیمو	sar-xoš لول
limu-toroš	لیموترش	loulâ لولا
limu ʏ e-širin	لیموشیرین	لول خوردن ← وول خوردن
limu ʏ i	لیمویی	لول ← وول
livân	لیوان	lule لوله
		?eftowe ʏ e-gel-i لولهنگ
	م	لویر ← ناهموار
		la.Ĵe لهجه
mau-mau	مَومَؤو	le-o-pe له وپه
mâ	ما	لهیده ← پوسیده
mât	مات	liyâqat لیاقت
mât-kerd-an	مات کردن	liyâqat-di-kerd-an لیاقت پیدا کردن
mâtam	ماتم	liyâqat-dâšt-an لیاقت داشتن
mâč	ماچ	lito لیته
mâč-dâd-an	ماچ دادن	liz لیز
mâč-kerd-an	ماچ کردن	liz-xor-d-an لیز خوردن
mâčo-xar	ماچه خر	liz-dâd-an لیز دادن
mâmâ	مادر	lif لیف
mâmân-bozorg	مادربزرگ	lif-e-hamum لیف حمام
mâdar-e-bâbâ	مادر پدر	liso ʏ e-tanbun لیفه شلوار
	مادر پدر ← مادربزرگ	liso ʏ e-kisso لیفه کیسه
ča. ʏ e-mas	مادرچاه قنات	rišo ليقه
mâmân-zâd	مادرزاد	ley-ley لی لی

مادرزن	۳۸۸	ماندنی
مادرزن	mâdar-zan	مارمولک
مادرزن سلام	mâdar-zan-šalom	ماست
مادرشوهر	mâr-e-me.ro	ماست‌بند
مادرمادر	mâmâ ȷ e-mâmâ	ماست‌بندی
مادری	mâmâ ȷ i	ماسک
مادری‌کردن	mâmâ ȷ i-kerd-an	ماسک‌زدن
مادگی	mâda ȷ i	ماسوره
ماده	mâddo	ماسه
ماده‌خر	mâddo-xar	ماش
ماده‌خوک	mâdo-xik	ماشی
ماده‌سگ	mâdo-?esbo	ماک
ماده‌گاو	mâdo-gâ	ماکو
مادیان	mâdiyun	مال
مادینه ← ماده		مال‌بند
مار	mâr	مال‌دار
مارآبی	mâr-e-iv-i	مالش
مارپیچ	mâr-piĉ	مالش‌دادن
مارپیچی	mâr-piĉ-i	مالش‌رفتن
مارچوبه	mâr-ĉev-o	ماله
مارخاکی	mâr-e-xâki	ماله‌بنایی
مارکبری	kok-mâr	ماله‌کشاورزی
مارگزیده	mâr-gazid-o	ماما (قابله)
مارگیر	mâr-gir	ماندگار
مارگیری	mâr-gir-i	ماندنی

mâyel	مایل	mund-o	مانده
mâyo	مایه	mâne-bud-an	مانع بودن
mâyo-zad-an	مایه زدن	mâne-šod-an	مانع شدن
mâyo Ț e-pinir	مایه پنیر	munand	مانند
mâyo Ț e-himir	مایه خمیر	mânad-bud-an	مانند بودن
mâyo Ț e-mâss	مایه ماست	neṃa	ماه
?ons-gereft-an	مانوس بودن		ماها ← ما
nabâd-â	مبادا	mâhuno	ماهانه
simantov	مبارک	mâher	ماهر
simantov-bâ	مبارکباد	neṃa-gereft-an	ماه گرفتن
simantov-bud-an	مبارک بودن		ماه نو ← هلال ماه
	مباشر ← پیشکار	mâut	ماهوت
moftalâ	مبتلا	mâut-i	ماهوتی
moftali-bud-an	مبتلا بودن	mâher	ماهور
moftali-šod-an	مبتلا شدن	maṣi	ماهی
	متحد ← جُور	mâhâno	ماهیانه
?âdam-ak	مترس سرخرمن	mâyi-tovo	ماهی تابه
mottasel	متصل	mâyi-čo	ماهیچه
mottasel-šod-an	متصل شدن	maṣi Ț e-did-i	ماهی دودی
mottasel-kerd-an	متصل کردن	maṣi-esbed	ماهی سفید
moteaĴĴeb	متعجب	maṣi-qermez	ماهی قرمز
moteaĴĴeb-bud-an	متعجب بودن	maṣi Ț e-qezel-âlo	ماهی قزل آلا
metqâl	مقال	maṣi-gir	ماهیگیر
bâd-o-gavâ-u	متکبر	maṣi-gir-i	ماهیگیری

močâlo	مُچاله	matalak	مَتلک
močâle-šod-an	مُچاله شدن	matalak-goft-an	متلک گفتن
močâlo-kerd-an	مُچاله کردن	motevaĴĴe-kerd-an	متوجه کردن
moč-ban	مُچ بند	matto	مَتَه
moč-e-pâ	مُچ پا		متیل ← ملافه
moč-pič	مُچ پیچ	masdâno	مِثانه
mahâl	مِحال	mesqâl	مِثقال
mohebbad	مِحبَّت	mašal	مِثَل
mohebbad-dâšt-an	مِحبَّت داشتن	mesl	مِثَل
mohebbad-kerd-an	مِحبَّت کردن	masal-an	مِثلاً
mo.tâĴ	مِحتاج	masal-košt-an	مِثل زدن
ma.ram	مَحرَم	maĴâl	مِجال
ma.ram-uno	مِحرمانه	maĴâl-dâd-an	مِجال دادن
ma.rum-bud-an	مِحرُوم بودن	maĴĴânan	مِجاناً
ma.rum-šod-an	مِحرُوم شدن	maĴĴâni	مِجانی
mahrum-kerd-an	مِحرُوم کردن	maĴbur	مِجبور
ma.sul	مِحصُول	maĴbur-kerd-an	مِجبور کردن
ma:z	مِحض	maĴri	مِجروح
mokkam	مِحکم	maĴri-kerd-an	مِجروح کردن
mo.kam-šod-an	مِحکم شدن	meĴri	مِجری
mo.kam-kerd-an	مِحکم کردن	moĴassamo	مِجسمه
mahal-gozâšt-an	مِحل گذاشتن	maĴles	مِجلس
mahallo	مِحلّه		مِجموعه ← سینی بزرگ
čev-e-âsiyou	مِحوَر آسیا	moč	مِچ

morabbo	مربع	ma:f-kerd-an	محو کردن
morattab	مربع	moxâlef	مخالف
martabuni	مربعان	moxâlef-bud-an	مخالف بودن
marattab-kard-an	مربع کردن	moxâlef-šod-an	مخالف شدن
mardok-o	مرتیکه	moxtalef	مختلف
marĴun	مرجان	maxsis	مخصوص
mardok	مرد	maxsis-an	مخصوصاً
mordâb	مرداب	maxlit	مخلوط
mordâr	مردار	maxlut-šod-an	مخلوط شدن
mard-una Ğ i	مردانگی	maxlut-kerd-an	مخلوط کردن
mard-uno	مردانه	maxmal	مخمل
kâr	مردم	maxmal-ak	مخملک
kâr-dâr	مردم دار	maxmal-i	مخملی
kâr-dâr-i	مردم داری	medâd	مداد
mardomak-e-čaš	مردمک چشم	medâd-pâk-kon	مداد پاک کن
mordan-i	مردنی	medâd-terâš	مداد تراش
mordo	مرده	madreso	مدرسه
morde-šur	مرده شور (مرده شوی)	massab	مذهب
morde-šur-kero	مرده شور خانه	morâqeb	مراقب
na:š-keš	مُرده کش	morâqeb-šod-an	مراقب بودن
na:š-keš-i	مُرده کشی	morabbâ	مریبا
	مردی ← مردانگی	morabbâ Ȳ e-âlbâli	مریای آلبالو
marz	مَرز	morabbâ Ȳ e-be	مریای به
marzo	مرزه	morabbâ Ȳ e-seb	مریای سیب

mazraho	مزرعه	?emsâr	مَرَس
maze-maze-kerd-an	مزمزه کردن	maraz	مرض
mozmen	مزمَن	morv	مرغ
mazzo	مزه	morqâvi	مرغابی
mazze-bud-an	مزه داشتن	morv-e-haq	مرغ حق
mazo-kerd-an	مزه کردن (چشیدن)	morv-e-kero ȳ i	مرغ خانگی
možda ġ un-i	مژدگانی		مرغزار ← کشتزار
moždo	مژده	morakkab	مرکب
možde-ovord-an	مژده آوردن	marg	مَرگ
moždo-dâd-an	مژده دادن	marg-e-moš	مرگ موش
moĴĴo	مژه	marmar	مَرمر
mes	مِس	morvâri	مروارید
mosâbeqo	مسابقه	morvâri-nešun	مرواریدنشان
mosâbeqo-dâd-an	مسابقه دادن	ma.ram	مَرهم
masâhat	مساحت	xâhân	مُرید
mosâfer	مسافر	mariz	مریض
mosâfer-kero	مسافرخانه	mariz-bud-an	مریض بودن
mosâvi	مساوی	mariz-kero	مریضخانه
mosâvi-bud-an	مساوی بودن	mariz-šod-an	مریض شدن
mosâvi-šod-an	مساوی شدن	moz	مزد
mast	مَسْت	mozd-xâst-an	مزدخواستن
masdâno	مستانه	moz-dâd-an	مزد دادن
mostaĴĴer	مستاجر	mozd-gereft-an	مزد گرفتن
	مست بودن ← مست شدن	mez-reĴ	مزدور

مشق دادن	۳۹۳	مستراح
mesvâk	مسواک	hellâ مستراح
mesvâk-zad-an	مسواک زدن	mas-šod-an مست شدن
ker-kon	مسهل	mostaqim مستقیم
mes-i	مسی	mas-kerd-an مست کردن
masih-i	مسیحی	mass-i مستی
masil	مسیل	maččed مسجد
mešt, mošt	مشت	kanisâ مسجد یهودیان
moštar-i	مشتی	masxare-bâz-i مسخرگی
meš-zad-an	مشت زدن	masxare-bâz-i-bar-ovord-an مسخرگی
meš-zan	مشت زن	در آوردن
mešt-o-mâl	مشت و مال	masqare $\frac{g}{i}$ -kerd-an مسخرگی کردن
mešt-o-mâl-dâd-an	مشت و مال دادن	masqaro مسخره
mošdo	مشته	masqare-bâz-i مسخره بازی
mašrafo	مشربه	masqaro-šod-an مسخره شدن
Ĵa:m	مُشْرِف	masqaro-kerd-an مسخره کردن
mašreq	مشرق	مُسرّی ← واگیر
ma.šal	مشعل	مسگر ← مسگری
ma.šal-dâr	مشعل دار	mes-gar-i مسگری
mašqil	مشغول	mosallat مسلط
mašqel-bud-an	مشغول بودن	mosallat-bud-an مسلط شدن
mašqul-šod-an	مشغول شدن	mosallat-kerd-an مسلط کردن
mašqul-kerd-an	مشغول کردن	guyim مسلمان
maqš	مشق	guyim-i مسلمانی
maqš-dâd-an	مشق دادن	mes-mes-kerd-an مس مس کردن

معتمد	۳۹۴	مشق کردن
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-kerd-an	مطمئن کردن	maqš-kerd-an
modma?en-ker		

	معمار ← بتا	mo.taqed-bud-an	معتقدبودن
ma.ni	معنی	mo.Ĵezo	معجزه
ma.ni-dâr	معنی دار	mo.Ĵezo-kerd-an	معجزه کردن
ma.ni-kerd-an	معنی کردن	ma.dan	معدن
ma.yub	معیوب	me.do	معهده
ma.yub-šod-an	معیوب شدن	ma.zerat-xâst-an	معذرت خواستن
ma.yub-kerd-an	معیوب کردن	mo?aref-i-kerd-an	معرفی کردن
	مغازه ← دکان	ma.roko-gereft-an	معرکه گرفتن
maqreb	مغرب	ma.reke-gir	معرکه گیر
maʔrur	مغرور	ma.reko-gir-i	معرکه گیری
maqrur-bud-an	مغرور بودن	ma.rif	معروف
maqz	مغز		معروف بودن ← معروف شدن
bed-e-pi	مغز پوسیده درخت بید	ma.rif-šod-an	معروف شدن
maqz-e-harum	مغز حرام	ma.šiq	معشوق
maqz-dâr	مغز دار	mo?attal-šod-an	معطل شدن
maqz-kerd-an	مغز کردن	mo?attal-kerd-an	معطل کردن
maqz-i	مغزی	mo?attal-mân-d-an	معطل ماندن
?iv	مُف	mo?attel-i	معطلی
mofd	مفت		معکوس ← برعکس
mof-xor	مفت خور	kalle-malaq	معلق
mof-xor-i	مفت خوری	kalle-malaq-zad-an	معلق زدن
mof ^a _ ki	مفتکی	mo?alem	معلم
	مفرش ← گلیم	ma.lim-kerd-an	معلوم کردن
mafraq	مفرغ	moammâ	معما

مناره	۳۹۶	مفرغی
magaz	مگس	mafraq-i مفرغی
magaz-e-gâ	مگس گاو	mofassal مفصل
mollâ	ملا	zalil-o-alil مفلوک
malâĴo	ملاج	maqâm مقام
molâhezo	ملاحظه	moqâvemat مقاومت
molâhezo-ker	ملاحظه کار	moqâvemat-kerd-an مقاومت کردن
molâheze-kerd-an	ملاحظه کردن	moqâyeso مقایسه
malâzo	ملازه	moqâyeso-kerd-an مقایسه کردن
malâfo	ملافه	maqbaro مقبره
ka?oles	ملاقه	moqasser مقصر
malaq	ملخ	maqsud مقصود
malas	ملس	moqallet مقلد
	ملق زدن ← معلق زدن	ča.-kan مقنی
	ملق ← معلق	moqavvâ مقوا
malus	ملوس	moqavvâ y i مقوائی
momken	ممکن	moqavvi مقوی
momken-bud-an	ممکن بودن	maktab مکتب
momken-šod-an	ممکن شدن	maktab-kero مکتب خانه
mamnun	ممنون	maktab-dâr مکتب دار
	ممه ← پستان	مک ← درست
man, mo	من	مکرر ← پشت سرهم
monâĴât	مناجات	mok-zad-an میک زدن
monâĴât-kerd-an	مناجات کردن	mokahab مکعب
	منار ← مناره	mege, megar مگر

monazzam-šod-an	منظم شدن	menâro	مناره
monazzam-kerd-an	منظم کردن	monâseb	مناسب
ma.n-kerd-an	منع کردن	monâseb-šod-an	مناسب بودن
manfe?at-bord-an	منفعت بردن	goleđori	منافق
manfe?at-resund-an	منفعت رساندن	monabbat	منبت
manfir	منفور	monabbat-ker-i	منبت کاری
monqaleb-kerd-an	منقلب کردن	mambar	منبر
	منقل ← گلک	mennat	منت
kalak-e-gel-i	منقل گلی	mantar-kerd-an	منتر کردن
mang	منگ	montazer	منتظر
	منگ شدن ← گیج شدن	montazer-šod-an	منتظر شدن
mangolo	منگوله	montazer-kerd-an	منتظر کردن
	مین کردن ← مس مس کردن	mennat-kešid-an	منت کشیدن
deraxt-e-angir	مو	mennat-gozâšt-an	منت گذاشتن
mavaĴeb	مواجب	monĴaved	منجمد
movâzi	موازی	monĴamed-šod-an	منجمد شدن
movâzeb	مواظب	monĴamed-kerd-an	منجمد کردن
movâzeb-bud-an	مواظب بودن	munĴeq	منجوق
movâzebat-kerd-an	مواظبت کردن	munĴeq-dez-i	منجوق دوزی
moâfeq	موافق	monhani	منحنی
moâfeq-bud-an	موافق بودن	mandou	منداب
moâfeq-šod-an	موافق شدن	geše-gir	منزوی
mouĴ	موج	manzaro	منظره
mouĴ-zad-an	موج زدن	monazzam-bud-an	منظم بودن

مهره	۳۹۸	موج شکن
mim	موم	mouĴ-šekan موج شکن
mim-i	مومی	muč موج
mim-yâ ȳi	مومیایی	muč-kešid-an موج کشیدن
moviz	مویز	mi-čin موجین
mi	موی	miyuzi, muzi مودی
muzo	مویه	muzi-gar-i مودی گری
mi ȳ i	مویی	mir-čo مورچه
mah	مه	mir-čo ȳ e-par-dâr مورچه پردار
mah-âlud	مه آلود	mir-čo-savâr-i مورچه سواری
mâhâr	مهار	mirt مورد
mâhârat	مهارت	mir-mir مور مور
mâhâr-dâšt-an	مهارت داشتن	muryâno موریانه
mâhâr-kerd-an	مهار کردن	mouz موز
ma.tou	مہتاب	mo-?estun موستان
ma.tâbi,	مہتابی	mes-mes-kerd-an موس موس کردن
ma.tou ȳ i		mi-sir موسیر
mo:r	مُهر	mušk موش
me:r	مِهر	mo?affaq-šod-an موفق شدن
me.rabun	مهربان	moveqqato موقتاً
me.rabun-i	مهربانی	moveqqat-i موقتی
me.rabun-i-kerd-an	مهربانی کردن	mouqo موقع
mo:r-košt-an	مُهر زدن	mouqe-šenâs موقع شناس
mo:r-kerd-an	مُهر کردن	mouqe-šenâs-i موقع شناسی
mo.ro	مُهره	mil مول

mix	میخ	mollat	مهلت
mix-čo, mix-e-kasok	میخچه	mollad-xâst-an	مهلت خواستن
mix-zad-an	میخ زدن	mohlad-gereft-an	مهلت گرفتن
mix-tavilo	میخ طویله	mohem	مهم
mixak	میخک	me.mun	مهمان
mix-kobid-an	میخ کوبیدن	me.mun-kero	مهمانخانه
meyxoš	میخوش	me.mun-dâr	مهماندار
meydun	میدان	me.mun-šod-an	مهمان شدن
mir-âxor	میر آخور	me.mun-kerd-an	مهمان کردن
mirâb	میراب	me.mun-i	مهمانی
mirâb-i	میرابی	me.mun-i-dâd-an	مهمانی دادن
mirâs	میراث	me.mun-i-šod-an	مهمانی رفتن
sar-dâr-e-šekâr-či	میرشکار	me.mun-i-kerd-an	مهمانی کردن
miz	میز	miyun	میان
miz-bân	میزبان	miyun-bor-raft-an	میان بُر رفتن
miš	میش	miyun-bor-kerd-an	میان بُر کردن
meygu	میگو	miyun-Ji	میانه‌جی
mil-e-qaylun	میلاب قلیان	miyun-Ji-gar-i	میانه‌جی‌گری
mil	میل بازی	miyuno	میانه
mil	میل بافتنی	miyuno-bud-an	میانه داشتن
meyl-dâšt-an	میل داشتن	miyuno-rou	میانه‌رو
mil-zad-an	میل زدن	miyuno-rov-i	میانه‌روی
mil-e-sirmo	میل سرمه		میانه ← میان
maymun	میمون	miyuno ʔ e-qeylun	میانه قلیان

nâ-bid	نابود	minâ	مینا
nâ-bud-šod-an	نابودشدن	mevo, mivo	میوه
nâ-bud-kerd-an	نابودکردن	mevo-čind-an	میوه چیدن
nâ-bid-i	نابودی	mevo-xor-i	میوه خوری
nâ-pâk	ناپاک	mevo-feresš	میوه فروش
bâbâ ȳ e-biyi	ناپدری	mevo ȳ e-teĴo	میوه تازه رسیده
nâ-padid	ناپدید		یا نزدیک به رسیدن
nâ-parhiz-i	ناپرهیزی	mevo ȳ e-de.ras	میوه دیررس
nâ-parhizi-kerd-an	ناپرهیزی کردن	mivo ȳ o-zid-ras	میوه زودرس
nâ-pori	ناپسری	?azun-gu	مؤذن
nâ-pasand	ناپسند		
nâ-tamum	ناتمام		ن
nâ-tan-i	ناتنی		
nâ-tavun	ناتوان	nâ	نا
nâ-tavun-i	ناتوانی	nâ-?âšnâ	ناآشنا
	ناتو ← بدذات	nâ-?asl	نااصل
bad-Ĵens	ناجنس	nâ-?amn	ناامن
nâ-Ĵur	ناجور	nâ-?amn-i	ناامنی
nâ-čâr	ناچار	nâ-?omed	ناامید
nâ-čâr-i'	ناچاری	nâ-?omed-šod-an	ناامیدشدن
nâxorâ	ناخدا	nâ-?omid-i	ناامیدی
na:no	ناخن	nâ-?a:l	نااهل
	ناخن درندگان ← ناخن	nâ-bâleq	نابالغ
na-xâss-o	ناخواسته	nâ-balad	نابلد

nâz-âlu	نازالو	na-xund-o	ناخوانده
nâz-parvar-id-o	نازپرورده	nâ-xoš	ناخوش
nâzok	نازک	nâ-xoš-i	ناخوشی
nâzok-del	نازک دل	nâ-dun	نادان
nâz-kerd-an	نازکردن	nâ-dun-i	نادانی
nâz-keš	نازکش	nâ-doxd-i	نادختری
nâz-kešid-an	نازکشیدن	nâ-deres	نادرست
	نازو ← نازالو	nâ-deress-i	نادرستی
	نازی ← نازالو	na-did-o	نادیده
nâ-sâz ۲ gâr	ناسازگار	nâ-did-o-gereft-an	نادیده گرفتن
nâ-sâz ۲ gâr-i	ناسازگاری	nâ-râhat	ناراحت
nâ-sezâ-goft-an	ناسزا گفتن	nâ-râhat-i	ناراحتی
nâšdâ	ناشتا	nâ-râz-i	ناراضی
nâšdâ ۲ i	ناشتایی		ناردانه ← دانه‌انار
nâ-šokr	ناشکر	nâ-ras	نارس
nâ-šokr-gozâr	ناشکرگزار	nârgil	نارگیل
nâ-šokr-i	ناشکری	nâ-reyn	نارنج
nâ-šokr-i-kerd-an	ناشکری کردن	nârenJ-essun	نارنجستان
nâ-šenâs	ناشناس	nârengi	نارنگی
nâši	ناشی	nâ-ravâ	ناروا
nâši-gar-i	ناشیگری	nârou-zad-an	ناروزدن
nâ-sâf	ناصاف	nârven	نارون
nâf	ناف	nâz	ناز
na-farmân	نافرمان	nazâ	نازا

num-zad	نامزد	na-farmân-šod-an	نافرمان شدن
num-zad-kerd-an	نامزد کردن	na-farmân-i	نافرمانی
num-zad-gereft-an	نامزد گرفتن	na-farmân-i-kerd-an	نافرمانی کردن
num-zad-i	نامزدی	nâqes	ناقص
nâ-momken	ناممکن	nâqes-bud-an	ناقص شدن
nâmo	نامه	nâqes-kerd-an	ناقص کردن
nâme.r ^a bun	نامهربان	nâqolâ	ناقلا
numo-ras-un	نامهرسان	nâ-kas	ناکس
	نامه ← کاغذ	nâ-gozir	ناگزیر
nâmo-nevešt-an	نامه نوشتن	na-goft-o	ناگفته
nun	نان	nâ-gavâr	ناگوار
nun-ovar	نان آور		ناگهان ← ناگهانی
nun-ban	نان بند	nâ-gah-ân-i	ناگهانی
nun-e-bayât	نان بیات	nâl-un	نالان
nun-poxd-an	نان پختن	nâ-lâyeq	نالایق
nun-e-taftun	نان تافتان	nâl-o	ناله
nâ-naġib	نانجیب	nâl-o-kerd-an	ناله کردن
nun-e-xâli	نان خالی	num	نام
nun-e-kerâ ^g i	نان خانگی	na-mâmâ ^y i	نامادری
nun-xor	نانخور	na-ma.ram	نامحرم
nun-dun	ناندان	nemorattab	نامرتب
nun-dun-e-kasok	ناندان کوچک	nâ-mard	نامرد
nun-e-do-tašo	نان دو آتشه	ne-mard-uno	نامردانه
nun-e-rou?un-i	نان روغنی	ne-mard-i	نامردی

natiĴo-dâšt-an	نتیجه داشتن	nun-e-sang-ak	نان سنگک
nesâr	نثار	nun-e-šîr-mâl	نان شیرمال
neĴâbad	نجابت	nun-e-šîrin-i	نان شیرینی
neĴâd-dâd-an	نجات دادن	massâ	نان فطیر
neĴât-peydâ-kerd-an	نجات یافتن	nun-e-var-na ȳ omad-o	
naĴĴâr	نَجَّار		نانکور ← خسیس
naĴĴâr-i	نَجَّاری	nun-vâ	نانوا
naĴĴâr-i-kerd-an	نَجَّاری کردن	nun-vâ ȳ i	نانوایی
neĴâsat	نجاست	nou	ناو
naĴes	نجس	nouv-e-âsiyou	ناو آسیا
naĴes-bud-an	نجس بودن	nou-dun	ناودان
naĴib	نجیب	nou-dun-e-čev-i	ناودان چوبی
na:s	نحسن	nou-dun-e-felezz-i	ناودان فلزی
na.si-kerd-an	نحسی کردن	čom	ناهار
nax	نخ	nâ-homvâr	ناهموار
noxâlo	نخاله	xer-xer-o	نای
nax-e-por-tou	نخ پُر تاب	nâ-yâb	نایاب
nax-e-pašm-i	نخ پشمی	nâyeb	نایب
nax-kard-an	نخ کردن	nabât	نبات
naxl	نخل	nabš	نبش
naxl-essun	نخلستان	nazb	نبض
nax-e-nâzok	نخ نازک	nabiro	نبیره
nax-nemâ	نخ نما	natars	نترس
noo	نخود	natiĴo	نتیجه

	نروک ← نازا	noxod-ou	نخودآب
	نزه خر ← خر نر	nq-či	نخودچی
narino	نرینه	noo $\frac{y}{e}$ -key-i	نخودکوهی
	نزد ← پیش	nq $\frac{y}{i}$	نخودی
nazzik	نزدیک		نخور ← خسیس
nazzik-ovord-an	نزدیک آوردن		نخور ← کینس
nazzik-bud-an	نزدیک بودن	nax-i	نخی
nazzik-bin	نزدیک بین		ندار ← فقیر
nazzik-šod-an	نزدیک شدن	na-did-o-gereft-an	ندایده گرفتن
nazzik-kerd-an	نزدیک کردن	narz	نذر
nazlo	نزله	nazr-kerd-an	نذر کردن
neĴād	نژاد	nazr-i	نذری
nesâ	نسار	nar	نر
	نسا ← نسار	nexr	نرخ
nesbad-dâd-an	نسبت دادن	nard $\frac{a}{bun}$	نردبان
nesbad-dâšt-an	نسبت داشتن	nard $\frac{e}{bun-e-do-sar-o}$	نردبان دوسر
nastaran	نسترن		نرد ← تخته نرد
nasr	نسل	narak	نرک
na-sez	نسوز	narges	نرگس
nasim	نسیم	narm	نرم
nasiyo	نسیه	narm-šod-an	نرم شدن
nasiyo-xarid-an	نسیه خریدن	narm-kerd-an	نرم کردن
nasiyo-dâd-an	نسیه دادن	narm-narm	نرم نرم
nasiyo-ferešt-an	نسیه فروختن	narm-i	نرمی

nazar-tang	نظر تنگ	nešâ	نشا
čaš-kerd-an	نظر زدن	nešâsso	نشاسته
dido-qorbun-i	نظر قربانی	nešun, nišon	نشان
nazm	نظم	nešund-an	نشانندن
nazm-dâd-an	نظم دادن	nešun-o	نشانه
nazm-dâšt-an	نظم داشتن	nešun-i-kerd-an	نشانه کردن
nazm-o-tartib	نظم و ترتیب	nešun-i-gereft-an	نشانه گرفتن
na.ro	نعره	nešun-i	نشانی
na.ro-zad-an	نعره زدن	naš-kerd-an	نشت کردن
na.ro-kašid-an	نعره کشیدن	niš-xâr	نشخوار
na:š	نعش	niš-xâr-kerd-an	نشخوار کردن
na:l	نعل	nešašt-an	نشستن
nalveki	نعلبکی	?onin-o-odi	نشست و برخاست
na:l-vand	نعل بند	na-šnid-o	نشنیده
na:l-zad-an	نعل زدن	nesp	نصف
na.leng	نعلین	nesv-e-šou	نصف شب
ne.mat	نعمت	nes-kerd-an	نصف کردن
na.nâ	نعنا	nesb-i	نصفه
naft	نفت	nesb-i-ker-i	نصفه کاره
naft-feresš	نفت فروش	nasihat	نصیحت
naft	نفخ	nasihat-kerd-an	نصیحت کردن
na:f-kerd-an	نفخ کردن	nodfo	نطفه
nafar	نفر	noqt-kerd-an	نطق کردن
nefrad-âvar	نفرت آور	nazar-boland	نظر بلند

naxš	نقش	nang	نفرین
naxš-o-neŷâr	نقش و نگار	nang-čind-an	نفرین کردن
naqšo	نقشه	nang-čind-o	نفرین کرده
naqšo-gereft-an	نقشه برداشتن	nafas	نفس
naqšo-kešid-an	نقشه کشیدن	nafas-tang-i	نفس تنگی
naqšo ٱ e-qâli	نقشه قالی	nafas-kešid-an	نفس کشیدن
naqs	نقص	nufuz	نفوذ
noxta	نقطه	na-fa:m	نفهم
noql	نقل	nafa.m-i	نفهمی
neq-neq	نق نق	naqqâro	نقاره
neq-neq-zad-an	نق نق زدن	naqqârro-kero	نقاره خانه
neq-neq-kerd-an	نق نق کردن	naqqâro-zad-an	نقاره زدن
neq-neq-u	نق نقو	naqqâš	نقاش
nok-zad-an	نک زدن	naqqâš-i	نقاشی
nega.bân	نگاهبان	naqqâš-i-kerd-an	نقاشی کردن
nega.bân-i	نگاهبانی	naqqâl	نقال
negâdâr-i	نگاهداری	naqqâl-i	نقالی
negâ-dâšd-an	نگاه داشتن	naqd	نقد
negarân	نگران	naqd-i	نقدی
negarân-bud-an	نگران شدن	neqres	نقرس
negarân-i	نگرانی	noqro	نقره
nigin	نگین	noqra ٱ i	نقره ای
nem	نم	noqro-seĴ	نقره ساز
namâz	نماز	neq-košt-an	نق زدن

نماز خواندن	۴۰۷	نو شادر
نماز خواندن	namâz-xund-an	نَنو nani
نمایان	nemây-un	ننه nano
نمای ساختمان	nema ȳ e-sâxd ȳ mun	نو ne
نمایش	nemây-eš	نوار navâr
نمایش دادن	nemây-eš-dâd-an	نواله šuno
نَمَد	namat	نواله ← لقمه
نمدار	nem-dâr	نوبت noubat
نمدمال	namad-mâl	نوبتی noubat-i
نَمَدی	namad-i	نوبر noubar
نمک بحرام	nevak-harum	نوبر کردن noubar-kard-an
نمک پرورده	namak-parvarid-o	نوبه noubo
نمک تُرکی	nevak	نوبه کردن noubo-kerd-an
نمکدان	nevak-dun	نوج noučo, časb-i
نمک زار	nevak-zâr	نوج شدن časb-šod-an
نمک زدن	nevak-zad-an	نود navad
نمک شناس	nevak-na-šnâs	نوداماد ne-dumâd
نمک گیر	neva-gir	نور ner
نمکین	nevak-i	نور چشم nir-e-čaš
نمناک	nem-nâk	نور خورشید nir-e-xoršid
نمونه	nemuno	نور ستاره nir-e-setâro
نُتَر	nonor	نور ماه nir-e-neṃa
ننگ	nang	نوروز nou-reĴ
ننگ کردن	nayn-kerd-an	نوساز neṣ-sâz
ننگین	nang-in	نو شادر nešâder

نویسه	۴۰۸	نیلی
نویسه	nevešd-o	نیت کردن
نوشدارو	marĴun	نیرنگ ← حيله
نوع	Ĵer	نیرنگ زدن
نوعروس	ne-bori	نیرو ← زور
نوک	tok,nok	نیرومند
نوک پستان	sar-e-pessun	نیزار
نوک خنجر	nok-e-xanĴar	نیزه
نوک درخت	nok-e-deraxd	نیزه باز
نو کردن	nou-kard-an	نیزه بازی
نوک کارد	nok-e-kert	نیستان
نوکیسه	nou-kisso	نیست شدن
نوه	navo	نیش
نوه پسری	navo ʔ e-po.r-i	نیستر
نوه دختری	navo ʔ e-doxd-i	نیستر زدن
نه	nâ	نیش دار
نه	no.tâ	نیش زدن
نهال	noučo	نیشکر
نهان کردن	pa.nun-i-kerd-an	نی قلیان
نهر	na:r	نیل
نهنگ	nahang	نی لبک
نی	nay	نیل زدن
نیاز	niyâz	نیلوفر
نیام ← غلاف		نیلی
نیت	niyat	

nim-lâ	نیم لا	nesb	نیم
nim-mord-o	نیم مرده	nim-vâz	نیم باز
nim-man	نیم من	po-wo-xum	نیم پخته
nim-o	نیمه	nim-por	نیم پر
nim-o-Ĵun	نیمه جان	nim-paz	نیم پز
neme-ra	نیمه راه	nim-tax	نیم تخت
ser-o-gošno	نیمه سیر	nim-tano	نیم تنه
nesb-e-šou	نیمه شب	nim-xord-o	نیم خورده
nim-o-kero	نیمه کاره	nim-xiz	نیم خیز
nardumak-e-čaş, nini	نمی نی	nim-xiz-šod-an	نیم خیز شدن
		nim-dâr	نیم دار
		nim-doyñ	نیم دانگ
		nim-dâyero	نیمدایره
		nim-dašt	نیم دست
vâz, vi	وا	nim-rox	نیم رخ
vâĴeb	واجب	nim-ras	نیم رس
	واخ ← آخ	nim-ri	نیم رو
vâ-xord-o	واخورده	nim-ri-kerd-an	نیم رو کردن
vâdâr-šod-an	وادار شدن	nim-softo	نیم سوخته
vâdâr-kerd-an	وادار کردن	nim-siz	نیم سوز
vâ-dâšt-an	واداشتن	nim-sir	نیم سیر
vâras	وارث	nim-kâsso	نیم کاسه
vâred-šed-an	وارد شدن	nim-kat	نیمکت
vâred-kerd-an	وارد کردن	nim-garm	نیم گرم

و

	وام دار ← قرض دار	varasi	وارسی
qarz-gereft-an	وام گرفتن	vâ-resi-kerd-an	وارسی کردن
	وای ← آخ	vâ-raft-an	وارفتن
vaĴab	وجب	vâ-rafd-o	وارفته
vaĴab-kerd-an	وجب کردن	ri-vâ-ri	وارونه
va.šat-angiz	وحشت انگیز	ri-vâ-ri-šod-an	وارونه شدن
va.šad-nâk	وحشتناک	ri-vâ-ri-kerd-an	وارونه کردن
va.š-i	وحشی	vâ-zad-an	وازدن
va.ši √ âno	وحشیانه	va-zad-o	وازده
vahš-i-gar-i	وحشیگری		واسطگی ← میانجیگری
var	ور	miyunĴi-gar-i-kerd-an	واسطه شدن
verrâĴ	وَرّاج	roušan	واضح
verrâĴ-i	وَرّاجی		وافور ← بافور
verrâĴ-i-kerd-an	وَرّاجی کردن	bâfir-kašid-an	وافور کشیدن
var-raft-an	ور رفتن		وافوری ← بافوری
ver-zad-an	ور زدن	voq-voq	واق واق
varz-eš	ورزش	vâ-gozâr-kerd-an	واگذار کردن
varz-eš-kerd-an	ورزش کردن	vâ-gozâr-i	واگذاری
varz-ido	ورزیده	vâ-gozâr-kerd-an	وا گذاشتن
var-šekas-šod-an	ورشکست شدن	vâ-gir	واگیر
var-šekass-o	ور شکسته	vâ-gir-kerd-an	واگیر داشتن
varaq	ورق	vâ-mund-an	واماندن
varaq-bâz-i, varaq	ورق بازی	vâ-mond-o	وامانده
varaq-zad-an	ورق زدن		وام خواستن ← وام گرفتن
		qarz-dâd-an	وام دادن

vaslo	وصله		
vaslo-kerd-an	وصله کردن	varaq-varaq-kerd-an	ورق ورق کردن
vasiyat	وصیت	varaq-o	ورقه
vasiyat-kerd-an	وصیت کردن	var-keš	ورکش
vasiyat-numo	وصیت نامه	var-kešid-an	ورکشیدن
vozi	وضو	varam	ورم
vozi-gereft-an	وضو گرفتن	var-mâlid-an	ور مالیدن
va?do	وعده	varam-kerd-o	ورم کرده
va.do-dâd-an	وعده دادن	vaz-eš	وزش
va.de-gah	وعده گاه	vazaq	وزغ
va.de-gir-i	وعده گیران	vez-kerd-an	وز کردن
vafâ	وفا	vazn	وزن
vafâ-dâr	وفادار	vazn-kerd-an	وزن کردن
vafâ-dâr-i	وفاداری	vez-viz	وزوز
vafâ-dâr-i-kerd-an	وفاداری کردن	viz-viz-kerd-an	وزوز کردن
vafâ-kerd-an	وفا کردن	vasat	وسط
vaxt	وقت	vasat-i	وسطی
vax-xâss-an	وقت خواستن	vasmo	وسمه
vax-dâd-an	وقت دادن	vasvâs	وسواس
vax-dâšt-an	وقت داشتن	vasvâs-i	وسواسی
vax-šenâs	وقت شناس	vasilo	وسیله
vax-gereft-an	وقت گرفتن	pik	وشکون
vaxm	وقف	pik-gereft-an	وشکون گرفتن
vax-kerd-an	وقف کردن	vasl-kerd-an	وصل کردن
vax-numo	وقف نامه		

virun-i	ویرانی	vel	ول
ه		vel-xarĴ	ولخرج
		vel-xarĴ-i-kerd-an	ولخرجی کردن
	هپ هاپ ← عوعو	velarm	ولرم
hâĴ-o-vâĴ	هاج وواج	vel-šod-an	ول شدن
hâr	هار	vel-kerd-an	ول کردن
hâr-šod-an	هارشدن	vel-gard	ولگرد
hâr-i	هاری	vel-gard-i	ولگردی
hâlu	هالو	veling-o-vâz	ولنگ و واز
xovin	هاون	velou-šod-an	ولوشدن
xovin-e-sel-i	هاون سنگی	velou-kerd-an	ولوکردن
zâr-zâr	های وهای	?ammâ	ولی (اما)
zâr-zâr-geyo-kerd-an	های های	veyn-veyn	ونگ وونگ
	گریه کردن	veyn-veng-kerd-an	ونگ وونگ کردن
hay-â-hu	های وھوی	vang-o-vung	ونگ و وونگ
hau	هَبو	vul	وول
huĴum	هجوم	vul-xord-an	وول خوردن
huĴum-ovord-an	هجوم آوردن	vul-zad-an	وول زدن
hadar-dâd-an	هدر دادن	nâ-xeš-i	ویار
hadar-raft-an	هدر رفتن	nâ-xeš-i-bud-an	ویار داشتن
hadar-kerd-an	هدر کردن	nâ-xeš-i-kerd-an	ویار کردن
hadaf	هدف	virun	ویران
hadiyo	هدیه	viruno	ویرانه

har-kodum	هرکدام	hadaf	هدف
har-komi	هرکس	hadiyo	هدیه
har-ki	هرکه	haziyun	هذیان
har-gez	هرگز	haziyun-goŋt-an	هذیان گفتن
har-guno	هرگونه	har	هر
xorm	هرم	harĴâ	هرجا
har-vax	هروقت	har-Ĵur	هرجور
herro	هرزه	harĴ-e-marĴ	هرج و مرج
hiš-din	هرمزی مذهب	har-čand-i	هرچند
hezâr-pâ	هزارپا	har-či	هرچه
hezâr-lâ	هزارلا	har-reĴ	هرروز
	هسته ← تنه	harz	هرز
vuĴud	هستی	harz-e Ĵ i	هرزگی
šamnam	هرسر	harze Ĵ i-kerd-an	هرزگی کردن
haštâ	هشت	harz-o	هرزه
haštâd	هشتاد	harz-o-xan	هرزه خند
hašdi	هشتی	harz-o-ten	هرزه دهان
haftâ	هفت	harz-o-gar	هرزه گرد
haftâd	هفتاد	harz-e-gi	هرزه گو
haf-sin	هفت سین	harz-o-maras	هرزه مرس
hafda Ĵ i	هفتگی	haras-kard-an	هرس کردن
hafdo	هفته	har-tour-i	هرطور
haf-hafu	هف هفو	har-qad-i	هرقدر
hel	هیل	har-koĴâ	هرکجا

ham-râ	همراه	ham	هم
ham-rây-i	همراهی		همال ← همسر
hamrâyi-kerd-an	همراهی کردن	hamun	همان
ham-rang	همرنگ	hamu-?eso	همان جور
	هم ریش ← باجناق	ham-andâzo	هم اندازه
ham-zâd	همزاد	hamun-tour	همان طور
ham-zâun	همزبان	ham-bâz-i	همبازی
ham-zad-an	هم زدن	ham-peyvun	هم پیمان
	همزلف ← باجناق	hemmat	همت
ham-sâl	همسال	ham-tâ	همتا
ham-sâyo	همسایه	ham-Ĵens	همجنس
ham-sar	همسر	ham-Ĵens-i	همجنسی
ham-safar	همسفر	ham-čes	هم چشم
ham-šekl	همشکل	ham-čes-i	هم چشمی
ham-ša.r-i	هم شهری	ham-kero	همخانه
ham-šir	همشیر	ham-xarĴ	همخرج
ham-širo	همشیره	ham-dard	همدرد
ham-sohbat	هم صحبت	ham-dars	همدرس
ham-a:d	هم عهد	ham-dašt	همدست
ham-qad	هم قد	ham-dašd-i	همدستی
ham-qasam	هم قسم	ham-dam	همدم
ham-qatâr	هم قطار	ham-biyi	همدیگر
ham-qoul	هم قول	ham-din	همدین
ham-ker	همکار	ham-râz	همراز

hani	هنوز	ham-ker-i	همکاری
nafas-zad-an	هین هن زدن	ham-kâso	همکاسه
hou	هو	ham-num	همنام
havâ	هوا	ham-nešin	همنشین
	هواخواه ← طرفدار	homvâr	هموار
teraf-dâr-i	هواخواهی	ham-vazn	هموزن
havâ-xord-an	هواخوردن	hamo	همه
havâ-xor-i	هواخوری	hame-Ĵur	همه جور
havâ-dâr	هوادار	hame-kero	همه کاره
šivan-kešid-an	هوار کشیدن	hama-guno	همه گونه
hou-endâx-tan	هوانداختن	kisso ʔ e-čarm-i	همیان
hou-pičid-an	هو پیچیدن	hamiša ǧ i	همیشگی
xabar-keš	هوچی	hamišo	همیشه
xabar-čin-bâz-i	هوچی بازی	hamišo-bâhâr	همیشه بهار
hurâ	هورا	?eso	همین
hurâ-kešid-an	هورا کشیدن	hame-essayi	همین طور
havas	هوس	henduno	هندوانه
havas-bâz	هوس باز	honar	هنر
havas-bâz-i	هوس بازی	honar-mand	هنرمند
havas-dâšd-an	هوس داشتن	hengumo	هنگامه
heš	هوش	hengumo-râ-andâxd-an	هنگامه
hoš ʔ âr	هوشیار		راه انداختن
hou-kerd-an	هو کردن	hengumo-kerd-an	هنگامه کردن
houl-dâd-an	هول دادن	hengof	هنگفت

هول زدن	۴۱۶	یاوه
هول زدن	houl-zad-an	یابو
هول شدن	houl-šod-an	یاد
هولکی	houl-houl-ak-i	یادآوری
هیاهو	hay-â-hi	یاد دادن
هیاهو کردن	hay-â-huy-kerd-an	یادگار
هیچ	hič	یادگاری
هیچ چیز	hič-či	یاد گرفتن
هیچ کار	hiš-ker	یار
هیچکاره	hiš-ker-o	یار گرفتن
هیچکدام	hiš-kodum	یاری
هیچکس	hiš-ki	یاری دادن
هیچ وقت	hiš-vax	یاری کردن
هیز	čaš-pelaš, hiz	یاری گرفتن
هی زدن	hey-zad-an	یاس
هیزم	?ezmo	یاسمن
هیزم شکن	?ezmo-šekan	یاغی
هیزی	čaš-pelašt-i, hiz-i	یاغی شدن
هی کردن	hey-kard-an	یاغیگری
هیکل	heykal	یاقوت
هین	hun	یال
		یال خروس
		یاور
		یاوه
یا	yâ	

yay-Ĵir	یک جور	yobs-peydâ-kerd-an	بیوست پیدا
yay-čaš	یک چشم	yax	یخ
yay-češ-i-negâ-kerd-an	یک چشمی	yax-bašto	یخ بسته
	نگاه کردن	yax-band-un	یخبندان
yanqâ	یک خرده	yax-čâl	یخچال
yak-dar-miyun	یک درمیان	yax-dun	یخدان
yay-dašt	یک دست	yadak-i	یدکی
yak-dando	یک دنده	sâz-o-barg, yarâq	یراق
yak-digar	یک دیگر	yaraŷun	یرقان
yak-zarro	یک ذره	yani	یعنی
yay-râs	یک راست	yoŷor	یغر
yay-rang	یک رنگ	yaxo	یقه
yay-ri	یک رو	?azuni	یقین
yay-reĴo	یک روزه	yatâ	یک
yay-riyâl	یک ریال	ye-tabaqo	یک آشکوبه
ya.-sâlo	یک ساله		یک باره ← ناگهانی
yay-saro	یک سره	yay-pârčo	یک پارچه
	یک سر ← یک راست	yak-pa.lu-xosbid-an	یک پهلوی خوابیدن
yay-šâhi	یک شاهی	yak-pa.lu-šod-an	یک پهلوشدن
yay-šabo	یک شبه	yay-lâ-perano	یکتاپیراهن
ya.-šekl	یک شکل	yay-tano	یک تنه
yay-šabât	یک شنبه	yay-toman	یک تومان
yay-tavaŷo	یک طبقه	yay-Ĵâ	یکجا
yay-tarafo	یک طرفه	yay-Ĵânebo	یکجانبه

yek-abbâsi	یک عباسی	yatâ-yatâ	یکی یکی
ya-inqa	یک قدمی	yal	یل
yay-lâ ۷ i	یک لا		ینجه زار — ← علف زار
yay-martabo	یک مرتبه (ناگهان)		یواش — ← آهسته
yay-nafar	یک نفر	?âss-agi	یواشکی
yay-nafaro	یک نفره	?âsso-âsso	یواش یواش
yay-nafar-i	یک نفری	yuz-palang	یوزپلنگ
yay-navâxt	یکنواخت	yeq	یوغ
ya.ho	یکهو	?ebri	یهودی
	یک هوایی — ← کمی	yeylâq	ییلاق
	یکی — ← یک	yeylâγ-i	ییلاقی

کتابنامه

- افشار، ایرج. ۱۳۷۱. یزدنامه. تهران: جداگانه
- آرانسکی، ای. م. ۱۳۵۸. مقدمه فقه اللغة ایرانی. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- باطنی، محمدرضا. ۱۳۴۸. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر
- _____. ۱۳۵۵. «استعمال که، دیگ، آخرها». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. تهران: ش ۲۰۱ سال ۲۳، تهران.
- بلومفیلد، لئونارد. ۱۳۷۹. زبان. ترجمه علی محمد حق شناس. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ثمره، یدالله. ۱۳۶۴. آواشناسی زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۵۳۵. «پاره‌ای از ویژگی‌های دستوری گویش دری، گونه زین آبادی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، ش ۴، سال ۲۳، تهران.
- حق شناس، علی محمد. ۱۳۵۶. آواشناسی. تهران: آگاه.
۱۳۷۰. «نقش‌های دوگانه همزه در ساخت آوایی زبان فارسی». مقالات ادبی، زبان‌شناختی. تهران: نیلوفر.
۱۳۷۰. «دستگاه‌های چندگانه مصوت در زبان فارسی». مقالات ادبی، زبان‌شناختی. تهران: نیلوفر
- خانلری، پرویز. ۱۳۵۵. دستور زبان فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سامعی، حسین. ۱۳۷۴. «تکیه فعل در زبان فارسی»: بررسی مجدد. تهران. نامه فرهنگستان سال اول شماره ۲۰۱.
- سامارین، ویلیام. زبان‌شناسی عملی، راهنمای بررسی گویش‌ها. ترجمه لطیف عطاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن: استان یزد. ۱۳۷۶. تهران: مرکز آمار ایران.
- کلباسی، ایران. ۱۳۷۳. گویش کلیمان اصفهان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیا، صادق. ۱۳۴۸. راهنمای گردآوری گویش‌ها. تهران: فرهنگ عامه.
گزارش فرهنگی کشور. ۱۳۶۵. تهران: دفتر پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مزدآپور، کتایون. ۱۳۷۴. واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

معینی، محمد. ۱۳۴۲. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.

هایمن، لاری. ۱۳۶۸. نظام آوایی زبان. ترجمه یدالله ثمره. تهران.

Asmussen, Jes p. 1973. *studies in Judeo - persian Literature*. Leiden: Brill.

paper.Herbert H. 1967. "Judeo-persian Deverbatives in -šn & št". *Indo-Iranian Journal*
x,p56-71.

Yarshater, Ehsan, 1977. "The Hybrid Language of the Jewish Communities of Persia.

JAOS 97.1.

The Jewish Dialect of Yazd

(An Iranian Dialect)



by

Homadokht Homayoun



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān, 2004